

تفسیر یعقوب چرخی فارسی

سورۂ فاتحہ و دو پارہ آخر

محمد یعقوب بن عثمان بن محمود بن محمد الغزنوی الچرخی

مع اضافہ جدیدہ

اسرار قرآنی

رئیس المفسرین راس العلماء مولانا محمد قاسم نانوتوی رحمہ اللہ

بحسن اہتمام و ترجمہ

محمد عبد الرحمن غفرلہ ابن محمد عبد الرحیم رحمہ اللہ

مؤسس و مدیر

الرحیم اکیڈمی

۷/۷، ۹ پوسٹ آفس، لیاقت آباد
کراچی ۷۵۹۰۰

عز اسمه

هو المستعان

یا ستار العیوب

نصر من الله و فتح قریب

مشقه محمد عبدالرحیم غفر الله ذنوبه و ستر عیوبه در سنه ۱۳۲۲ هجری



تفسیر یعقوب چرخی (فارسی)

سورۂ فاتحہ و دو پارہ آخر

عمدة المفسرین زبدة العارفین

محمد یعقوب بن عثمان بن محمود بن محمد الغزنوی ثم الچرخی رحمہ اللہ

مع اضافہ جدیدہ

اسرار قرآنی

رئیس المفسرین راس العلماء مولانا محمد قاسم نانوتوی رحمہ اللہ

بحسن اہتمام متوقع اجر عظیم

محمد عبد الرحمن غضنفر ابن محمد عبد الرحیم سلمہ اللہ

مؤسس و مدیر
الرحیم اکیڈمی
اے ۷/۶، عقب پوسٹ آفس، لیاقت آباد
کراچی ۷۵۹۰۰

Cell: 0322-2867480

Price Rs. 150.00

نام کتاب : تفسیر مولانا محمد یعقوب چرخیؒ

مع اضافہ' اسرار قرآنی

تالیف : استاذ المحدثین والمفسرین مولانا محمد قاسم نانوتویؒ

ناشر : ڈاکٹر محمد عبد الرحمن غضنفر۔ مؤسس ومدیر : الرحیم اکیڈمی' کراچی۔

طباعت بار اول : ۱۴۲۰ھ بمطابق ۱۹۹۹ء

☆ ملنے کے پتے

- اسلامی کتب خانہ' بنوری ٹاؤن' کراچی
- مکتبہ قاسمیہ' علامہ بنوری ٹاؤن' کراچی
- درخواستی کتب خانہ' علامہ بنوری ٹاؤن' کراچی
- مکتبہ اسحاقیہ' جونا مارکیٹ' کراچی
- عباسی کتب خانہ' جونا مارکیٹ' کراچی
- مکتبہ عمر فاروق' شاہ فیصل کالونی' کراچی
- مکتبہ فاروقیہ' شاہ فیصل کالونی' کراچی
- مکتبہ نعمانیہ' برمی کالونی' کورنگی' کراچی
- مکتبہ اصلاح و تبلیغ' مارکیٹ ٹاور' حیدر آباد
- مکتبہ سید احمد شہید' الکریم مارکیٹ' لاہور
- مکتبہ قاسمیہ' الفیصل مارکیٹ اردو بازار لاہور
- مکتبہ رشیدیہ' سرکی روڈ' کوئٹہ' بلوچستان
- مکتبہ اسلامیہ' کانسی روڈ' مسجد نور' کوئٹہ

فهرست عنوانات

بسم اللہ الرحمن الرحیم

اللہ بفریاد منِ بیکس رس | لطف وکرمت یار منِ بیکس رس
ہر کس بکسی وحضرتی می نازد | جز حضرتِ تو ندارد این بیکس کس

الحمد للہ این فضل خاص خداوند بر بندہ می باشد کہ پس از عرصۂ درازی بہ چاپ و انتشار تفسیر مولانا یعقوب چرخی رحمہ اللہ کہ نایاب بود، توفیق یافتم، اگر چہ من یک انسانِ بی بضاعت وکمترینِ خلائقم باز ہم بقدر وسع و توانم برای تصحیح این کتاب چندان کہ توانستم کوشیدم، و با عناوینِ جدید این کتاب را آراستم.

تفسیر یعقوب چرخی رحمہ اللہ بقدری مقبول می باشد کہ ہر گاہ چاپ و انتشار یافتہ از بازار نایاب شدہ وعنقا می گردد وجو یندگانِ آن با حسرت مواجہ می شوند. اگر چہ این کتاب تفسیرِ دو پارۂ قرآن است امّا بسیار خوب و مفید می باشد. و مولانا یعقوب چرخی با تحریر این تفسیر نام خویش را در لیستِ مفسّرین درج نمودہ است واین ہم نعمتِ بزرگیست.

روز قیامت ہر کسی در دست گیرد نامہ ای
من نیز حاضر می شوم تفسیرِ قرآن در بغل

قرآن مجید یگانہ کتابیست کہ در سراسرِ دنیا نظیری برایش یافتہ

نمی شود و برای فہم آن تحصیل چہارده علم ضروری می باشد پس از آن فہم و ادراکِ قرآن آسان می گردد۔ قرآن مجید منبع و مخزنِ تمام علوم علیا شد د این کلامِ خداوند است و چه کسی می تواند با کلام خداوند به مقابله برخیزد

بنده رساله "اسرارِ قرآنی" تالیفِ قاسم العلوم مولانا محمد قاسم نانوتوی را نیز بر این کتاب افزودم ، این رساله اگرچه مختصر است لیکن گنجینۂ معلومات به شمار می رود و برای اہل علم بسیار نافع و سودمند می باشد۔ این رساله را برادرِ محترم مولانا دکتر محمد عبد الحلیم چشتی مدظلہ به بنده عنایت فرمودند و من از تہ دل از ایشان شکر گذارم ۔ و از عبد الرحیم ناروی نیز تشکر می کنم که در تصحیحِ این تفسیر سعی بلیغ کردند۔ باز ہم اگر در جائی غلطی یافته شد بنده را اطلاع دھید تا در چاپہای آینده اصلاح گردد ۔

و از خداوند متعال خواہانم که این کوشش را قبول فرماید و برای من و اولادِ من و والدینم ذخیرۂ آخرت قرار دهد آمین یا رب العالمین ۔

و از خوانندگان درخواست دعای خیر دارم ۔

ہر که خواند دعا طمع دارم
زانکه من بندۂ گنہگارم

الفقیر الیہ تعالیٰ
محمد عبد الرحمٰن غضنفر عفی عنہ
۲۰ ربیع الثانی ۱۴۱۹ ھ

زندگی نامهٔ مولانا یعقوب چرخی رحمه الله

نسبش یعقوب بن عثمان بن محمود بن محمد الغزنوی ثم الچرخی ثم السرزی معروف به مولانا یعقوب چرخی می باشد.

در نسبت ایشان، سرزری، السرزی، الشرزی، السوزی الشیرازی نیز گفته شده است، اما در رسالهٔ نائیهٔ مولانا یعقوب چرخی خود آورده است که:

«سرزر دهیست از دهای چرخ که در اول بساتین چرخست، مسکن آباء و اجداد این فقیر آنجاست» پس نسبت صحیح همان سرزری است نه غیر آن.[1]

حضرت مولانا یعقوب چرخی رح در تفسیر خود چندین جا پدر خود را ذکر کرده اند که از آن معلوم می شود که پدر ایشان از ارباب علم و مطالعه و مردی پارسا و متصوف بوده اند، ریاضت ایشان بدان حد رسیده بود که روزی از خانهٔ همسایه آب آوردند چون آب در کاسهٔ یتیم بود ننوشیدند. و این رباعی را از زبان پدر خود آموخته بودند:

جز فضل تو راه کی نماید ما را — جز جود تو بندگی که شاید ما را
گرچه هر دو کون طاعت داریم — بی لطف تو کار بر نیاید ما را[2]

با رجوع به بسیاری از تذکره ها و سوانح که احوال ایشان را مرقوم داشته اند باز هم تاریخ ولادتی برای ایشان ذکر ننموده اند.

---

[1] پیش گفتار رسالهٔ ابدالیه ص ۱۹۲

[2] ایضاً ص ۳

چرخ

چرخ را دهی از مضافات غزنین ذکر کرده اند و این لفظ را بمعنی غزنی وعده ای غزنین ذکر کرده اند و هر دو یکی هستند و صحیح غزنین است۔ چنانچه در معجم البلدان گفته است۔[1] علی اکبر دهخدا پس از ذکر نمودن چند قول، از انجمن آرا و آنندراج نقل کرده است که چرخ: بمعنی دهی ست از مضافات غزنین که شیخ یعقوب چرخی از آنجا بوده است و این شعر را نیز از مهستی نقل نموده است:

باخلق بداوری بود قاضی چرخ | در علم و عمل بری بود قاضی چرخ
برمسته اگر می برید نیست عجب | زآنرو که مشتری بود قاضی چرخ[2]

دوران تعلیم

در ابتدا اکثر اوقات در جامع هرات مشغول به تحصیل بود و برای تحصیل علوم دینی به دیار مصر نیز سفر کرده است۔[3] و با شیخ زین الدین خوافی در مصر یکجا بوده و هر دو نزد شیخ شهاب الدین سیرامیؒ که از اکابر علمای این دیار بشمار میرفت هم سبق بودند و با همدیگر اتحاد و خلوص زیاد داشتند۔[4] و ایشان اجازت فتوی از علمای بخارا نیز حاصل کردند۔[5]

---

[1] نفحات الانس ص۴۵۵، تاریخ الاولیاء ص۲۸۲، خزینة الاصفیاء ص۵۶۶، انوار العارفین از سید محمد عابد ص۴۹۶، [2] لغتنامه دهخدا مادهٔ چرخ،
[3] تاریخ الاولیاء، ص۲۸۲ [4] انوار العارفین محمد عابد ص۴۹۶
[5] پیشگفتار رساله ابدالیه ص۲ بنقل از رشحات۔

ملاقاتِ ایشان باخواجه بهاءالدین نقشبندؒ

حضرت مولانا یعقوب می فرمایند :

قبل از بیعت با خواجه بهاء الدین با ایشان عقیدت ومحبتِ خاصی داشتم و پس از حاصل نمودن اجازهٔ فتوٰی از اکابر علماء عزم بازگشت به وطن را داشتم که یک روز اتفاقاً با حضرت خواجه ملاقات کردم و مثلِ بقیهٔ معتقدین با تواضع ونیازمندی پیش آمدم و به ایشان عرض نمودم : بجانب این عاجز نیز گوشهٔ عنایت را ملحوظ دارید ، حضرت پرسیدند که آیا همراه ارادهٔ پیش ما آمده اید ؟ گفتم : بنده آرزومندِ خدمت هستم .

حضرت علت را جویا شدند من گفتم : چون شما بزرگ هستید و مقبولِ خلایق . حضرت فرمودند : برای این گفته دلیل هم دارید ؟ چون ممکن است این قول شیطانی باشد . من گفتم در حدیثِ صحیح آمده است که خداوند هنگامی که یکی از بندگانش را دوست می گیرد دوستی او را در دل بندگانِ دیگر می اندازد .

حضرت خواجه این را شنیده تبسم کردند و فرمودند : ما عزیزانیم . این را شنیده حالم دگرگون شد چون قبل از یک ماه در خواب دیده بودم که یکی به من می گوید : مریدِ عزیزان باش . و در این هنگام همان خواب به یادم آمد . و از حضرت خواجه درخواست کردم که خاطر شریف را به حالم معطوف دار .

حضرت فرمودند که شخصی از حضرت عزیزان علیه الرضوان درخواست

کرده بود که من را یاد آورید، ایشان فرمودند که در خاطرِ من بجز از اللہ هیچ چیزی باقی نمی ماند لذا شما چیزی را نزد ما بگذارید تا هر وقت آنرا ببینم شما را بیاد آوردم، لیکن نزد شما چنین چیزی نیست که نزد ما بگذارید، این را گفته کلاهِ خویش را به من عنایت کردند و فرمودند که این را با احتیاط بگذار هرگاه شما این را ببینید ما را یاد می کنید و چون ما را یاد کنید در حضور ما می آیید ولپس از آن فرمودند که در این سفر در جنگل کولکی حتماً با مولانا تاج الدین ملاقات نمایید چون او از اولیاء وقت میباشد[1]

در ذهنم این خیال آمد که من ارادۂ رفتن به بلخ را دارم سپس از آنجا به وطنم باز می گردم، بلخ کجا و دشت کولکی کجا۔ لذا من با حضرت وداع کردم و به جانبِ بلخ روانه شدم، اتفاقاً چنان ضرورت و حاجتی پیش آمد که ناگزیر به دشت کولکی گزر کردم در آن هنگام سفارشِ حضرت خواجه بیادم آمد و بسیار تعجب کردم. لذا بنده در آنجا با حضرت مولانا تاج الدین ملاقات کردم. و پس از ملاقات با ایشان رابطۂ محبت و عقیدتم نسبت به حضرت خواجه افزون گشت. و اسبابی پیش آمد که دوباره برای ملاقاتِ حضرت خواجه به بخارا رسیدم و در قلبم این عزم مضبوط گردید که این بار دستِ ارادت در دستِ حضرت خواجه خواهم داد

مجذوب بخارائی

در انجا مجذوبی بود که بنده بسیار با ایشان عقیدت داشتم، هنگامِ رفتن او را بر سر راهم یافتم از او پرسیدم که آیا در بخارا بروم؟ ایشان فرمودند: زود برو و

---

[1] انوار العارفین محمد عابد میان ص۲۹۹، پیشگفتار رسالهٔ ابدالیه ص۵۶

خطوط طلب بسیاری بر زمین کشید، من در دلم گفتم که این خطوط را می شمارم اگر فرد آمد دلیل بر حقّانیتِ این عزم می باشد. چون : (ان الله وتر یحب الوتر) خداوند فرد (یکیست) و فرد را می پسندد، هنگامی که آنها را بر شمردم فرد بودند. لذا بنده با یقینِ کامل به دربارِ حضرت خواجه حضور یافتم و اراده ام را با ایشان اظهار کردم.

حضرت فرمودند ما از جانبِ خود کسی را قبول نمی کنیم اگر در بارگاهِ ایزدی شما قبول شوید ما هم قبول می کنیم. پس آن شب سخت ترین شب عمرم بود که گزرانیدم در این خیال که فردا چه فیصله می شود قبول می شوم یا مردود.

چون صبح شد نماز را با ایشان ادا کرده به خدمتِ ایشان حاضر شدم، حضرت خواجه فرمودند: مبارک باشد و بطرفِ قبولیت اشاره کردند. مردمان را بسیار کم توفیقِ قبولیت حاصل می گردد زیرا که هر کدام با نیتی و هر کسی در وقتی می آید.

پس از آن حضرت سلسلهٔ مشایخ خویش را تا خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس سره بیان کردند و فقیر را بر وقف عددی مشغول گردانیدند. و فرمودند: تا جایی که ممکن است عددِ طاق را ملحوظ دار.

حضرت مولانا یعقوب چرخی در دیباچه کتابِ خویش که در مناقبِ خواجه قدس سره می باشد تحریر نموده است : هنگامی که با عنایتِ بی غایتِ خداوند پاک خواهش طلب در دلِ این حقیر پدید آمد، کششِ فیضِ لامتناهی قاصد فضلِ الهی مرا به جانب صحبتِ حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند کشانید.

ك انوار العارفین، محمد عابد ص ۵ ، انوار العارفین، مراد آبادی ص ۳۲۲ ، پیشگفتار رسالهٔ ابدالیه ص ۹ ، نفحات الانس جامی ص ۴۵۵ ، تاریخ الاولیاء ص ۳۸۳ ، خزینة الاصفیاء ص ۵۶۶ ، عمدة المقامات ص ۷۶ ، حالات مشایخ نقشبندیه ص ۱۵۷

در بخارا با او ملازم بودم و از کرم عمیم حضرت فیضیاب شدم۔ تا آنجا که از هدایتِ صمدیت بیقین حاصل کردم که ایشان از اولیاء الله مخصوص میباشند وکامل و مکمل هستند۔

روزی پس از نمازِ ظهر در مقام فتح آباد که مسکنِ این فقیر آنجا قرار داشت بسوی مزارِ حضرت شیخ سیف الدین باخرزی قدس سره متوجه شده نشسته بودم که قاصد قبول الهی در رسید و باطنم را بی قرار کرد و پس من اراده کردم که به حضورِ حضرت خواجه برسم .

من تا قصر عارفان که قیام گاهِ حضرت خواجه بود رسیدم و دیدم که حضرت خواجه در راه در انتظار ایستاده است من با حضرت ملاقات نمودم و پس از نمازِ مغرب به صحبتِ ایشان مشرف شدم، هیبتِ حضرت خواجه چنان بر من طاری شد که قدرتِ تکلم باقی نماند، در اثناء کلام حضرت فرمود که در حدیث شریف آمده است : العلم علمان : علم القلب فذلك العلم النافع وهو علم الانبیاء والمرسلین وعلم اللسان فذالك حجة الله علی ابن آدم (علم دو گونه است: یکی علم قلب و آن علم نافع می باشد که علم انبیاء و مرسلین است ، دوم علم زبان و این علم حجتِ خداوند بر اولادِ آدم می باشد)

وامید دارم که از علم باطنی حصه ای به شما برسد، سپس فرمودند : در حدیث آمده است : اذا جالستم اهل الصدق فاجلسوهم بالصدق فانهم جواسیس القلوب یدخلون فی قلوبکم وینظرون الی هممکم . (هرگاه با اهل صدق نشستید پس با صدق بنشینید، زیرا آنها بازرسانِ دل هستند در دلِ شما داخل شده

به همتهای شما می نگرند)

پس از آن تا مدتی در صحبت ایشان ماندم تا آنکه حضرت مرا برای رفتن به بخارا اجازه دادند و فرمودند: آنچه از ما به تو رسیده است به بندگان خدا برسان تا باعثِ سعادت گردد، و هنگام رخصت، حضرت سه بار فرمودند: تو را به خدای سپارم و در این سپردن امید های بسیاری نهفته است چرا که در حدیث آمده: ان الله اذا استودع له شیء حفظه (هنگامی که چیزی به خداوند سپرده می شود خداوند آنرا حفاظت می کند)

من از بخارا خارج شدم و به شهر کیش رسیدم و چند روزی آنجا قیام نمودم.

وفاتِ خواجه بهاء الدّین نقشبند رح

مولانا یعقوب چرخی می نویسند: در این عرصه خبر وفاتِ حضرت خواجه بگوشم رسید، از این واقعه بسیار رنجیده و متالم گردیدم و در این خوف عظیم بودم که مبادا طبیعت به سوی عالم مادی میل کند و طلب باقی نماند، من حضرت خواجه را در خواب دیدم که حضرت زید بن حارثه را تذکره می کند و این آیه را می خواند: وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ.

(و نیست محمد مگر پیغمبر (هر آئینه) گذشته پیش از وی پیغمبر آیا اگر بمیرد یا کشته شود باز می گردید بر عقب خود)

هنگامی که از صحبتِ حضرت خواجه رح نا امید شدم این خیال در ذهنم پدید آمد که با درویشان دیگر به پیوندم تا اینکه باز حضرت خواجه رح را در خواب

دیدم که می فرماید : قال زید بن الحارثة : الدین واحد (زید بن حارثه فرمود : دین یکیست) و از این اشاره دریافتم که اجازه نیست

دوباره حضرت خواجه قدس سره را در خواب ملاقات نمودم ، پرسیدم که در قیامت شما را بچه چیزی می یابم حضرت فرمودند باتشرع یعنی با عمل نمودن بر شریعت محمدی .

هنگامی که حضرت خواجهٔ حقیر را اجازهٔ سفر به بخارا مرحمت فرمودند مرا بنا بر طلب حضرت خواجه علاء الدین عطار نزد او فرستاده بود و اشاره به متابعتِ او حکم داده بود و هنگامی که من از بخارا به کیش رسیدم و از کیش به ولایتِ بدخشان رفتم تا از آنجا به چرخ رفته به علوم مشغول گردم با عنایاتِ خداوند متعال حضرت خواجه علاء الدین عطار از بخارا تشریف آوردند و نامه‌ای بدستِ قاصد برای این فقیر فرستاد و آن اشارهٔ متابعت را یادآوری نمود چنانچه بنده به محضرِ ایشان حضور یافتم و نظر الطافِ ایشان از همه اصحاب بر من بیشتر بود .

من در صحبتِ ایشان مدتی صرف نمودم و پس از وفاتِ ایشان (در ۲۰ ، ربیع الاول ۸۰۲ هـ ق) من خواستم که این ارشادِ حضرت خواجه را تعمیل نمایم که آنچه از ما به تو رسیده به بندگانِ خدا برسان و تا حدِّ امکان در این کوشش نما) .

فقیر خود را اهلِ این خدمت نمی دانستم ولی اعتقادِ من بر آن بود که این اشارهٔ حضرت خواجه خالی از حکمت نخواهد بود .

حضرت مولانا یعقوب چرخی پس از آن از چغانیان به حصار تشریف آوردند .

حضرت خواجہ عبید اللہ احرار قدس سرہ نقل می کند کہ روزی حضرت مولانا یعقوب چرخی ازاین فقیر پرسید کہ شما در خراسان بودہ اید مردم می گویند کہ حضرت شیخ زین الدین خوافی خوابہای مریدان را تعبیر می کند و خواب را اعتبار می کند آیا این حرف صحیح است ؟ من گفتم بلہ صحیح است۔ حضرت مولانا دست را بر لحیۂ خود گذاشتہ و اندکی در عالم بی خودی در اندیشہ فرو رفتند۔ و عادتِ ایشان ہمین بود کہ گہگاہی از خود غائب می شدند۔ پس از اندکی سرِ مبارک را بلند کردہ این شعر را خواند :

چو غلام آفتابم ہمہ ز آفتاب گویم   نہ شبم نہ شب پرستم کہ حدیثِ خواب گویم

وصالِ ایشان

حضرت مولانا یعقوب چرخی در پنجم صفر ۸۵۱ھ ق مصادف با ۲۲ آوریل ۱۴۴۷م در قریہ ہلغتور حصار دار فانی را وداع گفتند و آرامگاہِ ایشان بنا بر تصریح عدّہ ای از تذکرہ نویسان در قریہ ہلغتور حصار می باشد[1]

لازم بہ ذکر است کہ این لفظ را عدّہ ای ہلغنو و بعضی ہلغتور و ہلغتو نیز نوشتہ اند۔

سعید نفیسی در "تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی" می نویسد: (مولانا یعقوب چرخی) در حصار شادمان در ۸۵۱ ھجری درگذشت، قبرِ وی اینک در کالخوز لنین در پنج کیلومتری دوشنبہ پایتخت تاجیکستان در وادی چغانیان در جائیست کہ سابقاً شہر حصار شادمان در آنجا بودہ

[1] انوار العارفین، محمد عابد ص۵۰۷، انوار العارفین مراد آبادی ص۲۲۹ خزینۃ الاصفیاء ص۵۶۹، تاریخ الاولیاء ص۲۸۲

و بعد به حصارات معروف شده و اینک اثری از آن شهر نیست و تنها یک حمام و دو مزار از آن مانده است[1]

مولوی غلام سرور لاهوری مؤلف خزینة الاصفیاء این اشعار را در تاریخ وفات ایشان سروده است :

شد برادج چرخ چون منزل گزین	حضرت یعقوب مجذوب خدا
رحلتش شمس الهدایت گفته اند	نیز حق آمود مطلوب خدا
وصل او کامل ملک سیرت بخوان	هم بدان یعقوب محبوب خدا

اولاد

۱ - حضرت یوسف چرخی فرزند حضرت مولانا یعقوب چرخی که جانشین پدر شده و قبر وی تقریباً در ۳ کیلومتری دوشنبه است در جایی که اینک بنام چرتک معروف است و ساختمانی بسبک قبر تیمور دارد و در آنجا در کمر کوه خانقاه بسیار بزرگ کنده اند و اندرون آن چند حجره است .

۲ - در تفسیر مولانا یعقوب چرخی آمده است که ایشان فرزندی داشته اند که در عمر هفده سالگی رخت از جهان بربسته و پدر را بمرگ خویش داغدار گردانیده - مولانا یعقوب چرخی در این باب چنین می نگارند :

این فقیر را فرزندی بود چهار ماه کم هفده ساله بانواع کمالات آراسته حسن صوری و خلق معنوی داشت ، چون وی فوت شد خاطرم متالم شده بر سر قبر وی متوجه بودم بخاطرم از روحانیت او این بیت گذشت :

---

[1] پیشگفتار رساله ابدالیه ص ۱۵-۱۶

یا دو قبله در رهِ توحید نتوان رفت راست
یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن ... (حکیم سنائی)

پس از وفاتِ حضرت مولانا یعقوب چرخی خواجہ عبیداللہ احرار (متوفی ۲۹ ربیع الاول ۸۹۵ ق) عارفِ مشہور خلیفہ و جانشینِ ایشان گردید خواجہ عبیداللہ احرار کہ خود یکی از بزرگان طریقہ نقشبندیہ می باشد ارادتِ خاصی نسبت بہ حضرت مولانا یعقوب چرخی داشتند۔

حضرت مولانا یعقوب چرخی گاہی شعر ہم می سرودہ است:

او راست:

تا در طلب گوہر کانی کانی | تا زندہ ببوی وصل جانی جانی
فی الجملہ حدیث مطلق از من بشنو | ہر چیز کہ در جستنِ آنی آنی

(ہفت اقلیم ۱/۳۲۲ و نائیہ صـ۱۲۶)[1]

این اشعار نیز در عمدۃ المقامات بدو منسوب اند:

در مسلخ عشق جز نکو را نکشند | لاغر صفتان زشت خو را نکشند
گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز | مردار بود ہر آنچہ او را نکشند

آثار

از کتاب رشحات بر می آید کہ حضرت مولانا یعقوب چرخی مصنفاتِ متعددی داشتہ اند اما متأسفانہ از آنہا نام نبردہ است۔

دربارۂ آثار مولانا یعقوب چرخی نیز بررسی کاملی تاکنون انجام نگرفتہ است۔ آقای خلیل اللہ خلیلی در پیشگفتار «نائیہ» از سہ اثر ایشان، تفسیر، نائیہ و رسالہ ای مختصر در اثبات وجودِ اولیاء و مراقبت ایشان (کہ ہمان ابدالیہ ہست) یاد کردہ اند و سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران و

[1] پیش گفتار رسالہ ابدالیہ صـ۱۹

در زبان فارسی از تفسیر، انسیه، روایح و شرح رباعیات نام برده اند.
و بدینگونه دو کتاب تازه یکی بنام روایح و دیگری به نام شرح رباعیات بر سه اثر یاد شده از سوی آقای خلیل الله خلیلی افزوده شده است ولی در برابر نائیه و ابدالیه را از قلم انداخته اند[1]
پس تصنیفاتِ حضرت مولانا یعقوب چرخی از سیقرارند:
۱- تفسیر ۲- نائیه ۳- رسالهٔ انسیه ۴- روایح ۵- حورائیه، جمالیه، شرح رباعی ابوسعید ابوالخیر ۶- شرح اسماء الله ۷- ابدالیه.
مولانا یعقوب چرخی در تفسیر خود، تسمیه، تعویذ، سورهٔ فاتحه و پارهٔ بیست نهم و سی ام قرآن مجید را تفسیر کرده است و بسال ۸۵۱ بپایان رسانیده است. و این تفسیر منتخبی از تفسیر کشاف و کواشی می باشد چنانچه خود در مقدمه تصریح نموده است. در این تفسیر اصحابِ طریقت را از اندرزهای پُربهایش بهره ور گردانیده و بیشتر توجه اش را به سوی معانی عرفانی و کلماتِ حکمت معطوف داشته است.
این تفسیر بارها در هند و پاکستان به چاپ رسیده است.
در آخر از استاذِ گرامی حضرت مولانا دکتر عبد الحلیم چشتی حفظه الله کمال امتنان و تشکر را دارم که در جمع آوری مصادر و نوشتن زندگینامه مولانا یعقوب چرخی راهنما و مُشوّقِ بنده بودند.
لازم به ذکر است که در این بیوگرافی بیشتر از کتاب انوار العارفین سید محمد عابد عثمانی و پیش گفتار رسالهٔ ابدالیه از محمد نذیر رانجها نوشاهی نقشبندی

---

[1] پیشگفتار رسالهٔ ابدالیه ص ۲

مجددی استفاده شده است. خداوند این عمل را شرفِ قبولیت عنایت فرماید و باعثِ رحمت و مغفرت قرار دهد۔

وصلی الله تعالیٰ علیٰ خیر خلقه محمدٍ
وعلیٰ آله واصحابه اجمعین

عبد الرحیم نادروی
متخصص فی الحدیث النبوی الشریف السنة الثانیه
جامعة العلوم الاسلامیة علامه بنوری تاؤن کراچی

۲۷ ربیع الاول سنة ۱۴۱۹ ھ ق

بسم الله الرحمن الرحیم

لک الحمد یا من بیده الملک وهو علی کل شیء قدیر والصلوٰة والسلام علی جمیع الانبیاء والمرسلین
خصوصاً علی رسولنا وسیدنا محمد ن السراج المنیر وعلی آله واصحابه وتابعیه اجمعین اما بعد
فیقول العبد الفقیر المحتقر الراجی یعقوب بن عثمان بن محمود بن محمد الغزنوی ثم الچرخی ثم السروری رحمهم الله
الرحمة قد التمس منی زمرة من الاحباب والاصحاب ان اکتب لهم تفسیر الفاتحة وسورة الملک الی
آخر الکتاب منتخباً من التفسیر الکشاف والکواشی وغیرها الفارسی لتنتفع به الخواص والعوام بما لانه
فاجبتهم الی ذلک وان لم یکن مقامی هناک والله تعالی هو المستعان وعلیه التکلان قال النبی
صلی الله علیه وسلم مفتاح القرآن التسمیة وقال ابن عباس رضی الله عنهما اجلال
القرآن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ومفتاح القرآن بسم الله الرحمن الرحیم بدان ای عزیز
که عبد الله بن عباس شاه مفسران است روایت میگوید که اجلال القرآن یعنی بزرگ داشتن
قرآن اعوذ بالله گفتن وکلید قرآن بسم الله گفتن است ودر حدیث دیگر نیز وارد شده
است که کلید قرآن نام خدای گفتن است یعنی بسم الله گفتن این فقیر می خواهد که افتتاح سخن
باین دو وعده مزین گردانیده شود وفوائد دیگر که در اعوذ بالله وبسم الله به بندگان خدا
واست نبی رسانیده شود اهل معرفت گفته اند که اعوذ بالله تا آخر کلمه ایست که تقربان
با وقربت جویند وترسگاران باو عصمت یابند وگنهگاران باو پناه گیرند وگریزندگان
باو بحضرت الوهیت باز گردند ومحبان باو مباسطت جویند وحضرت عزت جل ذکره
مزین خود را فرمود فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم یعنی

ای محمد چون خواهی که قرآن بخوانی پس بگو اعوذ بالله الخ یعنی پناه می خواهم و نگاه داشت
می خواهم و یاری می خواهم و فریاد رسی می خواهم از خدائے عز و جل از دیوے که دور
از رحمت خداست اگر شیطان مشتق از شطن باشد اے بعد قال الشاعر **شعر**
فاصبحت بعد ما وصلت بہ بدا و شطون لا تعاد معنی شیطان برین تقدیر
این بود دیو دور از رحمت افتاد و اگر مشتق از شاط باشد یعنی ہلاک معنی او ہلاک شونده
بغضب خدائے تعالیٰ در دنیا و آخرت کما قال الشاعر **مصرعه** ویشط علی الرجا
البطل الرجیم رانده شده یا لعنت کرده شده و روی ابن عباس عن النبی صلی الله
علیه وسلم انه قال ان المعلم اذا قال للصبی قل بسم الله الرحمن الرحیم فقال الصبی بسم الله
الرحمن الرحیم کتب الله براءة للصبی و براءة لابویه و براءة للمعلم من النار یعنی چون اوستاد بگوید
کودکے را که بگو بسم الله الرحمن الرحیم و کودک بگوید بسم الله تا آخر حق تعالیٰ فرشتگان را
فرماید که برائت نویسید که این کودک را با آتش دوزخ کار نباشد و نیز اوستاد وے را
و مادر و پدر وے را بیک بار بسم الله گفتن چهار کس از دوزخ خلاص شوند و عبد الله
بن مسعودؓ گوید هر که خواهد که از نوزده فرشته عذاب که بر دوزخ موکل اند که عَلَيْهَا
تِسْعَةَ عَشَرَ نجات یابد بگوید بسم الله تا آخر که نوزده حرف است با خلاص تمام تا خلاص
شود و در روایت دیگر آمده که اول چیزے که قلم در لوح محفوظ نوشته بسم الله الرحمن
الرحیم بود و اول چیزے که بآدم علیه السلام آمد بسم الله بود و بسم الله الرحمن الرحیم امان
اہل آسمان ست و اہل زمین و کلمه جواز ست یعنی بہ برکت او بندۂ مؤمن از پل صراط
بسلامت بگذرد و بسم الله الرحمن الرحیم مہر قبول حق است مر موحدان را و از جابر بن
عبد الله انصاری روایت کرده شده است که چون بسم الله فرود آمد بآدم علیه السلام ابرها
از روئے آسمان دور شدند و طرف مشرق رفتند و بادہائے سخت فی الحال بود ساکن شدند
و دریاها روان شد و ستوران منقاد و فرمان بردار شدند و دیوان را از آسمان دور

گروند حضرت پروردگار سوگند یاد کرد بعزت وجلال من کہ بر ہر بیماری نام مرا باخلاص
بگوید شفا دہم و ہر چہ نام مرا گوید باخلاص برکت دہم دران چیز و ہر کہ بسم اللہ را
باخلاص بگوید در آید در بہشت واہل معرفت گفتہ اند کہ بسم اللہ کلمۂ قدسیہ است
از گنج کنز ہدایت و خلعت ربوبیت است از خلع ولایت و وصل است و قرب
است براہل کنایت و رحمت خاص است مراہل حقائق را و روایت کردہ شدہ است
از امام جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ ہمہ کتب سماویہ مودع ست و در قرآن و
ہمہ قرآن مودع ست در فاتحہ و ہمہ فاتحہ مودع است در بسم اللہ و ہمہ بسم اللہ مودع
است در بائے بسم اللہ اے بے کان ماکان و بے یکون مایکون یعنی ہر چہ بود بمن بود
و ہر چہ باشد بمن باشد پس اشارت بود باین کہ واللہ بکل شیئ محیط انصرام یافت
روایت کردہ شدہ است از رسول صلے اللہ علیہ وسلم کہ در بہشت چہار دریا باشد
دریائے از شیر و دریائے از آب و دریائے از عسل و دریائے از خمر بہشتی و ازین چہار
دریا جوبہا روان می شود در منازل بہشتیان کما قال اللہ تعالیٰ فیہا انہار من ماء
غیر اٰسن وانہار من لبن لم یتغیر طعمہ وانہار من خمر لذۃ للشاربین وانہار
من عسل مصفٰی و روایت کردہ شدہ است کہ بر ساق عرش نوشتہ شدہ بسم اللہ الرحمن
الرحیم چشمۂ آب از میم بسم و چشمۂ شیر از ہاء اللہ و چشمۂ خمر از میم الرحمٰن و چشمۂ عسل از میم
الرحیم نقل کردہ شدہ است از تفسیر تیسیر بسم اللہ الرحمٰن الرحیم آغاز می کنم بنام خدائے
نیک مہربان و نیک بخشایندہ بالوہیتش شناختند عارفان بمہربانیش روزی یافتند
عالمیان و ببخشش نجات یافتند گناہ گاران آغاز کتاب حق سبحانہ و تعالیٰ بایں
اسم است از بہر آنکہ بندہ را سہ حالت است این جہان و گور و آن جہان چون
معبود وے اللہ ست درین جہان کارساز وے اوست و رحمٰن مہربان بر وے در
گور ست و رحیم بخشایندہ در آن جہان آمرزندہ گناہ وے اوست بیت

نام او را بگو و خواهم برد ٭ زانکه او یار مهربان من ست۔ و علما گفته اند که مر اللہ تعالی را سہ ہزار نام ست و ازین جملہ ہزار نام است کہ فرشتگان میدانند و بس و ہزار دیگر را پیغمبران میدانند و بس و سہ صد نام وے در توریت است و سہ صد در انجیل و سہ صد در زبور بود و نود و نہ نام در قرآن است و یک نام ست کہ جز حضرت حق کسے آنرا نمیداند و باز گشت معنی آن سہ ہزار نام باین سہ نام ست بسم اللہ الرحمن الرحیم پس ہر کہ این سہ نام بداند و خدائے تعالی را باین نام بخواند گویا کہ خدائے تعالی را بہ آن سہ ہزار نام یاد کردہ ست بدانکہ بعضے از علما گفتہ اند کہ سورۂ فاتحہ تعلیم ست از حق تعالی مر بندگان خود را کہ چون حمد و ثنا گویند این چنین گویند و معنی اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ این ست کہ ہمہ سپاس و ستایش یعنی صفت کردن تنہا مر خدا ئے ست رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ کہ پروردگار جہانیان است اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ نیک مہربان و بخشایندہ ست و بعضے گفتہ اند کہ این اخبار ست از حق تعالی باین کہ ہمہ حمد ہا و ثنا ہا مر خدائے تعالی راست بدانکہ سبب نزول این سورہ بقول امیر المؤمنین علی و عبد اللہ بن عباس رضی اللہ تعالی عنہم در مکہ معظمہ بودہ است و اول سورۂ کہ فرو د آمد در مکہ معظمہ این است رسول صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ چون بصحرا می رفتم آوازے می شنیدم کہ یا محمد اَنَا جِبْرِیْلُ وَاَنْتَ نَبِیُّ هٰذِهِ الْاُمَّةِ وَاَرٰی شَخْصًا نُوْرَانِیًّا عَلٰی سَرِیْرٍ مِّنْ ذَهَبٍ بَیْنَ السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ و من میترسیدم تا مر او رقہ بن نوفل گفت چون آواز بشنوی نگریز و گوش دار تا ہر چہ میگوید ہمچنان کن چون آواز آمد کہ یا محمد گفتم لبیک گفت بگوے کہ اَشْهَدُ اَنْ لَّآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ باز گفت الحمد للہ تا آخر سورہ و آواز کنندہ جبرئیل بود علیہ السلام و رسول علیہ السلام فرمود کہ اِنَّ فِیْ سُوْرَةِ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ سَبْعِیْنَ شِفَاءً وَفِیْ رِوَايَةٍ فَاتِحَةُ الْكِتَابِ شِفَاءٌ مِّنْ كُلِّ دَآءٍ اِلَّا السَّامَ اَیِ الْمَوْتَ یعنی در فاتحة الکتاب از ہفتاد درد شفا ست و در روایتے

دیگر فاتحه شفاء همه دردهاست مگر مرگ را و در فضیلت این سوره احادیث بسیار است
از رسول علیه السلام فرمود که اگر این سوره در توریت بودے قوم موسیٰ علیه السلام
گمراه نشدندی و اگر در انجیل بودی قوم عیسےٰ علیه الصلوٰة والسلام گمراه نشدندی
و اگر در زبور بودی قوم داؤد علیه الصلوٰة والسلام مسخ نشدندی یعنی خوک و حمد خدا
او هر مسلمانے که این سوره را یکبار بخواند گویا که همه قرآن را خوانده است و گویا که
بر همه مؤمنان و مسلمانان صدقه داده است الحمد لله همه ثنا با خدائے را سزد که
هر چه کند حکمت است شکر وے را واجب است که از وے بیشمار نعمت است ثنائے
گوی اے بنده تا سنا یابی و شکر او گوے تا عطا یابی رحمت شو تا دیدار ه
یابی که بخشاینده در دو جهان وے است و مهربان در بهشت جاودان بر دوستان
وے است مٰلِكِ يَوْمِ الدِّيْنِ ۝ که پادشاه روز قیامت نوازد دوستان را بلطف و گ
و دشمنان را بقهر در وقت دادن جزا و سزا اِيَّاكَ نَعْبُدُ بگوئید اے بندگان ک
ترا بندگی می کنیم و بس اهل معرفت گفته اند اَلْعِبَادَةُ شُغْلُ كُلِّكَ بِهٖ وَهُوَ شُغْلُ الْقَلْبِ
بِمَعْرِفَتِهٖ وَشُغْلُ الرُّوْحِ بِمُشَاهَدَتِهٖ وَشُغْلُ النَّفْسِ بِخِدْمَتِهٖ وَشُغْلُ اللِّسَانِ
بِمِدْحَتِهٖ نعبد از عبادت است یعنی عارفان گفته اند معنی عبادت آنست که بنده
همه اعضائے خود را بعبادت حق تعالیٰ مشتغل دارد و دل را بمعرفت و روح
بمشاهدت و نفس را بخدمت و زبان را بمدحت نَعْبُدُ از عبادت است یعنی بندگی کر
و یا از عبودت است یعنی بنده بودن نیز می شاید که باشد یعنی ترا بنده می باشیم و بس پس
دادن مال برائے زکوٰة و صدقه دادن عبادت است و رضا دادن بنده بگرفتن
مال وے بظلم عبودت است و عبودت را درجه بسیار است و در حدیث آمده است
که یک درم که ظالم بظلم بگیرد ثواب آن بهتر است از سیصد هزار درم که بنده بصد
بدهد عبودت بنده بودن است وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتّٰى يَأْتِيَكَ الْيَقِيْنُ علمائے ظا

میگویند بندگی کن تا غایتے کہ ترا مرگ بیاید و علماے باطن میگویند بندگی کن تا غایتے
کہ ترا الیقین شود بعد ازان بنده باش و چون بنده شدی ترا رضا باید داد بآنچه مولی
تعالی بتو بکند **نظم** باد و قبله در رہِ توحید نتوان بر دراه * یا رضای دوست باشد یا رضائے خویشتن
بیت عاشقم بر قهر و بر لطفش بجد * ای العجب من عاشق این هر دو ضد * شیخ محقق مجاور
سعید کابلی رحمة الله علیه می گوید **نظم** گر مرا دوزخ بسوزد خاکساری گو بسوز *
ور مرا جنت نباشد بوستانے گو مباش * من سگِ اصحابِ کهفم بر درِ مردان مقیم *
گر دهر دو می نه گردم استخوانے گو مباش * و این مقام محبت ذاتیست اللّٰهم ارزقنا
و عبودیت مقام رضاست بقضا **بیت** اگر کمال طلب می کنی چو کار او فتد دل
قضائے عمر کنی و رضا دهی به قضا * و ترک چون و چرا کن چون شرف بنده بودن
یافته شد تاج کرامت و خلعت امامت وجود گرفت سُبْحَانَ الَّذِيْ اَسْرٰى بِعَبْدِهٖ
لَيْلًا اشارت بانست يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا اَنْتُمْ تَحْزَنُوْنَ نتیجه آن است که
حکیم سنائی غزنوی رحمة الله علیه می گوید رباعی در گه خلق همه زرق و فسوست و هوس *
کار درگاهِ خداوند جهان دارد و بس * بنده خاص ملک باش که با داغ ملک *
روزها ایمنی از شحنه و شبها ز عسس * وَاِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ ۝ و از تو یاری می خواهیم
و بس ردِّ اعتقاد جبری و معتزلی است جبری میگوید اختیار ندارم * معتزلی می گوید اختیار
تمام دارم * موجد افعال خودم سنی میگوید بندگی میکنم و توفیق از تو میجویم چنانکه در کلام مجید
و دلائل عقلیه و نقلیه همه از تو می دانم و از طریق فلسفی و جبری و معتزلی بیزارم **نظم**
ای لبا فکر و ذکا و لُبِّ فِطَن * گشته ره رو را چو غولِ راهزن * بیشتر اصحاب جنت ابله اند *
تا ز شر فیلسوفی مے رهند * خویشتن عریان کن از فضل فضول * تا کند رحمت ترا هر دم نزول *
زیرکی ضد شکست و نیاز * زیرکی بگذار و گو با کی بساز * زیرکی دان دام برد و طمع کاز
تا چه خواهد زیرکی را پاک باز * زیرکان با صنعتی قانع شده * ابلهان از صنع در صانع شده *

زانکہ طفل خورد را مادر نہار ❊ دست و پا باشد نہادہ برکنار ❊ وَاِیَّاکَ نَسْتَعِیْنُ وازتو یاری میخواہیم و بس ای نطلب منك العون وقال بعض اہل المعرفۃ الاستعانۃ طلب العون ای نسئلك ان تجعلنا عابدین لك کاننا نعاینك وشیخ سفیان ثوری رحمۃ اللہ علیہ در نماز شام امامت می کرد وچون اِیَّاکَ نَعْبُدُ وَاِیَّاکَ نَسْتَعِیْنُ گفت بیہوش شدہ او فتاد چون باخود آمد گفتند یا شیخ چہ حال بود گفت رسیدم کہ مرا گویند کہ چون ار ابندگی می کنی و بس و از ما یاری می خواہی و بس چرا از طبیب دارو می جوئی و از سلطان یاری میخواہی دروغ چرا می گوئی واہل معانی وبیان می گویند درین آیت التفات ہست از غیبت بخطاب واہل شوق میگویند درین اشارت ہست مر اہل طلب کہ نومید نباشند کہ کرم من از غیبت بخطاب ندا میکند بیت ہلہ نومید نباشی کہ ترا یار براند گرت امروز براند نہ کہ فردات بخواند ❊ عجب حیرت ہست اگر عاشق رب ارنی انظر الیك گوید خطاب آید کہ لن ترانی واگر نومید وار بگوشہ بنشیند گوید اے نفس چہ بوالفضولی ہست کہ تو می کنی ما للتراب ورب الارباب ندا آید کہ ادعونی استجب لکم فبقیت ارواح المشتاقین بین الرد والقبول والصرف والوصول بیت چند روزی میبرد بخت بدا زکوئے تو ام سوئے خود میخواہم وچون آمدم می رانیم ❊ من خود ندانم چون کنم در ماندہ کوئے توام در خم سے غم کند گر قصد ہشیاری کنم ❊ گر دست بر کاری نہم زنجیر بر دستم نہد ❊

اِھْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ بنمائے مارا راہ راست یعنی استقامت و پایداری دہ مارا برا ہے کہ نمودہ و ہذا قول علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ قال امام القشیری رحمۃ اللہ علیہ اہدنا الیك واجعل اقبالنا علیك وکن علیك دلیلنا ویسر الیك سبیلنا یعنی راہ نمائے مارا بمشاہدہ جمال خود و بگردان توجہ مارا بجناب جلال خود و باش مارا دلیل و آسان کن مارا سبیل وقال علماء المعانی والبیان المراد بالصراط المستقیم دین الاسلام علی طریق الاستعارۃ المصرحۃ وقال اہل المعرفۃ الاستقامۃ علی ثلثۃ

اقسام الاقوال والافعال والاحوال وقال سید الطائفة جنید رحمة الله علیه کن طالب الاستقامة ولا تکن طالب الکرامة فان الرب تعالیٰ یطلب الاستقامة لقوله فاستقم کما امرت والنفس تطلب الکرامة استقامت ظاهره رعایت شرعیه واستقامت باطنه نفی ما سوی الله ست درین آیت که اِنَّ الَّذِیْنَ قَالُوْا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوْا فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ مژدهٔ عظیم ست مر اهل استقامت را صِرَاطَ الَّذِیْنَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ بدل من قوله الصراط المستقیم یعنی بنمائے ما را راه آنانکه نیکی کرده بر ایشان بلطف ایمان و عرفان غَیْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَیْهِمْ نه خشم گرفته شده بر ایشان بعد از یافتن راه راست یعنی همچو جهودان مگردان ما را که اول راه راست یافتند و آخر غضب کرده شد بر ایشان چون ایمان نیاوردند بقرآن و بسرور پیغمبران وَلَا الضَّآلِّیْنَ نه گمراهان و بیراهان یعنی ما را مگردان همچو ترسایان که اول راه رست یافتند و آخر گمراه شدند چون ایمان نیاوردند بقرآن این فقیر میگوید والله اعلم که حاصل این دعا این ست که بنمائے ما را راه رست که در وے ترس و بیم نباشد و این راه عاشقان و دوستان حضرت باری تعالیٰ است اَلَا اِنَّ اَوْلِیَآءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ چون مقصود شان جز محبوب حقیقی نیست از عرش تا تحت الثریٰ نثار ایشان کرد التفات بآن نکردند مازاغ البصر وما طغیٰ اشارت بآنست و مولانا جلال الدین رومی میفرماید رحمة الله علیه بیان حال شیخ محمد غزنوی سرزی رحمة الله علیه مدت هشت سال در بیابان ها می گشت و سیر علف می خورد و از خدائے تعالیٰ دیدار حق جست مثنوی

گنجهائے خاک با هفتم طبق ✤ عرضه کردندش بپیش شیخ حق ✤ شیخ گفتا خالقا من عاشقم ✤ در بجویم غیر تو من فاسقم ✤ هشت جنت گر در آرم در نظر ✤ ور کنم خدمت من از خوف سقر ✤ مومنی باشم سلامت جوے من ✤ زانکه این هر دو بود حظ بدن ✤ عاشقی کز عشق رحمن خورد قوت صد عدن پیشش بود یک تره توت ✤ بندهٔ دائم خلعت ادرار جوست ✤ خلعت عاشق همه دیدار اوست

حکمت واجب بودن خواندن سورۂ فاتحہ در ہر رکعت از نماز این باشد کہ دایما باید کہ بندہ طالب وصال بود و راہِ عاشقان را جوید تا از ایشان باشد رباعی تا در طلب گوہر کانی کانی تا زندہ بیوی وصل جانی جانی ٭ فی الجملہ حدیث مطلق از من بشنو ٭ ہر چیز کہ در جستن آنے آنی واللہ اعلم الٰہی ما را از عاشقان جمال و جلال خود گردان در روایت کوفیان آمدہ است کہ آمین از قرآن نیست و در مصاحف نباید نوشت کہ از قرآن نیست و در مصحف نوشتہ نشود آمین چنین باد توفنا مسلمین والحقنا بالصالحین وصلی اللہ علی خیر خلقہ محمد وآلہ واصحابہ اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین

سورۃ الملک مکیۃ وھی بسم اللہ الرحمٰن الرحیم ثلاثون آیۃ وفیھا رکوعا

تَبٰرَكَ بزرگست و پایندہ ہست و با این نیکی بسیار ہست و ہمہ چیزہا از دست الَّذِیْ آن خدائے کہ بِیَدِهِ بفرمان و قدرت ویست الْمُلْكُ پادشاہی و بعضے می گویند کہ مراد از ید این جا صفت ہست از صفات خدائے تعالیٰ و از متشابہات ہست ایمان آریم بآن و مشغول نشویم بہ کیفیت آن و بعضے میگویند عبارت ہست از تصرف و قدرت یعنی در تصرف و قدرت اوست ملک دنیا و آخرت نصیب دلاش اینست کہ از غیر او نترسد و مر غیر او را نپرستد و از غیر او طمع نکند و ارباب ملک و ملک را مقہور او داند و در بلاہا با او بگریزد و عطاہا از و جوید و بندۂ خاص او شود تا از شر ملوک مجازی خلاص یابد و حکیم سنائی غزنوی میفرماید بیت بندۂ خاص ملک باش کہ با داغ ملک روزہا ایمنی از شحنہ و شبہا ز عسس وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ و اوست بر ہمہ چیزہا توانا توکل با او کن اے مؤمن چونکہ دانستی کہ معبودے چنین داری زہد و تقوے و فتوے را بحطام دنیا مفروش و بمنا صب ارباب ملک دنیا را التفات منما حکیم غزنوی گوید بیت مسازید از برائے نام و دام کام چون مردان ٭ جمالِ نقش آدم را نقاب نفس شیطانے بیت منگر بہر گدائے کہ تو خاص ازان مائی ٭ مفروش خویش ارزان کہ تو بس گران بہائی

بازصفت دیگرش را بیان کرده گفت اَلَّذِیْ خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَیٰوةَ آن خدائے کہ بیافرید مرگ را و زندگانی را لِیَبْلُوَکُمْ تا بیازماید شمارا اَیُّکُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا کیست از شما نیکو کارتر آفریدن مرگ و زندگانی دلیلے ہست ظاہر بر ہستی خدائے قاہر حکیم علیم قادر دنیا دار بلاست و گور جائے بلی ست و قیامت جائے سزا و جزا ہست تا بانکہ حضرت عزت جل قدرہ از آزمودن منزہ ست پس مراد این ہست کہ آفرید مرگ و زندگانی تا پیدا شود از شما باختیار شما انچہ دانستہ ست بعلم قدیم ہر کہ عمل نیک کند بہ بہشت رسد و ہر کہ عمل بد کند بدوزخ رسد نصیب مومن این ست کہ مرگ را دایم در نظر دارد و استعداد آن بکند و از سرائے غرور نفور کند حضرت شیخ ابن فقیر می فرمودند کہ ہر روز چہل بار خود را بہ گورستان میبرم و حساب خود می کنم قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ نَسِیَ الْمَقَابِرَ وَالْبِلٰی وَبِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ نَسِیَ الْجَبَّارَ الْاَعْلٰی و نکتہ در تقدیم موت بر حیوۃ شاید کہ این باشد واللہ تعالے اعلم باز صفت دیگر خود را یاد کرد و گفت جل جلالہ وَهُوَ الْعَزِیْزُ و اوست غالب بر ہمہ چیز کہ میسر نشود از وے گریز نصیب درویش این ہست کہ روے بطاعت او آرد و عزت و نصرت از وجوید اَلْغَفُوْرُ و اوست نیک پوشندہ گناہ مومنان بدکردار اگرچہ بود بشمار ہر کرا خواہد نصیب تو این ست کہ ہر گناہ داری از رحمت بے نہایت او نومید نباشی مثنوی الٰہی رحمتت دریائے عام ست ازانجا قطرۂ ما را تمام ست ؛ اگر آلایش خلق گنہ کار ؛ فروشوئی ازین دریا بہ یکبار ؛ نگردد تیرہ آن دریا زمانی ؛ و لے روشن شود کار جہانی ؛ غیر از کرم او چہ داریم باز صفت دیگر خود را بیان کرد کہ اَلَّذِیْ خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوٰتٍ طِبَاقًا آن خدائے کہ آفرید ہفت آسمان را طبقہا بر زبر یک دیگر یعنی تہ بتہ کعب الاحبار گفت آسمان دنیا از موج آب ست و دوم از در سفید و سوم از آہن ست و چہارم از مس ست و پنجم از فضہ ست و ششم از زر ست و ہفتم از یاقوت سرخ ست مَا تَرٰی فِیْ خَلْقِ الرَّحْمٰنِ

مِنْ تَفٰوُتٍ نہ بینی تو اے محمد و یا ہیچ بینندہ در آفریدن خدائے بخشایندہ ہیچ تفاوتے یعنی ہیچ عیبے نہ بینی در آسمانہا یا در ہیچ مخلوقے از مخلوقات خدا تعالیٰ خللے نہ بینی ہمہ را بحکمت کاملہ حوالہ کنی اگر چہ یکبنا او نہ رسی نصیب تو اینست کہ بدانی ہفت آسمان را بالائے یکدیگر بداشت بستون و بقدرت کاملہ تا نیز ضائع نہ نماید و برحمت شامل کند امام حمزہ و کسائی مِن تَفُوت خواندہ اند تفاوت الامر و تفوت دیگر گونہ شد یعنی نہ بینی در مخلوقات حضرت خدائے تعالیٰ اضطرابے و اختلافے و تناقضی ہر کرا بی آفرید یا ولی یا مؤمن یا کافر یا فقیر یا انسان و یا غیر آن مختلف الالوان صحیح الابدان و معیوب الارکان ہمہ بموجب حکمت بود و ہمچنین اوضاع عالم و بہشت و دوزخ و اہل آن عارف باید کہ ہمہ را بحکمت او حوالہ کند و بچشم انکار نظر نکند در خلقت او نظم ہر آن نقشے کہ در عالم نہادیم ❊ تو زیبا بین کہ ما زیبا نہادیم ❊ ز زلف خود سر موئے نمودیم ❊ جہان اندر پئے غوغا نہادیم ❊ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا سُبْحٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ بخواند چون خبر کرد کہ ہیچ تفاوتے و عیبے نیابی در مخلوقات او باز فرمود فَارْجِعِ الْبَصَرَ پس باز گردان چشم در آفرینش آسمان هَلْ تَرٰى ہیچ مے بینی مِنْ فُطُوْرٍ از شگافہا جمع فطر شگافتن ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ پس باز گردان چشم را بارے پس از بارے یعنی بار ہا تامل کن در آسمان اگر ہر چند تامل و نظر کنی يَنْقَلِبْ باز گردد اِلَيْكَ بسوئے تو الْبَصَرُ بینائی خَاسِئًا خوار و دور از یافتن عیبے وَّهُوَ حَسِيْرٌ و آن چشم ماندہ و کندہ شدہ باشد از یافتن عیبے در دیدن آسمان و بعضے میگویند ثم ارجع البصر باز در زمین و جملہ مخلوقات نظر کن تا ہیچ عیبے نیابی بلکہ بر قضیہ حکمت و دلیل بر وجود واجب الوجود و وحدانیت و قدرت و علم و ارادت او باشد پس عارف شوی بصفات ظاہرہ در ملک و ملکوت و راہ یابی بعلم جبروت باز اشارت باستدلال بصفت دیگر کرد جل جلالہ وَلَقَدْ زَيَّنَّا و بدرستی ہر آئینہ بیارا ستیم السَّمَآءَ الدُّنْيَا آسمان را نزدیکتر بزمین بِمَصَابِيْحَ

بستارگانے کہ ہمچو چراغہائے درخشانند وَجَعَلْنٰهَا وگردانیدیم آن ستارگان را

رُجُوْمًا اندا ختنیہا جمع رجم بمعنی مراجم باشد آنچہ بوسے اندازند یعنی تیر ہا لِّلشَّيٰطِيْنِ

مر دیوانرا چون خواہند کہ بر آسمان برآیند تا سخن فرشتگان شنوند بدانکہ از اول

سورۃ تا این جا صفات بصنعت خود یاد کرد یعنی منم ملک بزرگوار و طالب دار قادر

قہار عزیز غفار خالق ہفت آسمان بے عیب و ضرار و مزین آسمان دنیا بستارگان

بیشمار و گردانندہ آن مراجم شیاطین خفارتا استدلال کردہ شود ازین صفات عظام

بذات ذوالجلال والاکرام کہ آسمان را بقدرت بر داشتہ و در ہوا بے ستون داشتہ

و چندین ہزار کواکب ثواقب نگاشتہ عوارف این ہمہ را مظاہر نور دانستہ مصرع

اے تابش نور از تو وے نازش حور از تو ٭ اے درویش زینت بام زندان این است

تا دانی کہ زینت دل دوستان بشمس العرفان چون باشد بدانکہ اہل علم ہیئت و نجوم

نہ فلک اثبات مے کنند و در قرآن ہفت آسمان و عرش و کرسی مذکور است و میگویند

کہ کواکب سیارہ ہفت است زحل و مشتری و مریخ و شمس و زہرہ و عطارد و قمر

و ہر یکے ازینہا بر فلکے اند مزین برین ترتیب و غیر این ہفت را ثابتات گویند و گمان

ایشان این است کہ ثابتات بر فلک ہشتم است و امام ابو المعین نسفی صاحب تبصرۃ الادلہ

گفتہ است کہ این گمان ایشان ظاہرا خلاف این آیت است وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَآءَ

الدُّنْيَا بِمَصَابِيْحَ وَجَعَلْنٰهَا رُجُوْمًا لِّلشَّيٰطِيْنِ و گفتہ اند مذہب اہل تفسیر این است

کہ ہمہ در آسمان دنیاست و در بعضے تفاسیر نیز آوردہ است کہ این آیۃ دلیل است

بر بطلان قول منجمان ظاہرا از بہر آنکہ نجوم رجوم شیاطین است در آسمان دنیا

اگر در فلک ہشتم باشد رجم ایشان میسر نمی شود و در تفسیر لسان التنزیل آوردہ است

کہ فلک چرخ آسمان کہ ستارگان در وے گردند و این قول حق است قَالَ تَعَالٰی

كُلٌّ فِيْ فَلَكٍ يَّسْبَحُوْنَ فاما آن سخن کہ میگویند کہ آسمان میگردد خلاف نص قرآن است

و باطل است بدانکه بیشتر اهل تفسیر برین اند که جدا می شود از ستاره نوری همچون شعلهٔ آتش و بر شیاطین میزند فاما ستاره بر جائے خود هست و امام قتاده گفت آفریدن ستارگان از برائے زینت آسمان و رجم شیاطین است و شناختن راه ها و شناختن قبله در بیابان است فاما اعتقاد تنجیم و این که مختار و موثر در سعادت و شقاوت کلیست آن بے علم بان و بدانکه علماء معانی و بیان انتقال در کلام از غیبت بخطاب یا تکلم یا عکس صنعت التفات بگویند چنانکه درین آیت است که وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ بنسبت ما قبلش و ذکر مصابیح و ارادت نجوم را و مانند این را استعاره مصرحه گویند چون دلائل عظام یاد کرد بر وجود واجب الوجود طائفهٔ منکران را از دیوان و آدمیان که اقرار ندارند بآن و اعراض کرده اند و کفران نعمت نموده اند مخصوص کردشان بعذاب نیران و فرمود در حق ایشان وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ و آماده کرده ایم مر ایشان را یعنی دیوان را عَذَابَ السَّعِيرِ آتش سوزان این آیت دلیل است بر انکه دوزخ حالیا موجود است وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ و مر آن کسانے را که کافر شدند بخدائے خود عزوجل با وجود چندین دلائل عَذَابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ است وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جائے بازگشتن و سے که دوزخ است الْمَصِيرُ بازگشتن صفت بدی او را یاد کرد و گفت جل جلاله إِذَا أُلْقُوا چون افگنده شوند کافران فِيهَا در آن دوزخ سَمِعُوا شنوند لَهَا مر آن دوزخ را شَهِيقًا بانگ زشت سهمناک چون بانگ خر یعنی بشنوند از دوزخیان که پیش از ایشان در آمده باشند یا از خود یا از دوزخ وَهِيَ این دوزخ تَفُورُ می جوشد بر این کافران همچون جوشیدن دیگ مسین که آتش تیز باشد و دانه در وے اندک و آب بسیار تَكَادُ نزدیک باشد این دوزخ تَمَيَّزُ بطرقد مِنَ الْغَيْظِ از خشم یعنی از خشم خدائے تعالی یا از خشم مالک دوزخ و فرشتگان عذاب یا از خشم خود بر دشمنان خدائے تعالی كُلَّمَا أُلْقِيَ هر بارے که انداخته شود

فِيهَا در دوزخ فَوْجٌ گروہے سَأَلَهُمْ پرسند شان خَزَنَتُهَا جمع خازن یعنی نگہبان مالک و دیگر زبانیہ دوزخ أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامدہ بود شمارا نَذِيرٌ بیم کنندہ نذیر بمعنی منذر باشد یعنی پیغام بری نیامدہ بود بشما تا شمارا ازین روز و ازین عذاب دوزخ خبر کندیا خبر کردی تا شمارا ایمان بودی وعمل نیک بودی وازین دوزخ خلاصی بودی این پرسیدن برائے سرزنش بود ایشان را قَالُوا گویند دوزخیان در جواب بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ بلے آمدہ بود بما پیغمبران بیم کنندہ ما را خبر کردہ بودند ازین روز وازین عذاب فَكَذَّبْنَا پس ما ایشان را دروغ گو داشتیم و با ایشان ایمان نیاوردیم وَقُلْنَا وگفتیم مَا نَزَّلَ اللَّهُ نہ فرستادہ ست خدائے تعالے مِنْ شَيْءٍ ہیچ چیز از انچہ شما میگوئید وگفتیم پیغمبران را إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما إِلَّا فِي ضَلَالٍ مگر در گمراہی كَبِيرٍ بزرگ از برائے آن مبتلا شدند در آخرت بعذاب بزرگ اے برادر ترا نیز خواہند پرسید کہ ہیچ واعظ وپند دہندہ بتو نیامدہ و نگفت کہ حرام کدام ست وحلال کدام وچہ باید کرد وچہ نباید کرد ہر چند وعظ بیشتر می شنوی وعمل می کنی کار بتو دشوار تر میشود وعلم بسیار حاصل کردی بے عمل وائے بر تو باد تا چند بدرگاہ ظالمان روی واہل دنیارا ملازمت کنی وَقَالُوا وگویند دوزخیان لَوْ كُنَّا اگر بودے ما نَسْمَعُ کہ بشنودی سخن پیغامبران راو فرمان برداری کردے علمائے حقانی را وپیروی ایشان کردے أَوْ نَعْقِلُ یا تعقل کردے سخن ایشان را وعقل را بکار داشتے مَا كُنَّا نبودی ما فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ در یاران دوزخ یعنی اہل دوزخ نبودے اگر سخن اہل حق را شنیدے و در دلائل وحدانیت سمعی وعقلی نظر کردے وایمان آوردے وعمل نیک کردے تا دوزخی نبودے حق تعالیٰ فرمود فَاعْتَرَفُوا پس اقرار کنند دوزخیان بِذَنْبِهِمْ بگناہان خود وہیچ فائدہ نکند ایشان را فَسُحْقًا پس دوری باد از رحمت خدائے تعالیٰ لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ

هر دو زخیان را امام کسائی فَسُحْقًا بضم سین وحاے خوانده ست اے فَالْزَمَهُمُ اللّٰهُ سُحْقًا اَوْ فَاَسْحَقَهُمْ سُحْقًا اَیْ اِبْعَادًا اَلتَّسْحِیْقُ دور بودن یعنی دور کرد ایشان را حق تعالیٰ دور کردنی نصیب تو این ست که ایمان آری چنانکه شرط اوست وسخن اہل حق را بشنوی وقبول کنی و در ملک وملکوت تامل کنی واز خلق بخالق راه بری ودل را بنور قرآن و ذکر رحمٰن روشن کنی و در دنیا پیش از مرگ بتوبه واستغفار عذر بخواہی ورد مظالم بکنی تا از عذاب آخرت خلاص یابی بیت گفتند وشنودیم وبکردیم چه آمد گفتیم وشنودند نکردند و بدآمد ٭ چون از اول سوره بیان کرد دلائل عظام بر ہستی وقدرت خود چنانکه گذشت وطائفه کافران که ایمان نیاوردند بآن عذاب ایشان را یاد کرد واز بدی حال ایشان را خبر کرد بعد از ان حال مؤمنان را وترسگاران را بیان کرد وگفت جل جلاله اِنَّ بدرستی وراستیکه اَلَّذِیْنَ آنانکه یَخْشَوْنَ می ترسند رَبَّهُمْ پروردگار ایشان را بِالْغَیْبِ یعنی خدائے را جل جلاله نادیده می پرستند ومی ترسند لَهُمْ مر ایشان راست مَّغْفِرَةٌ آمرزیدن گناهان وَّاَجْرٌ ومزد کَبِیْرٌ بزرگ یعنی بهشت جاودان وبعضے می گویند می ترسند از خدائے تعالیٰ باشکارا ونهان یعنی در پیش خلق وخلوت بدانکه این بهشتیان را حق تعالیٰ یاد کرد بترسیدن نه بایمان یعنی گفت اَلَّذِیْنَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ونگفت اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا تا بدانی که مقصود بزرگ از ایمان ترس خدای ست عز وجل قَالَ النَّبِیُّ عَلَیْهِ السَّلَامُ مَنْ قَالَ لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ محمد رسول الله مخلصا دخل الجنة قالوا وما اخلاصها قال ان تحجزه عن المحارم تا معلوم شود که ایمان آوردن بے اخلاص نتیجه نمیدهد واخلاص کلمه طیبه باز ایستادن ست از حرامها از ترس خدائے تعالیٰ نصیب تو این ست که ترس خدائے تعالیٰ را شعار خود سازد از اول قرآن تا آخر قرآن تامل کنی تا مرتبه خداے ترسان بدانی گفته نشد که مردانشمندان را یا شیخان را یا

یا بزرگان را مزد بزرگ است بل گفته شد که مر خدائے ترسان را مزد بزرگ است باز حضرت پروردگار
بیان علم خود میکند و میفرماید جل جلاله وَأَسِرُّوا و پنهان دارید اے مومنان وای کافران
قَوْلَكُمْ گفتار خود را أَوِ اجْهَرُوا بِهِ یا آشکار کنید گفتار خود را بهر حال که باشید و بدانید
إِنَّهُ بدرستی که خدائے تعالیٰ عَلِيمٌ نیک داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینه‌ها
و در دل‌هاست پس اسرار مومنان و کافران را و احوال ایشان را بداند و جزائے آن
بدهد ایشان را و بعضے میگویند که اسروا امر است لفظاً و خبر است معنی یعنی ان اخفیتم کلامکم
او اعلنتم فانه عَلِيمٌ و بعضے میگویند که این آیة در حق کافران قریش بود به زبان
و دل و پنهان و آشکارا رسول را صلی الله علیه وسلم دشمن می دانستند و قصد بدی میکردند
بوے بد شنام و ناسزا می گفتند آهسته و پنهان گوئید تا خدائے محمد نشنود و ندانند پس این
آیة که من خدایم پنهان و آشکارا را بدانم پس گفت جل جلاله أَلَا يَعْلَمُ آیا نداند مَنْ
آن خدائے که خَلَقَ بیافرید همه چیزها را چون نداند حالہا ایشان را یا چون نداند مخلوق
خود را و حال این است که وَهُوَ او ست اللَّطِيفُ دانا بکارهائے پنهان و رساننده
نیکی ست به بندگان و قیل اللطیف دوربین و قیل باریک بین و شیرین کار الْخَبِيرُ
آگاه است بهمه چیزها و خبر کننده است ازان عارف را باید که ظاهر و باطن خود را
پاک دارد و از التفات بغیر حضرت الوهیت دور باشد تا باطن او چون ظاهر او باشد
بے مکر و حسد و خدیعت بدانکه اوّل اشارت بدلیلے کرد که در آفرینش آسمانها بود و گفت
الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ تا آخر و عذاب منکران و جاے ایشان را یاد کرد و
حال مومنان را نیز یاد کرد و علم خود را بیان کرد باز اشارت بدلیلے کرد که از زمین
باشد و فرمود جل جلاله هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ یعنی او آن خدائے است که گردانید
از براے شما الْأَرْضَ زمین را ذَلُولًا نرم و فرمانبردار الذل رام شدن یعنی
رام کرد که توان رفت بروے چون چنین است فَامْشُوا پس بروید فِي مَنَاكِبِهَا

درکنارہائے وے یا درکوہائے بلند وے یا در راہ ہائے وے یقال ذل البعیر ذلا
رام شد وھو ذلول یعنی کتف المنکب الغارب وفیہ استعارۃ مصرحۃ وتخییل
علی ما لا یخفی وَكُلُوا وبخورید مِنْ رِّزْقِهٖ از روزی خدائے تعالیٰ کہ از زمین
بیرون می آرد از برائے شما وَاِلَیْهِ وبآن خداست جل جلالہ النُّشُوْرُ زندہ کردن
شمارا و پراگندہ کردن از گور در قیامت زبرائے جزا یعنی دلیل برہستی من کہ خداؤم
آن ہست کہ آسمان را بیافریدم تا نظارہ کنید در وے وزمین را از برائے شما رام گردانیدم
تا باشید وزراعت کنید در وے واز بہر تجارت روید بر وے وبخورید از نعمتہائے
وے باز جمع کنم شمارا چون بمیرید در وے و پراگندہ کنیم از وے چونکہ منم قادر حی برائے
شما آسمان وستارگان دلیل در زیر قدم شما زمین دلیل و بیرون آوردن نعمتہا
از وے دلیل وخوردن نعمتہائے زم آن دلیل پس زندہ کردن شما آسان ہست
بہ رب جلیل ایمان آرد عرفان تا شوی عزیز وکافر وفاسق مشو تا نشوی ذلیل چون
دلائل عظام نمود بر قدرت وحکمت وعلم وانعام واکرام وآن را قبول نکردند بیان
عذاب کرد کہ اگر خواہد بہ زمین فرو بردشان یا بلائے از آسمان بفرستد وگفت جل جلالہ
ءَاَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید شما مَّنْ فِي السَّمَآءِ ازان خدائے کہ در آسمان ہست قدرت
وسلطنت او وقیل در آسمان ہست پادشاہی وعرش وکرسی او ویا از فرشتگان عذاب
ورحمت او اَنْ يَّخْسِفَ بِكُمُ کہ فرو برد شمارا الْاَرْضَ بہ زمین فَاِذَا هِيَ پس انگاہ
زمین تَمُوْرُ می جنبد وفرو می برد شمارا بخود و می گردد بشما چون آب کہ کسے را غرق
کند یعنی عذابے کند شما کافران را چنانکہ قارون را کرد بہ زمین وفرو بردش اَمْ اَمِنْتُمْ
ہست کہ ایمن شدید مَّنْ فِي السَّمَآءِ ازان خدائے کہ در آسمان قہر وقدرت اوست
اَنْ يُّرْسِلَ براین کہ فرستد عَلَيْكُمْ بر شما حَاصِبًا سنگی یا بادی کہ در وے حصا
باشد یعنی سنگ ریزہ یا بینداز د سنگ را بر شما فَسَتَعْلَمُوْنَ پس زود باشد کہ بدانید

کَیۡفَ چگونہ ہست نَذِیۡرِ ترسانیدن من و عذاب من پس یاد کر د حال منکران را
وگفت جل جلالہ وَلَقَدۡ کَذَّبَ و بدرستی و راستی کہ دروغ گوئی داشتند الَّذِیۡنَ
آن کافران کہ مِنۡ قَبۡلِہِمۡ پیش ازین کافران بودند پیغمبران خود را چنانکہ این
کافران ترا یا محمد فَکَیۡفَ کَانَ پس چگونہ بودنکِیۡرِ عذاب من ایشان را بہ سبب
انکار کردن ایشان پیغمبران مرا و قبول نکردن ایشان حکمہائے مرا و قبیل نکیری انکار
من افعال ایشان را و گردانیدن من احوال ایشان را بعضے را بہ زمین فرو بردیم
و بعضے را بلائے از آسمان آمد سنگہا و بادہائے با سنگ و بعضے را محو و نہ گردانیدیم و
بعضے را خوک گردانیدیم پس شما اے کافران مکہ زود باشد کہ عذاب مرا در دنیا بہ بیند
باز دلیل قدرت خود را یاد کرد کہ درمیان زمین و آسمان ہست و گفت جل جلالہ
أَوَلَمۡ یَرَوۡا آیا نمی نگرند یعنی بنگرید إِلَی الطَّیۡرِ بسوئے مرغان فَوۡقَہُمۡ کہ می پرند
بالائے ایشان صٰٓفّٰتٍ باسطات اجنحتہن یعنی کشانیدگان پرہائے شان را صف
کنندگان پرہائے شان را در ہوا یعنی گاہ بال باز کردہ می پرند کہ بال را نجنبانند
و گاہ بال می جنبانند و می پرند و پرہا را برہم می زنند در پریدن وَیَقۡبِضۡنَ وقابضات
و قرار گیرندگان بالہائے شان را در پریدن عطف علی الفعل الدال علیہ صافات
تقدیرہ یصففن اجنحتہن فی الھواء ویقبضنھا بعد البسط مَا یُمۡسِکُہُنَّ
باز نمیدارد این مرغان را و نگاہ نمیدارد شان در ہوا در حال کہ پرکشادہ بودند و
در حال جمع کردن پرہا شان را در ہوا إِلَّا الرَّحۡمٰنُ مگر خدائے بخشانیدہ إِنَّہٗ بدرستی
کہ خدائے تعالیٰ بِکُلِّ شَیۡءٍۭ بَصِیۡرٌ بینا ہست بہمہ چیزہا دانا ست بصلاح ہر چیزے
کہ چون حق تعالیٰ مرغان را در ہوا امیدارد بقدرت خود اگر علت پر بودی بایستی
کہ مرغ خانگی ہمچنین بودے و شب پرہ چنین نبودی چون پر ندارد پس خداوند
تعالیٰ قادر ست بر ہمہ چیزہا کہ خواہد از عذاب و رحمت و بر زندہ کردن بعد از مردن

و برزنده کردن بعد از مردن اگر عذاب کند کیست که شما را یاری کند چنانکه فرمود
جل جلالہ اَمَّنْ آیا کیست هٰذَا الَّذِي آنکه هُوَ جُنْدٌ لَّكُمْ او لشکر یست مر شما را
يَنْصُرُكُمْ یاری کند تان مِّنْ دُوْنِ الرَّحْمٰنِ بجز از خدائے تعالیٰ اِنِ الْكٰفِرُوْنَ
اِلَّا فِيْ غُرُوْرٍ نیست کافران مگر در فریفتن نفس و شیطان و دنیا مر ایشان را باز فرمود
اَمَّنْ هٰذَا الَّذِيْ آیا کیست آن يَرْزُقُكُمْ که روزی دہد شما را اِنْ اَمْسَكَ رِزْقَهٗ
اگر باز دارد خدائے تعالیٰ روزی خود را از شما یعنی از بتان شما کدام است که لشکر
باشد شما را و یاری دہد شما را اگر بلائی از خدائے تعالیٰ بیاید و کدام است از بتان شما
که روزی دہد شما را اگر حق تعالیٰ روزی را از شما باز دارد و چون عاجز شدند از
جواب و حق را گردن نہادند حق تعالیٰ فرمود بَلْ لَّجُّوْا فِيْ عُتُوٍّ وَّنُفُوْرٍ بلکہ ستیہیدند
در گردن کشی و رمیدن از حق و اقرار کردن بحق اے درویش حق را از اہل حق
قبول کن و عناد و تمرد را دور کن تا از دوستان او شوی و اگر قبول نکنی از دشمنان
او شوی چنانکہ حق تعالیٰ بیان کرد حق را و باطل را و بعضے حق را قبول کردند و
بعضے نے حال ایشان را بیان کرد و گفت جل جلالہ اَفَمَنْ آیا پس آنکس که
يَمْشِيْ میرود مُكِبًّا عَلٰى وَجْهِهٖ بروے او فتادہ الاکباب بر روے او فتادن
اَهْدٰى راه راست یافته تر ست اَمَّنْ يَّمْشِيْ یا آنکه میرود سَوِيًّا راست و
ایستاده بر پائے بے آفت عَلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ بر راه راست یعنی کافر با زیست
در راه راست یافتن بمؤمن حال مؤمن چنان است که کسے براه راست برود
بر پائے خود نیفتد بروے و حال کافر چنان است که کسے برود در راه ناهموارے
بروے افتد و بلغزد و حال مؤمن ہمچون کسے بینا است که میرود بر راه راست و حال
کافر ہمچون کور است که در راه ناهموار میرود و می افتد بروے یا کافر در دنیا ایمان
نیارد حق تعالیٰ وی را در قیامت بروے روان کند بدوزخ و مؤمن خرامان

خرامان سیر شود در بہشت و بعضے گویند ازین آیت ابوجہل مراد است و رسول صلے اللہ
علیہ وسلم یا امیر المؤمنین حمزہ یا ہمہ کافران و مومنان فی الکلام تمثیل حال عارف
و زاہد و حال اہل ہوا و اہل رضا و حال متشرع و مبتدع و حال عالم و جاہل
ہمچنین دان ہیئت سیر عارف ہر دمے تا تخت شاہ ٭ سیر زاہد ہر دمے یک روزہ راہ
چون عارف بہ محبت و شوق بندگی می کند و زاہد بہ خوف و طمع مثنوی
چون مخنثان بخواندی در نبی ٭ با تجہیم قرین در طلبی ٭ پس محبت وصف حق دان عشق نیز
خوف نبود وصف یزدان ایعزیز ٭ وصف خفکو وصف مشت خاک کو ٭ وصف حادث کو و وصف پاک کو
تقیب واعظ این است کہ بر راہ راست بخواند و بر منکر خود رحم کند ہچون بینا کہ بر نابینا
رحم کند و عصا کش کند مر کوران معنی را بوعظ و نصیحت و تحمل آن بکند چون در آیت
گذشتہ گفت کہ کیست کہ لشکر و نصرت باشد مر شما را و کیست کہ روزی دہد شما را در نیا
آیت فرمود مر حبیب خود را علیہ الصلوٰۃ والسلام تا جواب گوید قُلْ بگوا ے محمد
هُوَ آن نصرت دہندہ شما را الَّذِي آن خدائیست أَنْشَأَكُمْ بیافرید شمارا
بقدرت خود الانشاء آفریدن و آغاز کردن و پدید آوردن وَجَعَلَ و گردانید
لَكُمُ از برائے شما السَّمْعَ گوش شنوا را وَالْأَبْصَارَ و چشمہائے بینا را وَالْأَفْئِدَةَ
و دلہائے دانا را دلیل بر ہستی او در نفس شما است و بعضے را کر و کور و بے عقل آفرید
و بعضے را شنوا و بینا و دانا آفرید تا شکر گوئید مر خالق را بسیار بس شما قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ
اندکے شکر میگوئید یا خود ہیچ شکر نمی گوئید قلت بمعنی عدم است نصیب تو این است
کہ ہستی خود را و ہستی ہمہ اعضائے خود را و ہمہ اشیا را و علم خود را از حضرت حق عزوجل
دانی مثنوی از کجا جوئیم علم از ترک علم ٭ از کجا جوئیم سلم از ترک سلم ٭
از کجا جوئیم ہست از ترک ہست ٭ از کجا جوئیم دست از ترک دست ٭ ہم تو انی کرد یا نعم المعین ٭
دیدہ معدوم را تو ہست بین ٭ و چونکہ کافر شدند و بتان را پرستیدند و خدائے تعالیٰ را

هیچ شکر نگفتند باز فرمود مر حبیب خود را عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ تا جواب روشن تر بگوید پس فرمود قُلْ هُوَ الَّذِي بگو آن نصرت دهنده شما را در جنگها و روزی دهنده شما را در دنیا آن خدا ایست ذَرَأَكُمْ بیافرید شما را از عدم فِي الْأَرْضِ در زمین و آن خدا ایست وَإِلَيْهِ باو تُحْشَرُونَ وقت حشر کرده شوید از پس مردن و زنده شدن بازگشت شما برحمت او یا بعذاب او باشد دوستان او مومنان را در بهشت جای دهد و کافران را و دشمنان را در دوزخ نصیب عارف آن است که شنوائی و بینائی و دانائی و زندگی و مردگی همه از و داند و خلائق را مظاهر شناسد چنانکه عارف رومی میفرماید بیت تا چو سرنای منه بیدم من نالکن ؛ تا چو چنگت نوازم زنوا هیچ مگو

مثنوی ذره کان محو شد در آفتاب ؛ خنک او بیرون شد از وصف حساب

چون ز ذره محو شد نفس و نفس ؛ خنکش اکنون خنک خورشید است و بس
رفت از وی جنبش طبع و سکون ؛ از چه از إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
ما به بحر نور خود راجع شدیم ؛ در رضاع اصل مسترضع شدیم
در فروع راه ما مانده زغول ؛ لاف کم زن از اصول ای بی اصول
جنگ ما و صلح ما در نور عین ؛ نیست از ما هست بَيْنَ الْإِصْبَعَيْنِ

چون از اول سوره تا این جا از عذاب کافران و راحت مومنان و زنده شدن ایشان در روز قیامت خبر کرد و کافران بطریق مسخرگی و انکار از محمد و محمدیان می پرسیدند از آن نیز خبر کرد و گفت وَيَقُولُونَ و می گویند کافران مَتَىٰ کے باشد هٰذَا این الْوَعْدُ وعده کردن و آمدن قیامت خبر کنید ما را ازین إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صٰدِقِينَ راست گویان نصیب عارف این است که از انکار منکران خسته دل نشود چون ازین پیش گذشته اند بهتران از ما بدتر ازین کرده اند آنچه کرده اند و شکر گوید که از منکران نیست خطاب شد مر حبیب را عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ تا بگوید جواب ایشان قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰهِ بگوی ای محمد براستی و راستی

کہ نیست دانستن آمدن روز قیامت نزدیک ہیچ کس مگر نزدیک خدائے تعالیٰ وَّاِنَّمَآ اَنَا
وبدرستی وراستی کہ نیستم من مگر نَذِيْرٌ بیم دہندہ وخبر کنندہ از قیامت مُّبِيْنٌ
پیدا کنندہ وآنچہ برمن فرستادہ مرا فرماید تا بگویم من نمیدانم کہ کے خواہد بود ونیستم من مگر
پیدا کنندہ ویا پیدا ورسول ظاہر آن لازم ومتعدی یعنی ذات من در میان شما پیداست
فاز دروغ گفتن وخیانت کردن مبرا است من امینم ورسول امینم وچون شمع منیرم بیاد انکا
منکران نمیرم علیت چراغے راکہ ایزد بر فروزد ٭ ہر آنکس تف زند ریشش بسوزد فَلَمَّا پس
چون رَاَوْهُ بینند آن وعدہ را یعنی عذاب قیامت را زُلْفَةً اے زالفہ نزدیک
سِيْٓئَتْ غمگین گردد وقیل زشت کردہ شود یعنی سیاہ شود والسوء والمساءۃ غمگین
کردن وُجُوْهُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا رویہائے آن کسانے کہ کافر شدہ باشند وَقِيْلَ وگفتہ شود
مرایشان را هٰذَا الَّذِيْ این آن عذاب است كُنْتُمْ بودید شما بِهٖ تَدَّعُوْنَ
کہ آرزو می بردید ورا و می گفتید کہ کے باشد این وعدۂ قیامت الادعاء خواندن
و دعوی کردن وآرزو خواستن بعضے میگویند چون مومنان می گفتند کہ مارا خدائے
تعالیٰ نصرت خواہد داد در دنیا وشمارا عذاب خواہ کرد در دنیا بدست ما ودر قیامت
بدوزخ ایشان مسخرگی کردند می گفتند کہ کے خواہد بود این عذاب حق تعالیٰ این آیت
فرستاد کہ چون کافران عذاب را بینند در دنیا چنانکہ در روز بدر دیدند غمگین شوند
وسیاہ روئے شوند وفرشتگان کہ بجائے ایشان را بگیرند گویند این آن عذاب است
کہ شما مسخرگی میکردید بر مومنان ومی گفتید کہ کے خواہد بود وحق تعالیٰ فرمود قُلْ
بگو اے محمد مر این کافران را کہ مسخرگی میکنند بتو وبر یاران تو وہلاک ترا وایشان را
می طلبند اَرَءَيْتُمْ آیا می بینید اِنْ اگر اَهْلَكَنِيَ اللّٰهُ ہلاک کند مرا خدائے تعالےٰ
وَمَنْ وہر کسے را کہ مَّعِيَ با من اند از مومنان ونصرت وغلبہ ندہد مارا بر شما
اَوْ رَحِمَنَا یا رحمت کند بر ما در آخرت ونصرت دہد مارا بر شما در دنیا فَمَنْ پس

کیست کہ یُجِیْرُ برہاند وامان دہد الْكٰفِرِیْنَ کافران را مِنْ عَذَابٍ اَلِیْمٍ از عذاب دردناک در دنیا وآخرت یعنی مارا معبود کہ اللہ ست وفادرست ورحیم ست اگر نصرت ندہد در دنیا وعقبے شمارا معبودان معبوبان شما کے توانند نصرت دادن شمارا چونکہ مگس را از خود دور نمی توانند کرد باز فرمود کہ قُلْ بگو اے محمد هُوَ الرَّحْمٰنُ آن معبود ما نیک بخشاینده ہست اٰمَنَّا بِهٖ ایمان آوردیم بوے وَعَلَیْهِ تَوَكَّلْنَا وبروے توکل کرده ایم وکار خود را بوے باز گذاشتہ ایم امید میداریم کہ مارا فرونگذارد وبر دشمنان مارا غلبہ ونصرت دہد چونکہ مہربان بر مؤمنان وکارگذار دوستان ہست التوکل تکیہ کردن یعنی پشت تکیہ باز نہادن نصیب درویش آن ست کہ از درگاه او روے نگرداند وبر ہیچ کس پناه تکیہ دو بداند کہ او رحیم ست دوستان را فرونگذارد بیت

نقش جفا کے کند پشت بما کے کند		پشت ندارد چو شمع چون نگر دوستاو	

فَسَتَعْلَمُوْنَ پس زود باشد اے کافران مکہ بدانید کہ مَنْ هُوَ کیست او فِیْ ضَلٰلٍ در گمراہی مُّبِیْنٍ پیدا یعنی زود باشد کہ دوستانرا بر دشمنان غلبہ دہیم در دنیا وبہ رحمت برسانیم در عقبے چنانکہ کردیم بہ محمد ومحمدیان در روز بدر جبرائیل ومیکائیل را با دیگر فرشتگان در مدد ایشان بہ فرستادیم وابوجہل ویاران اورا کشتہ وخستہ کردیم نصیب درویش این ست کہ صبر کند بجفائے منکران تا حق تعالیٰ نصرت او کند وہمہ منکران بدانند وروے براه آورند بعضے بہ تحقیق وصدق وبعضے بہ تقلید وطمع دنیاوی ورزق وسنت الٰہی باین رفتہ ہست چنانکہ مشاہده کرده شده ہست در وقت انبیاء واولیاء باز حضرت مولیٰ تعالیٰ فرمود قُلْ اَرَءَیْتُمْ بگو اے محمد باین دشمنان وبیان کن بایشان نعمت مارا ودلیل ہستی وقدرت مارا اِنْ اَصْبَحَ مَآؤُكُمْ اگر گردد آب رودہا وچشمہای وچاہہای

شما غَوْرًا اے غائرا فرو درونده به زمین و خشک گردد فَمَن پس کیست شمارا
يَأْتِيكُم بیارد تان بِمَآءٍ مَّعِينٍ بآب روان و پیدا یعنی اگر آب شمارا معبود ما
بزمین فرو برد کدام بت معبوب شما بیارد آب را برائے شما و آن خدائے که شمارا
باوجود کفر و کافری آبہائے شیرین از چاہہا و رودہا سید ہد مارا که ایمان آورده
ایم بوی و توکل کرده ایم بروے کجا فرو گذارد و قیل اگر آب چشمہائے تان را ببرد
کیست که آن را بیارد و یکے از بے باکان و ناپاکان که طبیب بود نادان چون این آیة
را بخواند گفت ما آب را از زمین به بیلہا و تیشہا بر آریم و چاہہا بکنیم در حال کور شد
و آوازے شنود که آب سیاه را از چشمت بردار و آب سفید پیدا کن به بیل و تیشہ
در شرح کشاف سید یمنی آورده است که این طبیب محمد ابن زکریا بود نَعُوذُ بِاللهِ
مِنْ ذٰلِكَ نصیب درویش این است که قبول و ردِّ خلق را از حق تعالیٰ بیند و
عزت در طاعت او داند و خواری و ذلت در بے فرمانی او شناسد بدانکه رسول
الله صلے الله علیه وسلم گفت إِنَّ سُورَةً فِي الْقُرْاٰنِ ثَلٰثُوْنَ اٰيَةً شَفَعَتْ
لِرَجُلٍ حَتّٰى غُفِرَ لَهٗ وَهِيَ تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ
وَالسَّلَامُ هي المانعة هي المنجية تنجيه اي القاري من عذاب الله تعالى يعني في القبر
و روی انه علیه الصلوٰة والسلام کان لا ینام حتی یقرأ الٓمٓ تنزیل و
تبارك الذی هکذا فی المصابیح وَالله تعالیٰ اعلم

سُوْرَةُ الْقَلَمِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ اثْنَانِ | بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ | وَخَمْسُوْنَ آيَةً وَفِيْهَا رُكُوْعَانِ

نٓ بدانکه حروفہا که از اول سورہائے قرآن ست در آن دو مذہب ست یکے آنکه از متشابہات
است و سرے است از اسرار الٰہی ایمان آوردیم بوے و مشغول نشویم به کیفیت آن و این
قول امیر المؤمنین ابوبکر صدیق است رضی الله تعالیٰ عنه و مذہب دیگر آن ست که تاویلہا
این حروفہا کرده اند علما و عرفا در کتب نوشته اند ابن عباس رضی الله عنه گفته است

کہ مراد از نون آن ماہی ست کہ زمین بر پشت وے ہست و نام او بہموت است وضحاک
گفت کہ دوات ہست وغیر این نیز گفتہ اند بدانکہ زمین نیز ہفت ہست و آسمان نیز ہفت
ہست چنانکہ حق تعالیٰ در قرآن میفرماید اَللّٰهُ الَّذِیْ خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوٰتٍ وَّمِنَ
الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ و در کشاف آوردہ ہست کہ میان ہر آسمانے مقدار پان صد
سالہ راہ ہست و سطبری ہر آسمانے نیز مقدار پان صد سالہ راہ ست و زمین ہا نیز
چنین ہست و ابن عباس رضی اللہ عنہ گفت در زمین ہا مخلوقات حق تعالیٰ ہستند
و در تفسیر دیگر آوردہ ہست کہ ضحاک گفت دران زمینہا ہیچکس نیست مگر درین زمین
کہ ظاہر ہست و در تفسیر دیگر آوردہ ہست کہ این ہفت بر سر فرشتہ ایست کہ یکدست
وے بہ مشرق ست و دیگر دست وے بہ مغرب و کرانہائے زمین بہ دو دست ویست
و دو پائے این فرشتہ بہ پارۂ زمرد ہست و سطبری این زمرد پان صد سالہ راہ ست
و این پارۂ زمرد بر پشت گاویست و پایہائے این گاو بر سنگے ست و بزرگی آن
سنگ و سطبری وے ہمچون آسمان و زمین ہست و در قرآن و در قصۂ لقمان مذکور
ہست یٰبُنَیَّ اِنَّهَاۤ اِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِیْ صَخْرَةٍ اَوْ فِی السَّمٰوٰتِ
اَوْ فِی الْاَرْضِ یَاْتِ بِهَا اللّٰهُ یعنی اے پسرک من اگر نیکی و بدی باشد اندازہ سپندانہ
و آن سپندانہ در صخرہ باشد یا در آسمانہا باشد یا در زمینہا باشد بیاورد و حاضر گرداند
آن را خدائے تعالیٰ از برائے حساب در کشاف و در کواشی آوردہ ہست کہ این صخرہ
سنگے ہست در زیر زمین ہفتم کہ نامہائے کفار و فجار دران می باشد و نام وے سجین ہست
و فی الحدیث اِنَّ سِجِّیْنًا اَسْفَلُ مِنْ سَبْعِ اَرْضِیْنَ و این سنگ بدین بزرگی
بالائے گردن ماہی ہست و باقی پشت ماہی خالی ست و زیر این ماہی دریائے
بزرگے ست ایستادہ و زیر این دریا بادہست و آن باد را اللہ تعالیٰ بقدرت
خود نگاہ میدارد تا بدانی کہ بنائے عالم بر باد ست وَالْقَلَمِ و بحرمت آن قلم کہ

بوے در لوح محفوظ نوشته شده ست هر چه بود و باشد تا قیامت و آن قلم از نور ست
بالائے او پانصد ساله راه ست و لوح تخته ست از یک دانه مروارید سفید و
درازی او همچون آسمان تا زمین پهنای او از مشرق تا مغرب و کرانهائ او مرصع
بجواهر و غلاف او از یاقوت سرخ سر او به عرش رسیده ست و پایان او در کنار
فرشته ایست که نام وے طر یوسیت در کشاف و کواشی آورده ست که لوح بر
بالائے آسمان هفتم ست یا بحرمت قلم که بآن نویسند مردمان وَمَا و بحرمت
آنچه یَسْطُرُوْنَ مے نویسند فرشتگان از خیر و صلاح یا همه نویسندگان خیر چون
قرآن و حدیث و علوم شرعیه و فوائد دینیه سوگند یاد کرد حق تعالی و گفت بحرمت
نون یعنی آن ماهی معین و بحرمت قلم و بحرمت نوشته شده که مَا اَنْتَ نیستی تو ای
محمد بِنِعْمَةِ رَبِّكَ اے بانعامه بنیکی پروردگار تو بر تو به پیغمبری و سروری و
مهتری بِمَجْنُوْنٍ دیوانه نیستی بلکه برگزیده مائی وَاِنَّ لَكَ و بدرستی که مر تراست لَاَجْرًا
مُزدے غَيْرَ مَمْنُوْنٍ نبریده شده و نه بپایان رسیده یعنی ترا تولیے ست
و کمالاتے ست که آن را هیچ کس نداند مگر خدا. الله تعالی وَاِنَّكَ لَعَلٰى خُلُقٍ عَظِيْمٍ
بدرستیکه تو ای محمد بر خوے بزرگی هستی و خلق او بر موافقت قرآن بود یعنی عمل کردن
به قرآن خلق نیکوئے محمد عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ ست و همه خلقهائے نیکو
که در قرآن ست از امر و نهی و آداب و مکارم اخلاق پیغمبران چون صفوة آدم
و فهم ادریس و شکر نوح و جود هود و خلقت خلیل و زیادت بران نیز داری چنانکه
گفت لقد ادبنی ربی فاحسن تادیبی مصرع انچه خوبان همه دارند تو تنها داری
شیخ جنید رحمة الله علیه گفت که خلق عظیم این بود که همت او جز رضای خدائے
نبود و ابوالدردا رضی الله عنه گفت که در قیامت در ترازوے بنده هیچ چیز گران
تر از خلق نیکو نباشد و جبرئیل گفت مر رسول را عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ

أُتیتك مكارم الاخلاق ان تصل من قطعك وتعطی من حرمك وتعفو عمن ظلمك ولهذا الحدیث فوائد کثیره تا سبب نزول این سوره آن بود که چون وحی آمد و مصطفی عَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ اظهار کرد دین خود را و خدیجه و ابوبکر و علی رضی الله عنهم ایمان آوردند و نماز گذاردن پیدا کردند کافران گفتند که محمد دیوانه شده است حق سبحانه وتعالی این سوره فرستاد و سه سوگند یاد کرد که محمد دیوانه نیست بلکه برگزیده ماست و مخصوص ماست بانعام عام و اخلاق کرام واجر تمام نصیب درویش این است که همچون ماهی خاموش و همچو قلم مکسور القلب باشد تا مظهر علوم مستوره وعیوب مستوره گردد بیت

خاموش شو چو ماهی وصافی چو آب بحر	تا زود بر خزینه گوهر شوی امین

و دیوانه وار سر بر سوم اهل دنیا فرو نیاورد بیت با خلایق چون ندارم الفتی ٭ خلق پندارد که ما دیوانه ایم ٭ و جز لقای مولی تعالی هیچ چیز مطلوب او نباشد تا مشرف شود بسیر فی الله که آن تناهی نیست فرد غیر منقطوع مر محمد و محمدیان راست که به عمر سرمدی به سیر و سلوک در صفات و ذات صمدی در آخرت مشغول و مشتغل باشند مسکین ابلهی که از چنین حضرت باندک حطام دنیا قناعت کرده باشد و ازین سیر و سلوک محروم مانده باشد قوله مَنْ كَانَ فِي هٰذِهٖٓ اَعْمٰى فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمٰى وَاَضَلُّ سَبِيْلًا اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ الْوَاصِلِيْنَ الْمُشَاهِدِيْنَ فَسَتُبْصِرُ پس بینی تو ای محمد وَيُبْصِرُوْنَ وبینند کسانی که ترا دیوانه میخوانند و بدانند که بِاَيِّكُمُ کدام شما الْمَفْتُوْنُ دیوانه است و کلمه با زائد است یا مفتون به معنی فتون باشد و فتون جنون است و معنی این باشد که زود باشد که بدانی تو و ایشان که بکدامی شما دیوانگی است یعنی دیوانه ایشانند نه تو ای محمد نصیب درویش این است که در انکار منکران صبر کند تا جزای ایشان را حق تعالی

بدعہد وگفتہ اند کہ بوستان عارفان ہست زآب جوئے یار منکران اِنَّ رَبَّکَ
بدرستی کہ پروردگار تو ھُوَ اَعۡلَمُ او داناتر است بِمَنۡ ضَلَّ بآن کسیکہ گمراہ
شدہ است عَنۡ سَبِیۡلِہٖ از راہ راست و دین حق کہ حق تعالی پیدا کردہ است
وَھُوَ اَعۡلَمُ و او داناتر است بِالۡمُھۡتَدِیۡنَ بہ کسانے کہ راہ راست یافتہ اند
الاھتداء راہ راست یافتن یعنے بعلم قدیم دانستہ است گمراہے را کہ اختیار
خواہد کرد و بدوزخ کہ خواہد رفت و راہ راست کہ قبول خواہد کرد و بہشت کہ خواہد
رفت سخن پیر ہراۃ است کہ ہمہ کس از روز آخر ترسند و عبداللہ از روز اول
ہمہ از تو ترسند و عبداللہ از خود زیرا کہ از تو نیکی دیدہ ام و از خود بدی فَلَا تُطِعِ
چون کار چنین است رشیدی فرمانبرداری مکن الۡمُکَذِّبِیۡنَ دروغ گوئی کنندگان
را و کافران را و بمراد ایشان کار مکن چونکہ کافران گفتند اے محمد در دین ما درآے و
بتان را سجدہ کن تا ترا مال بسیار بدہیم و کلان تر خود گردانیم و عروسان صاحب
جمال دہیم این آیت آمد کہ وَدُّوۡا دوست میدارند این کافران لَوۡ تُدۡھِنُ
کہ چرب نرمی کنی و مدارا کنی بالیشان فَیُدۡھِنُوۡنَ پس ایشان چرب نرمی
کنند و مدارا کنند تبو مداہنت را از دہن گرفتہ اند یعنے چرب کردن سخن
و بخوش آمد سخن گفتن و حق را پوشیدن نصیب تشرع این است کہ بفجّار
و اصحاب بدعت و ضلالت چرب نرمی نکند قال النبی صلے اللہ علیہ وسلم
اذا لقیت الفاجر فالقہ بوجہ مکفھر یعنی فاسق را بروے ترش بین
و در حقائق التفسیر آوردہ است کہ قال سھیل ابن عبد اللہ من صحح ایمانہ
و اخلص توحیدہ فانہ لا یانس الے مبتدع ولا یجالسہ ولا یواکلہ
ولا یشاربہ ویظھر لہ من نفسہ العداوۃ ومن داھن مبتدعا
سلبہ اللہ تعالی حلاوۃ السنن ومن تحبب الی مبتدع نزع نور الایمان

عن قلبه یعنی مؤمن باید که انس نگیرد به مبتدع و با وے ننشیند و طعام و آب
نخورد و هر کس که دوستی کند با وے نور ایمان و اسلام را بگیرند از وی حکیم غزنوی
میفرماید بیت گر نعل اسپ سلطان شریعت سرمه کن ٭ تا بود نور الٰهی با دو چشمت مقترن ٭

ترو در چشم سنائے تیز باد چون سنان	گر زمانے زندگی خواهی سنائی بے سخن ٭

چون توانگرترین کافران ولید ابن مغیره بود و هم کلان تر ایشان بود تخصیص کرد
ویرا بعد از تعمیم و گفت وَلَا تُطِعْ و فرمان برداری مکن اے محمد كُلَّ حَلَّافٍ هر
سوگند خورنده را مَّهِينٍ خوار و حقیر در دروغگوے و ضعیف در دین حق تعالیٰ
هَمَّازٍ عیب کننده مردمان و غیبت کننده ایشان مَّشَّاءٍ سخت رونده در میان
خلق بِنَمِيمٍ بسخن چینی یعنی در میان خلق سخن را میبرد و مردمان را در هم اندازد
و در حدیث هست که لا یدخل الجنة صاحب نم یعنی خبر کش را در بهشت در نمی
آرند مَّنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ سخت باز دارنده یعنی سخت بخیل و باز دارنده خلق از ایمان
آوردن مُعْتَدٍ سخت از حد در گذرنده در ظلم و ستم أَثِيمٍ سخت گناهگار عُتُلٍّ
سخت بد خوے و ناپاک بَعْدَ ذَٰلِكَ از پس این عیبها عیبے دیگر دارد که آن است
زَنِيمٍ حرامزاده از مادر زائیده هست و وے را پدر معین نبود بعد از هژده سال
مغیره او را به فرزندی قبول کرد و گفت که من بمادر وے زنا کرده بودم این ولید
از آن متولد شده هست حق تعالیٰ دوست خود را میگوید این دشمن مرا که عیبهائے
او را شنیدی فرمانبرداری مکن أَن كَانَ از برائے آنکه باشد وے ذَا مَالٍ با
مال وَبَنِينَ و با پسران یعنی برائے از توانگری وے و قوت و شوکت و پسران هم
قوت وے که ده پسر بود مر وے را فرمان وے مبر و میل با و مکن که او دشمن ماست
چونکه کتاب ما را قبول نمی کند إِذَا تُتْلَىٰ چون خوانده می شود عَلَيْهِ بر وے آيَاتُنَا
آیتهائے قرآن که فرستاده ماست قَالَ أَسَاطِيرُ میگفت این افسانها و نوشته

شده أَلَا وَلَكِنْ به پشیمانست و دروغ ست امام حمزه و ابوبکر که راوی امام عاصمست أَأَن كَانَ بدو همزه خوانده اند و باقی قرا بیک همزه خوانده اند تقدیره علی الاول لان کان ذا مال وبنین لا تطعه یعنی لا تفعل ذلك وعلی الثانی تقدیره لا تطعه لان کان چو این کافر را یاد کرده عیبهاے بد او را یاد کرد جزاے او را یاد کرد گفت جل جلاله سَنَسِمُهُ هر آئینه زود باشد که داغ نهمش الوسم داغ نهادن عَلَى الْخُرْطُومِ بر بینی وے در قیامت یعنی روے وے را سیاه کنیم خرطوم گفت مراد همه رویست بدانکه بیشتر مفسران براین اند که این کافر ولید ابن مغیره است و بعضے گویند ابو جهل ست و بعضے گویند مراد همه کافرانند نصیب درویش این است که ازین عیبها که یاد کرده شده درین آیت دور باشد سوگند بسیار نخورد و دروغ نگوید و غیبت کسے نکند و سخن چینی نکند و بخیل نباشد و گناه گار بے پشیمانی نباشد و بد خوے نباشد و زنا کار نباشد و از فرمانهاے خداے تعالی سرکشی نکند و کسے را از براے مال و قوت فرمانبرداری بخلاف فرمان حق تعالی نکند و از حق گوئی باز نه ایستد و باید که با دوستان حق تعالی دشمنی نکند که ملعون ابدی گردد و رسواے دنیا و آخرت شود **بیت**

جمله عالم زین سبب گمراه شد
کم کسے زابدال حق آگاه شد

بدانکه حق تعالی به برکت مصطفے صلی اللہ علیه وآله وسلم اهل مکه را عزیز گردانید در روے زمین و از بلاے اصحاب فیل و غیر آن نگاه داشت و کعبه را قبله ساخت و نعمتها بر ایشان بسیار کرد چون شکر نه گفتند و قدر وے ندانستند و بوے ایمان نیاوردند وے را از میان ایشان به مدینه برد و قبله را گردانید و مسجد اقصے را قبله کرد و نعمتهاے شان را برد و در جنگ بدر هلاک کردشان را و بعد ازان هفت سال در میان ایشان قحط شد تا غایتے که استخوانها را آرد می کردند و می خوردند و هر جا که میرفتند بے عزت و بے حرمت و ترسان مے بودند و ایشان را غارت میکردند

وبیماری بسیار بر ایشان پیدا شده بود حق تعالی ازین حال خبر میدهد و میگوید اِنَّا
بدرستی و راستی که ما بَلَوْنٰهُمْ آزمودیم اهل مکه را و نعمتها دادیم و باز از ایشان
گرفتیم یعنی آنچه بعلم قدیم از ایشان دانسته بودیم پیدا کردیم کَمَا بَلَوْنَا چنانکه
آزمودیم اَصْحٰبَ الْجَنَّةِ خداوندان آن بوستان ضعین را که در ولایت یمن بود
که اول ایشان را عطا دادیم چونکه شکر نه گفتند بلا دادیم چنانکه اهل مکه را قصه
آن بوستان این بود که پیر مرد صالح مسلمان بود در ولایت یمن بجائے که
آن را ضروان گویند از صنعاے یمن به مقدار فرسنگے دور و او را باغے بود و در وے
از هر نوع میوه و نعمتها بود و زراعتها بود چون وقت چیدن آن میوها و درو کردن
زراعتها شدے فقیران را بسیار دادے و حق خدائے تعالے میدادی در وقت
درو کردن و بر داشتن غله و در وقت آرد کردن و نان پختن چهار بار عشر دادی
حق تعالی وے را برکت داده بود که تا سال دیگر وے را نعمتها بس بیکرد چون وے
فوت شد از وے سه پسر ماند گفتند ما را زن و فرزند بسیار ست ما نتوانیم کرد چنانکه
پدر ما میکرد برادر اوسط یعنی نیکوتر ایشان بمیانگی ایشان گفت چنین مکنید
بندگی حق تعالی کنید و بر طریق پدر روید سخن او را نشنیدند و بعده همه اتفاق
کردند بر این و سوگند خوردند چنانکه حق تعالی گفته اِذْ اَقْسَمُوْا چون سوگند خوردند
که لَيَصْرِمُنَّهَا ببریم میوهاے آن باغ را و بدرویم کشت او را مُصْبِحِيْنَ چون
بامداد کنندگان باشیم یعنی در بامداد پگاه که فقیران و گدایان ندانند پنهان
از ایشان چنین کنیم وَلَا يَسْتَثْنُوْنَ و انشاء الله نه گفتند و قصد نفع خود کردند
و رضاے حق تعالی نطلبیدند فَطَافَ پس بگردگشت عَلَيْهَا بر آن بوستان
و باغ و دهقانهاے ایشان طَآئِفٌ گردگردنده مِّنْ رَّبِّكَ از بلاهاے
پروردگار تو یعنی بلاهای خداے تعالی بوے رسید وَهُمْ نَآئِمُوْنَ و ایشان

در خواب بودند فَاَصْبَحَتْ پس گشت آن بوستان كَالصَّرِيْمِ همچون شب تاریک سوخت
باتش آسمانی و هیچ درخت و میوه و غله نماند و یا چون خاکستر سیاه شد بقول ابن عباس
رضی الله عنهما فَتَنَادَوْا پس آواز دادند یک دیگر را مُصْبِحِيْنَ داخلین فی الصبح
یعنی در وقت صبح اَنِ اغْدُوْا که بامداد کنید. و پگاه بروید عَلٰى حَرْثِكُمْ بر کشت خود و
بوستان خود اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید صَارِمِيْنَ برندگان میوه هائے خود را و زراعتها
را پگاه تر بروید تا گدایان و مسکینان نیایند چنانکه آموخته شده اند پیش ازین که پدر ایشان
بقدر از قوت سالیانه می گرفت و باقی ایشان را میداد و هر چه بر تاک می ماند و هر چه خوشه
می شد و در تاک خرمن می ماند همه بفقیران میداد و فقیران را چیزے بسیار جمع می شد
فَانْطَلَقُوْا پس جمع شدند در آخر شب نزدیک بصبح رفتند سوئے آن بوستان خود
وَهُمْ يَتَخَافَتُوْنَ و ایشان بایکدیگر سخن آهسته و نرم میگفتند التخافت سخن آهسته و نرم گفتن اَنْ لَّا يَدْخُلَنَّهَا
که در نیایند دران بوستان الْيَوْمَ امروز عَلَيْكُمْ بر شما مِّسْكِيْنٌ گدائے یعنی
میرفتند و سخن را آهسته می گفتند در شب تا فقیران نشنوند و با ایشان یک جائے دران
بوستان نروند و چیزے ازان میوه ها نگیرند و حاصل آنکه فقیران را در آن بوستان
نگذارند و ایشان چیزے نه دهند وَّغَدَوْا بامداد کردند و رفتند عَلٰى حَرْدٍ
بر منع کردن فقیران از میوه هائے آن بوستان یا غضب بر فقیران یا کینه بر ایشان
قَادِرِيْنَ توانایان الحرد منع کردن و غضب کردن و قصد کردن یعنی در بامدادان
رفتند سوئے آن بوستان خود به قصد این که گدایان را چیزے نه دهند ازان
میوه ها و غله ها و در گمان ایشان این که ما می توانیم که چنین کنیم فَلَمَّا پس چون رَاَوْهَا
دیدند آن بوستان را سوخته شده و سیاه گشته قَالُوْا گفتند اِنَّا بدرستی که ما لَضَآلُّوْنَ
گم کردگانیم راه بوستان را و این بوستان ما نیست زیرا که ما ازین بوستان خود
چون به خانهٔ خود رفتیم دینه روز پر میوه بود و سوخته و سیاه شده نبود لیکن این بوستان

مانیست پس چون تفحص کردند نشانهای بوستان خود را شناختند که این بوستان
ماست و ما راه گم نکرده ایم گفتند بَلْ نَحْنُ مَحْرُوْمُوْنَ نیست که ما راه گم کرده باشیم
بلکه ما محروم مانیم از نعمتهائے این بوستان به سبب نیت بد که کرده ایم که بر فقیران رحم
نکنیم و همچنانکه پدر ما میکرد نکنیم و بخیلی کنیم و برادر نیکوتر ایشان گفته بود که چنین مکنید سخن
وے را نشنوده بودند یاد شان آمد قَالَ گفت اَوْسَطُهُمْ مهتر ایشان یا میانگی
ایشان اَلَمْ اَقُلْ لَّكُمْ آیا نه گفته بودم شما را پیش ازین لَوْلَا چرا تُسَبِّحُوْنَ به پاکی یاد
نمیکنید خدائے تعالی را و اِنْشَاءَ اللّٰہ و سُبْحَانَ اللّٰہ نمی گوئید و کارها به خدائے تعالی
نمی گذارید و چرا نماز نمی گذارید که بشومی آن این بلا را بشما رسانید که بخیلی کردید و نماز
نمی گذاردید و بخاطر این فقیر میرسد که شاید که معنی این باشد که چرا گمان بدمی برید بحق
تعالی که شما را عوض ندهد و برکت ندهد بانچه گدایان میبرند چنانکه پدر ما می داد
چرا حضرت او را منزه نمی گردانید ازین گمان زیرا که جوان مرد اعتماد به کرم حق تعالے
میکند جزاش میدهد یکے را هفت صد و زیاده اگر خواهد و بخیل گمان بدمی برد بحضرت
کبریا و از برائے این در حدیث آمده ست که قال النبي عليه السلام البخيل
لا يدخل الجنة ولو كان عابدا والسخي لا يدخل النار ولو كان فاسقا
پس چون سخن برادر نیکوتر را شنیدند قَالُوْا گفتند سُبْحَانَ پاکی از همه عیبها و ازین
که جزا نه دهد جوان مرد انرا رَبِّنَا پروردگار ماست اِنَّا كُنَّا بدرستی که ما گناهکار بودیم
بر درویشان به نیت بد کردن ظٰلِمِيْنَ ظالم و ستم کنندگان بودیم
بر درویشان به نیت بد کردن و رفتار پدر خود را گذاشتن و در
ترک توکل بحق تعالی چون اقرار کردند به بدی خود فَاَقْبَلَ پس روے آورد بَعْضُهُمْ
بعضے از ایشان عَلٰى بَعْضٍ بر بعضے دیگر يَّتَلَاوَمُوْنَ ملامت میکردند یکدیگر
را که این چه بدکرداری بود که ما میکردیم و رفتار پدر را گذاشتیم و سخن حق را نشنودیم

چون پشیمان شدند قَالُوْا گفتند يٰوَيْلَنَا اے واے بر ما اِنَّا كُنَّا بدرستی کہ بودیم ما
طٰغِيْنَ از حد بندگی درگذشتگان و ظالمان و عاصیان و بے فرمان بودیم چون
گناہ خود را دانستند و پشیمان شدند امید رحمت حق تعالیٰ داشتند گفتند عَسٰى
شاید و بود و قیل بگو کہ رَبُّنَآ پروردگار ما امید میداریم اَنْ يُّبْدِلَنَا کہ بدل دہد مارا
خَيْرًا بہتر مِّنْهَآ ازان بوستان و میوہ ہائے وے اِنَّآ بدرستیکہ ما اِلٰى رَبِّنَا بسوے
رحمت پروردگار خود یا بپروردگار رٰغِبُوْنَ رغبت کنندگانیم بہ رحمت او و امیدواریم
کہ ما را ضائع نگذارد چون توبہ بے حد کردند و امید رحمت داشتند کہ بہتر ازان بوستان
بدہد شان پر نعمت عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ گفت کہ بمن رسیدہ است کہ چون
ایشان توبہ باخلاص کردند حق تعالیٰ ایشان را در عوض آن بوستان دیگر داد کہ
خوشۂ انگور سیاہ وے چون مردے بودے بر پائے ایستادہ در تفسیر بعبارۃ آوردہ است
کہ ہم در آن شب کہ توبہ کردند باز آن بوستان را بہتر از انکہ بود ساخت حق تعالیٰ
خبر داد از عذاب خود عاصیان را در دنیا و گفت كَذٰلِكَ ہمچون عذاب ایشان است
الْعَذَابُ عذاب ہر کہ شکر نعمت من نگوید و کفران آرد من در دنیا ہمچنین عذابش
میکنم وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ و ہر آئینہ عذاب آخرت مر کافران را و عاصیان را اَكْبَرُ
بزرگتر است ازین عذاب کہ در دنیا کردم اہل مکہ را و اہل بوستان را لَوْ كَانُوْا
اگر باشند کہ يَعْلَمُوْنَ بدانند حقیقت کار را از گناہان باز ایستند و حق خدائے تعالیٰ
را بدہند بدرویشان و حکمہائے او را قبول کنند نصیب درویش ازین قصہ آن است
کہ شکر نعمتہائے ظاہرہ و باطنہ حق تعالیٰ بجا آرد تا زوال نیابد و نعمت بہ زحمت بدل
نگردد چون عذاب کافران و عاصیان را در دنیا و آخرت بیان کرد از حال متقیان
نیز خبر کرد و گفت جل جلالہ اِنَّ لِلْمُتَّقِيْنَ بدرستی و درستی کہ خدائے ترسان را عِنْدَ
رَبِّهِمْ نزد پروردگار شان در آخرت جَنّٰتِ النَّعِيْمِ بہشتہائے پر نعمت کہ آن

خدائے دا ند که بر خاطر هیچ کس نگذشته است و چشم هیچ کس ندیده است در دنیا مانند
آن نصیب درویش آنست که تقوی را شعار خود سازد و بداند که در همه قرآن وعدها
نیکیها مر خدائے ترسان راست نه مر دانشمندان را و مفتیان را و نه شیخان را
و نه زاهدان را و نه حاجیان را و نه غازیان را و نه خواجگان را که از حرام گیرند و کلر
کنند و نان دهند و خلقان را صید خود کنند. کافران مکه می گفتند که اگر قیامت باشد
و بهشت و دوزخ باشد چنانکه محمد میگوید علیه الصلوٰة والسلام ما را بهشت بهتر خواهد بود
چنانکه در دنیا حال ما بهتر است از مؤمنان و اگر حال ما بهتر نباشد برابر باشد این آیت حق تعالیٰ
فرستاد که اَفَنَجْعَلُ آیا پس گردانیم ما الْمُسْلِمِيْنَ مسلمانان را در روز قیامت كَا
لْمُجْرِمِيْنَ همچون کافران گنه گار یعنی جزائے مسلمانان را نعمتها و بهشت گردانیم و جزائے
کافران را عذابها و دوزخ گردانیم هرگز برابر نباشد الاستفهام للانکار باز عتاب
و انکار کرد حق تعالیٰ بر کافران برین سخن که گفته بودند فرمود مَا لَكُمْ چه بوده است
مر شما را كَيْفَ چگونه تَحْكُمُوْنَ حکم باطل میکنید که دوستان را همچون دشمنان
جزا دهیم هرگز چنین نخواهد بود چون حکم ایشان باطل بود و بطلان ایشان را بیان
کرد و گفت جل جلاله اَمْ لَكُمْ یا مر شما راست كِتٰبٌ نامه و کتابے منزل از آسمان
که من فرستاده باشم فِيْهِ درین کتاب تَدْرُسُوْنَ می خوانید الدرس و
الدراسة علم خواندن اِنَّ لَكُمْ فِيْهِ بدرستی و راستی که مر شما راست
دران کتاب لَمَا تَخَيَّرُوْنَ هر آئینه آنچه میگزینید و اختیار می کنید از برائے خود
و این کتاب هرگز نه فرستاده بودیم بشما پس از هوائے نفس خود حکم باطل میکنید
اَمْ لَكُمْ یا مر شما راست اَيْمَانٌ سوگند و عهدها عَلَيْنَا بر ما که خداوند شمائیم بَالِغَةٌ
نهایت رسیده است این سوگند و راست و استوار است و باشنده است اِلٰى يَوْمِ
الْقِيٰمَةِ تا روز قیامت اِنَّ لَكُمْ بدرستی که مر شما راست دران سوگند و عهد لَمَا

هر چه تَحۡکُمُوۡنَ حکم کنید از برائے خود این نیز هرگز نبوده است پس حکم شما باطل باشد و
از هوا و افترا باشد سَلۡهُمۡ بپرس یا محمد این کافران را اَیُّهُمۡ کدام است از ایشان
بِذٰلِكَ باین حکم باطل زَعِیۡمٌ کفیل و ضامن و بد رفتار یعنی این حکم ایشان باطل
است و هیچ کدام از ایشان آن را نمی تواند کرد و کفیل نمی تواند شد چون می دانند که
باطل است اَمۡ لَهُمۡ آیا مر ایشان راست شُرَکَآءُ شریکان مر خدائے تعالیٰ را خاکشان
بدهن چنانکه گمان میبرند مر بتان خود را که شریک اند بخدائے تعالیٰ و در کواشی چنین
آورده است فَلۡیَاۡتُوۡا پس بیارید بِشُرَکَآئِهِمۡ بتان خود را تا بگویند که این حکم ایشان
راست است و در قیامت چنین خواهد بود که ایشان میگویند اِنۡ کَانُوۡا اگر هستند
صٰدِقِیۡنَ راست گویان که بتان ما چنین گفته اند این خبر نیز ندارند زیرا که بتان
ایشان سنگے و چوبی و جمادی اند که سخن نمی توانند گفت و در کشاف می گوید که قولهٗ
اَمۡ لَهُمۡ شُرَکَآءُ اَیۡ نَاسٌ یُّشَارِکُوۡنَهُمۡ فِیۡ هٰذَا الۡقَوۡلِ و بدین تقدیر چنین
باشد آیا مر این کافران را از جن و انس و عقلائے عالم شریکان هستند که موافق ایشان
باشند که این حکم راست است و باطل نیست این نیز ندارند و هیچ کس چنین نگفته است
وَمَا فِی الۡکَشَّافِ اولیٰ تامل و تعلم بدانکه حق سبحانہ و تعالیٰ سخن کافران را که
ما در قیامت بهتر باشیم از مؤمنان با همچون ایشان باشیم رد کرد و از ایشان دلیل
طلب کرد بسه وجه اوّل دلیل نقلی دوم اتفاقی و عهدی سیم عقلی چون ایشان از
همه عاجز آمد و حبیب خود را وعده کرد که ما ایشان را در قیامت عذاب خواهیم
کرد و گفت جل جلالہٗ یاد کن اے محمد یَوۡمَ آن روز را که یُکۡشَفُ کشاده شود یعنی
پیدا کرده شود عَنۡ سَاقٍ از سختی عظیم و شدت اے عن بلاء عظیم و شدت
قطعیة یعنی یاد کن آن روز را که پیدا کرده شود در وے بلائے بزرگ و کارہائے
بزرگ که خلق اولین و آخرین حیران مانند و بترسند و هر یک را کارے پیش آید

که هرگز آن چنان نیامده باشد در لغت عرب کشف ساق عبارت ست از سختی کار
گفته میشود کشف الحرب عن ساقها سخت شد جنگ اگرچه جنگ را ساق نمی باشد
اما چون کسے را کارے سخت و دشوار پیش آید میان را می بندد و جامه را بالا می کشد
تا ساق پاے چنانکه در کشاف آورده ست قَالَ حَاتِمٌ اَخُو الْحَرْبِ اِنْ عَضَّتْ بِهِ
الْحَرْبُ عَضَّهَا وَاِنْ شَمَّرَتْ عَنْ سَاقِهَا الْحَرْبُ شَمَّرَا یعنی چون کار سخت و
هولناک پیدا شود سختی میکرد و اگر جنگ پراگنده می شد احتیاط میکرد وَیُدْعَوْنَ
و خوانده شود خلق را در عرصات قیامت اِلَی السُّجُوْدِ به سجده کردن فَلَا یَسْتَطِیْعُوْنَ
پس نتوانند کافران و منافقان سجده کردن از بهر آنکه از پشتهاے ایشان همچون
استخوان پهن شود خَاشِعَةً خوار و ترسان باشند اَبْصَارُهُمْ چشمهاے شان
یعنی ایشان بترسند از عذاب و هیبت قیامت و چشمهاے شان بغاے فرو رفته
باشد تَرْهَقُهُمْ میرسد بایشان ذِلَّةٌ خواری و سیاه روئی بعده بیان کرد
حق تعالی که چرا نتوانند در قیامت سجده کردن و گفت جل جلاله وَقَدْ کَانُوْا
و تحقیق بودند این کسان که در قیامت سجده نتوانند با مؤمنان در دنیا در آمیخته
یُدْعَوْنَ خوانده می شدند اِلَی السُّجُوْدِ بسجده کردن و نماز به جماعت گذاردن
و از کعب احبار آمده ست که ایشان سجده نمی کردند و نماز به جماعت نمی گذاردند
وَهُمْ سَالِمُوْنَ و حال این بود که ایشان تندرست بودند و پشتهاے ایشان
همچون استخوان پهن یک لخت نبود امروز از براے آن سجده و نمی توانند کرد یکے
از کبرا مفلوج شده بود چون وقت نماز شدے دو کس وے را بر داشته بمسجد میبردندے
و گفتے از هیبت قیامت درین حال می ترسم بدانکه سجده کردن در قیامت از براے
عقوبت کافران و منافقان و عاصیان باشد نه از براے تکلیف مر مؤمنان را
چون آخرت جاے تکلیف نیست بدانکه شیخ ابو اللیث و جماعتے از مفسران در

تفاسیر معنی این آیتہ را بطریق دیگر نیز بیان کردہ اند و دو حدیث روایت کردہ اند یکے از ابو ہریرہ و دیگرے از ابو الدرداء رضی اللہ عنہما حدیث دیگر در کشاف آوردہ است از ابن مسعود رضی اللہ عنہ روایت کردہ است کہ یکشف الرحمٰن عن ساقہ فاما المومنون فیخرون سجدا و اما المنافقون فیکون ظہورھم طبقا طبقا کان فیہا السفافید الاسفود سیخ آہنی یعنی استخوانہائے پشت ایشان بے بند ہا گردد و یک لخت شود ہمچون سیخہائے آہنین و سجدہ نتوانند کرد و تاویل آیتہ و حدیث بدین وجہ می کنند کہ مراد از ساق حجاب عزتست کہ برداشتہ شود و خلق را در عرصات جمع کنند و عذاب و حساب پیدا شود و داد مظلومان از ظالمان بستانند چون فارغ شوند ندا رسد کہ ہر کسے ہر چیزے را کہ بندگی کردہ باشد پیدا آید و در پیش وے میرود تا در دوزخش اندازند بت پرستان را بتان و جہودان را بصورت عزیز پیغمبر علیہ السلام فرشتہ پیدا شود و ترسایان را بصورت عیسےٰ علیہ السلام فرشتہ پیدا شد وایشان را می برد بدوزخ تا کسے نماند از ایشان مگر مؤمنان و فرمان بردار و عاصیان و منافقان درمیان ایشان بمانند ندا آید کہ شما نیز در پے معبودان خود بروید ایشان گویند ما را ہیچ خدائے و معبودے نبودہ ست مگر اللہ تعالیٰ ندا آید کہ اگر خداے خود را ببینید شناسید گویند شناسیم بیچون و بیچگونہ کہ او را در دنیا ندیدہ ایم فاما بندگی کردہ ایم پس ایشان را قوت بینائی دہد کہ ہرگز نبودہ ست نور عظمت و کبریائے حضرت عزت پیدا شود ایشان دانند کہ آن نور حق است جل جلالہ ہمہ مؤمنان فرمان بردار در سجدہ افتند و منافقان سجدہ نتوانند کرد روہائے ایشان سیاہ گردد چون مؤمنان سر از سجدہ بردارند روہائے ایشان چون ماہ چہاردہم باشد این حدیث را ابو ہریرہ در پیش عمر بن عبد العزیز روایت کرد و عمر وی را سہ بار سوگند داد کہ راست میگوئی بعدہ گفت عمر

ما سمعت فی کرامات اهل التوحید حدیثا هو احب من هذا الحدیث والله
تعالی اعلم واین فقیر میگوید که این حدیث در مصابیح هست فاما چیزے زیاده و
نقصان هست چون حضرت حق تعالے از حال قیامت خبر کرد کافران باور نداشتند
و قرآن را افسانه گفتند رسول خدا را تسلی داد و گفت جل جلاله فَذَرْنِي پس بگذار مرا
یا محمد وَمَنْ و هر آن کس را که يُكَذِّبُ دروغ گو میدارد ترا بِهَذَا الْحَدِيثِ باین
سخن یعنی تکذیب می کنند و قرآن را افسانه میدانند و ترا دیوانه میگویند و قیامت
را منکر اند پس بگذار وی را با من تا من هلاک کنم وے را بعذاب دنیا و آخرت سَنَسْتَدْ
رِجُهُمْ بدرستی که زود باشد که درجه درجه اندک اندک ایشان را به عذاب نزدیک
گردانم و بگیرم ایشان را الاستدراج اندک اندک نزدیک گردانیدن خدا تعالی
بنده را به عقوبت و خشم خود مِّنْ حَيْثُ از آن جا که لَا يَعْلَمُونَ ندانند که آنچه با ایشان
می کنم عذاب است و هر گاه که ایشان گناه بیشتر کنند ما ایشان را نعمت دنیا بیشتر دهیم
و هیچ بلائے با ایشان نرسانیم تا ایشان توبه را فراموش کنند قال النبی علیه
الصلوٰة والسلام اذا رایت الله انعم علی عبد وهو مقیم علی معصیة
فاعلم انه مستدرج یعنی بنده چون گناه کند و حق تعالی بروے نیکی کند
و نگیرد وے را بدانکه این استدراج است و جزائے مکر اوست و اگر بگیرد وے را
بعذاب تا توبه کند عنایت اوست وَأُمْلِي لَهُمْ و مهلت دهیم ایشان را و عمر دراز
تا گناه کننده و سزاوار عذاب گردند الاملاء فرصت دادن اِنَّ كَيْدِي بدرستی
که کید من مَتِينٌ استوار است یعنی عذاب من در صورت نعمت بر دشمنان سخت
استوار باشد چهار صد سال فرعون را مال و مملکت دادیم و هیچ درد سرش ندادیم
نصیب عارف این است که هر چند کرامات از وے ظهور کند ترس بر وے بیشتر باشد

بیت تا نه بینی نور دین ایمن مباش + کآتش پنهان شود یک روز فاش

نور آبی دان وهم بر آب خس		زانکه داری آب از آتش مترس

قال سید الطائفۃ جنید رحمۃ اللہ علیہ لولا مکر اللہ لما طاب عیش الاولیاء ومکر اللہ تعالیٰ ان یطیرہ فی السماء ویمشی علی الماء و ابتلا در صورت فقری باشد و در وے ترس کتر ست وصورت غنا ابتلا می باشد واین جا ترس بیشتر است کہ استدراج و مکر نباشد نعوذ باللہ من ذالک خواجہ عبداللہ انصاری میفرمائد کہ اگر در ہوا پری مگسی باشی واگر در روئے آب روی خسی باشی دلے بدست آر تا کسے باشی چون چندین بیان و چندین تقریر کرد حق تعالی لبطلان کفر ایشان را و ایشان ایمان نیاوردند بطریقہ تعجب وانکار از کار ایشان خبر داد وگفت اَمْ تَسْـَٔلُهُمْ آیا می خواہی تو اے محمد ازین کافران اَجْرًا مزدے بر سانیدن احکام شریعت فَهُمْ پس ایشان مِّنْ مَّغْرَمٍ از تاوان بسیار و ماندہ ایشان میطلبی مُّثْقَلُوْنَ گران بار کردہ شدہ اند بسبب تاوان وزیان پیروی تو نمی کنند الاثقال گران بار کردن یعنی اگر حق را قبول کنند ایشان را تاوانے وزیانے نخواہد بود پس چرا نمی آرند نصیب درویش این ست از اصحاب احباب خود طمع دنیاوی نکند کہ طبیعت بشریہ ازان گریزان است و در کارہائے دینی مزد نطلبند از کسے کہ عزیمت آنست مثنوی گفت پیغمبر کہ جنت از الہ گر ہمی خواہی ز کس چیزے مخواہ * چون نخواہی من کفیلم مر ترا * جنت الماوی و دیدار خدا در بامر حق بخواہی ہم رواست * آنچنان خواہش طریق انبیاست * بار خود بر کس منہ بر خویش نہ سروری را کم طلب درویش بہ * باز حق تعالیٰ گمان بد ایشان را کہ ما رحیم ابطال کرد وگفت جل جلالہ اَمْ عِنْدَهُمُ آیا بہ نزدیک ایشان ست الْغَيْبُ آنچہ از خلق پنہان ست یعنی لوح محفوظ فَهُمْ پس ایشان يَكْتُبُوْنَ مینویسند آنچہ حکم میکنند کہ ما رحیم و محمد بر باطل ست این نیز نیست پس چون ہیچ دلیلے ندارند و ایشان بے عقلمند و دشمنان مایند مغرور بہ نعمت دنیا شدہ اند و ترا میرنجانند

بے جہت فَاصْبِرْ پس صبر کن لِحُكْمِ رَبِّكَ از برائے حکم پروردگار خود کہ ایشان را فرصت دادہ ست در دنیا چند روزے و مہلت دادہ ست و تعجیل مکن در رسیدن عذاب با ایشان وَلَا تَكُنْ و مباش كَصَاحِبِ الْحُوتِ ہمچون یونس مباش تو اے محمد در تعجیل کردن و رسیدن عذاب و بلا باین دشمنان خود و ملول شو از رنجانیدن ایشان و دعائے بد مکن بر ایشان چنانکہ یونس پیغمبر علیہ السلام کرد و در کشاف آوردہ است کہ سبب نزول این آیت آن بود کہ در جنگ احد کافران غلبہ کردند بر مؤمنان و جفا بسیار کردند خواست تا حضرت مصطفٰے صلی اللہ علیہ وسلم دعا بد کند بر ایشان این آیت نازل گشت کہ تعجیل مکن و صبر کن و ہمچون یونس علیہ السلام بے صبر مباش اِذْ نَادٰی چون خواند خدائے تعالٰی را در شکم ماہی وَهُوَ و او مَكْظُوْمٌ اے مملوٌ غیضًا پر خشم و پر غم گردانیدہ شدہ بود یعنی غمناک الکظم خشم فرو خوردن چونکہ در شکم ماہی حبس کردہ شدہ بود و شکم ماہی زندان او بود و خواندن او این آیت بود کہ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّيْ كُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِيْنَ و در حدیث آمدہ است کہ ہر کہ در ماندہ و مبتلا شدہ در بلا چون این تسبیح را بخواند خداوند تعالٰی وی را نجات دہد لَوْلَآ اگر نہ آن بود کہ اَنْ تَدٰرَكَهٗ دریافتی یونس را نِعْمَةٌ نیکی و رحمت مِّنْ رَّبِّهٖ از پروردگار او لَنُبِذَ ہر آئینہ افگندہ شدی از شکم ماہی بِالْعَرَآءِ در صحرائے کہ در وے نہ کوہ بود و نہ درخت و نہ چاہ وَهُوَ مَذْمُوْمٌ و او نکوہیدہ شدہ بود یعنی ملامت کردہ شدہ فامّا رحمت حق بوے رسیدہ انداختہ شد در بیابان خالی و ندموم نبود بلکہ مرحوم بود و چونکہ توبہ کردہ فَاجْتَبٰهُ رَبُّهٗ پس برگزیدش پروردگارش فَجَعَلَهٗ پس گردانیدش مِنَ الصّٰلِحِيْنَ ؕ از نیک مردان یعنی از پیغمبران و باز وحی بدو فرستاد و شفاعت دادش بر قومش نصیب عارف این ست کہ در بلاہا صبر کند و با نکار منکران متغیر نشود و دعائے بد بر ایشان نکند

بلکہ بسنت مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم عمل کند کہ گفت اَللّٰھُمَّ اھدِ قومی فَاِنَّھُمْ
لَا یَعْلَمُوْنَ و بداند کہ بیت بیمار شود عاشق امانی میرد + مہ گرچہ شود لاغر استارہ نیگردد
یعنی ہرچند ولی فانی باللہِ و باقی باللہ گناہ کند بطریق زلت باز حق تعالے ویرا توبہ
دہد و برحمت خود در رساند چنانکہ یونس علیہ السلام را فہم من فہم **قصہ یونس**
علیہ الصلوٰۃ والسلام این بود کہ حق تعالے ویرا بہ پیغام بر بری فرستاد در
زمین موصل و قوم وے بسیار بودند ایشان را وعظ گفت و نصیحت کرد و با یان خوانم
بوے ایمان نیاوردند و وے را دروغ گوے داشتند در غضب شد و از خدائیتعالیٰ
عذاب قوم خود را طلب کرد وحی آمد کہ با ایشان بگوئے کہ عذاب خواہد آمد بعد از سہ روز
یا بعد از چہل روز و از میان ایشان بیرون رفت و عروس وے با دو پسر وے رفتند و
یکرانہ دریا رسیدند موج دریا پیدا شد و عروس او را با یک پسر او بردو در دریا غرق
کرد و گرگے آمد و پسر دیگرش را برد تنہا ماند در کشتی نشست چو در میان دریا رسید
دریا موجے برآورد کشتی بانان گفتند کہ در میان مایان بندۂ ایست کہ از خواجہ خود
گریختہ است مایان عادت این کشتی را دانستہ ایم تا او را در دریا نہ اندازیم موج صاف
نمی شود قرعہ انداختند بنام یونس علیہ السلام برآمد چند بار قرعہ انداختند ہم بنام
یونس علیہ السلام برآمد گفتند تو پیغام بر مرسلے ما ترا در دریا نمی توانیم انداخت
یونس علیہ السلام گفت آن بندہ کہ از خواجہ گریختہ منم خود را خواست تا در دریا
اندازد ماہی دید کہ دہان کشادہ بہ ہر طرفے کہ میرفت ہمین مسید ید چارہ ندید خود
را انداخت ماہی وے را در دہان گرفت و بہ شکم فرو برد بہ ماہی الہام الٰہی رسید
کہ اے ماہی بندۂ بزرگ خود را طعمۂ تو نہ ساختہ ایم فاما در شکم تو باز داشتہ ایم یکروز
یا ہفت روز یا بیست روز یا چہل روز فنادی فی الظلمات پس یونس علیہ
السلام خواند خدائے تعالے را در تاریکی ہائے تاریکی دریا و تاریکی شب و تاریکی

شکم ماهی وگفته اند آن ماهی را ماهی دیگر بخورد یکے تاریکی دریا و تاریکی شکم دو ماهی و دران
شکم این آیت را میخواند لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِيْنَ پس از آنکه
این دعا را خواند الہامے رسید بدان ماهی که وی را بیندازد پس بیند اختش به صحرا
وَهُوَ سَقِيْمٌ وا و بیمار و ضعیف شده بود همچون چوزه مرغ و موے او ریخته حق تعالےٰ
درخت کدو را سبز کرد تا در سایۂ او باشد و آهوے را الہام کرد تا وے را شیر دہد
بامداد و شبانگاه تا قوت شدش و مویش برآمد پس در خواب رفت و آفتاب بروے
تافت چون بیدار شد درخت کدو را دید که خشک شده بود غمناک شد وحی آمد که بر
درخت کدو غمناک شدی و بہلاکت چندین هزار بندگان من هیچ غمناک نشدی که
دعائے بد کردی و چون سه روز یا چهل روز گذشت بر قوم وے بلاء خداے تعالیٰ
آمد و بر بالائے ایشان ایستاد مقدار میلی و ناخنہائے ایشان سیاه شد چون دیدند
بلا را گلیمها را پوشیدند و بصحرا بیرون رفتند و زنان و فرزندان خود را بردند و
همه کودکان و بچگان ستوران را از مادر ایشان جدا کردند و از یک دیگر بحلی خواستند
و حقہائے یکدیگر را که گرفته بودند باز دادند و گفتند الہی ایمان آوردیم به یونس
پیغامبر علیه السلام و دین وے را قبول کردیم و این دعا را خواندند که يَا حَيُّ
حِيْنَ لَا حَيَّ يَا حَيُّ مُحْيِي الْمَوْتٰى لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ حضرت باری تعالیٰ توبۂ ایشان را
قبول کرد و بلا ها را از ایشان بگذرانید و همه مسلمان شدند و دین کافرے را گذاشتند
و حضرت یونس علیه السلام را پیدا کردند و عذر خواستند و عزت او را داشتند و
باوی بودند و وعظ و نصیحت او را قبول کردند چون یونس ع را حق تعالیٰ باز داشت
از ظلم ایشان و از هلاک دریا خبر کرد مر حبیب خود را از ان حال و صبر فرمودش که
ترا نیز ما از دشمنان نگاه داشته ایم و نگاه میداریم تو صبر کن به رحمت ما که ما یار تو ایم
وَإِنْ اے وَإِنَّهُ یعنی بدرستی که شان این است و کار این است که يَكَادُ میخواهند بجهد

الَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنان کہ کافر شدہ اند لَیُزْلِقُوْنَكَ ہر آئینہ از جائے بلغزانند ترا و ہلاک کنند اَلْاِزْلَاقُ وَالزَّلَقُ لغزانیدن بِاَبْصَارِهِمْ بچشمہائے شان یعنی چشم ترسانند لَمَّا چون سَمِعُوْا شنوند الذِّكْرَ یا ذکر دن خدائے تعالیٰ را یعنی قرآن را کہ در وے حق ست یا وے یاد دہندہ ست امام نافع لیزلقونك بفتح یا خواندہ ست و باقی قرا بضم یا خواندہ اند زلقہ و ازلقہ لغزانیدش و دور کرد از جایش یعنی نظر میکنند تو بخشم و قہر کہ اگر توانند ترا ہلاک کنند بآن امام کلبی میگوید کہ سبب نزول این آیت آن بود کہ چون کافران قریش ہر حیلہ کہ بودند کردند بر رسول ما صلے اللہ علیہ وسلم حق تعالیٰ او را نگاہ داشت مردے بود در عرب کہ نام او عبد اللہ بود سہ روز چیزے نخوردے بعد از ان ہر چیزے را کہ چشم رسانیدے ہلاک شدے کافران وی را گفتند محمد را چشم رسان تا وے ہلاک شود و ما از وے خلاص شویم و باز رہیم آن ملعون آمد و گفت یا محمد باین خوبی و خوش لہجی کہ تو ئی ہرگز ندیدہ ام قصد چشم رسانیدن داشت حق تعالیٰ رسول خود را نگاہ داشت و چشم آن کافر در وا اثر نہ کرد رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ اَلْعَیْنُ حَقٌّ یعنی چشم رسانیدن بارادت حق تعالیٰ اثر دارد و امام حسن بصری گفت رحمۃ اللہ علیہ کہ دار وے چشم زخم خواندن این آیت ست کہ قولہ تعالیٰ وَاِنْ یَّکَادُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا لَیُزْلِقُوْنَكَ بِاَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ و ہر چہ در چشم نیک آید باید گفت مَاشَآءَ اللّٰهُ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ وَیَقُوْلُوْنَ و میگویند کافران اِنَّهٗ بدرستی کہ محمد لَمَجْنُوْنٌ ہر آئینہ دیوانہ ست وَمَا هُوَ و نیست این قرآن اِلَّا ذِکْرٌ مگر یاد دہندہ پند دہندہ لِّلْعٰلَمِیْنَ مر جہانیان را در تفاسیر چنین آوردہ است و بخاطر این فقیر چنین می آید کہ احتمال دارد کہ ضمیر ہو راجع باشد برسول ما صلے اللہ علیہ وسلم کہ کافران او را دیوانہ می گفتند و ذکر بمعنی ذاکر باشد واللہ

تعالی علم وقصر قلب باشد یعنی غافل و دیوانہ نیست بلکہ ذاکر است وناصح وواعظ عالمیان ست چنانکہ می گوید رجل عدل ای عادل واللہ تعالی اعلم

سُوْرَۃُ الْحَاقَّۃِ مَکِّیَّۃٌ	بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ	وھی ثنتان وخمسون آیۃ وفیھا رکوعان

اَلْحَاقَّۃُ ﴿۱﴾ روز قیامت مَا الْحَاقَّۃُ ﴿۲﴾ چہ روز قیامت وَمَا اَدْرٰکَ وچہ دانی تو اے محمد مَا الْحَاقَّۃُ کہ چیست روز قیامت یعنی ہر چند کہ صفت او بیان کنم ازان بہ ہیبت تر است وسخت تر تا کسے نہ بیند سختی او را نداند اَلْحَاقَّۃُ اسم فاعل است از حق الامر اذا وجب وثبت ای الساعۃ الحاقۃ یعنی ساعتے کہ ثابت است وواجب است آمدن آن بے شک اَلْحَاقَّۃُ مبتدا و مَا الْحَاقَّۃُ خبر او ای شیئ ھی تفخیما لامرھا بدانکہ حق تعالی درین سورۃ بیان کرد عذاب کافران ومنکران قیامت را وثواب مؤمنان وترسندگان را وگفت جل جلالہ کَذَّبَتْ دروغ گوی داشتند مر پیغامبران خود را بآمدن قیامت ثَمُوْدُ قوم صالح پیغامبر علیہ السلام کہ آب ایشان اندک بود وَعَادٌ وقوم ہود پیغامبر علیہ السلام بِالْقَارِعَۃِ بہ روز قیامت اَلْقَرْعُ کوفتن الساعۃ القارعۃ یعنی ساعتے کہ بکوبد دلہارا بترس آسمان را بشگافتن وکوہہارا بگداختن وستارگان را بریختن چون روز قیامت را یاد کرد وکسانیکہ بہ قیامت ایمان نیاوردند عذاب ایشان را نیز در دنیا بیان کرد تا کافران بترسند واز کافری باز ایستند پس گفت جل جلالہ فَاَمَّا ثَمُوْدُ اما قوم صالح علیہ السلام کہ ثمودیان بودند فَاُھْلِکُوْا پس نیست وہلاک گردانیدہ شدند بِالطَّاغِیَۃِ بسبب بے فرمانی مر پیغامبران خود را وقبول ناکردن حکم خدائے تعالی را از روے طاغیہ بہ معنی طغیان باشد اَلطَّغْیُ وَالطُّغْیَانُ از حد درگذشتن وبقول امام قتادہ رحمۃ اللہ علیہ مراد از طاغیہ صیحہ ست یعنی آواز سخت عظیم کہ از حد درگذشتہ بود وآن آواز جبرئیل بود علیہ السلام کہ ہمہ ایشان

ایشان بآن آواز هلاک شدند و بقول دیگر مراد از طاغیه رجفه ست یعنی زلزله و جنبانیدن زمین که همه را به زمین فرو برد و بقول دیگر مراد از طاغیه صاعقه است یعنی آتش آسمانی که آمد و همه را بسوخت **قصه صالح پیغمبر صلوٰة الله علے نبینا و علیه الصلوٰة والسلام** بدانکه صالح پیغمبر علیه السلام به پنج پشت به نوح پیغمبر علیه السلام میرسد و او مرد سرخ و سفید بود و از بهترین مردم بود و خویشان بسیار داشت و همه پیغامبران چنین بوده اند حق سبحانه و تعالی وی را به پیغامبری فرستاد و به قبیله ثمود که خویشان وے بودند و در میان شام و حجاز مے بودند و خانها در کوه ساخته بودند از برائے تابستان و زمستان سنگها را بریده بودند و منزلها ساخته بودند و بتان داشتند و می پرستیدند صالح ایشان را با یمان و بندگی حق تعالی خواند ایشان قبول نکردند و نه گفتند لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ صَالِحُ رَّسُوْلُ اللّٰهِ و از صالح علیه السلام معجزه طلبیدند و او می گفتند که اگر معجزه بیارم و شما ایمان نیارید همه به عذاب خدائے تعالی هلاک می شوید این سخن وے را قبول نکردند و ایشان را روز عیدے بود که با بتان بیرون می آمدند در عیدگاه خود و بتان را سجده میکردند صالح را گفتند تو نیز به عیدگاه ما بیرون آئی و تو خدائے خود را بخوان و ما خدایان خود را بخوانیم صالح قبول کرد چون به عیدگاه رسیدند اتفاق کردند که از وے چیزے طلب کنیم که نتواند آورد و عاجز شود و در عیدگاه ایشان سنگے بود بزرگ گفتند ازین سنگ شتر ماده بیرون آری که سیاه پیشانی و سفید موے و بایال باشد و وی را بر پیشانی موے ابریشم باشد و آبستن ده ماهه باشد و در حال بزاید اگر چنین کنی ایمان آریم بتو و به خدائے تو و بتان را بگذاریم و اگر نتوانی آوردن ما دانیم که بتو چه باید کردن چون سخن ایشان را صالح علیه السلام شنید غمناک شد و از خدائے تعالی شرم داشت تا بخواهد چون چاره نبود

از ایشان عهدها گرفت که اگر چنانچه همچنین شترے ازین سنگ بیرون آید شما ایمان
آرید چون ایشان عهدها کردند صالح علیه السلام از خدائے تعالی درخواست
کرد و دعا کرد و مؤمنان آمین میگفتند به قدرت خدائے تعالی از ان کوه
آوازے آمد و کوه جنبیدن گرفت و آن سنگ نالیدن آغاز کرد و شتر ماده
از وے بیرون آمد بقدرت خدائے تعالی همچنانکه ایشان طلب کرده بودند
شتر ماده آبستن ده ماهه سیاه پیشانی سفید ایال پر پشم پس بزرگ از یک پهلوے
او تا پهلوے دیگر سیصد و بیست و دو گز بود از ان سنگ بیرون آمد و روان
شد تا درمیان مردمان رسید بخفتید و بچه آورد پس بزرگ به بزرگی نزدیک بمادر
پس روے بصحرا نهاد و چریدن آغاز کرد ایشان این همه دیدند و ایمان نیاوردند
و گفتند صالح جادوگر است اگر قوم وے نبودندے و یا سنگسار کردندے الهی
همه را از ان انکار منکران نگاه داری و ثمود را از برائے آن ثمود می گفتند که ایشان
اندک بودند و ثمد آب اندک را گویند و قوم وے عرب بودند و حوضے داشتند که از سنگ
وے آب بر می آمد عمق وے بیست قامت مرد بود و هر روز پر آب می شد ایشان بخشها
بکردند میان خود و شتر صالح یک روز شتر خوردی همه آب را و چندان آن شیر
دادی که آب خوردی از پستانهائے وے شیر می رفت هر چند جائے شیر آوردندے
پر میشد و یک روز نوبت همه ستوران ایشان بودی روزے که نوبت شتر صالح ع
بودی آب از کوهها آوردندے تا بخوردندی کار بر ایشان دشوار شد اگر صبر کردندی
و ایمان آوردندی حق تعالے چشمهائے آب روان کردے و از ان شتر ایشان را
نفع بسیار بود از شیر وے و از پشم وے و از موے وے هر چند با ایشان میگفتند
تا توانگر شدند و شتر درمیان ایشان بود مدتے در تابستان در بلندیها و سردابها
و کوهها بودے و از هیبت و ترس او شتران و ستوران ایشان برمیدندے و در

بیابان و کوهها فرود آمدندے و از ترس خراب و لاغر شدندے و در زمستان شتر صالح علیه
السلام در بیابان و کوهها بودے و از ترس وے ستوران ایشان بر بالاے کوهها رفتندے
و هلاک شدندے آن شتر رحمت خدائے تعالی بود چون شکر نگفتند بلائے شد و در میان
ثمودیان دو زن بودند بغایت خوبروے و مال بسیار داشتند از همه انواعها گوسفندان
و شتران و غیره شان بود یکے را صدوقه نام بود و دیگرے را عنیزه گفتندے و دو مرد بودند
که بر ایشان عاشق بودند و خواستگاری می کردند یکے را قدار نام بود وے عاشق صدوقه
بود و دیگرے را مصدع نام بود و وے عاشق عنیزه بود و هر دو مال بسیار داشتند
هر دو مهمان آمدند به خانهٔ این زنان و این دو زن دشمن صالح بودند و کافره بودند و بسیار سعی
میکردند بکشتن شتر صالح علیه السلام از براے مال خود صدوقه گفت آب ندایم که شما را مهمان
داری کنیم و شراب دهیم از بهر آنکه امروز نوبت شتر صالح پیغمبر علیه السلام است و هیچ کس آب نتواند
گرفت و عنیزه گفت که اگر در میان مردان ما بودے مردے که شتر را بکشتے آب بسیار شدے
فاما در میان مردان ما کسے مرد غیرت قدار و مصدع گفتند که اگر ما شتر را بکشیم ما را چه
میدهید هر دو زن گفتند که ما و همه مال ما از آن شما است و هر دو زن نقاب از روئے خود
برداشتند چنان خوب صورت بودند که نهایتے نبود فرمودند خانهٔ دختران و کنیزکان را که خود را
بدیشان نمایند و آن هر دو بدبخت را شراب بسیار دادند تا مست شدند و رفتند و یاران خود را که کافر بودند و یاران
ایشان هفت کس بودند تن شدند و شراب خوردند و همه مست شدند و رفتند و آن راهے که شتر میرفت
تا آب خورد و آن را دو جانب کوچه بود کمین کردند چون شتر پیدا شد برخواستند و شمشیر ها کردند
شتر نیز حمله با ایشان کرد دگر نتوانستند قدار که از پس شتر کمین کرده بود برخواست و پائے راست شتر را بشمشیر زد
و مصدع تیر انداخت و پائے چپ شتر را بزد شتر بزمین افتاد آمدند و شتر را کشتند بچه شتر چون دید که
مادر وے را کشتند بگریخت و بکوه آمد بعده گوشت را بخش کردند و به خانها بردند چون خبر به صالح
رسید صالح علیه السلام در ده بود با مومنان بیامد و دید که حال چنان شده بود و بچه شتر

چون صالح را دید بگریست و سه بار بانگ زد و گفت دریغ مادر من و بعد ازان بسنگ که مادرش بیرون آمده بود درآمد و ناپدید شد صالح علیه السلام گفت که سه روز دیگر عذاب بیاید بر شما و این در شب آنگاه چهارشنبه بود و گفت روز اول رویهای شمایان زرد شود و روز دوم سرخ شود و روز سوم سیاه شود و بعد ازان همه هلاک شوید چون این بگفت کافران قصد کردند که صالح علیه السلام را بکشند چون باین قصد رفتند فرشتگان ایشان را در راه هلاک کردند چون روز شد کافران دیگر گفتند که ایشان را صالح کشت ما نیز وے را بکشیم لشکر بسیار جمع کردند و رفتند تا صالح علیه السلام را بکشند قوم صالح ایشان را نگذاشتند و گفتند صبر کنید اگر سه روز دیگر عذاب بیاید خود شما همه هلاک شوید و اگر نیاید بعد ازان شما صالح را هلاک کنید بازگشتند صباح پنجشنبه بود که رویهائے ایشان زرد شد و روز آدینه سرخ شد و روز شنبه سیاه شد روز یکشنبه بود که زمین بجنبید و از آسمان آوازے پیدا شد و آتشے آمد و همه هلاک شدند مگر یک زن که بجائے مانده بود و همه را دیده و وے را پائے دادند تا وے رفت و مردم را خبر کرد و وے نیز هلاک شد و از قوم صالح آنها که ایمان آورده بودند هیچ کس هلاک نشد بعده صالح ع م گفت قوم خود را که ازین جا می باید رفت که اینجا قهر خدائے تعالے ظاهر شده است همه مومنان احرام بستند و به صالح علیه السلام بحرم مکه آمدند و همان جا مقیم شدند تا ازین عالم نقل کردند این قصه را بیشتر از کواشی و تیسیر نقل کرده نصیب درویش این است که از صحبت اهل دنیا پر حذر باشد و اهل حق را انکار نکند و نگاه داشت شریعت کند و از بدعت و ضلالت دور باشد وَأَمَّا عَادٌ و اما عادیان که قوم هود پیغامبر بودند علیه السلام و هود پیش از صالح بوده است فَأُهْلِكُوا پس هلاک گردانیده شدند بِرِيحٍ بباد صَرْصَرٍ سرد سخت آواز و قیل باد سرد عَاتِيَةٍ سرکش و بے فرمان بر خازنان باد الْعُتُوُّ وَالْعُتِيُّ از حد درگذشتن و از غایت تیزی رسیدن و در حدیث هست که هیچ وزیدن باد نیست و قطره باران نیست

مگر بقدارے که فرشته بر وے موکل است مگر به عادیان و باران و طوفان نوح که بے انداز
بود سَخَّرَهَا برگماشت حق تعالیٰ آن باد را و فرستادش عَلَيْهِمْ بر عادیان التسخیر
فرمانبردار گردانیدن و برگماشتن سَبْعَ لَيَالٍ هفت شب وَّثَمٰنِيَةَ اَيَّامٍ و هشت
روز حُسُوْمًا یعنی همه یکی را از ایشان برید و همه را هلاک کرد حسوما مصدر باشد بمعنی
بریدن یا جمع حاسم باشد روزهائے بریده که باد در وے پیاپے باشد الحسم بریدن و
داغ کردن حسوما مصدر روے اَیْ یَحْسِمُ حُسُوْمًا اَوْ یَقْطَعُ قَطْعًا اَوْ جَمْعُ حَاسِمٍ
صفت ثمانیه ایام اَیْ مُتَتَابِعًا وَقُرِئَ حَسُوْمًا بِفَتْحِ الْحَاءِ حَالٌ این هشت روز در آخر
زمستان بود که آن را ایام عجوز خوانند زیرا که عجز آخر چیزے باشد یا از جهت آنکه درین روزها
پیرزنے از عادیان در غارے در آمده بود از باد گریخته روز هشتم باد دران غار در آمد و آن
پیرزن را بیرون آورد و هلاک کرد از بهر آن این روزها را ایام عجوز گویند فَتَرَى پس
دیدی تو اے محمد یا هر کس که بیند الْقَوْمَ آن مردمان را یعنی عادیان را فِيهَا در ان
روزها یا دران شبها صَرْعٰى هلاک شدگان و افتادگان جمع صریع الصرع افگندن
كَاَنَّهُمْ گویا ایشان اَعْجَازُ نَخْلٍ تنهاے درخت خرما اند جمع عجز خَاوِيَةٍ میان تهی
و افتاده بعضے در درازی همچون درخت خرما اند که بوسیده باشد و باد او را از بیخ
برکنده باشد و انداخته الخوی والخواء افتادن و تهی شدن فَهَلْ آیا پس هیچ
تَرٰى مے بینی یا محمد لَهُمْ مر ایشان را مِّنْ بَاقِيَةٍ کسے که باقی مانده باشد از ایشان
یعنی هیچ کس از ایشان باقی نمانده نسل ایشان منقطع شد پس هر که کافر شود اے محمد
بتو همچنین خواهد شد **قصهٔ عادیان** بدانکه عادیان از اهل یمن بوده اند در احقاف
یعنی در ریگهاے بودند و بتان داشتند حق سبحانه و تعالیٰ هود پیغمبر علیه السلام را
برایشان فرستاد و فرمود ایشان را تا بت پرستی را بگذارند و ظلم نکنند ایشان قبول
نکردند هود را به پیغمبری و کافر شدند و فساد کردن آغاز کردند در زمین عرب حق سبحانه

تعالی باران را از ایشان باز داشت سہ سال قحط در میان ایشان پیدا شد ہفتاد کس را
بہ مکہ فرستادند تا دعا کنند و باران خواہند و در مکہ آن وقت عمالقہ بودند یعنی فرزندان
عملاق کہ نبیرۂ نوح بودند بہ مکہ رفتند و مدتے بودند بعد از آن خواستند تا دعا کنند یکی
در میان ایشان مسلمان بود از قوم ہود علیہ السلام مرثد نام او گفت شما را دعا
سود ندارد سخن پیغامبر خود را قبول کنید و دین حق را قبول کنید تا خلاصی یابید ایشان سخن وی را نشنودند
و وی را از خود دور کردند و رفتند مرثد در عقب ایشان می رفت تا رسیدند بہ صفا
و مروہ و دعا کردند کہ ای خدای ہود اگر ہود راست میگوید ما را باران بدہ و ما از برائے
باران آمدہ ایم پس حق تعالی سہ پارہ ابر را فرستاد یکے سفید و یکے سرخ و یکے سیاہ
و آوازے شنودند کہ کدام می باید قبول کنید گفتند ابر سیاہ را کہ باران بیشتر دارد
قبول کردیم آوازے شنیدند کہ قبول کردید بلاے خدائے تعالی را کہ ہمہ چیز ما بسوزد
و خاکستر گرداند آن ابر بہ فرمان خدائے تعالی پیدا شد بولایت ایشان ہمہ شاد
شدند کہ باران آمد و گفتند ما را دعا قبول شد و زبان تشنیع و طعنہ بر ہود کشادند کہ
اینک باران آمد تو مے گفتی کہ بلا خواہد آمد وحی آمد بہ ہود علیہ السلام کہ بگوئے کہ
این بلائے خدائے تعالی است بادے است کہ در روے بلا است حق تعالی وحی فرستاد
بہ باد عقیم کہ در زمین چہارم می باشد پس بیرون آمد مقدار سوراخ بینی فراخ
شاخ فرشتگان کہ بر باد موکل اند گفتند الٰہی این باد ہمہ روئے زمین را ہلاک خواہد کرد
وحی آمد بہ باد کہ باز گرد و بہ مقدار سوراخ انگشتری بیرون آئے و بہ ہود علیہ السلام
وحی آمد کہ خطے بکش و تو و مومنان در میان آن خط باشید بہ فرمان خدائے تعالی از آن باد
بادے خوش در میان آن خطہ در آمدی کہ ہیچ ضرر بہ مومنان نرسیدی و بہ ہر چہ آن باد
رسیدی بسوختے و خاکستر شدے و عادیان بس بلند بودند و باقوت بودند ستوران و زنان
و فرزندان خود را در درۂ کوہے در آوردند بر سر آن درہ صف زدند کہ باد را نگذاریم کہ

درآید حق تعالی باد بر ایشان گماشت تا ایشان را بر میداشت و بر هوا میبرد و بر زمین می زد
هلاک میکرد تا همه هلاک شدند مگر خلجان که کلانتر ایشان بود هود علیه السلام پیش وے آمد و
گفت اے خلجان ایمان آر به خدائے تعالی گفت اے هود آنچه شیران اند که در میان باد می‌آیند
و قوم مرا هلاک میکنند هود گفت آن شیران نه اند بلکه فرشتگان عذاب اند خلجان گفت که این
همه جادو هائے تست من ایمان نمی آرم باد وے را بر داشت و بر زمین زد هلاک کرد و همه مالهاے
ایشان را هلاک کرد و مرثد که ایمان آورده بود از مکه آمد و خبرها گفت مومنان شاد شدند و
یقین شان زیادت شد نصیب من و تو این ست که بجان و دل و ظاهر و باطن احکام
اسلام را قبول کنیم تا در امان باشیم این قصه از تفسیر تیسیر آورده شد وَجَآءَ و آورد
فِرْعَوْنُ آن کافر ملعون که دعوی خدائی میکرد وَمَنْ قَبْلَهٗ و آن کسانیکه پیش از وے
بودند وَمَنْ قِبَلَهٗ نیز خوانده و این قرأت حمزه و کسائیست و معنی وے این ست که آن
کسانیکه یار وی بودند و پیروی بودند وَالْمُؤْتَفِكَاتُ و دیهها زیر و زبر کرده شد یعنی
دیهها و شهرهائے قوم لوط علیه السلام بِالْخَاطِئَةِ خطا و کفر و گناه الخاطئة مصدر و
قیل بالافعال ذات الخطاء یعنی فرعون و کافران دیگر آوردند جادو آمدش و جار
به آوردش فَعَصَوْا پس بے فرمانی کردند رَسُوْلَ رَبِّهِمْ فرستادهٔ پروردگار شان
را فَاَخَذَهُمْ پس گرفت شان خدائے تعالی اَخْذَةً گرفتنی رَّابِيَةً سخت و
غالب و زیادت شونده الربو افزون شدن قوم فرعون را خدائے تعالی به دریا
غرق کرد چون سخن موسی علیه السلام را که پیغامبر خدائے بود نشنیدند و ایمان نیاوردند و
قوم لوط به زمین فرو برد چون سخن پیغمبر خود را نشنودند و ایمان نیاوردند پس هر که سخن
خدائے تعالی و رسول وے را نشنود و قبول نکند کافر شده و بعذاب دنیا و آخرت
مبتلا گردد و قصهٔ فرعون بیاید اِنْ شَآءَ اللّٰهُ تعالی قصهٔ لوط پیغامبر علیه السلام
در تفسیر تیسیر آورده است که امام سدی رحمة الله علیه گفت که لوط پیغمبر پسر عم حضرت

ابراهیم خلیل الله بود صلوٰة الله علیه و در کواشی آورده است که برادرزادهٔ ابراهیم بود
حق سبحانه و تعالی وے را به پیغامبری فرستاد به پنج شهر که در زمین شام بود و اهل آن
شهرها چهار صد هزار کس بودند یا چهار صد بار هزار هزار مرد و بیست سال لوط علیه
السلام در میان ایشان بود و ایشان را دعوت کرد ایمان نیاوردند و در شهرهائے
ایشان نعمت بسیار شده بود و در شهرهائے دیگر قحط بود و مردم به غله خریدن مے آمدند
هر که پیش لوط علیه السلام می آمد طعام میداد لوط را ازین طعام باز داشتند و گفتند
مردم را طعام مده ابلیس علیه اللعنه خود را بصورت بچه امرد ساخت و پیش ایشان
آمد آن قوم را بکار بد خواند و گفت هر که بشهر شما بیاید از غریبان از برائے غله خریدن
این کار بد بوے کنید تا بار دیگر نیاید چون این کار در میان ایشان بسیار شد زمین
به نالید و آسمان نیز بنالید پس حق سبحانه تعالی دوازده فرشته و بقولے ده و بقولے
سه فرشته را فرستاد و جبرئیل و میکائیل علیه السلام با ایشان بودند اول پیش ابراهیم
علیه السلام آمدند و ابراهیم را باسحاق پیغامبر علیه السلام مژده دادند که حق سبحانه و تعالی
بوے فرزندے خواهد داد از ایشان ابراهیم علیه السلام پرسید دیگر بچه کار آمده اید گفتند
که ما فرستاده است تا قوم لوط را هلاک کنیم که ایشان کارهائے بد میکنند و به مردمان
نزدیکی میکنند و کبوتر بازی میکنند و قمار بازی میکنند و جنگ سنگ میکنند و غریبان را
از غله خریدن باز میدارند و طعام با ایشان نمی دهند و سخن پیغامبر خود نمی شنوند پس ابراهیم
علیه السلام گفت که اگر در میان ایشان صد کس بودے که این کارها نه کردے عذاب با
ایشان رسید گفتند نے گفت اگر پنجاه کس بودے یا ده کس این عذاب رسید گفتند
کرنے فرشتگان گفتند در میان ایشان لوط و دختران وے مسلمانند پس ما ایشان را نجات
دهیم فاما عروس وے کافره است او را هلاک خواهیم کرد فرشتگان رفتند چون به دهقانے
لوط رسیدند دختران وے را دیدند که ایشان دوازده تن بودند که غلها را آب میدادند

فرشتگان بصورت تمہائے جوانان امرد خود را بایشان نمودند فرشتگان ازین دختران پرسیدند
کہ ہیچکس باشد کہ مارا مہمانداری کند گفتند نے مگر پدر ما لوط پیغامبر علیہ السلام ست گفتند
بما نمائید آنہا رفتند تا بہ منزل لوط رسیدند عروس لوط آن بدکرداران را خبر کرد از مہمانان
آن قوم آمدند صورتہا دیدند کہ ہرگز ندیدہ بودند از خوبی و آن قوم گرداگرد آن خانہ را
گرفتند لوط بیرون آمد و ایشان را نصیحت کرد و گفت مرا فضیحت مکنید پیش مہمانان من اینک
دختران من نکاح کنید و بخواہید ایشان گفتند مارا بہ نکاح دختران تو رغبت و حاجت نیست
و تو میدانی کہ ما چہ میخواہیم لوط گفت کاشکے مرا قوت بودی یا لشکرے بودے تا بہ شما جنگ کنم و
نگذارم تا قصد بد کنید بہ مہمانان من عروس لوط آب گرم کرد و بر سر مہمانان ریخت تا بیرون
آیند این آب بر سر کافران ریخت و ہمہ را مرض برص پیدا شد جبرئیل دران حال خود را ظاہر
کرد بہ لوط و گفت مترس کہ ما فرشتگانیم آمدہ ایم تا ایشان را ہلاک کنیم در را بکشا تا در آیند
چون در کشادہ شد کافران در آمدند ہمہ کور شدند باز گشتند و گفتند کہ لوط جادوگران را
آوردہ است ما فردا وے را با این مہمان ہلاک کنیم پس جبرئیل لوط را فرمود کہ اہل خود از میان
این قوم بیرون برو کہ صبحدم عذاب بایشان خواہد رسید لوط گفت ازین زودتر میخواہم
فرشتگان گفتند صبحدم نزدیک است لوط با دختران بیرون رفت عروس وے با ایشان
نرفت جبرئیل چہار شہر را بہ پر خود بر داشت و یکے را بگذاشت چون ایشان کارہائے بد
می کردند و بالا بر داشتن چندانکہ فرشتگان آواز مرغ و سگ را شنودند در آسمان یعنی
بالا را نشیب کرد و نشیب را بالا کرد و بر سر ایشان سنگ را از سجین یعنی از دوزخ فرود
آمد یعنی خشت پختہ از دوزخ سجیل مے آوردند و می انداختند چون عروس لوط آواز کافران
را شنود سر بر کرد و گفت اے دریغ از قوم من سنگے بر سرش آمد و ہلاک شد و این نخلاف
از ظالمان این است دور است چنانکہ خدائے تعالے فرمود پس لوط دختران را پیش
ابراہیم برد و ابراہیم علیہ السلام آن دختران را بشوہران مومن داد ہمہ پیغمبران بنی اسرائیل

از نسل ایشان پیدا شد ندنصیب من و تو ازین قصه این ست که ازین کارهای بد توبه کنیم و از ظلم و ستم دور باشیم و رسول گفت صلی الله علیه وسلم لَا يَنْظُرُ اللّٰهُ تَعَالٰى اِلٰى رَجُلٍ اَتٰى رَجُلًا اَوِ امْرَاَةً فِيْ دُبُرِهَا یعنی به نظر رحمت حق تعالی نظر نه کند به کسے که به مردے نزدیکی کند یا به زنے از راه پس و این حدیث در مصابیح مذکورست و این قصه را از کواشی و تیسیر آورده شد و از قصهٔ نوح نیز خبر کرده شد گفت جل جلاله اِنَّا به درستی که ما لَمَّا چونکه طَغَى بے فرمانی کرد الْمَآءُ آب در طوفان نوح علیه السلام و روے زمین را آب گرفت حَمَلْنٰكُمْ بر داشتیم پدران شمارا و شمارا که در پشتهای ایشان بودید اَلْحَمْلُ کسے را بر ستور خود نشانیدن و بر داشتن فِي الْجَارِيَةِ در کشتی که میرفت بر روے آب الجاریة والجواری لِنَجْعَلَهَا تا گردانیم کشتی را یعنی نجات مؤمنان را در کشتی و هلاک کردن مر کافران را که بیرون کشتی بودند لَكُمْ مر شمارا تَذْكِرَةً یاد دهنده و پند دهنده و وعظ مر مؤمنان را و ترسانیدن مر کافران را وَتَعِيَهَاۤ و تا یاد گیرد قصهٔ این کشتی نوح را آلی اعة نگاه داشتن اُذُنٌ گوشی وَّاعِيَةٌ یاد گیرنده تا پند باشد مر مؤمنان را این نجات دادن مؤمنان و هلاک کردن کافران این آیت آمد رسول گفت علیه الصلوٰة والسلام یا علی از خدا تعالی خواستم تا گوش ترا چنین گرداند که هیچ چیز را فراموش نه کنی بعده هیچ چیز را فراموش نه کرد قصهٔ نوح را بیان کرده شود در سورهٔ اِنَّاۤ اَرْسَلْنَا اِنْ شَآءَ اللّٰهُ تَعَالٰى چون قیامت را بیان کردو منکران او را یاد کرد و از ان حال خبر کرد و گفت جل جلاله فَاِذَا پس چون نُفِخَ دمیده شود فِي الصُّوْرِ در صور نَفْخَةٌ وَّاحِدَةٌ یک دمیدن و آن دمیدن اول ست و بقول ابن عباس رضی الله عنهما دمیدن دوم ست وَّحُمِلَتِ و چون بر داشته شود الْاَرْضُ زمین را وَالْجِبَالُ و کوههاے زمین را وانچه در روے ست و کوهها را بر دارد باد سخت یا فرشتگان یا به قدرت حق تعالے

بے جیبے بر داشته شود در کشاف چنین آورده است فَدُكَّتَا پس زده شود زمین و
کوهها را بر یک دیگر دَكَّةً وَّاحِدَةً بیکبار زدنی و به قول امام حسن بصری رحمة الله
علیه کوهها چون گرد گردد و بر روے کافران نشیند فَيَوْمَئِذٍ پس دران روز در روے
دو میدن باشد در عقب دمیدن دوم وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ افتد افتنده یعنی
قیامت بیاید بدانکه صور بر شکل شاخیست درازی وے سی هزار ساله راه است و
گرد وے دو هزار ساله راه و مرویرا هفت شاخ است درازی هر شاخ هزار ساله راه است
و در هر شاخے سوراخهاست همچون زنبور خانه در شاخ اول جایهاے فرشتگان باشد
و در دوم جایهاے پیغمبران باشد و در سوم جایهاے صدیقان باشد و در چهارم
جایهاے شهیدان باشد و در پنجم جایهاے عامه مومنان باشد و در ششم جایهاے کافران باشد
از آدمیان و پریان و دیوان و در هفتم جایهاے همه مخلوقات دیگر باشد بدانکه در تنبیه
الغافلین آورده است که در یک روایت از رسول علیه السلام سه دمیدن است
و در یک روایت دو دمیدن است دمیدن اول را فزع گویند یعنی ترس کما قال
الله تعالی وَنُفِخَ فِي الصُّوْرِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَمَنْ فِي الْاَرْضِ و آن
چنان باشد که اسرافیل در صور در دمد و بگوید اِنْتَبِهُوْا اَيُّهَا الْغَفَلَةُ یعنی با خود آئید
اے غافلان چون این آواز بشنوند ترسے و بیمے در خلق او فتد و همه کس کارها بگذارند
و زلزله در زمین افتد و همه بدین حال بمانند چندانکه خدائے تعالے خواسته باشد
باز خلق بکارها مشغول گردند و عمارتها کنند تا چهل سال یا بیشتر یا کمتر و همه روی زمین
کافر گردند و یک مومن نماند آنگاه اسرافیل علیه السلام را فرمان آید تا صور بار دیگر
بدمد و آن دمیدن مردن باشد کما قال الله تعالی وَنُفِخَ فِي الصُّوْرِ فَصَعِقَ مَنْ فِي
السَّمٰوٰتِ وَمَنْ فِي الْاَرْضِ اِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰهُ درین دمیدن بگوید اسرافیل
اے جانها بیرون آئید از قالبها همه خلق بمیرند مگر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام

و بردارندگان عرش و باز جان همه را گیرد و ملک الموت ماند او را حق سبحانه و تعالیٰ
بمیراند خطاب رب الارباب در رسد لمن الملک الیوم یعنی ملک کراست امروز هیچکس
نباشد که جواب دهد حق سبحانه و تعالیٰ خود جواب گوید لله الواحد القهار یعنی
ملک مر خدا را است که یکے است و یگانه است در ذات و صفات خود و سخت قهر کننده است
بر دشمنان خطاب رسد که کجا اند جباران و متکبران و مشرکان و فرعون صفتان و
فرزندان ایشان پس زمین را گشاده کنند و هموار نمایند چنانکه ادیم را یعنی خیکانی را باز کنند و چون
آن وقت شود که خلق را زنده گردانند از بحر الحیوان و آن دریائیست در زیر عرش
و از آن دریا باران بارد چهل روز همچون آب منی و قالبهائے همه خلائق پدید آید اول
کسیکه زنده شود اسرافیل بود و فرمان شود تا در صور در دمد و آن دمیدن بعث باشد
و گوید ایتها العظام البالیة وایتها العروق المنقطعة وایتها الاوصال
المتفرقة قوموا الفصل القضاء یعنی اے استخوانهائے بوسیده و ریزه ریزه شده
زنده شوید از برائے حکم خدائے تعالیٰ پس جانها نیز از صور بیرون آیند چنانکه زنبور و
میان آسمان و زمین پر شود و هر جانے بقالب خود در آید و زنده شود و از گورها بیرون
آیند اول کسیکه زنده شود و از زمین بر خیزد مصطفیٰ باشد صلی اللہ علیه وسلم نصیب عارف
این است که همه عالم را مظاهر شناسد که به یک دمیدن بمیرند و به یک دمیدن زنده
شوند این از اسرافیل نیست از رب جلیل است **مثنوی** اے فنا پوشیدگان از زیر پوست
باز گردید از عدم ز آواز دوست ⁂ مطلق آن آواز خود از شه بود ⁂ گرچه از حلقوم عبد اللہ بود
و همچنین اولیاء اللہ نیز مظاهر اند بر دلهائے طالبان که زنده شوند بحیات ابدی ببرکت
ایشان و حیات ابدی از انفاس مبارک ایشان و دلهائے منکران بمیرند بنظر قهر ایشان

نظم

هین که اسرافیل وقتند اولیا	مرده را زیشان حیات است و نما
جانهائے مرده اندر گور تن	بر جهد ز آوازشان اندر کفن

گویند این آواز آواز خدا است	زنده کردن کار الطاف خداست
چون شدی من کان لله او له	من ترا باشم که کان الله له
رو که بی یسمع و بی یبصر توئی	سر توئی چون صاحب این سر توئی

وَانْشَقَّتِ السَّمَآءُ و شگافته شود آسمان فَهِيَ پس این آسمان محکم و بی نظیر يَوْمَئِذٍ دران روز دران وقت وَّاهِيَةٌ سست باشد و پاره پاره شود الْوَهِيُّ سست شدن وَالْمَلَكُ عَلٰٓى اَرْجَآئِهَا و فرشتگان بر کرانهای آسمان باشند دران حال ایستاده تا چه فرمایند ایشان را جمع رجا یا فرشتگان بر کرانهای زمین ایستاده باشند و صفها باشند و خلائق درمیان ایشان باشند وَيَحْمِلُ و بردارند عَرْشَ رَبِّكَ عرش پروردگار ترا فَوْقَهُمْ بر بالای خلائق يَوْمَئِذٍ دران روز دران وقت ثَمٰنِيَةٌ هشت فرشته در کشاف آورده است که رسول ما صلی الله علیه وسلم گفت که بردارندگان عرش حالی چهار فرشته اند چون قیامت شود بفرمان خدای تعالی هشت شوند پایهای ایشان در زمین هفتم باشد بعضی از ایشان بصورت آدمی و بعضی بصورت شیران و بعضی بصورت گاو و بعضی بصورت کرکس و در روایت دیگر آن است که هر هشت بصورت بز کوهی باشند از میان سم ایشان تا زانو هفتاد هزار ساله راه باشد چهار از ایشان این تسبیح میگویند سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَكَ الْحَمْدُ عَلٰى عَفْوِكَ بَعْدَ قُدْرَتِكَ و چهار دیگر این تسبیح میگویند سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَكَ الْحَمْدُ عَلٰى حِلْمِكَ بَعْدَ عِلْمِكَ و امام ضحاک گفت که بردارندگان عرش هشت صفت باشد که شمار ایشان را حق تعالی داند. يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُوْنَ دران روز عرض کرده شوید از برای جزا و حساب الْعَرْض چیزی پیش کسی آوردن لَا تَخْفٰى پوشیده نماند مِنْكُمْ از شما خَافِيَةٌ هیچ پنهانی نصیب درویش این است که ظاهرش همچو باطنش و باطنش همچون ظاهرش باشد در خبر است که در قیامت خلق را سه بار عرض باشد و عرض از برای

عذر و مجادله باشد و عرض دیگر از برائے خواندن نامها نصیب درویش این ست که در دنیا
حساب خود بکند و از بدیها توبه کند هر روز از نماز دیگر تا نماز شام به محاسبه و استغفار مشغول
باشد فَاَمَّا مَنْ پس اما آن کس که اُوْتِیَ داده شود کِتَابَهٗ نامه اش را بِیَمِیْنِهٖ
بدست راستش فَیَقُوْلُ پس بگوید هَآؤُمُ بگیرید این نامه مرا اقْرَءُوْا بخوانید کِتَابِیَهْ
نامه مرا این سخن از غایت شادی و از بسیاری طاعت پذیرفته و ثوابها که در ان
نامه باشد دوستان خود را این گوید اِنِّیْ بدرستی و راستی که من ظَنَنْتُ دانسته
بودم بیقین اَنِّیْ مُلٰقٍ این را که من خواهم رسیدن حِسَابِیَهْ بشمار خود
از برائے آن بطاعت مشغول شدم و از گناه دور بودم از برائے این نامه من
بدست راست دادند نصیب درویش این ست که یقین کند به حساب دادن کتاب
و بموجب آن عمل کند پس از حال او خبر داد و گفت جل جلاله فَهُوَ پس او فِیْ عِیْشَةٍ
در زندگانی باشد رَّاضِیَةٍ راضی و خوشنود باشد از ان زندگانی فِیْ جَنَّةٍ در
بهشتے باشد عَالِیَةٍ بلند مقامے یعنی در آسمان یا بلند باشد درجات آن یا بلند باشد
کوشکهائے آن و درختان آن در کشاف چنین آورده ست قُطُوْفُهَا میوه هاے درختان
آن بهشت دَانِیَةٌ نزدیک باشد اگر خواهد خفته یا ایستاده بگیرد آن میوه ها را اَلْقِطْفُ
بِالْکَسْرِ میوه وَ اَلْقَطْفُ بالفتح گرفتن میوه از درخت بزودی گفته شود این بهشتیان را
کُلُوْا بخورید وَ اشْرَبُوْا و بیاشامید هَنِیْٓــًٔا گوارنده باد یعنی بے زحمت و رنج و بول
باشد و نه غائط و نه بیمارے بِمَآ اَسْلَفْتُمْ بسبب انچه پیش فرستادید از اعمال نیک
از نماز و روزه و حج و غیر آن الاسلاف پیش فرستادن فِی الْاَیَّامِ الْخَالِیَةِ در روز
هائے گذشته یعنی در دنیا محنت و رنج کشیدید امروز جزائے آن را بگیرید الخلو تهی شدن
و گذشتن ابن عباس رضی الله عنهما گفته ست که این در حق روزه داران ماه رمضان باشد
در روزهائے گرم و رسول علیه السلام گفت یکے از درهائے بهشت را نام ریان ست هر که ان

درود آیه هرگز تشنه نشود وآنان در روزه وران ماه رمضان در آیند و پس حق سبحانه وتعالی گوید یَا اَولِیَآئِیْ طَالَ مَا نَظَرْتُ اِلَیْکُمْ فِی الدُّنْیَا یعنی اے دوستان من شمارا بسیار دیدم در دنیا لبهائے خشک شده از تشنگی و شکمها بپشت چفیده از گرسنگی و چشمهائ شما بمغاکی افتاده از سبب بیداری در طاعتهائے من امروز در نعمت باشید جاوید بخورید و بیاشامید گوارنده در کشاف چنین آورده است و در تفسیر وسیط نیز آورده است که رسول علیه السلام گفت قال النبی صلے الله علیه وسلم لا یدخل الجنة احد کم الا بجواز بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من عند الله تعالی لفلان ابن فلان ادخلوه فی جنةٍ عالیة قطوفها دانیة نصیب درویش این است که در عمل کوشد. و جزائے آن از فضل الٰهی بیند نے از عمل قال امام القشیری رحمة الله علیه الحقیقه ترک ملاحظة العمل لا ترک العمل و خواجه عبد الله انصاری میفرماید عمل را رها مکن لیکن گران بها مکن چون صفت مومنان فرمود صفت آن کسان که نامه بدست چپ ایشان داده شود نیز یاد کرد و گفت جل جلاله وَاَمَّا مَنْ واما آن کس که اُوْتِیَ داده شود کِتَابَهٗ نامه او را بِشِمَالِهٖ بدست چپ وے فَیَقُوْلُ پس بگوید که یَا لَیْتَنِیْ اے کاشکے من لَمْ اُوْتَ داده نشدمے کِتَابِیَهْ نامه خود را وَلَمْ اَدْرِ مَا و ندانستمے من حِسَابِیَهْ که چیست شمار من یَا لَیْتَهَا کاشکے این دمیدن در صور که بسبب آن زنده شدم کَانَتْ بودی اَلْقَاضِیَةَ حکم کننده بمردن من وقیل القاضیة مرگ یعنی کاشکے من زنده نشدمے تا این بلا را ندیدمے و رنج حساب نکشیدمے اگرچه در گور عذاب بود اما این عذاب ازان سخت تر است مَا اَغْنٰی عَنِّیْ سود نداشت مَالِیَهْ مال من یا سود نداشت مرا مال من هَلَکَ عَنِّیْ نماند مرا و هلاک شد سُلْطَانِیَهْ حجت من و قدرت من و سلطنت من نے مال ماند و نے یار و مدد و لشکر هیچ سود نداشت فقیر و ذلیل گشتم نصیب عارف آنست که عزت از

خدائے تعالیٰ جوید و مال سلطنت و مهتری و سروری را در راه او باز دتا عزیز دنیا و عقبے باشد چون این توجه کنند فرمان آید از رب العزت جل جلالہ که اے فرشتگان عذاب خُذُوْهُ بگیریدش فَغُلُّوْهُ پس غل نهیدش و دو دستهاء اورا با گردنش در غل درآرید الغل دست با گردن بستن و قیل بسوزیدش ثُمَّ الْجَحِيْمَ پس در دوزخ صَلُّوْهُ درآیدش ثُمَّ فِيْ سِلْسِلَةٍ پس در زنجیرے که ذَرْعُهَا درازی وے الذرع بگیر پیمودن و قیل درازی سَبْعُوْنَ ذِرَاعًا هفتاد گز باشد فَاسْلُكُوْهُ پس درکشیدش امام حسن بصری گفت اگر یک حلقه ازان زنجیر بر کوه نهند کوه بر خود بگدازد و بقول بعضے هر کافرے را با دیوا و در یک زنجیر کشند و بقول بعضے یک زنجیر باشد که همه دوزخیان را در وے کشند و درازی وے را حد و نهایت نه باشد و نهایت وے را خدائے داند و بس گفته اند هفتاد گز از برائے مبالغه باشد و حکمت این زنجیر این باشد که چون آتش ایشان را بر اندازد و فرشتگان عذاب مر ایشان را بگیرند و به دوزخ اندازند و کعب احبار گفت رضی الله عنه که اگر همه آهنهائے دنیا را بر کشند برابر یک حلقه ازان زنجیر باشد و این زنجیر را در دهان دوزخے اندازند و از راه دیگر بیرون آرند و باقی را بر گردنش به پیچند نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ **حکایت** امام فخر رازی رحمة الله علیه روزے در درس نشسته بود ناگاه دیوانه از در درآمد به شکل عجب و گفت اے امام خدائے تعالیٰ را شناخته این چندین تصنیف و تالیف چیست و ترا چه سود دارد و از پیش امام ناپیدا شد یعنی بطریق مشاهده که آن راه انبیا و اولیائے خاص حضرت است خدائے را بشناس جذبه در امام پیدا شد طالب آن درویش شد و درس را ترک کرد گفتند این درویش شیخ سجان ست امام از هرات بجانب سجان روان شد چون رسید دید که آن درویش بر بالائے منبر این آیت را تفسیر میگوید خُذُوْهُ فَغُلُّوْهُ ثُمَّ الْجَحِيْمَ صَلُّوْهُ ثُمَّ فِيْ سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُوْنَ

ذِرَاعًا فَاسْلُكُوْهُ درویش گفت الٰہی بہیبت حلقۂ بس باشد این دیوانہ را
این ہمہ زنجیر در زنجیر چیست ❖ فریاد از امام برآمد و بر بالائے منبر شد و بر دست
شیخ توبہ کرد و از اصحاب شیخ شد شیخ فرمود کہ مقراض بیارید تا موئے پیشانی فخر را
بگیرم امام گفت آن فخر ما باشد نظم گر فخر در راہ او رود بین بری ❖ فخر رازی راندہ دین بدی
چونکہ او من لم یذق لم یدر بود ❖ علم تحصیلات او حیرت فزود ❖ اے درویش سخنے بخاطر این
فقیر می آید گوش دار چون عنایت ابدیہ حضرت پروردگار بہ بندہ رسد خطاب رسد کہ
ای فرشتگان رحمت این بندہ را بگیرید و غل بندگی بر گردنش نہید و ز آتش عشقش در آرید
و زنجیرہائے نور بر گردنش نہید و ویرا پیش عاشقان ما برید تا در میان ایشان باشد
وے از آن ما و ما از آن وے از کرم وے امیدوار یم کہ ما را باین سعادت برساند مثنوی

ہر کجا شمع بلا افروختند ❖	صد ہزاران جان عاشق سوختند
در میان جان ایشان خانہ گیر	در فلک خانہ کن اے بدر منیر
مر ترا دشنام سیلی از شہان	بہتر ست این از ثنائے گمرہان
زہر شاہان خور مخور شہد خسان	تا کسے گردی ز اقبال شہان

تعقیب درویش این ست کہ قدم در محبت ذاتیہ زد حتی یستوی عندہ القہر و
اللطف بیت عاشقم بر قہر و لطفش بجد ❖ ای عجب من عاشق این ہر دو ضد
معنی سخن شیخ این ست چون عذاب کافر را گفت سبب آن را بیان کرد اِنَّہٗ کَانَ
بدرستی کہ این کافر بود در دنیا لَا یُؤْمِنُ کہ ایمان نمی آورد بِاللّٰہِ الْعَظِیْمِ بخدائے
بزرگ و بزرگوار وَلَا یَحُضُّ و بر نمی انگیخت یعنی رغبت نمی داد خود را و خلق را
عَلٰی طَعَامِ الْمِسْکِیْنِ بر دادن خوردنی مر گدائے را یعنی خود بخیل بود و دیگرے را
نیز نمی فرمود بخیر و دادن طعام بدانکہ بخیلے بدخصلتے است بعد از کفر ہیچ چیز بدتر از وے
نیست و بعد از ایمان ہیچ چیز نیکوتر از جوان مردے نیست سبب عذاب قیامت

دو چیز باشد ایمان نیاوردن و بخیلی کردن فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ پس نیست مر این کافر را امروز هٰهُنَا این جا یعنی در قیامت حَمِيْمٌ دوستی نزدیک که شفاعت کند وے را ورحم کند بروے وَّلَا طَعَامٌ ونیست مر ویرا خوردنی اِلَّا مِنْ غِسْلِيْنٍ مگر از ریم آب دوزخیان بعضے از دوزخیان را خوردنی باشد از زقوم وبعضے را ضریع وبعضے را غسلین پس تناقض نباشد لَّا يَأْكُلُهٗ نه خورد این غسلین را اِلَّا الْخَاطِئُوْنَ مگر گناه گاران خطاء الرجل عمداً گناه کرد کذا فی الکشاف یعنی نخورد غسلین مگر کافران نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ نصیب درویش انیست که در اکمال ایمان ودادن نان سعی نماید فَلَآ اُقْسِمُ پس سوگند یاد میکنم من که خداوند عالم بِمَا تُبْصِرُوْنَ بحرمت انچه می بینید وَمَا لَا تُبْصِرُوْنَ وبحرمت انچه نمے بینید اِنَّهٗ بدرستی که قران لَقَوْلُ هر آئینه گفتار رَسُوْلٍ فرستاده شده است كَرِيْمٍ گرامے وبزرگ است وآن جبرئیل است که از حق تعالیٰ قرآن رامی آرد بان نوع که رسیده است بطریق رسالت او امیکند یعنی بحرمت انچه می بینید او را از آثار قدرت وصفات وبحرمت انچه نمی بینید از ذات پاک خدا که قرآن هست کلام خداوند قدیم جل شانه که می آرد رسول کریم ونیست این سخن شاعر وکاهن انیم نصیب درویش این است که همه موجودات را قائم بحضرت او بیند تا محل سوگند شود بیت برہند چشم صورت وبکشاے چشم سر تا شرق وغرب بینی سلطان من گرفته اللهم اجعلنا من اهل المشاهدة والیقین ولا تجعلنا من اهل الغفلة والمحجوبین کافران می گفتند که قرآن سخن شاعر است حق تعالیٰ فرمود وَّمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ ونیست قرآن گفتار شاعر قافیه گو قَلِيْلًا مَّا تُؤْمِنُوْنَ اندکے از شما کافران می گروید وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ ونیست قرآن گفتار کاهن یعنی فال گو قَلِيْلًا مَّا تَذَكَّرُوْنَ اندکے از شما پند مے گیرید کلمه ما زائد است تَنْزِيْلٌ مِّنْ رَّبِّ الْعَالَمِيْنَ ط قرآن فرستاده شده است

از پروردگار عالمیان بر سید المرسلین بزبان جبرئیل امین ولو تقول و اگر دروغ بربندد
محمد علینا بر ما بعض الاقاویل بعض از گفتار را که ما نگفته باشیم بوی لاخذنا منه
هر آئینه بگیریم او را بالیمین بقدرت و قوت یعنی دست راست است و مراد این جا قدرت
و قوت است یا معنی این باشد که بگیریم دست راست محمد را و مغلوب کنیم ثم لقطعنا
منه الوتین پس ببریم از محمد رگ دلش را الوتین رگ سفید پیوسته بدل که چون
بریده شود بمیرد آن کس فما منکم پس نباشد از شما من احد هیچ کس عنه
از محمد حاجزین بازدارندگان مر عقوبت ما را الحجز باز داشتن بدانکه حضرت ذوالجلال
اول سوگند یاد کرد که قرآن کلام منست و سخن کاهن و شاعر نیست باز دلیل قدرت خود
را بیان کرد که سخن دروغ نیست و سید عالم صلی الله علیه وسلم افترا کرده است بر ما اگر افترا
کردی ما او را بعذاب خود هلاک کردمی و هیچ کس او را از عذاب ما نجات ندادی و روز بروز
کار وی زیاده نشدی و دشمنان او هلاک نشدندی یک کس پیدا شد همه عالم پر کفر بود
نور دین او شرق و غرب عالم را بگرفت تعقیب درویش این است که بداند که اهل بدعت
و ضلالت را بقائی نیست و در لقای ایشان نور و صفا بیشتر خفا شدی نماید ولیکن
نمی پاید اگر متابعت شریعت باشد همه عالم نور گیرد و شیخ ما رحمة الله علیه میفرمودند
که اندک طاعت بر طریق سنت و عزیمت غلبه میکند بر بسیار یکه بر طریق بدعت و ضلالت
باشد وانه و بدرستی که قرآن لتذکرة هر آئینه پندیست للمتقین مر پرهیزگاران
را از کفر و شرک دیاد دهنده است مر عاشقان را چون خواهند که بشرف مکالمه
مشرف شوند تلاوت کلام الله کنند وانا و بدرستی که ما لنعلم میدانیم ان منکم
مکذبین بدرستی که از شما دروغ دارنده است مر خدای را و مصطفی را و اولیا را
و علما را هر چند سوگند یاد کردیم و براهین قاطعه نمودیم ایمان نمی آرند بقرآن و با اهل
عرفان و انکار ایشان زیاده میشود تعقیب درویش این است که منکر حال ایشان

واولیاء الله نه باشد. واگر کسے انکار حال ایشان کند حسد و ریش دارد مصیح
و جمیع سبب ـ و حال هم بولایت باشد؛ و شکر گوید که وے بولهبی صفت نیست وَإِنَّهُ و بدرستی
که ناگرویدن به قرآن و عمل ناکردن بآن لَحَسْرَةٌ هرآئینه ندامت و پشیمانی است عَلَى
الْكٰفِرِيْنَ بر کافران چون بمیرند و عذاب دوزخ را مشاهده کنند و اهل قرآن را بآن
عز و جلالیت ببینند بدانان بمانند که از چه دولت و سعادت محروم مانده اند و اهل ایمان
ا بدرویشان و صالحان اعتقاد نداشته اند در دو حسرت عظیم ببینند و قرآن حسرت
است بر آن کسے که عمل نکند بآن اگرچه یاد باشدش و به هفت قرأت بخواند وَإِنَّهُ
لَحَقُّ الْيَقِيْنِ و بدرستی که قرآن راست است و درست و یقین است هیچ شکے درو
نیست و هرکه شک آرد در وے کافر است فَسَبِّحْ پس به پاکی یاد کن خدائے تعالے را
بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيْمِ به یاد کردن نام بزرگ او یعنی صفات ناسزا را دور کن و
صفات باسزا را اثبات کن و بگو سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَ
اللهُ أَكْبَرُ و مانند این و نیکو بگذار پنج وقت نماز را بامر خدای بزرگ در اوقات خمسه والله اعلم

سُوْرَةُ الْمَعَارِجِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ	بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	أَرْبَعٌ وَّأَرْبَعُوْنَ آيَةً وَّرُكُوْعَانِ

سَأَلَ سَآئِلٌ خواست خواهنده بِعَذَابٍ وَّاقِعٍ شکنجه آینده را فالباء زائدة وقیل
پرسید پرسنده از شکنجه آینده فالباء بمعنی عن و این پرسنده نضر بن الحارث بود
و مانند وے کافران دیگر چنانکه حق تعالی خبر کرد قوله وَإِذْ قَالُوا اللّٰهُمَّ إِنْ كَانَ هٰذَا
هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَآءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيْمٍ
لِّلْكٰفِرِيْنَ مر ناگرویدگان را لَيْسَ لَهٗ دَافِعٌ نیست آن عذاب را چون بیاید بایشان
باز دارنده و دور کننده اَلدَّفْعُ باز داشتن و دور کردن مِّنَ اللّٰهِ از خدائے تعالی
ذِي الْمَعَارِجِ خداوند آسمان ها اَلْعُرُوْجُ بالا برآمدن یعنی خداوندے که آسمانها
و عرش را آفریده است که فرشتگان بر می آیند بآن جمع معرج بود جائے برآمدن یا جمع

معراج بود در وبانها تَعْرُجُ الْمَلٰٓئِكَةُ بر میشوند فرشتگان وَالرُّوْحُ و جبرئیل اِلَیْهِ بسوئے رحمت او فِیْ یَوْمٍ این عذاب واقع باشد مرکافران را در روزیکه كَانَ مِقْدَارُهٗ خَمْسِيْنَ اَلْفَ سَنَةٍ که مقدار درازی آن روز پنجاه هزار سال باشد یعنی بر کافران دراز نماید از سختی فاما بر مومنان چنان نماید که کسی را در دنیا دو رکعت نماز گذارد با سانی و در مصابیح آورده است که فِیْ یَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهٗ خَمْسِيْنَ اَلْفَ سَنَةٍ روز قیامت است و این روایت در کتاب الزکوٰة ست فعلی هذا یتعلق قوله فی یوم بقوله تعالیٰ وَاقِعٌ و بقول دیگر یعنی جبرئیل و فرشتگان در یک روز چندانی بر می آیند که اگر غیر ایشان برود پنجاه هزار سال باید تا آن جا برسد و این مسافت از بالائے آسمان هفتم است تا زیر زمین هفتم که آن را تحت الثریٰ گویند فعلی هذا یتعلق قوله تعالیٰ فی یوم بقوله تعالیٰ تعرج الملٰئکة والاول اصح لما رویناه من المصابیح ولما بعد هذه الاٰیة قوله فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيْلًا پس صبر کن اے محمد صبر کردن نیک و آن صبرے بود که در وے جزع نباشد وَقِیْلَ هو الرضاء بالقضاء بلا شکویٰ و این فقیر را فرزندے بود هفده ساله کم چهار ماه بانواع کمالات آراسته حسن صوری و خلق معنوی داشت چون وے فوت شد خاطر متالم شد بر سر قبر وے متوجه بودم بخاطر از روحانیت او این بیت گذشت **بیت** با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست یا رضائے دوست باید یا هوائے خویشتن ✦ و این بیت را با ابیات دیگر بخط میمون خود در پشت کتابی نوشته بود و بسیار میخواند **قطعه** بر در میدان اِلَّا الله به تیغ لَا اِلٰهَ شرط عشقاست هرچه غیر است آن بقربان داشتن ✦ چون ز دست دوست خوردی کی مذاق از جام عشق غم و تنعم و سلوی هر دو یکسان داشتن ✦ چون جمال زخم چوگان دیده شد در کوے دوست (یعنی حزن وسلوت) خویشتن را پائے کوبان گوئے میدان ز ساختن ✦ و این ابیات از سخنان خواجه حکیم سنائی غزنوی است رحمة الله علیه اِنَّهُمْ يَرَوْنَهٗ بَعِيْدًا بدرستی که این کافران عذاب

قیامت را دور می بینند وَّنَرٰىهُ قَرِيْبًا و ما می بینیم آن عذاب را نزدیک یعنی کافران می پنداشتند که آن عذاب

می گویند نخواهد بود و ما سید انیم هر آئینه خواهد بود و يَوْمَ تَكُوْنُ السَّمَآءُ كَالْمُهْلِ آن عذاب

نزدیک است و آینده در روزی که باشد آسمان همچون مس گداخته یعنی بگذارد و بمانند وَتَكُوْنُ

الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ و باشد کوهها همچون پشم رنگین نیست شود وَلَا يَسْئَلُ حَمِيْمٌ

حَمِيْمًا و نه پرسد دوستے از دوستے که حال تو چیست هر کس بکار خود مشغول باشد و اگر

لَا يُسْئَلُ خوانده شود به لفظ مجهول بالرفع معنی این باشد که پرسیده نشود گناه دوستے را

از دوست دیگر يُبَصَّرُوْنَهُمْ نموده میشوند خویشان بعضے یکدیگر را ببینند فاما

نپرسند که حال تو چیست از غم و اندوہے که باشد هر یکے را و همه دوستیها که برای خدای

تعالیٰ نه باشد منقطع شود فاما دوستیهائے که از برائے خدائے تعالیٰ باشد دران محل بیشتر

باشد اللهم اجعلنا من المتحابين فيك لقوله تعالىٰ اَلْاَخِلَّآءُ يَوْمَئِذٍ

بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ اِلَّا الْمُتَّقِيْنَ نقیب درویش اینست که خدائے تعالیٰ

را دوست دارد و لیس مثنوی عشق آن زنده گزین کو باقیست ✽ وز شراب جانفزایت ساقیست

عشق آن بگزین که جمله انبیا ✽ یافتند از عشق او کار و کیا ✽ تو مگو ما را بدان شه بار نیست

با کریمان کارها دشوار نیست ✽ بیان کرد عذاب کافران را و گفت جل جلاله يَوَدُّ

الْمُجْرِمُ آرزو برد و دوست دارد در روز قیامت گناه گار یعنی کافر تباه کار لَوْ يَفْتَدِيْ

این را که فدائے خود بدهد و خود را از دوزخ باز خرد اگر افتد اء خویشتن را خریدن

مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ از عذاب آن روز بِبَنِيْهِ پسرانش را وَصَاحِبَتِهٖ و

عروسش را وَاَخِيْهِ و برادرش را وَفَصِيْلَتِهِ الَّتِيْ تُـْٔوِيْهِ و خویشان خود

را که او را یاری میدادند در کارهائے سخت در دنیا و جائے میدادندش به میان خود

اَلْاِيْوَاءُ جائے دادن وَمَنْ فِي الْاَرْضِ جَمِيْعًا و هر کس را که باشد در زمین همه

را فدائے خود بدهد ثُمَّ يُنْجِيْهِ پس این فدا دادن او را از عذاب قیامت برهاند كَلَّا الانجاء

رهانیدن کلّا حقا که از وے قبول نه کنند این فدا را و از عذاب دوزخ خلاص نیابد و اگر یک بار با خلاص گفته باشد لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ خلاص یابد و در حدیث آمده است که اگر هفت آسمان و آنچه در وے است در پله ترازوے قیامت بنهند و ثواب لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ را در پله دیگر بنهند ثواب کلمهٔ طیبه زیادت آید ای مومن دایم بگو این کلمهٔ طیبه را تا بدرجات اعلےٰ برسی و همه دوستان تو ترا از عذاب دوزخ خلاص توانند کرد پس ایشان را چرا دوست میداری و از ذکر حق تعالیٰ غافل میشوی صفت دوزخ کرد و گفت جل جلاله اِنَّهَا لَظٰی بدرستے که آن آتش دوزخ است زبانه زننده و نَزَّاعَةً سخت کشنده است یعنی برنده و بسوے خود لِّلشَّوٰی طرفهای سر دوزخیان را و قیل دوزخیان را و قیل که انها یعنی دست و پاے و قیل پوست سر جمع شواة که از صد ساله راه و از دویست ساله راه زبانه زند و دوزخیان را بخود بکشد چنانکه مقناطیس آهن را بخود در کشد. اَلْقِرَاءَةُ نَزَّاعَةً بالنصب على الاختصاص ای اعنی نزاعة هذه القراءة على رواية عاصم و برواية حفص بالرفع نزاعة للباقين خبر مبتدأ محذوف ای هی نزاعة باز صفت دیگر دوزخ کرد و گفت جل جلاله تَدْعُوْا میخواند آتش دوزخ بسوے خود مَنْ اَدْبَرَ وَتَوَلّٰی کسے را که روے گردانیده باشد از ایمان و اعراض کرده باشد از طاعت وَجَمَعَ و گرد کرده باشد مال را فَاَوْعٰی پس نهاده باشد مال را در جای یا الاوعیاء و در بار نهاد و مال زکوة ادا نکرده باشد ابن عباس رضی الله عنهما گفته است که دوزخ مر کافران را و منافقان را بنام بنام میخواند و میگوید بیا اے فلان که جاے تو منم پس باز صفت حرص آدمی کرد و گفت جل جلاله اِنَّ الْاِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوْعًا بدرستی که آدمی آفریده شده است بے صبر و قیل بخیل را بیان کرد هلوع را و گفت جل جلاله اِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ چون برسد وے را بدی جَزُوْعًا ای یکون جزوعا یعنی چون بدی برسد با دمی سخت بی صبر

باشد وَاِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ و چون برسد بوے نیکی یعنی مال و نعمت یا صحتی مَنُوْعًا ﴿ اے یکون منوعا
یعنی باشد سخت باز دارنده مال را از فقیران و مستحقان اِلَّا الْمُصَلِّيْنَ ﴿ مگر نماز کنندگان که
ایشان جزوع و منوع نیستند الَّذِيْنَ هُمْ عَلٰى صَلَاتِهِمْ دَآئِمُوْنَ ﴿ آنکه ایشان
دائم در نماز خود پیوسته باشند یعنی پنج وقت نماز را بگذارند وَالَّذِيْنَ و دیگران کسانیکه
فِيْٓ اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُوْمٌ ﴿ در مال هائے ایشان حق واجب هست و دانسته شده
است لِّلسَّآئِلِ مر خواهندگان را وَالْمَحْرُوْمِ ﴿ و مر کسانے را که از مال دنیا محروم شده
و از کسے سوال نه کنند و نیز المحروم صفت نیاز یعنی فقیران خواهنده و نا خواهنده را
حق باشد در مال هائے نیک مردان وَالَّذِيْنَ يُصَدِّقُوْنَ بِيَوْمِ الدِّيْنِ ﴿ و مر
کسانے را که ایمان آرند به روز قیامت که خواهد بود والبته ایشان جزوع و منوع نباشند
بلکه در بلاها صبر کنند و در عطاها شکر گویند وَالَّذِيْنَ هُمْ مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ
مُّشْفِقُوْنَ ﴿ و مر آن کسانے را که از عذاب خدائے تعالی ترسنده اند و گناه را
ترک کننده اند ایشان نیز جزوع و منوع نه باشند بلکه صبر کننده اند در بلاها و عطاها
در نعمتها اِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَاْمُوْنٍ ﴿ بدرستی که از عذاب خدائے تعالی
ایشان نا ایمن اند یعنی از عذاب خدائے تعالی ایمن نتوان بود و همچنان که از رحمت
او نا امید نه توان بود و از عذاب او نیز ایمن نه توان بود رباعی

ایمن مشو که مرکب مردان مرد را — در سنگلاخ بادیه پیها بریده اند
نومید هم مباش که رندان باده نوش — ناگه به یک خروش بمنزل رسیده اند

وَالَّذِيْنَ هُمْ لِفُرُوْجِهِمْ حٰفِظُوْنَ ﴿ و دیگر آن کسانیکه ایشان عضوهائے پنهان
خود را نگاه دارندگان اند از زنا اِلَّا عَلٰٓى اَزْوَاجِهِمْ مگر بر زنان خود اَوْ مَا مَلَكَتْ
اَيْمَانُهُمْ یا بر کنیزکان خود فَاِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُوْمِيْنَ ﴿ پس بدرستی که ایشان
ملامت کرده نه باشند چونکه عروسان و کنیزکان حلال ایشان مباح اند ایشان را

فَمَنِ ابْتَغٰی وَرَآءَ ذٰلِکَ فَاُولٰٓئِکَ هُمُ الْعٰدُوْنَ پس ہر کسے کہ جز از زنان منکوحہ و
کنیزکان حلال خود چیزے دیگر طلبد تا با و نزدیکی کند پس آن کسان باشند کہ از
شریعت در گذرند و مستحق عقوبت و لعنت در دنیا و آخرت باشند یعنی کسیکہ عمل
قوم لوط کند بہ غلام بچگان و عروسان خود و غیر ایشان عقوبت کردہ شود در عقبی
وَالَّذِیْنَ هُمْ لِاَمٰنٰتِهِمْ و دیگر آن کسانیکہ مر امانتہائے خود را وَعَهْدِهِمْ رٰعُوْنَ
و عہدہائے خود را نگاہ دارندگانند و امانت را خیانت نہ کنند و عہد ہا را نشکنند
وَالَّذِیْنَ هُمْ بِشَهٰدٰتِهِمْ قَآئِمُوْنَ و دیگر آن کسانیکہ ایشان بہ گواہیہای ایستادگانند
یعنی گواہی راست بدہند و از کسے نترسند و گواہی دروغ ندہند وَالَّذِیْنَ هُمْ
عَلٰی صَلَاتِهِمْ یُحَافِظُوْنَ و دیگر آن کسانے کہ بہ نماز خود نگاہ داشت کنند و قضا نکنند
و قیل مراد از اول نماز ہائے نفل است چون نماز ہائے چاشت و نماز ہائے تہجد و نماز
اشراق و از یں آیۃ مراد نماز ہائے فرض است اُولٰٓئِکَ فِیْ جَنّٰتٍ مُّکْرَمُوْنَ ذکر
آنانکہ برین صفتہائے نیک باشند یاد کردیم در بہشت باشند پر نعمت و بزرگوار
نیکوئی کردہ شدہ بر ایشان بانواع کرامتہا و کرمہا آلاکرام نیکوئی کردن باکسی
چون کافران این وعدہا را شنیدند کہ مؤمنان را بہشت خواہد بود ایمان نیاوردند
فاما در مجلس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مے آمدند و مے نشستند بہ نفاق و
مسخرگی باو و یاران نظر میکردند حق تعالیٰ از ایشان خبر کردہ گفت جل جلالہ فَمَالِ
الَّذِیْنَ کَفَرُوْا پس چہ بودہ است مر آن کسان را کہ کافر شدہ اند قِبَلَکَ
سوئے تو مُهْطِعِیْنَ دایم نگرندگانند بسوئے تو مُهْطِعِیْنَ حال است از ضمیر کفروا
تقدیرہ مابال الذین کفروا مدیمین النظر بالاسراع نحوک
الاھطاع شتافتن یعنی چہ بودہ است این کافران را کہ در مجلس تو مے نشینند و
دایم نظر میکنند بسوئے تو بہ مسخرگی عجب کہ از عذاب ما نمی ترسند و بتو استہزا می کنند

عَنِ الْيَمِينِ مے نشینند از جانب دست راست تو وَعَنِ الشِّمَالِ و از جانب دست چپ تو
عِزِينَ جماعة جماعة و بلوک بلوک گروہ ہائے پراگندہ گوئی ہر گروہے بہ کسے دیگر یار خواہند
میشوند عزین حال عند المقدر تقدیرہ یجلسون عن یمینک و شمالک
جماعات وحلقا حلقا مختلفة عزین جمع عزة است اصلہا عزوة من العزو
العزو نسبت کردن خود را بہ کسے کافران میگفتند اگر محمد و محمدیان ما را کافر میگویند
وجائے ما را دوزخ میدارند و خود را مؤمنان و جائے خود را بہشت میدانند
اینہا اند کہ ما ایشان را در مجلس مے بینیم و حال ایشان میدانیم ہمہ فقیر اند و ما
توانگران اگر چنان باشد کہ محمد میگوید کہ قیامت خواہد بود ما بہ بہشت اولی تر باشیم از
ایشان تعجب درویش ازین آیتہ این ست کہ بہ نفاق در مجلس اہل حق نشینند و بر
اولیاء اللہ عیب نہ جویند و بر احوال و افعال و اقوال ایشان اعتراض نہ کنند کہ ہلاک
شوند نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذَالِكَ **مثنوی** گفت پیغمبر کہ ای طالب جرا + ہان مکن با ہیچ محبوب مرا

چون قبول حق بود آن مرد راست	دست او در کارہا دست خداست
دست ناقص دست شیطانست و دیو	زانکہ اندر بند تکلیف است و ریو

یعنی ای مرد طالب دلیری مکن بہ محبوب حق و چون کافران می گفتند کہ ما بہ بہشت از محمد
و محمدیان اولی تریم از بہر آنکہ ما را مال و جاہ و بزرگی داد خدائے تعالی در دنیا و ایشان را
نداد اگر این وعدہ راست باشد ما در آخرت بہ بہشت از ایشان پیشتر درآئیم حق تعالی
فرمود أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ آیا طمع میدارد ہر مردے و ہر کسے ازین کافران
أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ کہ در آوردہ شود در بہشت با نعمت و نیکوئی بے ایمان
و طاعت كَلَّا نہ چنان است کہ ایشان طمع میدارند از بہر آنکہ ما بہشت را حرام کردیم
بر کافران و اصل و بزرگی و مال ہیچ فائدہ نمیکند مر کافران را تعجب درویش آنست
کہ خائف باشد و بہ تشویشات نفس و شیطان مغرور نگردد و ہر چہ طمع کند از رحمت

حق تعالی طمع کند و طاعت را ترک نکند ان اعتب را مکن و لیکن گران بها مکن قال الشیخ المحقق ابوالقاسم القشیری رحمۃ اللہ علیہ الحقیقۃ ترک ملاحظۃ العمل لا ترک العمل بعد ازان حق تعالی حقارت کافران را بیان کرده گفت جل جلالہٗ اِنَّا خَلَقْنٰهُمْ مِّمَّا يَعْلَمُوْنَ بدرستی که ما آفریدیم ایشان را از انچه میدانند یعنی از نطفه قذر پس از کجا بزرگی حاصل آمد ایشان را تا طمع در آمدن بهشت کنند اول ایشان آب گنده و آخر ایشان خاک پراگنده و شرف آدمی بایمان و عمل صالح است و ایشان ندارند پس چون طمع بهشت میدارند نصیب درویش این ست که به کثرت مال ننازد و بعد ازین حضرت ذوالجلال قدرت خود را و عجز ایشان را یاد کرده و سوگند یاد کرد بذات پاک خود و گفت جل جلالہ فَلَآ اُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشٰرِقِ وَالْمَغٰرِبِ پس سوگند میخورم من که پروردگار و آفریدگار جایهای برآمدن آفتاب و ماه و ستارگان و جایهای فرو رفتن ایشان اِنَّا لَقٰدِرُوْنَ عَلٰٓى اَنْ نُّبَدِّلَ خَيْرًا مِّنْهُمْ بدرستی که ما توانائیم برایشان برین که بدل آریم بهتر از ایشان وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوْقِيْنَ و ما عاجز نیستیم از هرچه خواهیم بدانکه آفتاب هر روز از جای دیگر بر می آید و بجای دیگر فرو میرود پس پروردگار ما که آفریده است مزینات سموات را قادر است بر هرچه خواهد عجز از جلال و کمال او دور است در عالم ظاهر کری این موجود است و مشاهد است و در عالم باطن نیز قلوب عارفان را بشموس عرفان و اقمار وجدان و کواکب ثواقب عزائم گردانیده است سبحان اللہ و من قادر حکیم و قاهر علیم یفعل اللہ ما یشاء و یحکم ما یرید و چون این منکران ازین بیان اعراض کردند و در باطل و بیهوده و کار فاسد و نکوهیده باستهزا و سخره روی آوردند حضرت ذوالجلال حبیب خود را تسلی داد و گفت جل جلالہ فَذَرْهُمْ چون حق را قبول نمی کنند و از باطل باز نمی ایستند بگذار مر ایشان را يَخُوْضُوْا تا در باطل خود در آیند

وَيَلْعَبُوا و تا بازی کنند و غافل باشند و مستحق دوزخ گردند حَتّٰى يُلٰقُوا تا ببینند و برسند يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ آن روز را که وعده کرده میشوند یا بیم داده میشوند من الوعد والایعاد بیم کردن یعنی روز جنگ بدر را در دنیا و عذاب قیامت را در آخرت و درین سخن تهدید و تخویف ایشان است و بیان استدراج مر ایشان را نعوذ بالله من ذلک نصیب مومن انیست که از باطل و لعب محترز باشد و از غفلات و تنعم و لعب و استهزا باهل حق دور باشد يَوْمَ يَخْرُجُونَ آن روز که بیرون می آیند مِنَ الْأَجْدَاثِ از گورها اَلْجَدَثُ گور سِرَاعًا شتابان باشند باجابت کردن داعی یعنی اسرافیل كَأَنَّهُمْ گوئی که ایشان إِلٰى نُصُبٍ يُوفِضُونَ به سوئے علم می شتابند چنانکه لشکر پراگنده بسوئے علم خود می شتابد النَّصَب والنصب انچه ایستاده کنند چون علم و بت الانصاب جماعة کذا فی لسان التنزیل الایفاض شتافتن یعنی در قیامت خلقان بسوی منادی شتابند یعنی چون اسرافیل در صور در دمد همه خلق زنده شوند و از گورها برآیند بحساب گاه حاضر شوند و قراءت ابن عامر و حفص بضم نون و صاد است جمع نصب یعنی بتان و باقی بفتح نون و جزم صاد خوانده اند خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ بخواری فرو شده باشد چشمهائے ایشان از ترس قیامت تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ و در رسد شان خواری و پوشد شان یعنی رویهائے ایشان را الرهق فرو پوشیدن ذٰلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ این آن روز باشد که وعده کرده شده اند روز عذاب دوزخ نعوذ بالله من عذاب النار و در حدیث آمده است هر که این سوره را بخواند بدهدش حق سبحانه و تعالی ثواب آن کسانے که امانتها و عهدها را نگاه داشته باشند بدانکه سورۂ نوح علیه السلام در مکه آمده است بیست و هشت آیست وحشت یاسی آیستر است

سُورَۃ نُوحٍ عَلَیْہِ السَّلَامُ	بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ	مکیۃ وھی ثمان و عشرون آیۃ و عامون

إِنَّا بدرستی که ما أَرْسَلْنَا فرستادیم نُوحًا نوح پیغامبر را علیه السلام إِلَىٰ قَوْمِهِ
بسوئے قومش أَنْ أَنذِرْ قَوْمَكَ که بیم زده و بترسان قوم خود را اے قلنا بان
انذر یجوز ان یکون ان مفسرۃ لان الارسال فیه معنی القول فلا
محل لها حینئذ من الاعراب یعنی ما گفتیم ترسان قوم خود را بدانکه نوح
علیه السلام بهشت واسطه بآدم علیه السلام میرسد و اصح آن ست که عمر وے
هزار و چهار صد و پنجاه سال بوده است و پنجاه کم هزار پیغمبر بوده همه روز زمین کافر بودند
ایشان را بایمان میخواند درین مدت و ایمان نمی آوردند و وی را میزدند تا بیهوش میشد
وی گفتند که مرده وے باز بخود می آمد و خلق را براه خدائے تعالی میخواند تا روزے که
بچه خورد ویرا پدرش فرمود که زد بعصا و سر او را بشکست خون روان شد نوح دعائے
کرد و گفت الٰهی من قوم خود را بسیار خواندم بایمان روز و شب آشکارا و پنهان بت
پرستی را ترک نکردند هرچند معجزه دیدند از من ایمان نیاوردند الٰهی ایشان را هلاک
گردان به یک قول هشتاد کس و به یک قول چهل کس و به یک قول هفت کس ایمان
آوردند حق تعالی وحی فرستاد که از قوم تو هیچ کس ایمان نخواهد آورد ما عذاب میفرستیم
کشتی بساز که قوم ترا هلاک خواهیم کرد مگر کسے که در کشتی باشد تو درختان بنشان
از ساج یعنی از آبنوس و نوح در کوفه بود درختان نشاند چهل سال بایست تا
درختان کلان شدند درین فرصت به کافران هیچ تعرض میکرد و ایشان نیز باوے
تعرض نمیکردند حق تعالی باران را از ایشان باز داشت درین چهل سال و درین
مدت هیچ زن بچه نیاورد و آبهائے ایشان به زمین فرو رفت بعد از چهل سال بوے
وحی آمد که چوبها را ببرد و تختها سازد و جبرئیل او را تعلیم کرد که سر کشتی را همچون سر
خروس سازد و سینه اش همچون سینه بط و دمش را همچون دم کبوتر سیصد گز درازی

پهنای او سیصد و سی و سه گز بلندی او و چشمهائے قیر پیدا شد تا درون و بیرون کشتی را
باو طلا کردند و به میخهائے آهن کشتی را دوخت هرگاه که کافران میدیدندے خندیدندے که این
دیوانه چها میکند هیچ آب نی کشتی می سازد و وحی آمد از حق سبحانه و تعالی که زود کشتی را
تمام کن که غضب ما بسیار شد بر کافران چند مزدور گرفت و تمام کرد و همه چرندگان و
پرندگان را بامر حق تعالی جبرئیل جمع کرد و پائے نوح علیه السلام را می لیسیدند که
در کشتی درآیند فرمان شد از هر جنسے دو نر و دو ماده درآرد ابلیس دم خر را گرفت
درآمد و کشتی را سه طبقه ساخته بود در یک طبقه چهارپایان و سباع بیابانی را انداخت
و در طبقهٔ دیگر مرغان را انداخت و در طبقهٔ بالا خود و فرزندان هم نشست و مورچه
را بالائے سر خود نگاه داشت یعنی در سقف خانه ناگاه از تنور خانهٔ وے آب برآمد
دخترش آمد و خبر کرد و نشانے این بود آمدن عذاب را اهل خود را در کشتی درآورد دیگر
عورتش را که علقه نام بود و پسر وے کنعان نام کافر بودند و عوج ابن عنق را
در کشتی نگذاشت و وے کافر بود و آب طوفان نوح تا زانوئے وے بیش نه رسیده
بود و او سه هزار سال عمر یافت تا موسیٰ پیغمبر علیه السلام وے را کشت و چهل شبانه روز
باران بارید کشتی را سرپوش ساخته بود تا باران درنیاید و کشتی در روی آب صد و پنجاه
روز بود و غیر آن چهل روز که باران باریده بود و نوح را سه پسر بود حام و سام و یافث ایشان با عورات
خود و فرزندان با همه مؤمنان از کشتی بسلامت بیرون آمدند و همه کافران همه جانوران که در کشتی نبود
هلاک شدند مگر عوج بسبب آنکه نوح را مدد کرده بود در کشتی تراشیدن چوب [illegible] تا خلق را خبر کند از قصهٔ کشتی نوح
علیه السلام نصیب درویش ازین قصه آن است که ایمان آرد و عمل صالح کند تا از
عذاب ابدی خلاص یابد و اعتماد بر مال و جاه نه کند قوله تعالی إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا
یعنی گفتیم ما نوح را ترسان قوم خود را مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
پیش از آنکه آید بایشان عذاب دردناک اگر سخن ترا قبول نه کنند چون فرمان رسید

بایشان برسان قَالَ گفت نوح علیه السّلام يٰقَوْمِ اے مردمان من اِنِّيْ لَكُمْ
نَذِيْرٌ مُّبِيْنٌ ه بدرستی کہ من شمارا پیغمبرم ترساننده از عذاب خدائے تعالےٰ
پیداست پیغامبری من پیش شما بہ معجزات یا پیداکننده ام حق را از باطل اَلْاِبَانَة
پیدا شدن و پیدا کردن لازم و متعدی میفرمایم شمارا اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ کہ بپرستید
و بندگی کنید خدائے تعالےٰ را و بتان را بندگی نکنید و نہ پرستید وَاتَّقُوْهُ و بترسید
خدائے را عزوجل وَاَطِيْعُوْنِ و فرمانبردار باشید مرا در آنچہ می فرمایم شمارا
يَغْفِرْ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوْبِكُمْ تا بیامرزد مر شمارا گناہان شمارا مِنْ زائده تا بیامرزد
از گناہان شما بعضے را مِنْ للتبعیض وَيُؤَخِّرْكُمْ اِلٰى اَجَلٍ مُّسَمًّى و تا زمان دہد
تا وقت نام برده شده کہ آن مرگ است اِنَّ اَجَلَ اللّٰهِ اِذَا جَاۗءَ لَا يُؤَخَّرُ بدرستی کہ
وقتیکہ خدائے تعالیٰ نہاده است از برائے مردن چون بیاید پس انداختہ نشود
ساعتے لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ه اگر شما ہستید کہ میدانید آن کہ اجل یکے ست کہ بیشتر و
کمتر نشود پس معنی این آیت است کہ فرمانبردار باشید خدائے تعالیٰ را برخوردار
دہد تان از عمر و مال و فرزندان تا وقت مرگ و اگر فرمانبرداری نکنید رنج دہد
تان از قحط و بلا تا وقت مرگ آسایش نہ بینید وَاللّٰهُ تَعَالٰى اَعْلَمُ چون نوح
علیہ السّلام قوم خود را بطاعت خدائے خواند و ایشان قبول نکردند قَالَ رَبِّ
اِنِّيْ دَعَوْتُ قَوْمِيْ لَيْلًا وَّنَهَارًا گفت نوح علیہ السلام اے پروردگار من
بدرستی کہ من خواندم قوم خود را در شب و روز بہ ایمان و طاعت و ایشان قبول
نکردند فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَاۗءِيْٓ اِلَّا فِرَارًا پس زیادت نکرد خواندن من ایشان
را مگر گریختن از دین و طاعت وَاِنِّيْ كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ و بدرستی کہ ہرگاه من ایشانرا
بخواندم لِتَغْفِرَ لَهُمْ تا بیامرزی مر ایشان را جَعَلُوْٓا اَصَابِعَهُمْ فِيْٓ اٰذَانِهِمْ بگردانیدند
ایشان انگشتان خود را در گوشہاشان تا حق را نشنوند وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ

وقف لازم

وجامہاے خود را در سر کشیدند وَاَصَرُّوْا وایشان دایم بر کفر اصرار نمودند الاصرار
بر گناہ ایستادن وَاسْتَكْبَرُوا وگردن کشی کردند از ایمان وطاعت اِسْتِكْبَارًا
گردن کشی کردن بزرگ ثُمَّ اِنِّيْ دَعَوْتُهُمْ پس من خواندم ایشان را براہ راست
جِهَارًا آشکارا بآواز بلند جهارا فی موضع الحال ای مجاهرا ثُمَّ اِنِّيْ اَعْلَنْتُ
لَهُمْ باز بلند گفتم ایشان را وَاَسْرَرْتُ لَهُمْ اِسْرَارًا وپنہان گفتم ایشان را
پنہان گفتنی بزرگ ہر یکے را علیحدہ وپنہان نصیحت کردم یعنی بہمہ وقت ایشانرا
براہ حق خواندم گاہے بشب وگاہے بروز وگاہے باشکارا وگاہے پنہان وہیچ
تقصیر نکردم در مدت ہزار کم پنجاہ سال ایشان را براہ حق خواندم از ایشان
جز کفر وکافری وگناہ ہیچ پیدا نشد چون سخن اورا قبول نکردند حق تعالی بارانرا
باز داشت از ایشان در مدت چہل سال وبہ یک روایت مدت ہفتاد سال و
ہیچ زنے فرزند نیاورد وآبہاے ایشان بزمین فرو رفت ومالہا وستوران
ایشان ہلاک شدند حق تعالی ایشان را بزبان نوح وعدہ کرد کہ اگر شما توبہ
کنید وایمان آرید من کرم کنم وباز بر شما باران فرستم وفرزندان دہم ومال
دہم گفتند ما ہرگز ایمان نیاریم وسخن ترا قبول نکنیم نوح علیہ السلام ایشانرا
گفت فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوْا رَبَّكُمْ پس گفتم ایشان را کہ آمرزش خواہید از پروردگار
تان یعنی کفر را رہا کنید تا بر شما رحم کند وبیامرزد تان اِنَّهٗ از بہر آنکہ وی یا بدرستیکہ
وے كَانَ بود وہست وخواہد بود غَفَّارًا نیک آمرزندۂ گناہ گناہگاران ہست
اگر ایمان آرند يُرْسِلِ السَّمَآءَ فرستد باران را عَلَيْكُمْ بر شما مِّدْرَارًا
بسیار ریزان پیوستہ مفعال من الدر والدر الدرو باریدن در اللبن وغیرہ
وَّيُمْدِدْكُمْ وزیادہ مادہ یعنی پے درپے آمدن شیر واگر ایمان آرید وَيُمْدِدْكُمْ
مدد کنند شما را الامداد افزون کردن بِاَمْوَالٍ بمالہا وَّبَنِيْنَ وبہ پسران

وَيَجْعَل لَّكُمْ جَنَّاتٍ و بکند برائے شما بوستانها یعنی بدھد تان وَيَجْعَل لَّكُمْ و بکند
برائے شما أَنْهَارًا ۞ جویهائے آب روان یعنی بیافرینید آب هائے روان چون این
نعمتها را از شما گرفته است به سبب کفر شما چون ایمان آرید باز باران بسیار فرستد
و مالهائے بسیار دهد و پسران و باغها و آبهائے روان باز دهد چنانکه داده بود بزرگان
دین گفته اند که هر که مبتلا شود بانواع بلا ازینها را باید که أَسْتَغْفِرُ اللهَ بسیار گوید
چنانکه درین آیت اشارت است قوله تعالى یرسل و یمدد ویجعل مرتین
مجزوم بجواب الامر وهو استغفروا چون گناه کرده بودند و کافر شده بودند
و دل از رحمت حق تعالى بر داشته و بلاها بایشان رسیده امید رحمت نداشتند
نوح علیه السلام ایشان را فرمود مَا لَكُمْ چه بوده است مر شما را لَا تَرْجُونَ
امید نمی دارید لِلَّهِ مر خدائے را وَقَارًا ۞ بزرگ داشتنی یعنی امید نمی دارید که
خدائے تعالى بزرگ گرداند شما را و نعمتها بدهد چنانکه داده بود اگر ایمان آرید و
عمل نیک کنند و بزرگی و عزت از خدائے تعالى طلب کنید نه از بتان وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ
جَمِيعًا و همیشه شما را و نعمت داده است وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا ۞ و بدرستیکه
آفرید شما را بار بار و قبیل گونه گونه یعنی نطفه بودید علقه کرد و علقه را مضغه کرد گوشت و
پوست و استخوان گردانید تا آدمی تمام شدید و طفل بودید جوان و پیر گردانید تان و
محل وَقَدْ خَلَقَكُمْ نصب بالحال واطوارا ظرف باز نعمت دیگر را یاد کرد
و گفت أَلَمْ تَرَوْا آیا نمی بینید كَيْفَ چگونه خَلَقَ اللهُ آفریده است خدائے
تعالى سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان را بر زبر یک دیگر طِبَاقًا ۞ طبق طبق وَجَعَلَ
و کرد الْقَمَرَ ماه را فِيهِنَّ نُورًا درین هفت آسمان روشن کننده یعنی در آسمان
دنیا ماه را آفرید فاما نور او را در هفت آسمان ظاهر گردانید وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا ۞
و گردانید آفتاب را چراغ تابان یعنی همچون چراغ ابن عباس و ابن عمر و قتاده

رضی اللہ عنہم میگویند کہ روئے آفتاب و ماہ سوئے آسمان ست و پشت او سوئے زمین است و ہفت آسمان از ایشان نور دارد و چنانکہ زمین باز نعمت دیگر را یاد کرد و گفت وَاللّٰهُ أَنْبَتَكُمْ و خدائے تعالیٰ برویانید شما را مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی پدر شما را از زمین آفرید استعیر الانبات بالانشاء نَبَاتًا یعنی بیرون آوردن تان از زمین پس رستید رستنی یعنی سبز شدید و پیدا شدید از زمین پیدا شدنی نباتا منصوب علی المصدر ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا پس باز گرداند شما را در زمین یعنی چون بمیراند شما را در گورہا باز بر دہر گاہ کہ خواہد وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا و بیرون آرد شما را از زمین بیرون آوردنے بقدرت کاملہ از بہر جزا دادن در روز قیامت باز نعمت دیگر را یاد کرد و گفت وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا و خدائے تعالیٰ گردانید از برائے شما زمین را ہمچو شادروان گسترده یعنی ہمچو قالیہا کرد زمین را لِتَسْلُكُوا مِنْهَا تا سیر روید و بگیرید از زمین سُبُلًا فِجَاجًا راہہائے فراخ جمع فج راہہا را پیدا کرد در کوہہا و دشتہا تا بہ مقاصد خود برسید و از شہرہا بشہرہائے دیگر بروید و از انواع نعمتہا بیارید و ببرید وَقَدْ أَظْهَرَ نوح علیہ السلام باسم اللہ تعالیٰ فی الآیات ولم یکتف بالضمیر التذاذا باسم معبودہ واظہارا للمقصود نصیب عارف ازین آیۃ این ست کہ بارشاد و نظر صحیح خلق را براہ حق تعالیٰ بخواند و در اثنائے آن از ذکر حق تعالیٰ غافل نشود چنانکہ شیخ المرسلین یعنی حضرت نوح علیہ السلام بیان کردہ است اولاً دلیل از وجود ایشان بایشان نمود و ثانیاً از آسمان کہ محل نظر ایشان بود و ثالثاً از تزیین آسمانہا و رابعاً از انشاء اصل ایشان کہ آدم بود از زمین خامساً از زمین کہ ماویٰ و مرساک ایشان بود چون بہ چندین دلیل قاطعہ و براہین ساطعہ تمرد نمودند بعد از اظہار طرق استدلال تضرع کرد بہ حضرت ذوالجلال

و گفت قَالَ نُوحٌ گفت نوح علیه السلام به طریق تحزن و تحسر و تضجر از احوال کافران رَّبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي اے پروردگار من بدرستیکه این کافران قوم من بے فرمانی کردند مرا و از سخن من روے گردانیدند وَاتَّبَعُوا و پیروی کردند مَن لَّمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا کسے را که مال وے و فرزند وے زیاده نکرد وے را مگر زیان کارے یعنی مرا متابعت نکردند و توانگران و کلانتران را که مال دارند و فرزندان را متابعت کردند و آن مال و آن فرزند سبب زیان دو جهانے ایشان است نصیب درویش آنست که میل توانگران و ظالمان نه کند و به صحبت صالحان میل دارد و در راه فقر و صبر سعی تمام نماید که دنیا را بقائے بیشتر نیست و در آن کوشد که از علم ظاهر و باطن بهره گیرد و عمل کند تا بدوستی حضرت مولے مشرف شود بیت

طواف حاجیان دارم بگرد یار میگردم ❖ نه اخلاق سگان دارم که بر مردار میگردم

وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا و مکر کردند مکر بزرگ و مکر ایشان این بود که کلانتران و توانگران ایشان وَقَالُوا و گفتند مر قوم خود را لَا تَذَرُنَّ مگزارید هیچگونه آلِهَتَكُمْ خدایان خود را به سخن نوح که وے دروغ گوے است و دیوانه است به طریق اجمال گفتند باز بطریق تفصیل گفتند. وَلَا تَذَرُنَّ و مگذارید این پنج بت را وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا این نامهائے بتان قوم نوح ست وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا و بدرستیکه گمراه کردند کلانتران قوم بسیاری از مردم را و این پنج بت را جمشید ساخته بود و چون جمشید را کشتند این بتان در میان مردم مے بودند و آن بادشاه که جمشید را کشت وے نیز بت پرست بود حق سبحانه و تعالی نوح را پیغامبری آن قوم فرستاد و آن قوم سخن وے را نشنودند پس دعا کرد نوح علیه السلام گفت وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ اے خداے من زیاده مگردان مر کافران را إِلَّا ضَلَالًا مگر زیانکاری و هلاکت و حق سبحانه و تعالی دعائے نوح را قبول کرد و گفت

مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ از خطاها و کفرهای ایشان بود و اُغْرِقُوا غرق کرده شدند در آب طوفان فَأُدْخِلُوا نَارًا پس در آورده شدند در آتش دوزخ از پس آن و بقول امام ضحاک رحمة الله علیه از یک طرف قوم نوح در آب غرق میشدند و از طرف دیگر با آتش دوزخ میسوختند و این آیه دلیل است بر آنکه کافران را در گور عذاب باشد نعوذ بالله من ذلك فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا پس نیافتند قوم نوح خود را یاری کنندگان بدون خدای تعالی یعنی هیچ کس فریاد نرسید شان از عذاب خدای تعالی یعنی آن قوم سخن کلانتران و توانگران خود را شنودند و آن قوم که سخن ایشان را شنیدند هیچ سود نرسانیدند تنبیه درویشا این است که سخن اهل شریعت و طریقت را بشنود و از سخن اهل دنیا دور باشد تا هلاک نشود بیت من سگ اصحاب کهفم بر در مردان مقیم * گرد هر در می نگردم استخوانی گو مباش

چون نوح علیه السلام از ایمان آوردن قوم خود نومید شد دعا کرد و گفت وَقَالَ نُوحٌ و گفت نوح رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا ای پروردگار من مگذار از کافران هیچ گردنده و باشنده یعنی هیچ کس الدیار متخذ من الدار و ساکنها کسیکه سرای گرد و در وی ساکن باشد آن را دیار گویند چون نوح علیه السلام این دعا کرد همه کافران هلاک شدند مگر عوج ابن عنق که وی از اهل دار نبود زیرا که وی از بسیاری بزرگی در هیچ خانه و داری ساکن نمی توانست شد و وی هلاک نشد و بزیست تا زمان موسی علیه السلام و بر دست او هلاک شد إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ بدرستیکه تو اگر بگذاری ایشان را و هلاک نکنی يُضِلُّوا عِبَادَكَ گمراه کنند بندگان ترا وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا و نزایند مگر فرزندان بدکردار و فاجر و کفار نیک ناسپاس یعنی کفر اختیار کننده و این دعا وقتی بود که معلوم وی شده بود به وحی که فرزندان ایشان نیز ایمان نخواهند آورد و زنان ایشان عقیم شدند پس از آمدن عذاب ایشان به چهل سال چون کافران را دعای بد کرد و مومنان را دعا

نیک کرد و گفت رَبِّ اغْفِرْ لِي اے پروردگار من و آفریدگار من بیامرز مرا وَلِوَالِدَيَّ
و مر مادر و پدر مرا و هر دو مومن بودند وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا و بیامرز مر کسے راکہ
در آید در خانهٔ من یعنی در کشتی و یا در مسجد وے و یا در دین وے او مومن باشد چنین
گفت تا ابلیس شامل نشود اگرچه داخل کشتی بوده باشد وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ط
و بیامرز همه مردمان با ایمان را و زنان با ایمان را تا قیامت. و درین اشارت است
کہ انبیا و اولیا مظهر قهر اند بر اعدا و مظهر لطف اند بر اولیا بیت در جنگ چو آهنیم و در صلح چو موم
بر دوست مبارکیم و بر دشمن شوم ه وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا و میفزای و زیاده
مکن ستمگاران را مگر هلاکت و عقوبت التبار والتبر هلاک کردن سه دعا کرد کافران
و مومنان را و ظالمان را اگر گوئیم مراد از ظالمان کافرانند تکرار شود و دعائے او
مستجاب شد در حق کافران و ظالمان و ظاهر شد امید میداریم کہ بر همه مومنان
رحمت کرده شود و همه ستمگاران به قهر هلاک کرده شوند اے درویش سعی نمائے تا
از مومنان باشی و از کافران و ظالمان نه باشی تا بقهر هلاک نگردی وَعَنْ رَسُولِ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنْ قَرَأَ هَا كَانَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ
يُدْرِكُهُمْ دَعْوَةُ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

سُورَةُ الْجِنِّ مَكِّيَّةٌ | بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ | وَهِيَ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ آيَةً وَرُكُوعَانِ

قُلْ بگوا اے محمد کافران مکہ را و غیر ایشان را أُوحِيَ إِلَيَّ وحی فرستاده شد بمن
أَنَّهُ اسْتَمَعَ بدرستیکہ گوش داشتند نَفَرٌ گروهے مِّنَ الْجِنِّ از پریان فَقَالُوا پس
گفتند إِنَّا سَمِعْنَا بدرستیکہ شنودیم قُرْآنًا خواندنے عَجَبًا عجب کہ هرگز باین بلاغت
و فصاحت و خوبی سخن نشنوده بودیم يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ راه مینماید بصواب و دین راست
الرُّشْدُ وَالرَّشَادُ وَالرَّشَدُ راه راست یافتن و راه نمودن فَآمَنَّا بِهِ پس
ایمان آوردیم باین قرآن وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا و هرگز شریک نیاریم بعد ازین بخدا

خود ہیچکسے را و درین سخن اشارت ہست بہ فضل حق خدائے تعالیٰ نسبت این پریان و سرزنش ہست کافران مکہ را کہ ایمان نمی آرند باوجود آنکہ خود را از عقلا و فصحا پیدا و تبان را شریک میدانند بحضرت واجب الوجود و یکبار پریان قرآن را شنوند ایمان آوردند و ایشان دائم می شنوند و نمی گروند قولہ ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ در سیر النبی علیہ السلام آوردہ ست کہ این قصہ در سال دہم از نبوت بود و آن چنان بود کہ حضرت رسالت صلے اللہ علیہ وسلم در قریۂ نخل محمود با یاران خود نماز بامداد میگذارد کہ گروہے از پریان آمدند و قرآن را شنودند و رقت و وجد در دلہائے ایشان پیدا شد و دوستی حضرت رسول صلے اللہ علیہ وسلم در دلہائے ایشان پدید آمد بے طاقت شدند و بقوم خود رفتند و این حال را گفتند و آمدند شبے در پیش رسول علیہ السلام ایمان آوردند و در لیلۃ الجن غیر عبداللہ ابن مسعود رضی اللہ عنہ کسے دیگر با رسول نبود عبداللہ ابن مسعود گفت کہ رسول علیہ السلام خطے کشید و مرا فرمود تا در میان آن خط نشستم و رسول علیہ السلام رفت و پریان را دعوت کرد باسلام و ایشان بسیار بودند ایمان آوردند و در صحیح مسلم آوردہ ست کہ ہیچکس از صحابہ باوے نبود و رسول علیہ السلام گفت کہ پریان بر سہ نوع اند بعضے ہمچو مرغان با پر و بال در ہوا می پرند و بعضے بصورت سگان و ماران و بعضے بہر جنسے و صورتے کہ خواہند میگردند و لیلۃ الجن در مکہ ہست در موضعے کہ آنرا حجون گویند این حجون گورستانیست متبرک در مکہ ہمچون گورستان بقیع در مدینہ و کلانتر آن نفر کہ استماع قرآن کردہ نام وے عمرو بود و عبداللہ ابن مسعود گفت از قوم شنودم کہ گفتند ما در سفر بودیم مارے دیدیم کشتہ و در خون غلطیدہ یکے از ما آن مار را در زیر زمین کرد و ما رفتیم بعدہ قومے پیش آمدند و گفتند کہ از شما عمرو را کہ در زیر خاک دفن کرد گفتیم عمرو کیست گفتند آن مار کہ شما او را دفن کردید در فلان موضع آن از یاران

رسول بود از پریان و نام او عمرو بود و استماع قرآن کرده بود در میان دو قبیله از
پریان جنگ شد یکے فریق مسلمان بودند و عمرو از ایشان بود و فریقے دیگر کافر
عمرو را کشتند او مرتبہ شہادت یافت وَاَنَّهٗ تَعٰلٰی جَدُّ رَبِّنَا ہر آئینہ بلند است
بزرگوارے پروردگار ما التعالی بلند شدن الجد بزرگواری بیان بزرگواری کرد
وگفت مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَّلَا وَلَدًا نگرفتہ است ہیچکس را بزنے و فرزندی چونکہ
گرفتن زن از نقصان است و حضرت او از نقصان منزہ است الضمیر فی انہ
للشان قرئ فی السبعۃ وانہ بالکسر عطفا علی انا سمعنا لانہ مبتدأ
محکی بعد القول وکذالک البواقی وھی ثلثۃ عشر موضعا وبالفتح عطفا
علی انہ استمع فیکون من الموحی الیہ ای الی النبی علیہ السلام او علی
الھاء فی امنا بہ مکانہ ای قیل فامنا بانہ تعالی جد ربنا او علی الجار
والمجرور فکانہ قیل صدقنا انہ تعالی جد ربنا وھذان الوجہان الا
خیران اولی معنی و لفظا للقرب وَاَنَّهٗ كَانَ يَقُوْلُ سَفِيْهُنَا عَلَى اللّٰهِ شَطَطًا
ہر آئینہ بود کہ میگفت بے خرد ما بر خدائے تعالی گفتنی دور از حق و دروغے بزرگ و آن
ابلیس بود و یا کافران جن لَعَنَتُ اللّٰهِ تعالی عَلَيْهِمْ کہ شریک می گفتند مر حق تعالی
را و اثبات زن و فرزند میکردند پریان گفتند کہ چون ما قرآن شنودیم دانستیم کہ این
دروغ بودہ است کہ حق تعالی را شریک باشد و زن و فرزند چون در قرآن منع کرده
شدہ است و دلیل عقلی نیز این اقتضا میکند پس ما را دلیل عقلی و سمعی حاصل آمد
ودانستیم حق را و درین تعریض است مر کفار را کہ ایشان معاندانند و بے عقل اند
السفیہ بے خرد و السفہاء جماعت الشطط دورے الضمیر فی انہ للشان وکان و
یقول تنازعا فی سفیہنا او سفیہنا اسم کان و یقول خبرہ مقدما علیہ
علی اللہ متعلق بیقول وَّاَنَّا ظَنَنَّآ اَنْ لَّنْ تَقُوْلَ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا

و بدرستیکہ ما گمان می بردیم کہ ہرگز نگوید آدمی و پری بر خدائے تعالیٰ دروغ یعنی گمان
نمی بردیم کہ ایشان راست میگویند کہ خدائے تعالیٰ را زن است و فرزند و شریک تا ما قرآن
شنودیم و دانستیم کہ ایشان دروغ می گفتند ما از ایشان بیزار شدیم و مسلمان گشتیم
کَذِبًا صفت مصدر محذوف ای قولا کذبا ای مکذوبا فیہ وَّاَنَّہٗ کَانَ رِجَالٌ

مِّنَ الْاِنْسِ یَعُوْذُوْنَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوْھُمْ رَھَقًا و بدرستیکہ بودند مردانے
از آدمیان کہ پناہ می گرفتند بمردانی از پریان پس زیادت کردند این آدمیان پناہ گیرندہ
پریان را تکبر و بزرگی و بیدادی و تباہی کردند معنی رہق این ست یا زیادت کردن
پریان آدمیان را گمراہی و تباہی بسبب آنکہ بایشان پناہ گرفتند در جاہلیت و کافری
رسم این بود کہ چون کافران بسفر رفتندے و در بیابان فرود آمدندے گفتندے پناہ
می گیریم بکلانتر پریان این موضع از بدی قوم او و این سخن پریان را تکبر و گمراہی زیادت
شدے کہ آدمیان می ترسند از ما و پناہ میگیرند بما پس این پریان کہ قرآن را شنودند
دانستند کہ ہیچ کس کسے را فریاد نمی رسد مگر اللہ تعالیٰ و پناہ گرفتن روا نیست مگر بحضرت
رب العزت او از این برگشتند و توجہ بحضرت او جل جلالہ کردند پس مومن موحد باید
کہ چون بترسد در بیابانے یا در سفر یا در حضر بگوید اَعُوْذُ بِاللّٰہِ مِنَ الشَّیْطٰنِ
الرَّجِیْمِ و بگوید قُلْ رَّبِّ اعوذ بک من ھمزات الشیاطین واعوذ بک
رب ان یحضرون و معوذتین را بخواند و بگوید اعوذ بکلمات اللّٰہِ التامات
کلھا من شر ما خلق و ذرأ و برأ ہیچ چیزے بوے ضرر نرساند ان شاء اللہ تعالیٰ
و یکے از یاران رسول صلے اللہ علیہ وسلم گفت کہ در وقت کفر و کافری در سفر بودیم
در بیابانے ناگاہ گرگے آمد و گوسفندے را از رمہ شخصے گرفت و می برد آن شخص فریاد
کرد کہ اے کلانتر پریان ما در پناہ تو آمدہ ایم و تو پناہ مے گیریم آوازے شنیدیم کہ اے
گرگ گوسفند را رہا کن کہ وے بما پناہ گرفتہ است در حال گرگ گوسفند را رہا کرد و برفت

و این استدراج باشد نعوذ بالله من ذلك نصیب تو این ست که پری خوانی نکنی
که کافر شوی و عروس بر تو طلاق شود و اعتقاد به کتاب طالع و حشویات نادان نکنی
و بوے سوختن و چراغ نهادن از براے دفع مضرت پریان نکنی وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا
كَمَا ظَنَنتُمْ أَن لَّن يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا ۝ و بدرستیکه پریان گمان می بردند چنانکه شما
کافران گمان مے برید که هرگز زنده نکند خداے تعالی هیچکس را بعد از مردن پریان
که قرآن را شنودند این چنین گفتند و از این اعتقاد برگشتند و درین نیز تعریض ست
مر کافران مکه را ویحتمل ان یکون الضمیر فی انهم وظنوا راجعا الی رجال من
الانس وظننتم کان خطابا للجن علی سبیل الموعظة من المستمعین و
قیل این دو آیت از سخن پریان نیست بلکه از جملهٔ وحی ست وهو عطف علی انه
استمع تقدیره علی هذا قل اوحی الی انه کان رجال من الجن الآیة وانهم
ای کفار الجن ظنوا کما ظننتم ای ایها الکفار من الانس والاول اولی بقرینة
ما قبل الآیتین وما بعدهما وهو قوله تعالی وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا
مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهُبًا ۝ و پریان گفتند بدرستیکه ما بسودیم آسمانرا
یعنی خواستیم که بآسمان برآئیم پس یافتیم آسمان را پر کرده شده از نگاهبانان قوی و ستارگان
روشن الحرس جمع حارس یعنی فهو اسم جمع ولذلك وصف بشدید الحراسة
نگاهبانی کردن الشهب جمع شهاب یعنی پاره و از شعلهٔ نور ست یا روکه انداخته شود
بدیو تا گریزد و بر آسمان بر نیاید وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ ۝ و پریان
گفتند بدرستیکه ما بودیم که می نشستیم در جایهاے نشستن از آسمان از براے شنودن
سخن فرشتگان یعنی پیش از ین ما مے توانستیم که بر آسمان برآئیم و در کجا خواستیم نشستیم و سخن
فرشتگان شنودیمے فَمَن يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَّصَدًا ۝ پس هر که از ما
اکنون میخواهد که بر آسمان برود و گوش دارد سخن فرشتگان را می یابد براے خود

ستاره زد کرا آن او را آنگاه دارد وے زند یش و نمی ماند ش تا باسمان بر آید مقاعد جمع مقعد جائی
نشستن الآن بمعنی الکون وهو مبنی علی الفتح بملازمة لام التعریف الرصد
نگاهبانان اسم جمع او جمع راصد الرصد والرصود چشم داشتن و نگاه داشتن

وَأَنَّا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَن فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا ﴿۱۰﴾

و بدرستیکه ما نمیدانیم که بلا و عقوبت خواسته شده است باهل زمین یا خواسته است
باهل زمین پروردگار ایشان نیکی و رحمت یعنی بعد ازین ما نمیدانیم چنانکه پیشتر ازین
میدانستیم پس منع کردن ما را از آسمان بسبب نیکی اہل زمین است یا بسبب بدی
ایشان عبد اللہ ابن عباس رضی اللہ عنہما گفت که ہر قبیله از پریان کسانی
بودند که بر آسمان بر شدندی و جائے نشستندی چون وحی آمدی باسمان فرشتگان
شنیدندے آوازے مثل آواز آہن که بر طاس زده شود ہمه فرشتگان سجده کردندی
تا وحی آمدے پرسیدندی که این چه وحی آمد اگر حکمے بودے که ہمه در آسمان بودی پس
قبول کردندے و اگر وحی حکمی بودی که تعلق بزمین داشتے از قحط و وبا و فراخی و مرض
و غیر آن با یک دیگر فرشتگان گفتندی و پریان شنیدندی و آن خبر را بدوستان خود
که پری پرستان بودند و منجمان و فال گویان گفتندی و دروغ بسیار بآن آمیختندی
و سبب فساد خلق شدندی چون حق تعالی محمد مصطفے صلی اللہ علیه وسلم را بخلق فرستاد
و آسمان را پر نگاہبانان کرد تا دیوان را منع کنند و در کشاف آورده است که رفتن
ستاره پیش از رسول ما صلی اللہ علیه وسلم بود فاما بسیار نبود چون او را بخلق
فرستادند آسمان پر شد از نگاہبانان فآن فات پس این پریان که گفتند فوجدنا
ہا انا لمسنا السماء تا آخر از آن کسان بودند که قرآن را استماع کرده بودند یا از
غیر ایشان قلت احتمال دارد که از ایشان بوده باشند و ظاہر این است واللہ
تعالی اعلم و چون ستارگان بسیار رفتن گرفتند ابلیس علیه اللعنة گفت کار

بزرگ در زمین پیدا شد که پریان را از آسمان باز داشتند پس لشکر خود را فرستادند تا از
هر اقلیمی یک مشت خاک آوردند ابلیس بوی کرد و گفت این کار در زمین تهامه است
یعنی در زمین عرب پیدا شده است و این نشان پیغامبر آخر الزمان است و معجزهٔ
اوست بعد ازان پریان را فرستاد تا ایشان تفحص این معنی کنند ایشان به زمین
عرب آمدند مصطفی را صلی الله علیه وسلم یافتند در نماز که قرآن میخواند چون به قوم
خود باز گشتند این قصه را بیان کردند و گفتند ما دانستیم که حکمت در باز داشتن ما چه
بوده است وَاَنَّا مِنَّا الصّٰلِحُوْنَ و گفتند پریان به درستیکه از ما نیکان و پارسایان هستند
وَمِنَّا دُوْنَ ذٰلِكَ و از ما جز نیکان هستند یعنی کافران و فاسقان كُنَّا طَرَآئِقَ قِدَدًا
و بودیم ما بر دینها و مذهب های مختلف یعنی جهودان و ترسایان و گبران و این سخن
پریان است که قرآن را شنودند و قوم خود را پند میدادند تا ایمان آرند و دین مسلمانان
را قبول کنند و چنانکه بودند نباشند یعنی همه نیکان و پاکان باشند طرائق طریقه راه و طرائق
جماعة القدد پاره از چیزی قدد جماعت والمضاف من قوله کنا طرائق محذوف
ای کنا اصحاب مذاهب مختلفة شبه المذاهب بالطرق المختلفة فالا
ستعارة مصرحة وَاَنَّا ظَنَنَّا و به درستیکه دانستیم ما که پریان هستیم به یقین اَنْ
لَّنْ نُّعْجِزَ اللّٰهَ فِی الْاَرْضِ که هرگز ما عاجز نتوانیم کرد خدای عز و جل را در زمین اگر بما چیزی
رساند از بلا و عقوبت وَلَنْ نُّعْجِزَهٗ هَرَبًا و هرگز او را عاجز نتوانیم کرد به گریختن یعنی از انچه خواهد بما
نتوانیم گریختن و ما بوی ضرر نتوانیم رسانیدن المراد بالظن العلم الاعجاز عاجز کردن و گذشتن
هربا ای هاربین الهرب گریختن وَاَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدٰی اٰمَنَّا بِهٖ و به درستیکه ما چون شنیدیم راه راست
یعنی قرآن را که راه راست مینماید گرویدیم ما باو و تصدیق کردیمش فَمَنْ یُّؤْمِنْ بِرَبِّهٖ فَلَا یَخَافُ
بَخْسًا وَّلَا رَهَقًا پس هر که بگرود بخدای خود پس نترسد کم کردن را و ظلم کردن را یعنی کم نکند ثواب طاعت او را و
زیادت نکند عذاب معصیت او را المبتدأ محذوف ای فهو لا یخاف البخس کم کردن رهقه

رسید بوے رَهَقًا یعنی ترسید رسیدن ستم را از حق تعالی وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ و بدرستیکه
از ما پریان مسلمان اند وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ واز ما ستمگارانند وظالمان وکافران
فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا پس هرکه اسلام آورد پس ایشانند که طلب
کردند راه رست را وقصد کردند راه حق را القسوط بیدادی کردن الاقساط
داد دادن التحری ثواب جستن وقیل سزاوار جستن بعد ازین یاد کرد عذاب کافران
وظالمان را وگفت جل جلاله وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا واما
ستمگاران وکافران پس باشند هیزم دوزخ را وَأَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ
ان مخففة من الثقیلة وضمیر الشان اسمها محذوف یعنی بدرستیکه شان و
کار این ست که اگر ایستاده بودندے اهل مکه بر راه اسلام یا همه آدمیان وپریان اگر ایمان
آوردندے وراستی کردندے لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا هر آئینه ما ایشان را دادیمی
آب بسیار یعنی نعمت بسیار دادے ایشان را چون نعمتها باب باران میشود آب گفت و
نعمتها خواست ذکر سبب واراده مسبب از بلاغت ست لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ تا آزموده ایشان را
بدادن نعمت که شکر میگویند یانے چون نعمتها بسیار شود باید که شکر نیز بسیار شود تا نعمت
بیاید وزیاده شود قوله تعالی وَلَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ مصراع
اے شکر نعمتهائے تو چندانکه نعمتهائے تو ؛ نظم من چنودے شمار نه توانم کرد ؛
احسان ترا شمار نتوانم کرد ؛ گر برتن من زبان شود هر مو ؛ یک شکر تو از هزار نتوانم کرد ؛
ترغیب عارف این ست که استقامت ظاهره و باطنه بجای آرد تا مشرف بنیل معارف
الهی شود کما قال النبی صلی الله علیه وسلم استقیموا ولن تحصوا یعنی راست
بایستید وثمرهٔ آن را شمار نتوانید کرد یا ثمرهٔ آن را نمانید یا نتوانید راست ایستادن
الاستقامة راست ایستادن الاحصا دانستن وتوانستن وشمار کردن قال سید
الطائفة جنید بغدادی رحمة الله علیه کن طالب الاستقامة ولا

تکن طالب الکرامة فان الرب عز وجل یطلب الاستقامة والنفس
تطلب الکرامة چون جزاے استقامت را یاد کرد بسزای عدم استقامت را نیز یاد
کرد وگفت وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهٖ وہر کہ روے بگرداند از یاد کردن پروردگار
خود وطاعت او نسلکه یَسْلُكْهُ درآورد وی عَذَابًا صَعَدًا در عذابی سخت ودشوار
الصعد سخت ودشوار تقییب مومن طالب ومرید صادق این ست که دائما بذکر
حضرت مولی مشغول باشد وملول نگردد وروے نگرداند تا بہ عذاب فرقت ونایافت
دولت ابدیہ مبتلا نگردد نعوذ باللہ من ذلک اوقات اوقات ذکرست وصفا صفائے
ذکر رباعی از ذکر ہمی نور فزاید ما را ❊ در راہ حقیقت آورد گمراہ را
ہر صبح ونماز شام ورد خود ساز ❊ خوش گفتن لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ را ❊ قال النبی
علیہ السلام حکایة عن اللہ تعالی انا جلیس من ذکرنی باید کہ تلقین
ذکر از کامل مکمل باشد یعنی قطب الارشاد یا خلیفہ وے تا نتائج آن ظہور کند حضرت
شیخ ما رحمۃ اللہ علیہ میفرمودند کہ از مقلد کامل کار برنمی آید کامل مکمل می باید وَاَنَّ
الْمَسٰجِدَ لِلّٰهِ وبدرستیکہ ہمہ مسجدہا یا ہمہ روئے زمین یا ہمہ اعضا کہ بآن سجدہ
کردہ میشود مر خدائے تعالی راہست فَلَا تَدْعُوْا مَعَ اللّٰهِ اَحَدًا پس مخوانید با خدائے
تعالی ہیچکس را یعنی کافر مشوید وانچہ ما پیش آرید مساجد جمع مسجد بفتح جیم یا بکسر جیم
باشد جائے سجدہ کردن چون مسجدہا خدائے تعالی را باشد در وے بازرگانی مکنید
ودر وے سخن دنیا مگوئید ودر وے خصومت مکنید وآواز بلند مکشید ودر وے راہ
مسازید وجائے باشیدن مسازید وجز طاعت در وے کار دیگر مکنید بدانکہ نگاہ داشتن
حرمت مسجد از آداب دین است ومسجد فاضل تر است از جملہ موضعہا کہ در آسمان وزمین
است چنانکہ در حدیث آمدہ است کہ رسول علیہ السلام جبرئیل را گفت سل عن ربک
عن احب البقاع الیہ لاعلق بہا قلبی فعرج جبرئیل ثم نزل فقال یا محمد

قال الله تعالى شر البقاع الاسواق وخيرها المساجد جبرئيل عليه السلام
گفت که الله تعالی میفرماید که بهترین موضعها مسجدهاست و بدترین موضعها بازارهاست
و در قنیة الفتاوی آورده است که بهترین ذکر آنست که خفیه در بازارها باشد یعنی بذکر
خفیه در بازارها مشغول باشد که خرید و فروخت او را باز ندارد از ذکر الله و در وقت
خواجه رحمة الله علیه در بازار بخارا ذاکران بسیار بودند روزے درویشے صاحب
وقت در بازار بخارا مسافر آمد و گفت در شهرهائے دیگر در خانقاه ها و مسجدها این مقدار
ذاکر نیست وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ قيل هذا عطف على انه استمع
فى اول السورة یعنی بگو اے محمد که وحی آمده بمن بدرستیکه چون ایستاد بندهٔ خدائے
تعالے یعنی محمد علیه السلام در نخله میخواند خدائے تعالی را یعنی نماز بامداد میگذارد
و قرآن میخواند كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا خواستند پریان که باشند بر وے افتادگان
یعنی انبوهے کنندگان و بر زبر یکدیگر افتندگان یعنی ازدحام کردند و بر شنیدن قرآن
رغبت نمودند و خواستند که بر یکدیگر افتند والضمير فى انه للشان يدعوه
حال اى داعيا اياه واللبد بالكسر جمع لبدة وهى الجماعة واللبد كحطم
بضم اللام واحد قائم مقام الجمع والقرأة بهما وقيل اين ابتدائے اخبار است
از حق تعالی چون بنده مؤمن یعنی محمد مصطفے صلے الله علیه وسلم پیغمبری را آشکارا کرد
و گفت لَا إِلٰهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ و قرآن میخواند و خلق را بوحدانیت و
عبادت میخواند خواستند کافران که باشند هلاک کنندگان وے و گرد آمدند بر وے فاما
حق تعالی وے را نصرت داد و نگاه داشت او را از شر ایشان و این مناسب تر است
بآیت آینده که قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي بگو اے محمد بدرستیکه میخوانم و بندگی می کنم
پروردگار خود را وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا و انباز نمی آرم بخدائے خود هیچکس را و هیچ
چیز را القرأة قل وقال قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا بگو

اے محمد کہ من نتوانم کہ شما را زیانے رسانم وکفر و کافری دہم شمارا یا رہ است دہم شمارا در دست من ہیچ اینہا نیست جز پیغام رسانیدن حق را ہر کہ قبول کند از عذاب خلاص یابد و ہر کہ قبول نہ کند بہ عذاب مبتلا شود آنحضرگزند رسانیدن قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ بگو اے محمد ہرگز نہ رہاند مرا از عذاب خدائے تعالیٰ ہیچکس وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا و ہرگز نیابم از غیر خدائے تعالیٰ پناہ گاہے کہ بوے گریزم و نہ رہاند مرا از عذاب خدائے تعالیٰ ہیچکس إِلَّا بَلَاغًا مِّنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ مگر رسانیدن شریعت بخلق و بیان کردن پیغامہائے خدائے تعالیٰ این دو چیز مرا پناہ باشد و رہانندہ از عذاب وسبب عزت من در دنیا و عقبےٰ باین تقدیر بلاغا بدل باشد از ملتحدا و رسالاتہ عطف باشد بر بلاغا و روا باشد کہ استثنا باشد از لا املك لكم ضرا و باقی کلام معترضہ باشد لكن الاول اولی ویخطر ببالی ان یکون الا بمعنی غیرہ ویکون صفة لملتحدا نصیب اہل حق این ست کہ در رسانیدن سخن حق بخلق تقصیر نکند و مدد و عزت خود جز رسانیدن شرائع و بیان کردن احکام شرع نداند و مارا بہ تجربہ معلوم شدہ است کہ ہرچند تبلیغ احکام شرع بظالمان و مبتدعان کردہ میشود باخلاص ایشان را نیک مینماید و ہمہ دوست می شوند بتائید اللہ تعالےٰ الاجارۃ رہانیدن الملتحد پناہ گاہ والالتحاد پناہ گرفتن وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و ہر کہ گناہ کار شود وبے فرمان شود خدائے تعالیٰ را و رسول وے را فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ پس بدرستیکہ وے را باشد آتش دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا جاودانہ باشد در آتش دوزخ ہمیشہ یعنی ہر کہ کافر شود وایمان بہ خدائے تعالےٰ و رسول وے نیاورد ہمیشہ در دوزخ باشد نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَٰلِكَ مراد از عصیان این جا کفر ست مرہ طیبۃ فلذا اجزم بعض بحذف الیاء فان لہ جزاہ وحد الضمیر فی لہ نظر

الیٰ لفظ مَنْ جمع خالدین نظرا الی معناہ وھو حال مقدرۃ ای ثبت لھم
نار جھنم مقدرین الخلود فیھا علیٰ انفسھم حَتّٰٓی اِذَا رَاَوْا مَا یُوْعَدُوْنَ
ای امھلھم اللہ تعالیٰ یعنی اللہ تعالیٰ مہلت دادہ ہست این کافران را تا چون کہ
بہ بینند آنچہ بیم دادہ میشوند بآن یعنی قہر خدائے تعالیٰ را ببینند در دنیا و عقبٰے فَسَیَعْلَمُوْنَ
مَنْ اَضْعَفُ نَاصِرًا وَّاَقَلُّ عَدَدًا پس بدرستیکہ بدانند یا زود بود کہ بدانند
کہ کیست سست تر یاری کنندہ و کیست کمتر شمار لشکر وے و این چنان بود کہ کافران
می گفتند کہ اے محمد کار بزرگ پیش گرفتہ و ہمہ عالم تو دشمن اند و ترا یاری کنندہ
نیست و لشکر نداری ما بر تو می ترسیم ازین دعوے پیغمبری باز گرد تا ما ترا نصرت دہیم
حق سبحانہ و تعالیٰ در روز جنگ بدر بایشان نمود و در آخرت نیز نماید شان کہ مدد و
بسیاری یاری کراست الضعف سست شدن علق یعلمون لاستفہام
بعدہ ناصرا تمیز وکذا عددا من نسبۃ الجملۃ ای من اضعف
چون کافران گفتند کہ این کے خواہد بود کہ عذاب بیاید این آیت آمد قُلْ اِنْ اَدْرِیْٓ
اَقَرِیْبٌ مَّا تُوْعَدُوْنَ بگوے محمد کہ من نمیدانم کہ نزدیک ہست آنچہ وعدہ کردہ
می شوید و بیم دادہ میشوید از عذاب حق تعالیٰ یا دور ہست اَمْ یَجْعَلُ لَہٗ رَبِّیْٓ اَمَدًا
یا کہ پیدا کردہ اللہ تعالیٰ مر این عذاب را وقت معینے یعنی من نمی دانم تا کہ خبر کردہ شود
کہ دور ہست این عذاب یا نزدیک عٰلِمُ الْغَیْبِ ای ھو عالم الغیب یعنی اللہ
تعالیٰ علم غیب را میداند فَلَا یُظْہِرُ عَلٰی غَیْبِہٖٓ اَحَدًا پس دانا نگرداند بر غیب
خود ہیچکس را اِلَّا مَنِ ارْتَضٰی مِنْ رَّسُوْلٍ مگر کسے را پسندد از پیغمبران کہ او را
بغیب خود دانا گرداند بوحی یا بالہام یا بمشاہدہ اسباب یا بہ خواب و صاحب کشاف
گفتہ ہست کہ درین آیت ابطال کرامات ہست مر اولیاء را از بہر آنکہ آن کسانے کہ
کرامات را نسبت کردہ شود بایشان اگرچہ پسندیدہ باشند اما رسول نیستند و حجۃ

هذا وفی هذا ابطال الکرامات لان الذین یضاف الیهم وان کانوا اولیاء
مرتضیین فلیسوا برسل الی آخرہ بدانکہ معتزلہ کرامات اولیا را منکرند واین مسکین
از ایشان بودست امام فخر الدین رازی وے را مسکین میگوید حق مذہب سنت جماعت
است کہ کرامات اولیا حق ست چنانکہ در علم کلام مذکورست واین آیت بر ابطال کرامت دلالت
نمیکند بر تقدیر تسلیم اگر دلالت کند بر یک نوع اطلاع بر غیب دلالت میکند نہ بر جمیع آن
و بدانکہ انکار اطلاع بر غیب مر غیر رسول مصطلح را انکار نص قرآن ست قال اللہ تبارک
وتعالی وَاَوْحَیْنَا اِلٰی اُمِّ مُوْسٰی الی قولہ اِنَّا رَآدُّوْہُ اِلَیْکِ وَجَاعِلُوْہُ مِنَ الْمُرْسَلِیْنَ
ومادر موسیٰ علیہ السّلام رسول مصطلح نبود واز وقت ولادت او تا وقت نبوت مدت مدید
بودہ است ونیز انکار ست مر چیزہا را کہ از صحابہ ومشائخ کبار مرویست وما نیز بسیار چیزہا
را مشاہدہ کردہ ایم از اولیا پس این آیت را تاویل باشد واللہ تعالی اعلم بخاطر می آید
کہ بطریق منع بگوییم مر معتزلہ را کہ چرا نشاید کہ مراد از غیب لوح محفوظ باشد چنانکہ در سورۃ
ن والقلم گفتہ است صاحب کشاف فی قولہ ام عندہم الغیب فہم یکتبون ای
اللوح ودر سورۃ والنجم ام عندہم الغیب ای اللوح یا معنی غیب وحی باشد بطریق معہود
واین معنی مناسب است درین محل یا چرا نشاید کہ از رسول معنی لغوی مراد باشد چنانکہ
معتزلہ میگویند درین آیت قولہ تعالی وَمَا کُنَّا مُعَذِّبِیْنَ حَتّٰی نَبْعَثَ رَسُوْلًا قالوا
المراد بالرسول العقل علی ما علم فی الاصول ورؤیای صالحہ از نبوت
است قال النبی علیہ السلام لم یبق من النبوۃ الا الرؤیا الصالحۃ وقال
النبی علیہ السلام اتقوا فراسۃ المؤمن فانہ ینظر بنور اللہ وقیل الفراسۃ
من غض بصرہ عن المحارم وامسک نفسہ عن الشہوات وعمر وقتہ
بدوام المراقبۃ ویعود اکل الحلال لم یخط فراستہ بنور اللہ تعالی و
قال الرؤیا الصالحۃ جزء من ستۃ واربعین جزءا من النبوۃ وفی الرؤیا

اطلاع علی الغیب و ہر کہ اولیا را بشناسد و داند کہ انچہ اہل سنت وجماعت گفتہ اند حق
است و اگر محب ایشان باشد وصحبت ایشان یافتہ باشد دل مردهٔ او بانفاس شریفہ
ایشان زنده گردد وانکار ایشان نکند مثنوی بین کہ اسرافیل وقتند اولیا
مرده را زیشان حیاتست ونما ٭ جانہائے مرده اندر گور تن ٭ بر جہد ز آواز شان اندر کفن
فَاِنَّهٗ بدرستیکہ خدائے تعالی یَسْلُكُ درمی آرد مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهٖ
رَصَدًا از پیش پیغمبر و از پس او نگاہبانان را یعنی فرشتگان را میفرستد تا نگاہدارد
آن بندهٔ فرستاده شده را یعنی پیغمبر را از ابلیس علیہ اللعنہ و دیوان او و را اگر او نگرده اند
چون حق تعالی وحی فرستادی گرداگرد آن پیغمبر را فرشتگان نگاه داشتندے چون
ابلیس لعین خود را بصورت فرشتہ ساختے و آمدی آن فرشتگان آن پیغامبر را
خبر کردندے کہ این ابلیس ست کہ می آید اولیاء اللہ نیز محفوظان حق اند رباعی

زان جا کہ جمال وجاه جانانہ ماست ۔ عالم ہمہ در پناه جانانہ ماست
مارا چہ ازانکہ عالمے خصم شوند ۔ پیش وپس ما سپاه جانانہ ماست

و اولیا ر علما ربا للہ اند ایشان نصیب تمام دارند از ولایت نبی متبوع ایشان قال
النبي صلى الله عليه وسلم علماء امتی کانبیاء بني اسرائیل و قال
علیہ السلام الشیخ فی قومہ کالنبي فی امتہ صفت اولیاء اللہ را نہایت نیست
بیت برترند از عرش و کرسی و خلا ٭ ساکنان مقصد صدق و صفا ٭ و اد
ز قنا متابعتہم و محبتہم وصحبتہم لِيَعْلَمَ تا بداند خدائے تعالی در حال
چنانکہ میدانست در ماضی و میداند در استقبال ای فعل ذلك لیعلم أَنْ قَدْ
أَبْلَغُوا این را کہ تحقیق رسانیده اند پیغمبران رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ پیغامہای خدا بتمام
و تقصیر نکردند و قیل تا بیان کند اللہ تعالی و یا تا بداند رسول کہ رسانیدند فرشتگان
پیغامہائے خدائے تعالی را وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ و فرارسیده است علم حق تعالے

با نچه نزد ایشان ست کہ تبلیغ رسالات کردند بے تغیر و تقصیر و احصی کل شیء عددا و دانستہ
است خدائے تعالی شمار ہمہ چیزہا را و قطرہائے باران را و ریگ بیابان را و کفاف دریا
را و احوال بندگان را نصیب مومن این ست کہ با ادب باشد و از مخالفت حضرت او در حذر
باشد تا بعقوبت او گرفتار نگردد.

سورة المزمل مکیة	بسم اللہ الرحمن الرحیم	وھی عشرون آیة و فیھا رکوعان

یا ایها المزمل اے مرد جامہ بخود پیچیدہ و قیل اے آراستہ بلباس پیغمبری قم اللیل
برخیز در شب و شب را بیدار دار و در نماز بگذار و قرآن بخوان و ذکر بگوے الا قلیلا مگر اندکی
از شب کہ آن اندک نصفہ نیمہ شب باشد او انقص منہ یا کم کن از نیمہ شب قلیلا
تا دو دانگ شب او زد علیہ یا زیادت کن بر نیمہ شب تا مقدار چہار دانگ او را اختیار داد
درین کہ بیدار باشد نصف را کہ سہ دانگ باشد یا کم تر از نیم شب کہ دو دانگ باشد یا زیادت
بروے کہ چہار دانگ باشد و سبب نزول این آیت آن بود کہ چون وحی آمد ترسید
رسول علیہ الصلوة والسلام کہ دیوانہ شود و گفت زملونی یعنی در جامہ پیچید مرا جبرئیل آمد
و گفت یا ایها المزمل و مزمل در اصل متزمل بود و تا را بزا بدل کردند و ادغام کردہ شد
مزمل شد بد و تشدید اللیل ظرف قم نصفہ بدل منہ چون این آیت آمد مصطفی صلی اللہ علیہ
وسلم با یاران بیدار مے بودند در شب و نماز می گذاردند چون دشوار بود دانستن نیمہ شب
و دو دانگ شب و چہار دانگ شب ہمہ شب بیدار می بودند از ترس آنکہ تقصیر نشود در
فرمان تا پایہاے شان ورم کرد و رنگ ہاے روے ایشان زرد گشت حق تعالی این حکم را
از ایشان بر داشت و پنج وقت نماز بر ایشان فریضہ شد و در حدیث آمدہ است ہر کہ نماز
خفتن و نماز بامداد را بجماعت بگذارد ثواب کسی یابد کہ ہمہ شب بیدار بودہ باشد و نماز کردہ
باشد و بیک قول تا یکسال فرض بود و بقول دیگر تا دہ سال و بر رسول علیہ السلام تا
آخر عمر فرض بود بیک قول و بقول دیگر نفل بود و نزدیک اہل سلوک شب بیدار بودن و

دوازده رکعت نماز بعد از نیم شب گذاردن مستحب است از اول شب و یا آخر شب نیز آمده است
و در نماز شب فضائل بسیارست چنانکه در احادیث آمده است خدائے تعالی همه را توفیق
بخشد وَرَتِّلِ الْقُرْاٰنَ تَرْتِيْلًا و آهسته خوان قرآن را یعنی با دائے حروف و نگاهداشت
وقوف ترتیل آهسته و کشاده خواندن و در حدیث آمده است که قرآن خوان را در روز قیامت
گفته شود که در بهشت درآ و قرآن میخوان باهستگی و بدرجهای بهشت برمیرو چنانکه در دنیا
می خواندی که آخرین درجهٔ تو باز پسین آیتے باشد که بر خواندی و عبد الله ابن مسعود گفت
رضی الله تعالی عنه که قرآن را باهستگی بخوانید و زود زود مخوانید چنانکه شعر را می خوانید
و بایستید در موضع عجایب وے و دلها را حرکت دهید یعنی به وعده و وعید دلها را متحرک
سازید و قصد شما نباشد که زود سوره را تمام کنید و این فقیر میگوید که چون در بلدهٔ فاخره
بخارا درآمدم و از شهر هرات آمده بودم در منزل فتح آباد نزدیک قبر حضرت سیف الحق
والدین الباخرزی رحمة الله علیه حجره بود دران مے بودم شبے بخاطرم آمد که بدام علم انه
علیها مشغول شوم حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم که قرآن می خواند
آهسته آهسته بخاطرم آمد که چرا آهسته میخوانند باز هم در خواب بخاطر رسید که وَرَتِّلِ الْقُرْاٰنَ
تَرْتِيْلًا در حق ایشان است و باین اشارت بقرأت تفسیر قاضی ناصر الدین بیضاوی
قیام نموده اند و بود این رویا در مطالعه در سنهٔ اثنین و ثمانین و سبعمائة و بسبب
این امتثال و اشتغال به تفسیر فوائد بسیار حاصل آمد و معانی قرآن به برکت اشارت
مصطفوی علیه افضل الصلوات واکمل التحیات ضبط شد و بعد ازین اوقات حضرت شیخ العالم
شیخ سیف الدین رحمة الله علیه را در خواب دیدم مرا گفت بگوے لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ
لَا شَرِيْكَ لَهٗ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ

اِنَّا سَنُلْقِيْ عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيْلًا بدرستیکه ما اندازیم بر تو گفتاری گرانمایه یعنی وحی
مے فرستیم بر تو کتابے که در وے حکمهاے بزرگ است و گران است بر کافران و منافقان

یا کتابے کہ در روے معانی و دقائق و حقائق بسیار ست و بسبک و بے معنے نیست یعنی شب بیدار باش و در کار باش و در خواندن قرآن و رسانیدن فرمان و حکم رحمان ہشیار باش کہ ما ترا الکار بزرگ رسانیدیم و بہ پیغمبری و عزت و سروری مشرف گردانیدیم و این در اول نبوت بود نصیب درویش و مرید صادق این ست کہ شب بیداری را شعار خود سازد و بہ تلاوت قرآن و ذکر بسیار مشغول باشد تا شایستۂ بار گران ولایت و ارشاد گردد بار درین درگاہ بمقدار بار ست و از عزیزان نقل ہست کہ میگفتند کہ ہر گاہ سہ دل جمع شوند کار بندہ برآید دل شب و دل قرآن کہ یٰسٓ ست و دل مومن اِنَّ نَاشِئَةَ الَّيْلِ بدرستیکہ برخواستن در شب از خواب هِيَ أَشَدُّ وَطْأً سخت تر ہست بر نماز کنند واز جہت ایستادن الوطی کف پاے بر زمین نہادن یعنی ایستادن در شب و نماز گذاردن بعد از خواب سخت تر ہست از نماز گذاردن روز اگر وطأ خوانے معنی این باشد کہ نماز در شب موافق تر ہست یعنی دل با گوش و چشم و زبان موافق تر ہست در نماز شب از نماز روز چون در شب خلق آرمیدہ اند و شغلے نیست حاصل آنکہ در نماز شب حضور دل بیشتر است از نماز روز وَّ أَقْوَمُ قِيْلًا و درست تر ست از جہت گفتار یعنی قرآن خواندن در نماز شب بحضور دل نزدیک تر ست و اسرار قرآن خواندن در شب بیشتر پیدا می شود و قیل نَاشِئَةَ الَّيْلِ ساعتہاے شب و قیل تن خیزندہ بشب فعلی الاول الناشئۃ مصدر کالعافیہ و علی الثانی اسم فاعل من نشأت السحابۃ اذا ظہرت درین آیت اشارت فضیلت نماز شب ہست چنانکہ در حدیث آمدہ ہست کہ قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم علیکم بقیام اللیل فانہ داب الصالحین قبلکم و قربۃ الی ربکم و مکفرۃ للسیئات و منہاۃ عن الاثم و در فضیلت نماز شب احادیث بسیار ست

إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا بدرستیکہ ترا اے محمد ﷺ در روز آمد و شد دراز ہست و مشغولی و تصرف در کارہا ست بسیار چون تعلیم شرائع و احکام اسلام و ستعداد جہاد و غیر آن

پس در شب بیدار باش و قرآن بخوان و راز بگو بحضرت رحمان چون روز فرصت بیشتر
نداری در شب عبادت کن پنہان و درین آیت اشارت ست کہ محل ساز نماز شب
است عذر تقصیر روز در شب باید خواست. **بیت** گر نداری روز تو پروائے ما ✦
شب بیا یار شب با تارت منم ✦ و در حدیث آمدہ ست از صحاح سنۃ انہ قال النبی
صلی اللہ علیہ وسلم ینزل ربنا تبارک وتعالیٰ کل لیلۃ الی سماء الدنیا
حین یبقی ثلث اللیل الاٰخر ثم یقول من یدعونی فاستجیب لہٗ من یسئلنی
فاعطیہ من یستغفرنی فاغفر لہ وفی روایۃ المسلم ثم یبسط یدیہ
ویقول من یقرض غیر عدوم ولا ظلوم حتی ینفجر الفجر وقال النبی صلی
اللہ علیہ وسلم ان فی اللیل ساعۃ لایوافقھا رجل مسلم یسأل اللہ
فیھا خیرا من الدنیا والاٰخرۃ الا اعطاہ ایاہ وذلک کل لیلۃ من المصابیح
حضرت شیخ جنید را رحمۃ اللہ علیہ در خواب دیدہ پرسیدہ شد کہ حال چیست جواب گفت
طاحت العبارات وفنیت الاشارات وما نفعنا الا رکیعات رکعناھا فی
جوف اللیل یعنی فائدہ نکرد مارا تعریفات وتصنیفات وتصوف مگر فائدہ کرد مارا
چند رکعت نماز کہ در دل شب گذاردم وقیل جد سستیکہ ترا در روز وقت قیلولہ ہست پس
بروز راحتے بگیر تا شب بیدار توانی بود فعلیٰ ھذا السبح النوم وعلی الاول السبح
السیر اسراعا والاقبال والادبار فی الامور ومنہ السباحۃ فی الماء لان
فیھا اضطرابا واقبالا وادبارا یکے از اکابر گفتہ است کہ من ہرگز در سفر وحضر
قیلولہ را نماندم تا در شب بیدار توانم بود در نقل چنین آمدہ است کہ حضرت رسول صلی اللہ
علیہ وسلم ہمہ کارہائے خانہ خود کردے از بہر این گفتہ شد کہ ترا در روز کار بسیار است
در روزے حضرت علیہ السلام در خانہ درآمد و عایشہ رضی اللہ عنہا نان می پخت حضرت
گفت یا عایشہ ترا یاری دہم پارہ خمیر گرفت ونان ساختہ در تنور بست ہمہ نانہا پخت

و آن نان نمی پخت عائشه گفت یا رسول الله همه نان پخت و نان شما نمی پخت گفت یا عائشه
دست من بر وی رسیده است آتش بر وی کار نمی کند امید میداریم که هر چند گناهکاریم
فاما دوستی محمد مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم داریم حق تعالی ما را از آتش دوزخ نگاهدارد
بمنه و کرمه. وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن نام پروردگار خود را وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا
و ببر از خلق بوی بریدن یعنی جز دوستی وی در دل هیچ دوستی دیگر مدار بیت
ز غیرت خانهٔ دل را ز غیرت کرده ام خالی ✤ که غیرت را نمی شاید درین خلوت سرا رفتن ✤

رباعی
تا در تنی بهر چه داری آتش ✤ ما را خواهی خطی به عالم درکش
هرگز نشود حقیقت وقت تو خوش ✤ تا اندر یکدل دو دوستی ناید خوش

و این معنی را اهل سلوک نفی ما سوی الله میگویند و این معنی بکثرت ذکر حاصل آید و بجذبه
ازلیه و خدمت شیخ کامل مکمل بیت بے عنایات حق و خاصان حق ✤
گر ملک باشد سیاهستش ورق ✤ و به یک نظر مبارک شیخ که محبوب حق و مجذوب
مطلق باشد چندان تصفیه و تخلیهٔ ظاهر و باطن حاصل آید که بانواع عبادات ظاهر
حاصل نیاید بیت آنکه به تبریز دید یک نظر شمس دین ✤ طعنه زند
بر دهه تجرّد کند بر چله ✤ حضرت مخدومی خواجه عا رحمة الله
علیه می گفتند که ما فاضلانیم ما را به فضل خود قبول کرده است و این
بیت را می گفتند بیت آنرا که در پذیرد معبود لاالعلا ✤ او را چه حاجت آید رنج چهار چله
اللهم ارزقنا من جذباتك ما يلبي بكرمك قيل تبتيلا مكان تبتلا
لان المعنى بتل نفسك تبتيلا رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ اى هو رَبُّ الْمَشْرِقِ
وَالْمَغْرِبِ وی است آفریدگار جای بر آمدن آفتاب و جای فرو شدن آفتاب
لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ خدای جز او فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا پس بگیر او را کارساز خود
یعنی کارهای خود را بهم بوی بگذار القراءة برفع الباء خبر مبتدا محذوف و بکسره

بدلا من ربك في قوله تعالى واذكر اسم ربك وکیل باید که توانا و دانا باشد تا کار باو گذارند
واین در حقیقت جز حضرت عزت جلت قدرته را نیست بدانکه از اول سورة تا این جا
اشارت بمقامات سلوک است اول خلوت در شب بعده اشتغال بقرات قرآن و ذکر
رحمن بعده نفی ماسوائے الله بعده توکل بخالق آسمان و زمین حضرت خواجه محمد میفر باید

قطعه
هر که خواهد تا شود ابدال حق　　چار چیزش کرد باید اختیار
خاموشی و جوع و عزلت را ز خلق　　بود نفس بیدار در شبهائے تار

باز اشارت کرد بمقام اعلیٰ که آن صبر است در بلا و جفائے اعدا و بریدن از ایشان
اگرچه باشند خویشان پس گفت جل جلاله وَاصْبِرْ عَلٰی مَا یَقُوْلُوْنَ وصبر کن ای
محمد بر آنچه می گویند کافران ترا ساحر و شاعر و مجنون میگویند و تو دوست مائی و ما ترا
نگاه میداریم چون که ما را وکیل گرفته و کار بما گذاشته غم مخور اگر همه عالم تو خصم شوند رباعی

زان جا که جمال و جاه جانانه ماست　　عالم همه در پناه جانانه ماست
ما را چه از انکه عالمے خصم شوند　　پیش و پس ما سپاه جانانه ماست

وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِیْلًا و ببر از ایشان بریدن نیکو یعنی تعرض بجواب ایشان مکن و بجنگ
ایشان مشغول مشو و این آیت بآیت سیف که اقتلوا المشرکین منسوخ است نصیب درویش آنست
که از منکران تحمل کند و بار ملامت بکشد تا عاقبت عافیت یابد رباعی در عشق تو من بار ملامت بکشم
ونشکنم این عهد عزا است بکشم گر عمر وفا کند جفا هائے ترا ＊ بارے کم از انکه تا قیامت بکشم
روزے این فقیر را در دنا فند پیدا شده بود قبضے بود که هیچ قبضے نه میرسد و در رفتن
به پیش شیخ تکاسلی مے بود و در مسجد بدرس مشغول بودم شخصے از در در آمد و کاغذ
پاره بمن داد و در وے این بیت بود جد وجهدی در من پیدا شد حضرت خواجه ما می
فرمودند رحمة الله علیه که مدت پنج ماه در بیابانها متحیر مے بودم و قبض عظیم داشتم
در شهر بخارا در آمدم گفتم این درد را به من نمی کشاید در پیش مخلوقے روم و خدمت حاکم

بخارا کنم بر در مسجد محله دیدم چیزے نوشته اند گفتم فال من این باشد چون دیدم این بیت نوشته بود بیت اے دوست بیا که ما ترائیم ❊ بیگانه مشو که آشنائیم ❊ فریاد سے از من بر آمد و روے به بیابان نهادم بعد از ان قبض عظیم پیدا شد تا به پنج شبانه روز در دشت حیران من یتجلی مرة باجیائه بالقبض والانفصال ومرة بالبسط والوصال بیت هم رویت خوش هم مویت خوش هم پیچ زلف و هم قفا هم شیوه خوش هم میوه خوش هم لطف خوب و هم لقا ❊ وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ اے مع المکذبین یعنی بگذار مرا اے محمد باین کافران که ترا دروغ گوے می دارند أُولِي النَّعْمَةِ که با سایش و نعمتها اند یعنی توانگر اند و متکبر اند این آیت از براے تسلی حضرت مصطفے صلی الله علیه وسلم آمد وَالْمُكَذِّبِينَ یحتمل ان یکون مفعولا به ویحتمل ان یکون مفعولا معه وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا ومهلت ده ایشان را اندکی یعنی تا وقت مردن ایشان وآن اندک بود واین در حق کلانتران قریش بود که در جنگ بدر کشته شدند النعمة بالفتح التنعم وبالکسر المال والغناء وبالضم المسرة شاد شدن پس بیان کرد عذاب ایشان را در قیامت که چگونه خواهد بود و گفت جل جلاله إِنَّ لَدَيْنَا أَنكَالًا بدرستیکه نزد ماست در روز قیامت از براے کافران بندهے و غلهاے گران وَجَحِيمًا و آتش سوزان وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ و خوردن گلوگیر و آن چون خار زقوم هست و ضریع و غسلین وَعَذَابًا أَلِيمًا و شکنجه دردناک و آن آتش دوزخ هست نعوذ بالله من ذلك و در حدیث آمده هست که چون دوزخیان خوردنی بخورند در گلوے ایشان سخت شود بماند صد سال نه فرو رود و نه برآید چون حضرت مصطفے صلی الله علیه وسلم این را بخواند بیهوش شد امام حسن بصری رحمة الله روزه میداشت چون نماز شام طعام پیش آوردند این آیت در خاطر او گذشت تا سه شبانه روز طعام نخورد و چون شب چهارم شد باز همین آیت بخاطرش آمد گفت که طعام را بر گیرید و در گریستن شد فرزندان وی

رفتند و شیخ ثابت یمانی را و بعضے یاران وی را خبر کردند تا آمدند و بسیار الحاح کردند تا یک
پیالہ شربت آب خورد النکل بند و قیل غلهای گران و الانکال جمعه ذا الغصة
گرفتن طعام در گلو و قیل گلو گیر یَوْمَ تَرْجُفُ الْاَرْضُ وَالْجِبَالُ بدرستیکه این کافران
را نزد ما بندهاست و عذابهاست در روزیکه بجنبد زمین و کوهها از برائے سختی آن روز که
قیامت است وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا و باشد دران روز کوهها همچون ریگ
روان فرو ریخته المهیل فرو ریختن یوم ظرف لما فی لدینا من معنی الفعل
ای ثبت ذلك العذاب للكافرين يوم ترجف الارض الاية اِنَّا اَرْسَلْنَا
اِلَيْكُمْ رَسُوْلًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ بدرستیکه ما فرستادیم سوے شما اے اہل مکه پیغمبر
بزرگ یعنی محمد علیه الصلوة والسلام گواه بر شما در روز قیامت كَمَا اَرْسَلْنَا اِلٰى
فِرْعَوْنَ رَسُوْلًا چنانکه فرستادیم بسوے فرعون رسولے یعنی موسے علیه السلام را
فَعَصٰى فِرْعَوْنُ الرَّسُوْلَ پس بے فرمان شد و سرکش فرعون رسول ما را فَاَخَذْنٰهُ
اَخْذًا وَّبِيْلًا پس گرفتیم ما فرعون را بگرفتن سخت الوبيل گران و ناگوارنده یعنی
غرق کردیم فرعون را با لشکرش در آب دریا و پیغمبر خود را یاری دادیم پس اے اہل
مکه اگر شما ایمان نیاورید شما را نیز عذاب کنم در دنیا و آخرت نصیب تو این ست که پیرو
پیغمبر خود کنی و تمامی بدعتها را بگذاری و اگر نه بعذاب مبتلا شوی نعوذ بالله من ذلك
فَكَيْفَ تَتَّقُوْنَ پس چگونه پرهیز کنید از عذاب قیامت و کجا حصاری شوید اِنْ كَفَرْتُمْ
اگر کافر شوید و ایمان نیارید يَوْمًا روزے را یعنی در روزیکه يَّجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيْبًا
بگرداند کودکان را پیران و سفید سران الشيب جمع الاشيب يوما مفعول به
لتتقون وليس بظرف لكفرتم اى صنتم على الكفر في الدنيا فكيف تتقون
في يوم القيامة من العذاب یعنی غمهائے بسیار و اندوه بیشمار باشد در روز قیامت تا مگر
کودکان از ترس آن پیران شوند و این بر حقیقت باشد و یا بر سبیل مجاز یعنی پیر گردانیدن

کودکان راکنایت باشد از بسیاری غم و اندوه هر دو گفته شده است و در حدیث آمده است که فرمان شود مر آدم را که بهشتی را از دوزخی جدا کن از فرزندان خود آدم گوید الٰهی از ایشان چند بدوزخ فرستم فرمان آید که از هزار یکے را به بهشت فرست و باقی را به دوزخ آن وقت طفلان پیر گردند و مردم همچون مستان بے خبر گردند صحابه گفتند یا رسول الله حال ما چه باشد رسول علیه السّلام گفت امید میدارم که یکے از شما باشد و هزار یاجوج و ماجوج باشد و امید می دارم که نیمهٔ بهشتیان شما باشید صحابه شادمان شدند و تکبیر و حمد و ثنا گفتند مر حق تعالیٰ را رسول علیه السّلام گفت شما همچون یک تار موے سفید باشید در فراخ شاخ سیاه و باقی کافران باشند و در کشاف آورده است که شخصے شب بخواب رفت جوان و سیاه موے بود و فردا از خواب بر خاست پیر و سفید موے شده از وے پرسیدند که چه بود ترا گفت قیامت را در خواب دیدم و عذابهائے او را دیدم بترسیدم و از ترس آن پیر شدم و بقول بعضے این بچگان که پیر شوند حرام زادگان باشند و بقول بعضے فرزندان کافران باشند باز صفت دیگر قیامت را باشد که فرمود اَلسَّمَآءُ مُنْفَطِرٌۢ بِهٖ آسمان شگافته شود بآن روز یعنی از هیبت قیامت آسمان شگافته شود با وجود چنان بزرگی اے فرزند آدم تو با وجود این ضعیفی دانی که حال تو چه باشد كَانَ وَعْدُهٗ مَفْعُوْلًا و هست وعدهٔ این روز یا وعدهٔ الله تعالیٰ بر آمدن این روز کرده شده که البته خواهد بود بے شک اِنَّ هٰذِهٖ تَذْكِرَةٌ بدرستیکه این آیتها که درین سورة است پند و وعظ و نصیحت است مر خلق را فَمَنْ شَآءَ اتَّخَذَ اِلٰى رَبِّهٖ سَبِيْلًا پس هر که خواهد که بگیرد بجانب خود راهے یعنی ایمان آورد و علم و عمل صالح کند چون صحابه این آیتهائے با ترس را شنیدند در بندگی کردن کوشش بسیار کردند تا رنجور شدند حضرت حق تعالیٰ بر ایشان رحم کرد و سبک کرد کار بر ایشان اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ اَنَّكَ تَقُوْمُ اَدْنٰى مِنْ ثُلُثَيِ الَّيْلِ وَنِصْفَهٗ وَثُلُثَهٗ وَطَآئِفَةٌ مِّنَ الَّذِيْنَ مَعَكَ بدرستیکه خدائے تو اے محمد می داند که تو بر میخیزی به نماز گذاردن

در شب کمتر از چهار دانگ شب و در نیمهٔ شب و در دو دانگ شب و برمی خیزند با تو جماعتی از مؤمنان که با تو می باشند امام عاصم و امام حمزه و امام کسائی و امام ابن کثیر نِصْفَهٗ وَثُلُثَهٗ بنصب خوانده اند عطفاً علی ادنی وهو منصوب تقدیراً ظرفاً لتقوم و باقی قرّا بجر خوانده اند نصفه و ثلثه می خوانند عطفاً علی ثلثی اللیل وَاللّٰهُ يُقَدِّرُ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ و خدای تعالی اندازه میکند شب را و روز را عَلِمَ اَنْ لَّنْ تُحْصُوْهُ دانست که شما ندانید و نتوانید بیدار داشتن شب را فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس بازگردانید شما را باسان تر یعنی برداشت از شما رنج را یعنی فرض بودن قیام شب را دور کرد از شما چون آیت قُمِ الَّيْلَ آمد حضرت مصطفی صلی اللہ علیه وسلم و یاران او بیدار بودند چنانکه پایهای ایشان ورم کرد و رنگهای ایشان متغیر گردید حق سبحانه و تعالی از ایشان برداشت فرض بودن قیام شب را و فرمود فَاقْرَءُوْا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْاٰنِ ط پس بخوانید آنچه آسان تر باشد از قرآن در نماز شب و به قول دیگر در همه نمازها بعده بیان کرد حکمت را در منسوخ کردن فرضیت نماز شب و گفت عَلِمَ اَنْ سَيَكُوْنُ مِنْكُمْ مَّرْضٰى خدای تعالی دانست بدستیکه باشد از شما یان که بیمار خواهد شد. ان مخففه از مثقله است و اسم وی ضمیر شان محذوف است وَاٰخَرُوْنَ يَضْرِبُوْنَ فِى الْاَرْضِ و دیگران باشند از شما که سیر کنند در زمین يَبْتَغُوْنَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ می جویند از زیادتی نعمت خدای تعالی یعنی ببازرگانی روند و سود طلبند تا مصلحت زندگانی خود کنند پس ایشان در سفر نماز شب نتوانند کرد ما از برای این معنی فرض بودن نماز شب را منسوخ کردیم ضرب فِى الْاَرْضِ رفتن در زمین وَاٰخَرُوْنَ يُقَاتِلُوْنَ فِىْ سَبِيْلِ اللّٰهِ و دیگران باشند که می روند در زمین از برای جنگ با کافران اگر نماز شب بر ایشان فرض سازیم دشوار شود بر ایشان فَاقْرَءُوْا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ پس بخوانید آنچه آسان تر بود بر شما از قرآن در نماز شب و مفسران گفته اند که این در اول اسلام بود پس منسوخ شد به پنج وقت نماز و درین آیت دلیل است که کسب حلال

بازرگانے بہ منزل جہاد است چون ہر دو را خدائے تعالیٰ جمع کرد وَاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ و بپاے دارید نماز را یعنی بگذارید نماز را و ترک مدہید. وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ و بدہید زکوۃ مال را وَاَقْرِضُوا اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا و وام دہید خدائے تعالیٰ را وام دادن نیکو یعنی صدقہ بدہید باخلاص و قرض گفت صدقہ را تا بندہ حریص باشد بدادن صدقہ و امیدوار باشد بریافتن ثواب از خداوند وہاب عجب حالے کہ ہمہ عالم ملک و ملک او و حضرت جل جلالہٗ از برائے بندگان فقیر خود وام می طلبد نصیب مومن این ست کہ گدایان را بانگ نزند و چیزے بدایشان بدہد شاید کہ آن گدائے خاص اللہ تعالیٰ باشد

مثنوی

برتر از کرسی و عرش اسرار او — شیأ للہ شیأ للہ کار او
انبیا ہر یک ہمین فن میزنند — خلق مفلس گر پیاشان میزنند
بر در دلہای مردم ہر زمان — نعرہ اقرضوا اللہ می زنند

وَمَا تُقَدِّمُوْا لِاَنْفُسِكُمْ مِّنْ خَیْرٍ و ہر چہ پیش فرستید از برائے تنہای خود از نیکی و طاعت تَجِدُوْهُ عِنْدَ اللّٰهِ بیابید آن را نزد خدائے تعالیٰ یعنی در بہشت و ثواب آن را شمار ساند هُوَ خَیْرًا وَّاَعْظَمَ اَجْرًا این پیش فرستادن نیکی بہتر است شما را از بخیلی کردن و مال را از برائے میراث خوار گذاشتن و بزرگ تر است از روے مزد یعنی مال کہ صدقہ کنی ترا بہتر است و ثواب او بزرگ تر است از آن مال کہ بگذاری یکے را دہ و دہ را ہفت صد و دہ بار ہفت صد را کہ ہزار و چہار باشد هو ضمیر الفصل خیرا مفعول ثانی لتجدوا والاول الهاء كذالك اعظم اجرا تمیز وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ و آمرزش خواہید خدائے تعالیٰ را اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ بدرستیکہ خدائے تعالیٰ نیک آمرزندہ است از گناہان و نیک بخشایندہ بدکرداران است نصیب مومن این است کہ نومید نباشد ہر چند کہ گناہ دارد بیت کرم بین و لطف خداوندگار ÷ گنہ بندہ کرد است او شرمسار گفت غفورم بیامرزم گناہت را و رحیمم کہ رحمت را انشار تو سازم بیت

نذارم هیچ گونه توشه راه | بجز لا تقنطوا من رحمة الله

اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْنَا مَحْرُوْمِیْنَ بِرَحْمَتِكَ

سُوْرَةُ الْمُدَّثِّرِ مَكِّيَّةٌ | بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ | وَهِيَ خَمْسُوْنَ اٰيَةً وَفِيْهَا رُكُوْعَانِ

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ای مرد جامه بر خود پیچیده قُمْ فَأَنْذِرْ برخیز و پس بیم کن خلق و ترسان از خدائے تعالیٰ الا صل متدثر بود و بر قول بعضے از مفسران این اوّل سوره بود که وحی آمد آن چنان بود که رسول علیه الصلوٰة والسّلام پیش از وحی بکوه حرا میرفت و در غارے بود چون توشه نماندی بیامدی به شهر و توشه بردی تا روزے آوازے بشنود از هوا نظر کرد تختے دید از زر بروے شخصے دید با جمال منوّر نشسته است و می گوید یا محمّد انت رسول الله وانا جبرئیل آن حضرت علیه السّلام بترسید و به خانه آمد و گفت که من می ترسم که دیوانه شوم خدیجه رضی الله عنها گفت که تو هرگز دیوانه نشوی که همیشه راست می گوئی و مهمان را نیک میداری و بخویشان نیکوئی مے کنی گفت بر سر من آب بریزید چون آب ریختند جامه را سر پیچید و سر بنهاد و جبرئیل علیه السّلام آمد و این آیت را آورد يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ و پروردگار خود را به بزرگی یاد کن وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ و جامهای خود را پاک و قیل تن خود را پاک کن و قیل دل خود را از کفر و معصیت و محبت دنیا تا حلاوت طاعت یابی وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ و از عذاب پس ببر و قیل از بتان و قیل از شرک و قیل از جمله گناهان الرجز بالضم و بالکسر النجاسة المهجر بیدن از کسے وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ یعنی چیزے مده بکسے تا بیشتر بستانی و این حکم خاصهٔ محمد مصطفےٰ صلے الله علیه وسلم باشد فاما امت را روا باشد چون او مخصوص

و از فضیلت هذه السورة قال النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من قرأ سورة المدثر اعطاه الله تعالی من الاجر عشر حسنات بعدد من صدق بمحمد و بعدد من کذب به ... عشر حسنات ... عشر سیئات ... عشر درجات و ادخله الله تعالی مع اهل التقوی و اهل المغفرة فی جنت الفردوس ...

بود بمکارم اخلاق وقیل بمنت منه بطاعت حق تعالیٰ بسیاری که هر چند طاعت کنی شکر اندکی
از نعمتهائے او بجائے نه توانی آورد ﴿ اے شکر نعمتهائے تو چندانکه نعمتهائے تو رباعی

بے تو صفاتت ار نتوانم کرد	احسان ترا شمار نتوانم کرد
گر بر تن من زبان شود هر موئے	یک شکر تو از هزار نتوانم کرد

وقیل عطائے مده که آن را بسیار داری و بر فقیران شمار کنی که من به تو چندین چیز
دادم وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ و از برائے خدائے خود صبر کن در طاعتها و بلاها و محنتها و جفاهائے
کافران تا جزائے ایشان بدهد و ترا یاری کند فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ پس چون دمیده
شود در صور فَذَٰلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ پس آن روزے باشد دشوار عَلَى الْكَافِرِينَ
غَيْرُ يَسِيرٍ بر ناگروندگان نه آسان باشد آن روز یعنی بر همه خلق دشوار باشد و بر کافران
از همه دشوارتر و رسول علیه السلام گفت که چگونه دل خوش باشد شما را و اسرافیل
صور در دهان نهاده هست و گره در پیشانی آورده و گوش نهاده هست که کے فرمان شود
تا صور در دمد یاران گفتند یا رسول الله چه باید گفت فرمود که بگوئید حَسْبُنَا اللهُ
وَنِعْمَ الْوَكِيلُ وَعَلَى اللهِ تَوَكَّلْنَا یکے از کبرا امامت می کرد در نماز بامداد و این سوره
بر خواند چون باین آیت رسید فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ نعره بزد و بیفتاد و جان را بحق
تسلیم کرد والنقر در دمیدن الناقور صور ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا بگذار
مرا اے محمد با آن کس که آفریده ام او را تنها یعنی او را مال و فرزندان نبود و یا من
آفریدم وے را و با من هیچ کس شریک نبود در آفریدن او وحیدا حال من
الفاعل او المفعول وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا و گردانیدم وے را مال بسیار
زیاده شونده باز رگانے و کشاورزی و گله شتران و رمه گوسفندان و صد هزار

[illegible]

ورم دادیم وے را وَبَنِيْنَ شُهُوْدًا و دادیم وے را پسران حاضر یعنی کہ بالو بودندے
در مکہ کہ از وے غائب نشدندی بیک قول سیزده پسر داشت وبقول دیگر ده وبقول
دیگر ہفت واین آیت درحق ولید بن مغیرہ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ بود بعد ازان مال وے کم شدن
گرفت تا ہمہ نیست شد ونان از گدائی میخورد وپسرانش کشتہ شدند ومردند وَّمَهَّدْتُ
لَهٗ تَمْهِيْدًا وگسترانیدیم یعنی بسیار کردیم نعمت دنیا را بر وے بسیار کردنی ثُمَّ يَطْمَعُ
اَنْ اَزِيْدَ باز طمع می کند کہ زیادت کنیم كَلَّا نہ چنانست کہ زیادہ کنم بلکہ مال وے را
کم کنم اِنَّهٗ كَانَ لِاٰيٰتِنَا عَنِيْدًا بدرستیکہ این کافر بود مر دلائل وحجج ما را ومعجزات مصطفیٰ
صلے اللہ علیہ وسلم را اگر دلکش دستیہندہ تعیب تو این ست کہ انکار اہل حق نہ کنی واولیا
حق تعالیٰ را دشمن نداری کہ بہ قہر الٰہی مبتلا گردی مثنوی پس تو ای ناخستہ و درپیچی
بر نزاع وباحسد باکیستی ٭ با دم شیران تو بازی مے کنی ٭ با ملائک ترک تازی مے کنی ٭ قال
النبی صلے اللہ علیہ وسلم حکایۃ عن رب العزۃ من عادی ولیا فقد
بارزنی بالمحاربۃ عذاب این دشمن وحال دوست را بیان کرد وگفت سَاُرْهِقُهٗ
صَعُوْدًا ہر آئینہ در رسانمش من کہ خداوند عالم بکوه دشوار برآمدن در دوزخ یعنے
بفرمایمش تا بر کوه آتش برآید ہفتاد سال باید تا بر سر آن برآید باز فرشتگان بہ زنجیرہا
بر بندندش وازان جا بیندازندش بہ بیابان بر سد ہمچنین عذاب باشد وے را نعوذ باللہ
من ذلک اَلصَّعُوْدُ کوہے از آتش سبب نزول این آیۃ آن بود کہ چون فرود آمد سورۃ
حٰمٓ تَنْزِيْلُ الْكِتٰبِ من اللّٰه العزیز العلیم غافر الذنب وقابل التوب رسول
اللّٰه صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مسجد حرام در آمد کفار قریش نشستہ بودند این سورۃ
را بر ایشان خواند ولید بن مغیرہ نزدیک بود گوش داشت بار دیگر برخواند ولید برفت و
در پیش کافران مکہ گفت واللہ کہ من از محمد چیزے شنیدم کہ سخن آدمیان نیست وسخن

پریان نیست وآن را حلاوتے و طراوتے دیدم که هیچ سخن را ندیدم وآن چیزیست که هر روز زیادت خواهد شد کافران گفتند که ولید میل کرد بدین محمد علیه السلام چون وے مسلمان شود همه اهل مکه مسلمان شوند چونکه ریحانهٔ قریش اوست یعنی مقبول ایشان است ابو جهل لعین نزدیک ولید برفت وگفت تو به طعام محمدؐ و ابوبکرؓ میل کردی وے را سخت آمد در پیش کافران آمد وگفت که محمدؐ دیوانه نیست وساحر نیست وکاهن نیست و دروغ گو نیست از بهر آنکه این چیزها از وے ندیده ایم پس فکر کرد که وے جادو هست از بهر آنکه زن را از شوهر و پسر را از پدر جدا میکند واین چنین جادو می باشد کافران همه گفتند که راست میگوئی پس این آیت آمد اِنَّهٗ بدرستیکه ولید فَكَّرَ اندیشه کرد وَقَدَّرَ و اندازه کرد کار محمد علیه السّلام و قرآن را فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ پس لعنت کرده شده باد چگونه باز لعنت کرده شده باد ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ثُمَّ اَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ پس نگریست پس روے ترش کرد و آژنگ در پیشانی آورد واز کراهت و عداوت پس روے گردانید از ایمان و تکبر کرد و گردن کشی کرد از پیروی کردن حق فَقَالَ اِنْ هٰذَآ اِلَّا سِحْرٌ يُّؤْثَرُ پس گفت نیست این قرآن مگر جادوئے که محمد از کسے گیرد و روایت میکند از عجم چون در عرب جادوئے نیست اِنْ هٰذَآ اِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ نیست این قرآن مگر سخن آدمی این ملعون اول دانست بزرگی قرآن را فاما بسبب ابو جهل و سخن وے برگشت نصیب تو این ست که از دشمنان اولیاء حق دور باشی و با ایشان صحبت نداری که از شومی انکار ایشان اقرار ترا بزیان برد قطعه

با بدان صحبت مگیر و دور باش	گرچه تو پاکیزه سازد پلید
این چنین شمع جهانست آفتاب	اندکے از ابر گردد ناپدید

با صادقان و عاشقان حق تعالے صحبت دار تا از ایشان شوی بیت

ابر گریان باغ را خندان کند	صحبت مردانت از مردان کند

	با عاشقان نشین و همه عاشقی گزین		با آنکه نیست عاشق یکدم مشو قرین

سخن کبر ست که فرسوده اند فرو من المنکو کما تفر من الاسد عذاب او را یاد کرد و گفت جل جلاله سَاُصْلِيْهِ سَقَرَ زود باشد که ولید را در آریم در دوزخ وَمَآ اَدْرٰىكَ مَا سَقَرُ و تو چه دانی اے محمد که چیست دوزخ لَا تُبْقِيْ وَلَا تَذَرُ نگذارد و نماند این دوزخ اند دوزخیان هیچ چیزے را نه گوشت را و نے پوست را و نے استخوان را چون تمام باز پیدا شود لَوَّاحَةٌ لِّلْبَشَرِ سیاه کننده باشد این دوزخ پوست روے دوزخیان را همچون شب تاریک و یا پیدا شونده هست این دوزخ مر آدمیان را یا پیدا بیفندش یا سوزنده باشد مر پوست آدمی را و شکننده باشد مر استخوانهائے آنها را نعوذ بالله من ذٰلك لَوَّاحَةٌ خبر مبتدا محذوف ای هی لواحة عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ بر آن دوزخ باشد نوزده فرشته که ایشان را زبانیهٔ دوزخ گویند و جاء فی الحدیث ان عیونهم کالبرق الخاطف و اسنانهم کصیاص البقر تلهب النار من افواههم یعنی چشمهائے ایشان همچون برق باشد و دندانهائے ایشان همچون شاخهائے فراخ شاخ گاو باشد و از دهان ایشان آتش بیرون می آید بین منکبی احدهم مسیرة سنة میان دو کتف ایشان یک ساله راه باشد بجوون اشعار هم و میکشند موهائے خود را بزمین نزعت منهم الرحمة از دلهائے ایشان رحمت کشیده شده باشد یرفع احدهم سبعین الفا یرمیهم حیث اراد من جهنم از ایشان جنید از در دوزخ هفتاد هزار کس را در هر کجا که خواهد لاحدهم قوة الثقلین هر یکے از ایشان را قوت همه آدمیان و پریان باشد چون این آیت آمد ابو جهل گفت محمد میگوید که زبانیهٔ دوزخ نوزده اند شما با ایشان غلبه می توانید کرد کافری بقوت بود گفت من هفده تن را بس باشم و ده تن را به پشت و هفت تن را به شکم و دو دیگر را شما یاں

[illegible]

کفایت کنید حق تعالی این آیت فرستاد وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وما
نگردانیدیم دوزخیان را مگر فرشتگان و یک فرشته را بشما گماشتیم که ملک الموت ست روح
همه را بیگیرد و اگر نوزده فرشته را قوت دهیم تا کافران را در دوزخ برند هیچ عجب نباشد
بدانکه در تفسیر تیسیر از عبد الله بن مسعود رض روایت کرده است که گفت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
نوزده حرف است هر که این را باخلاص بگوید از نوزده فرشته عذاب خلاص یابد حکمت این
که نوزده چرا گردانیدیم بیان کرد و گفت جل جلاله وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً
لِّلَّذِينَ كَفَرُوا و ما نگردانیدیم شمار زبانیه را نوزده مگر از برائے عذاب که کافران تا در شک
افتند فاما مؤمنان ایمان بیارند بآنچه حق تعالی فرموده است یا مگر از برائے آزمودن
مر ایشان را که ایمان مے آرند یا نے اگرچه ما دانستیم که ایشان ایمان نخواهند آورد الفتن
وَالفتنة والفتون آزمودن و سوختن و عذاب کردن باز بیان فائده دیگر کرد و گفت
جل جلاله لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ و نوزده یاد کردیم زبانیه را در قرآن تا یقین
شود اهل توریت و انجیل را که قرآن کتاب سماوی است و راست است و درست است
چون که در کتاب ایشان نیز چنین بود وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا و تا افزون
کند این عدد مخصوص را که نوزده است مؤمنان را ایمان یعنی ایمان مؤمن بر ایشان
زیاده شود یا تا افزون شود اندوه گرویدن الازدیاد افزون کردن و افزون شدن
اصله الازتیاد من الافتعال وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ باز
از برائے تاکید فرمود تا در شک نیفتند اهل کتاب و مؤمنان در حق بودن قرآن و در رسالت
محمد علیه السلام وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ و تا بگویند منافقان که در دلهای
ایشان بیماری نفاق است و شک وَالْكَافِرُونَ و کافران مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَٰذَا مَثَلًا

[illegible]

چه خواست خدائے تعالی باین مثل و عدد اندک که نوزده است و کم و بیش نے و غرض انکار
قرآن بود که قرآن کتاب الله نیست مثلا تمیز او حال فیه المثل داستان و فی
ماذا دو وجه ان احدهما ان ماذا شیئ واحد ای ای شیئ اراد فهو مفعول
والثانی ما بمعنی ای شیئ وذا بمعنی الذی ای ای شیئ اراد الله بهذا حال
کونه مثلا او من جهة المثل کَذٰلِكَ یُضِلُّ اللّٰهُ مَنْ یَّشَآءُ وَیَهْدِیْ مَنْ یَّشَآءُ همچنین فرو
می گذارد در گمراہی خدائے تعالی بعد از اختیار بنده هر کرا خواهد براه راست می نماید آنرا که
خواهد بعد از اختیار وے ابوجهل لعنت الله علیه گفت که چون لشکر خدائے محمد از نوزده
زیاده نیست این آیت آمد وَمَا یَعْلَمُ جُنُوْدَ رَبِّكَ اِلَّا هُوَ و ندانند لشکر ہائے خدائے تعالی
را مگر وے موسٰی علیه السلام پرسید که یارب فرشتگان آسمان چنداند خطاب آمد که
دوازده سبط هر سبطے بشمار ذره ہائے خاک زمین وَمَا هِیَ اِلَّا ذِكْرٰی لِلْبَشَرِ و نیست این
صفت کردن و خبر کردن از این دوزخ مگر یاد دہنده مر آدمی را تا پند گیرد و از عذاب
خلاص یابد و قیل نیست این دلائل و حجج و آیات قرآن مگر پند مر آدمیان را کَلَّا نیست
چنین که کافران می گویند که قیامت و دوزخ نخواهد بود وَالْقَمَرِ و بحرمت ماه وَاللَّیْلِ
اِذْ اَدْبَرَ و بحرمت شب چونکه باز گردد و قرء اِذْ اَدْبَرَ وَالصُّبْحِ اِذَآ اَسْفَرَ و بحرمت
سپیده دم چون روشن شود اِنَّهَا لَاِحْدَی الْكُبَرِ بدرستیکه سقر هر آئینه یکے از درہائے
بزرگ دوزخ ست از هفت درکات و نام آن هفت درکات این ست جهنم لظی حطمة
سعیر سقر جحیم هاویه نعوذ بالله منها الكبر جمع الكبرٰی تانیث الاكبر و قیل
بدرستیکه این سقر یکے از بلاہائے بزرگ ست نَذِیْرًا لِّلْبَشَرِ درحالتیکه ترساننده
ست مر آدمیان را و قیل گردانیدیم ما خبر کردن را از سقر منذر یعنی بیم دہنده مر آدمیان
را نذیرا حال او تمیز او مفعول جعلناها ای جعلنا الاخبار عنها نذیرا

لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ بیم دهنده است مر کسے را که خواهد که پیش رود به بهشت
بطاعت و یا پس رود از بهشت به معصیت یعنی همه کس را و این بطریق تهدید باشد کقوله تعالی فَمَنْ
شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ لمن شاء بدل من البشر كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ
الْيَمِينِ هر تنے گرو باشد در دوزخ بآنچه کرده است در دنیا مگر یاران دست راست
یعنی بهشتیان که خدائے تعالی گناهان ایشان را بیامرزد به کرم و فضل خود و ایشان را
در دوزخ جاوید نگذارد و قیل مگر اطفال مؤمنان که ایشان را گناه نبوده اند پس محبوس
نباشند در دوزخ و در حدیث آمده است که طفل را گویند که در بهشت در آے گوید الهی
در نمی آیم تا مادر و پدر من در نیایند فاما اطفال کافران خادمان اهل بهشت باشند و قیل
مراد از اصحاب یمین علمائے امت اند و قیل مراد اصحاب یمین کسانند که اعتماد بر عمل نکنند
بلکه اعتماد بر فضل خدائے تعالی کنند و خواجه ما رحمة الله علیه میگفتند که ما فضلیانیم حق تعالی
بفضل خود قبول کرده است چیست آنرا که در پذیرد معبود لا لعلة آنرا چه حاجت آید رنج چه چاره
و این بیت بسیار می خواندند و قیل هم الملائكة فعلى الوجه الاول استثناء متصل
الرهينة ليست بمؤنث رهين الرهين گرو کان لانه فعيل بمعنى مفعول فيستوى
فيه المذكر والمؤنث كالجريح وانما هي اسم بمعنى الرهن كالشتيمة بمعنى الشتم
كانه قيل كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ فِي جَنَّاتٍ باشند این اصحاب یمین در بوستانها
حال من اصحاب اليمين او من ضمير في يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ می پرسند اصحاب
یمین از گناهگاران چون ببینند ایشان را در دوزخ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ چه در آورد
شما را در دوزخ این سوال از برائے توبیخ باشد یعنی سرزنش قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ
وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ جواب گویند دوزخیان که نبودیم ما در دنیا نماز کنندگان و نبودیم
ما در دنیا طعام دهندگان مر گدایان را الاصل لم نكن حذف النون حذفا شاذا وَكُنَّا
نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ و بودیم ما در دنیا که در مے آمدیم در کارهائے باطل با باطلان یعنی

با منکران قرآن **الْخَوْضُ** در کار باطل و آنچه نباید در آمدن **وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ**
حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ و بودیم ما در دنیا که دروغ میداشتیم آمدن روز قیامت را تا آمد ما را
مُردن پس یقین شد ما را که روز قیامت حق ست دوزخیان چهار جواب گویند سبب در آمدن
دوزخ را یکے آنکه نماز را ترک کردند دیگر آنکه زکوة به گدایان و طعام و صدقهٔ نفل با ایشان
ندادند دیگر آنکه با اهل باطل یار شدند دیگر آنکه قیامت را منکر بودند نصیب تو این ست که نماز را ترک
نکنی و حق خدائے و صدقه را و طعام را از فقیران باز نداری و با اهل بدعت و فاسقان یار
نشوی و با شیخانِ باطل و دانشمندان حیّال و امرائے ستمگار یار نشوی و از امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت مراد از اصحاب یمین طفلان مؤمنان اند و این طفلان
از گناهگاران پرسند که چه در آورد شما را در دوزخ ایشان گویند ما نماز نمی کردیم و طعام
به فقرا نمی دادیم و در باطل شروع میکردیم و قیامت را منکر بودیم طفلان گویند ما نیز
این همه را میکردیم فاما به روز قیامت انکار نمی کردیم پس از حال دوزخیان خبر کرده
گفت **فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ** پس سود ندارد این دوزخیان را شفاعت
در خواستن شفاعت کنندگان و شافعان پیغامبران باشند و فرشتگان و شهیدان و عالمان
و مؤمنان نیکوکار گناه گاران را شفاعت کنند مگر چهار گروه را بے نماز و بے زکوة
و باطلان و دروغ دارندگان روز قیامت را چنانکه درین آیت گذشت الشفاعت
درخواست کردن چون حضرت ذوالجلال به طریق اکرام از احوال قیامت و کافران
خبر کرد ایشان قبول نکردند گفت جل جلاله علی سبیل الاستبعاد **فَمَا لَهُمْ عَنِ**
التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ پس چه بوده ست مر این کافران را که از قبول کردن وعظ و قرآن
نصیحت کردن سر و پیغمبران روے می گردانند سخت **كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ**
قَسْوَرَةٍ گویا که این کافران که میگریزند از قرآن نصیحت و وعظ خرانی اند که رمیده اند
یا رمانیده شده اند از شیر یا از تیراندازان یا از صیادان یعنی گویا ایشان خران وحشی اند

کہ می گریزند از صیادان تیبب و درویش این ست کہ از وعظ حقانی نگریزد کالاستنفار بینک
رسیدن یار مانیدن معرضین حال من الضمیر فی الظرف تقدیرہ ای شیئ ثبت
لہم حال کونہم معرضین القراءۃ مستنفرۃ علی اسم الفاعل والمفعول لحج
کافران گردن کشی کردند و حق را قبول نکردند و طلب کارے کہ لائق نبود کردند حق تعالیٰ
خبر داد و گفت بَلْ یُرِیْدُ کُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ اَنْ یُّؤْتٰی صُحُفًا مُّنَشَّرَةً یعنی نہ چنان
است کہ ایشان می خواہند لیکن گردن کشی میکنند و از حد بندگی قدم بیرون مے نہند
و اقتراح کار بزرگ میکنند الاقتراح بستم خواستن و مے خواہند کہ ہر کسے از ایشان
را دادہ شود نامہ باز کردہ شدہ از حضرت باری تعالیٰ بنام وے و این چنان بود کہ
کافران گفتند اے محمد اگر نامہ را از برائے ما بیاری از خدائے تعالیٰ کہ اے فلان ایمان
آر و براتی بیاری از برائے ہر یکے از ما کہ ما را آمرزید خدائے تعالیٰ تا ایمان آریم پس حق
تعالیٰ بیان کرد حال ایشان را و گفت جل جلالہ کَلَّا بَلْ نہ چنان ست کہ ایشان میگویند
اگر مانیز این کنیم ایشان ایمان نخواہند آورد از بہر آنکہ ایشان یقین ندارند بہ آخرت
لَا یَخَافُوْنَ الْاٰخِرَةَ نمی ترسند ایشان از عذاب آخرت چون کہ ایمان ندارند بآن کَلَّا
اِنَّهٗ تَذْكِرَةٌ حقا کہ این قرآن قدیم و فرقان عظیم پند است مر ہمہ خلایق را و سحر و شعر نیست
فَمَنْ شَآءَ ذَكَرَهٗ پس ہر کہ خواہد کہ برحمت حق تعالیٰ برسد یاد کند و پند گیرد بآن قرآن
وَمَا یَذْكُرُوْنَ اِلَّاۤ اَنْ یَّشَآءَ اللّٰهُ و پند نگیرند ایشان بہ قرآن مگر بخواست حق تعالیٰ فرد

جو نشد و از آن نہ کہ جویان تو نیست ⁂ ور تو جویانی یقین دانکہ ترا جویان ست

هُوَ اَهْلُ التَّقْوٰى وَاَهْلُ الْمَغْفِرَةِ وی ست سزائے پرہیزگاری کہ از وے بترسند
و از غیر وے نترسند و وی ست سزائے آمرزیدن گناہان بندگان یعنی وے بیامرزد
گناہان را نہ غیر وے یعنی ہر کہ بترسد و از وے آمرزش خواہد بیامرزد اَللّٰهُمَّ اغْفِرْلَنَا
وَارْحَمْنَا وَارْزُقْنَا التَّقْوٰى وَالْمَغْفِرَةَ

سُوْرَةُ الْقِيٰمَةِ مَكِّيَّةٌ | بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ | وَهِيَ اَرْبَعُوْنَ اٰيَةً وَفِيْهَا رُكُوْعَانِ

لَآ اُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ بدانکه بعضی می گویند که کلمهٔ لا زائد است و معنی وے چنان میشود که سوگند یاد می کنم به قیامت یعنی بحرمت روز قیامت و بعضی می گویند که لا زائد نیست و معنی وے چنین است که نیست چنانکه کافران میگویند که زنده شدن در روز قیامت نیست سوگند یاد می کنم به روز قیامت که زنده شدن حق است و در کواشی آورده است که لَاُقْسِمُ نیز از قرأت سبعه است و در کشاف آورده است که در مصحف امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه لاقسم نوشته است و تقدیر وے چنین است که لَاَنَا اُقْسِمُ هر آئینه من سوگند یاد کنم به روز قیامت لَاَنَا مبتدا و اُقْسِمُ خبره واللام فی لانا لام الابتداء وَلَآ اُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ و سوگند یاد می کنم به نفس مؤمن که همیشه خود را ملامت می کند به تقصیر در طاعتها اگرچه بیشتر کند. و این قول امام حسن بصری رحمة الله علیه است و بقول دیگر همه نفسها در قیامت لوامه باشند اگر طاعت کرده است گوید چرا بیشتر نکرده و اگر معصیت کرده است چرا کرده و جواب قسم مقدر است انکه مبعوثون هر آئینه شما زنده شوید بعد از مردن و دلالت میکند برین مقدر قوله تعالیٰ اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ آیا مے پندارد آدمی منکر روز قیامت اَلَّنْ نَّجْمَعَ عِظَامَهٗ که هرگز گرد نخواهیم کرد بعد از مردن و متفرق شدن استخوانهاے او را بَلٰى قٰدِرِيْنَ عَلٰٓى اَنْ نُّسَوِّيَ بَنَانَهٗ نه چنان است که آدمی پندارد بلکه ما قادریم بر آنکه راست کنیم انگشتان او را بعد از مردن چنانکه بود در زندگی اگرچه خورد تر استخوانهاے او بود و قیل بلکه ما قادریم که انگشتان او را یگانه آفریدیم چنانکه از ان شتر را آفریدیم ما چندین حکمت در انگشتان او نهادیم چون بدین قادریم بر زنده کردن نیز قادریم از بهر آنکه زنده کردن ممکن است چون اول بود ممتنع نمی گردد

زنده شدن و بهشت و دوزخ ... [illegible] ... الکفر او فی بعثها ... [illegible]

چون هیچ ممکن ممتنع نمیگردد قادرین حال من ضمیر نجمع بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ
نه چنان هست که این کافر میگوید و انکار قیامت می کند و آمدن قیامت حق است و اما این
کافر میخواهد که فسق و فساد کند در پیش خود یعنی دائما فساد کند و ایمان نیارد و آمدن عذاب
قیامت را و جزائے اعمال را منکرے باشد و نفنت می کند و بطریق مسخرگی يَسْئَلُ می پرسد
أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ کے خواهد بود روز قیامت تا من گناه نکنم چونکه زنده شدن نخواهد بود
و هرچه میکنم پرسش نخواهد بود نعوذ بالله من هذا الاعتقاد قيل ليفجر ليكذب دروغ
میدارد قَأَمَامَهُ آنچه در پیش وے هست یعنی قیامت را و حساب را و عذاب را منکر شود
و بسیار فاسقان هستند که میگویند بیا تا ما خود را خوش داریم تا حالیکه خواهیم مرد و معلوم
نیست که چه خواهد شدن و باین سخن کافر میشوند چونکه انکار قرآن میکنند به سبب انکار
آمدن قیامت حق تعالیٰ از علامتهاے او خبر کرده گفت جلّ جلاله فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ
القراءة بكسر الراء یعنی چون خیره شود و متحیر بماند چشم و بفتح الراء برق چون جهن باشد
و باز ماند چشم از ترس قیامت وَخَسَفَ الْقَمَرُ و چون تاریک شود ماه و تمام نور او برود
الخسف گرفتن ماه وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ و چون گرد کرده شود آفتاب و ماه را و از
مغرب برآیند یا هر دو گرد کرده شوند که هر دو را نور نماند و یا گرد کرده شوند و سیاه همچون
دو کاو عقیر گشته شده و یا پی کرده و یا هر دو را در یک برج جمع کرده شود تا یکجا برآیند بخلاف
آنکه حالیا بر می آیند يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ بگوید آن کافر منکر روز قیامت
کجا است جائے گریختن یعنی از قیامت و بچه پناه گیرم از عذاب قیامت كَلَّا لَا وَزَرَ نه
حقا که نباشد دران روز هیچ گریزگاه و پناه إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ به پروردگار
تو باشد دران روز جائے قرار و آرامگاه الا مستقرها کا آرام گرفتن یعنی از عذاب خدائے
تعالیٰ بهیچ چیز پناه نتوان گرفت و بهیچ چیز نتوان گریخت مگر بکرم و فضل خدائے تعالیٰ
يُنَبَّؤُا الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ خبر داده شود آدمی را بآنچه پیش فرستاده باشد

وبآنچه پس انداخته باشد یعنی از همه کردارهاش که در اول عمر و آخر عمر کرده باشد خبر کرده شود یا همه مالها که در خیر یا صرف کرده باشد یا همه مالها که از پس خود مانده باشد خبر داده شود و حساب کرده شود یا بآنچه بوے اقدام نموده باشد و کرده باشد. و آنچه پس انداخت و نکرد و جزا و سزائے هر دو آشکارا شود بَلِ الْاِنْسَانُ عَلٰى نَفْسِهٖ بَصِیْرَةٌ بلکه آدمی بر خود گواه ست وقیل نیک بینا و دانا ست یعنی چاره نیست وے را از حساب التاء فی بصیرة للمبالغة كما فی علامة وَلَوْ اَلْقٰى مَعَاذِیْرَهٗ اگرچه بیندازد پیروهائے خود را و پنهان شود وقیل اگرچه بیارد عذرهائے خود را جمع المعذرة علی القیاس جمع المعذار علی لا قول المعذار پرده یعنی اگرچه در دنیا گناه پنهانی کرده باشد فردائے قیامت همه اعضائے او گواهی دهند بر کردن آن گناه لَا تُحَرِّكْ بِهٖ لِسَانَكَ مجنبان به قرآن زبان خود را پیش از فارغ شدن جبرئیل علیه السلام از ترس آنکه فراموش کنی لِتَعْجَلَ بِهٖ اِنَّ عَلَیْنَا جَمْعَهٗ وَقُرْاٰنَهٗ تا تعجیل کنی بر قرآن بدرستیکه بر ما است گرد کردن قرآن در سینهٔ تو و خواندن دیگر بار بر تو تا یاد گیری فَاِذَا قَرَاْنٰهُ فَاتَّبِعْ قُرْاٰنَهٗ پس چون بخوانیم ما یعنی جبرئیل بخواند بر تو به فرمان ما پیروی کن خواندن او را ثُمَّ اِنَّ عَلَیْنَا بَیَانَهٗ پس بدرستیکه بر ما باشد بیان کردن قرآن بر تو آنچه مشکل شود بر تو از معانی قرآن ما آن را بیان کنیم كَلَّا بَلْ تُحِبُّوْنَ الْعَاجِلَةَ حقا که نه چنان هست که شما کافران میگوئید یا آن کافران میگوئید که قیامت نخواهد بود بلکه چنین هست که شما دوست می دارید دنیا را وَتَذَرُوْنَ الْاٰخِرَةَ و میگذارید آخرت را پس از برائے این معنی قیامت را منکر میباشید و شما را دوستی دنیا برین میدارد و گناهان بسیار میکنید که حب الدنیا رأس كل خطیئة قال النبی صلی الله علیه وسلم من احب الدنیا اضر باخرته ومن احب الاخرة اضر بدنیاه فاثروا ما یبقی علی ما یفنی نصیب تو این ست که دوستی دنیا را از دل بیرون کنی

کہ جاہ طلبی و دنیا طلبی کافران را بکفر داشتہ است چیست عز و غنا و سلطنت سر بجانب مات می کشد ؛
فقر و فنا و مسکنت جانب مات می کشد ؛ چون کششے است ناگہان تا ببری بخود گمان ؛
بیک قبول ماست جان جانب مات می کشد ؛ پس بیان کرد فضیلت آخرت را
بر دنیا و گفت جل جلالہ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ رویہا
باشد دران روز تازہ و تر و تابان و بہ خدائے خود نگران **شعر**

دیدار حق است مؤمنان را	خوارزم نہ ہندوستان را

بدانکہ دیدار حق سبحانہ و تعالی روا است و حق است بہ خلاف معتزلیان **نظم**

ہر کرا ہست از ہوسہا جان پاک	زود بیند حضرت و ایوان پاک
چون محمد پاک شد از نار و دود	ہر کجا رو کرد وجہ اللہ بود
ہر کرا باشد ز سینہ فتح باب	او ز ہر ذرہ بہ بیند آفتاب

چون بہشت مہمانخانہ مؤمنان است و مہمانی بے دیدار دوست نیک نہ باشد **بیت**

اگر دیدار بنمائی و جنت را بیارائی	برائے ہیزم دوزخ کشند از روضہ طوبی را

اللہم ارزقنا لقائک قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم انکم سترون
ربکم کما ترون القمر لیلۃ البدر لا تضامون و بسیاری از صحابہ رضوان
اللہ علیہم اجمعین روایت کردہ اند کہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
حق سبحانہ و تعالی را دید وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ و رویہا باشد دران روز ترش
و سیاہ شدہ و از دیدار حق تعالی دور ماندہ نعوذ باللہ من ذلک تَظُنُّ أَن يُفْعَلَ
بِهَا فَاقِرَةٌ داند کہ عذاب کردہ میشود بایشان کاری کہ استخوان پشت ایشان را
بشکند یعنی دانند کہ عذاب بزرگ خواہند کرد ایشان را الفاقرة سختی پشت شکنندہ
من الفقر الفقر پشت شکستن و وجوه مبتدا و ان کانت نکرۃ لحصول الفائدۃ
ای وجوه کثیرة یومئذ ظرف للخبر و هو ناظرة كَلَّا حقا کہ إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ چونکہ

برسد روح بچنبرهائے گردن یعنی نزدیک شود به مردن وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ وگفته شود کیست
افسون کننده واین بیمار را تا صحت یابد وجان او بقالب باز گردد الراقیه افسون کردن
وقیل فرشتگان گویند کیست که روح او را به آسمان برد فرشتگان رحمت اند یا فرشتگان
عذاب تا فرمان کرا باشد الترق به بالا شدن یکے از بزرگان دین میگوید که دوستے داشتم
فوت شد دران شب من در خانهٔ او بخواب رفتم دیدم که فرشتگان رحمت وعذاب ایستاده اند
ومنتظر اند تا کرا فرمان شود که روح وے را بگیرد آواز ے شنیدم که میگفتند بنگرید که هیچ
عمل صالح باخلاص کرده ست یا نے اگر یک عمل باخلاص کرده ست خلاص یابد از عذاب
والا نے فرشته را دیدم که آمد و دست وے را بوے کرد وگفت مَا وَجَدْتُ یعنی نیافتم
که بدست عمل باخلاص کرده باشد وهمچنین پائے را ودیگر اعضائے او را تا بزبانش رسید
بوے کرد وگفت وَجَدْتُ یافتم که یکبار باخلاص گفته لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا
شَرِيكَ لَهٗ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ فرمان آمد که وے را
به بهشت برید واین قصه در نوادر شیخ محقق خواجه محمد علی حکیم ترمذی رحمة الله علیه مذکور
است وَظَنَّ اَنَّهُ الْفِرَاقُ وچون بداند بیقین که این مردن جدائیست از مال وفرزند
ودوستان وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ وچون پیچیده شود ساق پائے با ساق پائے
در کفن وقیل سختی بسختے پیوندد وقیل رنج دنیا با رنج آخرت جمع شود وعرب سختی را
ساق گوید اِلٰى رَبِّكَ يَوْمَئِذِ الْمَسَاقُ ؏ وبه پروردگار تو دران روز راندن باشد
مرخلق را یعنی خلق را بجز آ خدائے تعالے برند روح بهشتی را بعلیین برند یعنی بآسمانها وروح
دوزخی را به سجین یعنی به زیر زمین هفتم برند. فَلَا صَدَّقَ پس راست گوئی نداشت
رسول خدائے را آن آدمی وَلَا صَلّٰى ونماز نگذارد وَلٰكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلّٰى ولیکن
دروغ گوے داشت رسول را وروے از حق تعالے گردانید ثُمَّ ذَهَبَ اِلٰٓى
اَهْلِهٖ يَتَمَطّٰى باز رفت بسوئے اهل خود می خرامید الضمائر راجعة الى الانسان

فی قوله تعالیٰ اَیَحْسَبُ الْاِنْسَانُ و مراد ازین انسان ابوجهل ست یا کافر دیگر التمطی خرامیدن پس دعاء بد کرد برین کافر و گفت جل جلاله اَوْلٰی لَکَ فَاَوْلٰی ثُمَّ اَوْلٰی لَکَ فَاَوْلٰی وای بر تو باد وای کافر باز وای بر تو باد و قیل معنی الاولی نزدیک باد بر تو شکنجه هلاک کننده یعنی بلای تو نزدیک ست پر حذر باش اَوْلٰی مبتدا وَ لَکَ خبره اَیَحْسَبُ الْاِنْسَانُ اَنْ یُّتْرَکَ سُدًی و پندارد آدمی یعنی ابوجهل که فروگذاشته شود وی را مهمل یعنی بی امر و نهی و عذاب و رحمت در دنیا و عقبی که را با وی کار نباشد و چون بمیرد باز زنده نشود این چنین پنداشته اند کافران با چنین نیست دلیل بیان کرد بر قدرت خود و گفت جل جلاله اَلَمْ یَکُ نُطْفَةً مِّنْ مَّنِیٍّ یُّمْنٰی آیا نبود این آدمی از پاره آب منی که ریخته شود در رحم الامناء فرود آوردن آب ثُمَّ کَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوّٰی باز بود این آدمی خون بسته پس از آب بیافرید وی را حق تعالی پس راست کرد وی را و اندامهای وی را چون سر و روی و پای و دست و دیگر اعضا فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَیْنِ الذَّکَرَ وَ الْاُنْثٰی پس کرد از آب منی دو جفت یکی نر و یکی ماده در درون زهدان اگر خواهد نر آفریند و اگر خواهد ماده و اگر خواهد هم نر و هم ماده یعنی خنثی اَلَیْسَ ذٰلِکَ بِقٰدِرٍ عَلٰۤی اَنْ یُّحْیِیَ الْمَوْتٰی آیا نیست خداوندی که چنین کند از آب منی قادر و توانا برین که زنده کند مردگان را یعنی قادر ست که همیشه بوده و باشد رسول ما علیه السلام گفت سبحانک بلٰی چونکه تمام شدی سوره و سنت این ست که چنین باید گفت ٭

سُوْرَةُ الدَّهْرِ مَدَنِیَّةٌ وَّهِیَ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ	اِحْدٰی وَ ثَلٰثُوْنَ اٰیَةً وَّ فِیْهَا رُکُوْعَانِ

هَلْ اَتٰی عَلَی الْاِنْسَانِ حِیْنٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُنْ شَیْئًا مَّذْکُوْرًا بدرستیکه آمد بر آدم علیه الصلوة والسلام روزگاری که نبود وی چیزی یاد کرده شده بقول امام سدی کالبد آدم علیه السلام چهل سال میان مکه و طائف نهاده بود و سر بسوی مکه و پای بسوی طائف اول خاک بود و پس ابری بر وی بارید تا گل شد پس آفتاب بر وی تافت تا بوی گرفت و حمار

مسنون شد حمأ مسنون گل سیاه بوے ناک را گویند پس باد بروے وزید تا خشک چون سفال
شد که آواز کردے چون دست بروے میزند کالصلصال وکالفخار وقیل المراد من
الانسان همه آدمیان إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ بدرستی وراستی که
آفریدیم فرزندان آدم را از آب منی آمیخته آب مرد بآب زن الامشاج جمع مشج او مشج
مشبه کخلط وخلیط واخلاط نَبْتَلِيهِ تا بیازمائیم وی را بکارهاے شریعت تا پیدا شود آنکه
که باختیار خود خیری میکند یا شری چنانکه ما دانسته ایم از وے بعلم قدیم خود فَجَعَلْنَاهُ
سَمِيعًا بَصِيرًا پس گردانیدیم این آدمی را شنوا وبینا از قطرهٔ آب منی یعنے از قطرهٔ آب
منی آدمی را شنوا وبینا آفریدیم إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا بدرستیکه
ما نمودیم آدمی را راه نیکی وبدی وحق وباطل یا شکر گوید یا نگوید اگر شکر گوید وایمان آرد و
عمل نیکو کند راه نجاتیش واگر شکر نه گوید وکافر شود وگناه کند نیز راه نجاتیش از ما همه کرم بود
آدم نبود وهست کردیمش از خاک وفرزندان او را از آب منی آفریدیم وشنوا وبینا کردیم
شان وراه حق وباطل نمودیم شان اگر ایمان آرند وعمل نیک کنند جزاے ایشان بهشت
جاودان باشد واگر ایمان نیارند وعمل نیک نکنند جزاے ایشان دوزخ باشد چنانکه
بیان کرد حال هر دو طائفه را تا آخر سوره وگفت جل جلاله إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ
سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا بدرستیکه ما آماده کردیم مر کافران را زنجیرهاے وغلهاے
گران وآتش سوزان بعد ازین حال مومنان را بیان کرد وگفت جل جلاله إِنَّ الْأَ
بْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا بدرستیکه نیکان یعنی مومنان نیکوکار
بیاشامند در بهشت از شراب قدحے باشد که باشد آمیزش وے یعنی از انچه در وے آمیز
خنک وسفید باشد چنانکه در شربت یخ آمیزند در دنیا در سفیدی وسردی وخوشبوئے
همچو کافور باشد وقیل کافور در بهشت چشمه ایست عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللهِ آن
کافور چشمه باشد که بیاشامند از وے بندگان خداے تعالیٰ الباء بمعنی من او زائدة

یُفَجِّرُوْنَهَا تَفْجِیْرًا بزانند آن آب را در منزلهائے خود ہر کجا کہ خواہند در بلندی و پستی بیچونی بخلاف آب دنیا کہ چیا باشد خبر کرد کہ این بندگان کیانند و صفت ایشان چیست گفت جل جلالہ یُوْفُوْنَ بِالنَّذْرِ وفا می کنند این بندگان پاک نذرہا کہ کنند در طاعتہا و فرضہا وسنتہا وَیَخَافُوْنَ یَوْمًا کَانَ شَرُّہٗ مُسْتَطِیْرًا و می ترسند روزیرا کہ بدی وی پراگندہ باشد یعنی عذاب وے و بدی آشکارا باشد و بہمہ گناہگاران برسد و امام قتادہ گفت رحمۃ اللہ علیہ انتشر آن روز آسمان شگافتہ شود و ستارگان بریزند و کوہہا ہیچو گرد پراگندہ شوند و آفتاب و ماہتاب را نور نماند و زمین بجنبد و آبہا بزمین فرو رود مقدار چہار صد گز دانی کہ حال آدمی دران روز چگونہ باشد زہے غافل ازان روز نترسد درکشاف و کواشی آوردہ است و در بسیارے از تفاسیر آمدہ کہ این آیتہا در حق امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ و اہل بیت او رضوان اللہ علیہم اجمعین نازل شدہ است کہ ایشان روزۂ نذر بدیدہ گفتند از برائے صحت شاہزادگان و در سہ شب طعام دادند مسکین و یتیم و اسیرا امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ بسنان ملک دنیا گرفت و بسہ نان ملک عقبے گرفت مسکین توکہ نہ سنان داری و نہ سہ نان و درین قصہ مبالغہ بسیار کردہ اند کہ آن لائق ایشان نیست و محققان نمی پسندند و بقول مقاتل رضی اللہ عنہ این آیتہا در حق یکی از انصاری آمد کہ در یک روز طعام داد بمسکین و یتیم و اسیر وَیُطْعِمُوْنَ الطَّعَامَ عَلٰی حُبِّہٖ مِسْکِیْنًا وَّیَتِیْمًا وَّاَسِیْرًا و خوردنی میدہند از برائے دوستی حق با وجود دوستی طعام و حاجت بوے گدایان را و یتیم و بے پدر را و اسیر را و میگویند اِنَّمَا نُطْعِمُکُمْ لِوَجْہِ اللّٰہِ لَا نُرِیْدُ مِنْکُمْ جَزَآءً وَّلَا شُکُوْرًا جز اینست کہ ما میدہیم خوردنی شما را از برائے رضائے حق تعالی و نمی خواہیم از شما جزا و ثنا را اِنَّا نَخَافُ

[illegible] بلند نشستند و ... [illegible] والیہا کار و ہر کو [illegible] در دو گز رد کاوی [illegible] ... مشرفت فا بود ... [illegible] قال امام یعقوب ... الاشتیاق

مِنْ رَّبِّنَا يَوْمًا عَبُوْسًا قَمْطَرِيْرًا بدرستیکه ما می ترسیم از خدای خود در روزی را که روی گناهکاران
دران روز ترش باشد وسخت دشوار باشد آن روز بر گناهکاران فَوَقٰىهُمُ اللّٰهُ شَرَّ ذٰلِكَ الْيَوْمِ
وَلَقّٰىهُمْ نَضْرَةً وَّسُرُوْرًا پس بسبب این کار نیک نگاه داشت ایشانرا خدای تعالی از بدی آن
روز و داد ایشان را تازگی روی یا شادی دل یا دشمنان را داد سیاه روئی و غم و اندوه بی حد و بی اندازه
الوقاية نگاه داشتن التلقية چیزی به پیش کسی آوردن دادن فوقٰهم ولقٰهم ماضی بمستقبل
است و بقول بعضی یعنی نگاه خواهد داشت ایشان را و خواهد داد ایشان را روز قیامت وَجَزٰىهُمْ
بِمَا صَبَرُوْا جَنَّةً وَّحَرِيْرًا و جزا دهد ایشان را بسبب صبر کردن ایشان در طاعتها و بلاها
بهشت جاودان و جامهای حریر نرم چون در دنیا دوستان او را بلا بود و در عقبی
عطا بود و در دنیا ایشان را غم در آخرت شادی بود و دنیا ایشان را زندان بود
و عقبی بهشت جاودان بود و در دنیا آن را جامهای ژنده بود و در عقبی ایشان را
جامهای حریر باشد فروترین کسی را هفتاد حلّهٔ حریر پوشانند و بهترین را هفتاد
هزار هر یکی را لونی دیگر و تنگی هر یکی همچون تنگ برگ گل و چون از جامهٔ ایشان
خبر کرد از تخت و بخت ایشان نیز خبر کرد در نعت جل جلاله مُتَّكِـِٕيْنَ فِيْهَا عَلَى الْاَرَآئِكِ
تکیه زده باشند دران بهشت بر تختهای آراسته در پیش هر تختی بوستانی و در پیش هر
بوستانی کوشکی و در پیش هر کوشکی گلستانی چون در دنیا بر بساط فقر و فاقه قناعت
کرده باشند و در خانهای محقر بسر برده باشند در بهشت چنین منزلها خوب باشد
شان مُتَّكِـِٕيْنَ حال من الضمير المنصوب فی جزاهم کقوله تعالی لَا يَرَوْنَ فِيْهَا شَمْسًا
وَّلَا زَمْهَرِيْرًا لا یرون حال من الضمیر المرفوع المستقر فی متکئین یعنی نبینند دران
بهشت آفتاب را و زمهریر را یعنی گرما و سرما را یعنی چون در دنیا گرمای تابستان و سرمای

تفسیر مدارک ۱۲

زمستان دیده بودند وطاعت را ترک نکرده آن جا از گرما وسرما در امان باشند چون
کافران در تنعم بوده باشند در تابستان وزمستان در گرما وسرمای دوزخ در مانند چون
از جاے وجامهٔ ایشان خبر کرد از سایه ومیوهٔ ایشان نیز خبر کرد وگفت جَلَّ جَلَالُهٗ
وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا ونزدیک باشد بآن بهشتیان سایهاے درختان بهشت
وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا اے قُرِّبَتْ مِنْهُمْ یعنی نزدیک کرده شوند بآن بهشتیان
میوهاے درختان بهشت اگر نشسته وخفته وایستاده آن میوها بایشان میرسند ونزدیک
شوند برآمدن درختان احتیاج نشود وامام مجاهد رحمة الله علیه گفت که صحن بهشت
از نقرهٔ خام باشد وخاک آن از مشک وتنهٔ درختانش از زر ونقره وشاخهاے او از
مروارید واز زبرجد ویاقوت ومیوهاے او بتو نزدیک باشد که دست بوے برسد
بے رنج از درخت مے گیری ومیخوری چون دشمنان او را در دنیا بوستانها ومیوهاے
لون بلون بود در عقبیٰ جاے ایشان دوزخ است ومیوهاے ایشان زقوم وضریع
عطف علی جنة ای واعطاهم جنة دانیة ظلالها ومسخرة انهارا والظلال
جمع الظل التذلیل رام کردن القطوف جمع قطف است وقطف میوهٔ درخت را گویند
بدانکه اول این عطاها آن بود که فرمود که فَوَقٰهُمْ الی آخره یعنی نگاه داشتم وَدادم شان عطاها که
اول آن تازگی رویهاے ایشان بود از اثر تجلی جمال من وشادی دلهائی که از مشاهدهٔ جمال انوار
صفات وذات من بود چون ایشان احسان کردند من نیز احسان کردم که هَلْ جَزَاءُ الْاِحْسَانِ
اِلَّا الْاِحْسَانُ ومحقق داند که این کرمها در دنیا وعقبیٰ همه از وبود که توفیق طاعت او داد وجزائی
طاعت نیز او دهد پس هر کرا قبول کرد مردود نگردد وهر کرا رد کرد مقبول نگردد رباعی از لطف
تو هیچ بنده نومید نشد ؛ مقبول تو جز مقبل جاوید نشد ؛ لطفت بکدام ذره پیوست دمے
کان ذره به از هزار خورشید نشد ؛ من قبلہ قبله بلا علة ؛ ومن ردّه ردّه بلا علة
واز نعمت دیگر که داده شود وآن شربتهاے شیرین باشد خبر کرد وگفت جل جلاله وَ

يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِّنْ فِضَّةٍ وگردانیدہ شود برین بہشتیان آب وعا ءہا یعنی شربہا
وقدحہائے نقرہ وَّأَكْوَابٍ وکوزہائے بے دستہ كَانَتْ قَوَارِيرَا۠ قَوَارِيرَا۟ مِن فِضَّةٍ
کہ باشد آن کوزہا از شیشہا کہ از نقرہ باشد یعنی آن را صفائی آبگینہ باشد وسفیدی
نقرہ کہ ہرچہ درون او باشد از شربتہائے رنگ برنگ از بیرون او نماید عبد اللہ ابن
عباس رضی اللہ عنہ گفت کہ اگر از نقرۂ دنیا قدحے ساختہ شود تنگ تر از پر مگس انچہ
در درون وی است نماید بخلاف قدح بہشتی کہ از نقرہ بود چنان باصفا بود کہ ہرچہ در دروے
باشد از بیرون نماید ہمچو شیشہ وشیشۂ دنیا از خاک باشد فاما شیشۂ بہشتی از نقرۂ پاک باشد
قواریرا از روئے ترکیب خبر کانت باشد القراءة بتنوینہما وترکہ فیہما بتنوین
الاول وترکہ فی الثانی من فضة بیان الاصل القواریر کذا فی الکواشی قَدَّرُو
هَا اندازہ کردہ باشند یعنی شرابہائے بہشتی را دران کوزہا یا کوزہا را اندازہ کردہ باشند
فرشتگان پیش از آمدن بہشتیان در بہشت تَقْدِيرًا اندازہ کردن کہ شراب یکوزہا را
باشد بمقدار یکہ بہشتی سیر شود نہ کم آید ونہ زیادہ واین نوع بالذت مے بباشد وشاید کہ
این اشارت باشد کہ اقداح راح شراب بہ مقدار حوصلۂ ارواح باشد در معارف الٰہی
واللہ تعالیٰ اعلم وَيُسْقَوْنَ فِيهَا ودادہ شوند آن بہشتیان را در بہشت كَأْسًا قدحے را
از شراب كَانَ مِزَاجُهَا باشد آمیزش وے زَنجَبِيلًا زنجبیل چیزے کہ خوشبوے
وخوش مزہ بباشد در عرب وقیل چشمہ ایست در بہشت عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّىٰ سَلْسَبِيلًا
چشمۂ باشد کہ نامبردہ میشود ویرا سلسبیل یعنے خوشبوئے وگوارندہ وفرمانبردار وسقی
متعدی بمفعولین مے باشد یقال سقاہ الماء مضاف محذوف میباشد
کاسا ای شراب کاس چون صفت لباس بہشتیان ومنزلہا ومیوہا وشرابہا وقدحہا
ایشان کرد صفت خادمان ایشان نیز کرد وگفت جل جلالہ وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ و
میگردد برایشان وِلْدَانٌ کودکان یعنی بچگان وغلامان مُّخَلَّدُونَ جاوید کردہ

شدگان کہ ہرگز پیر نگردند و از جمال و حال خود برنگردند بعضے گویند این خادمان بہشتیان
فرزندان کافران باشند کہ خُرد مردہ باشند و بعضے گویند این خادمانے باشند کہ حق سبحانہٗ
وتعالیٰ ایشان را در بہشت آفریدہ باز صفت دیگر شان یاد کرد و گفت اِذَا رَاَیْتَھُمْ
چون بینی تو آن خادمان را حَسِبْتَھُمْ لُؤْلُؤًا مَّنْثُوْرًا پنداری و بدانی کہ مروارید ہائے
سفید اند پراگندہ و ریختہ شدہ از غایت سفیدی و پاکیزگی ہمچون مروارید ہا باشند
و دور از یک دیگر در بساطہا برائے خدمت کردن بہشتیان ایستادہ خادمان ایشان
چنین خوبصورت باشند تا دانی کہ مخدومان چون باشند وَاِذَا رَاَیْتَ ثَمَّ رَاَیْتَ
نَعِیْمًا چون تو آن جا یعنی در بہشت بینی تو خوشیہا و نعمتہائے بسیار وَّمُلْکًا و پادشاہی
کَبِیْرًا بزرگ قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان ادنی اھل الجنۃ منزلۃ
من ینظر الی ملکہ مسیرۃ الف عام یری اقصاہ کما یری ادناہ یعنی
کمترین بہشتیان را مملکتے باشد کہ مسافت آن ہزار سالہ راہ باشد و دور را ہمچون نزدیک
بیند کہ آن را زوال نہ باشد و ملک ہست بزرگ بقول خواجہ علی حکیم ترمذی رحمہ اللہ
آن باشد کہ ہر چہ او خواہد ہمچنان گردد و بقول امام مقاتل رحمۃ اللہ علیہ ملک کبیر آن است
کہ ہفتاد ہزار حاجبان و دربانان باشند مر ہر بہشتی را چون فرشتگان خواہند کہ
پیش آن بہشتی در آیند از این ہمہ دستورے خواہند بعد از ان پیش بہشتی در آیند و سلام
حضرت باری تعالیٰ برسانند و ہر یکے ہدیہ بیارند کہ چشم کسے چنان ندیدہ باشد و ہیچ
گوش ہم نشنیدہ باشد و بر خاطر کسے نگذشتہ باشد فرشتگان گویند کہ حق تعالیٰ از تو خوشنود
است این بر دل بہشتی خوشتر از ہمہ نعمتہا باشد لقولہ تعالیٰ رِضْوَانٌ مِّنَ اللہِ اَکْبَرُ
وَمُلْکًا کَبِیْرًا در قرأت عائشہ رضی اللہ عنہا آمدہ ہست کہ بینی تو پادشاہ بزرگ را یعنی
خدائے تعالیٰ را باز حق سبحانہٗ وتعالیٰ صفت دیگر کرد بہشتیان را و جامہائے ایشان را

جل جلالہ گفت عَالِيَهُمْ بر بالائے ایشان باشد ثِيَابُ سُنْدُسٍ جامہائے تنک وقیل دیبائے تنک خُضْرٌ جامہائے سبز یا سندس سبز وَّاِسْتَبْرَقٌ وجامہائے دیبائے سطبر و بر ہر مومنے باشد ہفتاد حلہ ہریکے بر یک دیگر وجامہائے زیرین ایشان باشد دیبائے سبز تنک تنگی ہر حلہ ہمچون تنگی برگ گل القراءة بسکون الیاء عَالِيهِمْ فهو مبتدء خبرہ ثیاب سندس وبنصبہ ظرف ای ثبت عالیهم او حال من ضمیر علیهم وصفت دیگر بہشتیان را ذکر کرد وگفت جل جلالہ وَحُلُّوْٓا وآراستہ شوند این بہشتیان اَسَاوِرَ بدستانہا مِنْ فِضَّةٍ از نقرہ وعادت ملوک واشراف عرب این بود کہ دستانہا در دست کردندے ومفاخرت کردندے بآن حق تعالیٰ بہشتیان را بآن صفت کرد باز صفت دیگر شان ہم کرد جل جلالہ وَسَقٰىهُمْ وبدہد شان رَبُّهُمْ پروردگار شان شَرَابًا شربتے طَهُوْرًا پاکیزہ کہ چون خوردہ شود بول نگردد بلکہ عرق شود واز تنہای ایشان بیرون آید بوئے وے مشک باشد ودل ایشان سا پاک کند از کینہ ودشمنی ودوستی غیر حق تعالیٰ سابقان ومقربان حضرت عزت را جل جلالہ از بطنان یعنی انا زیر عرش قدحہائے شراب طہور را از زبرجد سبز واز یاقوت سرخ واز نقرۂ سفید بر سانند بیواسطہ دستے تا لب ومقتصدانرا ومیانہ روان را فرشتگان دہند وعامۂ اہل بہشت را غلمان دہند یعنی خادمان بہشت چون از شراب بہشتی بخورند مست ذوالجلال گردند حجاب برگیرند تا جمال بیچون وبے چگون او بے جہت ومکان حق را بینند اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا وَاجْعَلْنَا بِكَرَمِكَ مِنَ الْمُقَرَّبِيْنَ اِنَّ هٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَآءً بدرستیکہ این نیکیہا کہ یاد کردہ شدہ ہست وبود وباشد مر شما را بسبب پاداش کارہائے نیک شما وَّكَانَ سَعْيُكُمْ مَّشْكُوْرًا وبود وہست کوششہائے شما پذیرفتہ وقبول کردہ شدہ وکارہائے شما ضایع نیست بلکہ اندک پذیر بسیار بخش ہست حضرت باری تعالیٰ اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْاٰنَ تَنْزِيْلًا بدرستیکہ ما بر تو فرستادیم قرآن را فرستادن پراگندہ اگر یکبار

فرستادمے یاد گرفتن او بتو دشوار بودے چون فرستادیم قرآن را و ترا پیغامبر گردانیدیم و
بخلق عالم فرستادیم اگر ترا برنجانند و ساحر و شاعر گویند بر جفائے ایشان صبر کن پس
گفت جل جلاله فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ پس صبر کن اے محمد از برائے حکم حق تعالے
برسانیدن شریعت و احکام و اسلام و بر دروغ گوئی داشتن خلق مر ترا و بر مصیبتها
و ادائے طاعتها وَلَا تُطِعْ و فرمانبرداری مکن مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا ازین کافران
هیچ بزه کاری و ناسپاسی را یعنی ولید مغیره و عتبه را که ایشان گفتند که ای محمد
ما ترا مال بسیار دهیم و عروس صاحب جمال بدهیم ازین کار برگرد و بقول دیگر مراد
ابو جهل ست که رسول علیه السلام را از نماز گذاردن منع کرده بود وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ
و یاد کن اے محمد نام خدائے خود را بُكْرَةً در بامداد یعنی نماز بامداد گذار وَأَصِيلًا و
شبانگاه یعنی نماز پیشین و نماز دیگر بگذار وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ و بعضے از شب سجده
کن مر پروردگار خود را یعنی نماز شام و خفتن بگذار وَسَبِّحْهُ و بپاکی یاد کن مر او را
لَيْلًا در شب طَوِيلًا دراز یعنی از شب بگذار و بقول دیگر مراد آنست که یاد کن بزبان
مر پروردگار خود را در همه اوقات إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستیکه این کافران يُحِبُّونَ دوست
میدارند جل و جان الْعَاجِلَةَ دنیا را وَيَذَرُونَ و میگذارند وَرَاءَهُمْ از پس خود
يَوْمًا ثَقِيلًا روز گران را یعنی کار ایشان همه از برائے دنیاست غم لهدان و اشغل چندان
باشد شان که خیر آن بلکه از ده بخش آن یکے از برائے آخرت نباشد شان فاما مومنان را
همه غم آخرت باشد و تدبیر دنیا بقدر حال بکنند فاما عاشقان را جز طلب دوست هیچ نباشد

مثنوی

ملک دنیا تن پرستان را حلال ؛ ما غلام ملک عشق بے زوال
عاشقے کز خوان رحمن خورد قوت ؛ صد خدان پیشش نیرزد برگ توت
هشت جنت گر درآرم در نظر ؛ ور کنم خدمت من از خوف سقر

ملول است ۱۲ ... اگرام دیگر ۱۲ ... ذکر ۱۲ ... کفورا ... منهم

	مؤمنے باشم سلامت جوے من		زانکه این هر دو بود حفظ بدن	

وبطریق تعریض تنبیه کردشان وگفت جل جلاله نَحْنُ خَلَقْنٰهُمْ ما آفریدیم ایشان را
وَشَدَدْنَآ وما استوار کردیم اَسْرَهُمْ عضوها واستخوانها وپیها ورگهاے ایشان را
وبقولے دیگر ما آفریدیم جان بیرون آمدن بول وغائط ایشان را یعنی راه پیش وپس
چون چیزے بیرون آید بر بدن بهم فراز آیند چون چنین ست چرا باید که شب وروز عمر خود را
بطلب کردن دنیا و دوستی آن مستغرق دارند وهیچ قدم بے طمع دنیا نرانند واز خالق و
رازق خود چرا روے گردانند وبیان کرد که ما قادریم برین که این کافران را نیست کنیم
وبدل ایشان دیگران را بیاریم وگفت جل جلاله وَاِذَا شِئْنَا وچون خواهیم که هلاک کنیم
ایشان را بَدَّلْنَآ اَمْثَالَهُمْ تَبْدِیْلًا بدل کنیم مانندهاے ایشان را بدل کردنی
یعنی بهتر از ایشان بیاریم وما قادر مختاریم وحکیم غفاریم ورحیم ستاریم وکریم زود
هلاک نکنیم ایشان را تا باشد که ایمان آرند اِنَّ هٰذِهٖ بدرستیکه این سوره تَذْكِرَةٌ
پندیست مرشمارا او تلطفیست مر دوستان را چونکه در وے حال بهشتیان ست و
بیان رفتار ایشان است فَمَنْ شَآءَ پس هر که خواهد حال ایشان را و جزاے ایشان را
اتَّخَذَ اِلٰى رَبِّهٖ سَبِیْلًا بگیرد به خداے خود راهے یعنی بندگی او کند ورضاے او جوید و
هواے خود بگذارد بیت بار و قبله در ره توحید نتوان رفت راست * یا رضاے دوست باید یا رضاے خویشتن
وَمَا تَشَآءُوْنَ اِلَّآ اَنْ یَّشَآءَ اللّٰهُ ونخواهید شما چیزے را مگر وقت خواستن خداے تعالی
یا مگر خواستن حق تعالے آن چیز را اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِیْمًا حَكِیْمًا بدرستیکه حق تعالی
هست وبود وباشد نیک دانا ونیک استوار کار که غلط بروے روا نیست یُّدْخِلُ
مَنْ یَّشَآءُ فِیْ رَحْمَتِهٖ هر کرا خواهد در رحمت خود درآرد یعنی ایمانش دهد بهشت جاودان وَالظّٰلِمِیْنَ
اَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا اَلِیْمًا وکافران را وستمگاران را آماده کند شکنجه دردناك یعنی کفر وکافری را بکافران
دهد و دوزخ جاودان دهد شان جزاے کردارشان القراءة بما تشاءون بالتاء

والیاء الا ان یشاء الله ظرف او حال

سورة المرسلات مکیة بسم الله الرحمن الرحیم وهی خمسون آیة وفیها رکوعان

والمرسلت بحرمت بادهای فرستاده شده عرفا همچون یال اسپ پی در پی متصل انتصابه علی الحال وقیل بحرمت فرشتگان فرستاده شده از برای کار نیکو العرف در لغت یال اسپ و کار نیکو وانتصابه علی المفعول فالعصفت عصفا پس بحرمت بادهای سخت رونده سخت رفتنی والنشرت نشرا و بحرمت بادهای که ابر را پراگنده کنند پراگنده کردنی فالفرقت فرقا پس بحرمت آیتهای قرآن که جدا کنند حق را از باطل جدا کردنی فالملقیت ذکرا پس بحرمت فرشتگان که اندازند وحی را در دلهای پیغمبران عذرا از برای پیدا کردن حجت او نذرا یا از برای ترسانیدن یعنی حق تعالی کتابهای خود را فرستاد بر پیغامبران تا ایشان با امتان برسانند و علمای امتان ایشان به شاگردان برسانند و ایشان بخلق برسانند تا عذر باشد یعنی حجت پیدا کنند بر ایشان تا خلق نگویند که ما نشنیدیم و ندانستیم و ما را کسی نرسانید و از روز قیامت خبر نکرد و بحرمت این چیزها که انما توعدون بدرستیکه آنچه ترسانیده میشوید یا وعده کرده می شوید شما را من الایعاد والوعید لواقع هر آینه افتاده است و باشنده است یعنی قیامت بهشت و دوزخ خواهد بود بیشک فاذا النجوم پس چون ستارگان طمست ناپدید شوند و فرو ریزند الطمس در لغت ناپدید کردن واذا السماء فرجت و چون آسمان شگافته شود و سست شود پس شگافند پس از هم جدا شود و پاره پاره شود و ذره ذره شود و آنگاه نیست شود ذکر فی التفسیران اول حال السماء الوهی یعنی سست شدن ثم الانشقاق ثم الانفطار ثم الانفراج حتی یتلاشی فتصیر کانها لم تکن واذا الجبال نسفت و چون کوهها پراگنده شوند و به باد داده شوند اول پراگنده شوند پس رانده شوند در هوا چون پشم رنگین پس ریزه ریزه شوند همچون گرد پس ناچیز شوند گویا که هیچ نبود واذا الرسل و چون پیغمبران اقتت

گرد کرده شوند جواب فَاِذَا النُّجُوْمُ طُمِسَتْ تا این جا محذوف است یعنی چون این کارها واقع شود
قیامت بیاید لِاَیِّ یَوْمٍ اُجِّلَتْ مر کدام روز را تاخیر کرده شده است این کارهای بزرگ
استفهام از برای تعظیم است لِیَوْمِ الْفَصْلِ جواب گفت از برای روز جدا کردن حق را از
باطل وَمَا اَدْرٰىكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ وچه دانی تو که چه بزرگ است روز جدا کردن یعنی تو
چه دانی بزرگی روز قیامت را یعنی چون نفخ صور شود و زمین بر خود لرزیدن گیرد و آسمان برخود
تر قیدن گیرند و کوهها از جای خود در هوا شوند و ستارگان بر زمین فرو ریختن گیرد و پیغامبران
را جمع کرده شود و خصم در خصم آویختن گیرند وای و هلاکی باد در ان روز مر کافران را چنانکه
حق تعالی گفت وَيْلٌ يَّوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِيْنَ وای در آن روز مر دروغ دارندگان را
و ویل وادیست در دوزخ که آن را ویل گویند اگر کوهها در آن جا اندازند بگدازند و این جای
کافران باشد نعوذ بالله من ذلك اَلَمْ نُهْلِكِ الْاَوَّلِيْنَ آیا نیست و هلاک نه کردیم قوم
پیشین را یعنی قوم نوح را ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْاٰخِرِيْنَ پس از پی ایشان در آوردیم و نیست
کردیم ایشان پسین را یعنی قوم عاد و ثمود را و قوم لوط و قوم فرعون و غیر ایشان را چون ایمان
نیاوردند به پیغمبران خود كَذٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِيْنَ وَيْلٌ يَّوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِيْنَ
و همچنین کنیم بر گناهکاران یعنی کافران امت ترا به قهر خود بگیریم و نیست گردانیم و ترا بر ایشان
نصرت دهیم چون منکران قیامت را یاد کرد و از هلاک کردن ایشان نیز خبر کرد اشارت
بدلائل قدرت خود کرد که ما قادریم قیامت را بیاریم و همه مردگان را زنده گردانیم و
دوستان را بهشت بریم و دشمنان را بدوزخ چون این همه ممکن است پس گفت جل
جلاله اَلَمْ نَخْلُقْكُّمْ آیا نه آفریدیم شما را مِّنْ مَّآءٍ مَّهِيْنٍ از آب سست یعنی خوار ناپاک
که آن آب مادر و پدر است فَجَعَلْنٰهُ پس گردانیدیم آن آب را و نهادیمش فِيْ قَرَارٍ
مَّكِيْنٍ در آرامگاه استوار که آن رحم و زهدان مادر است اِلٰى قَدَرٍ مَّعْلُوْمٍ تا اندازهٔ
دانسته شده که نه ماه است یا بیشتر یا کمتر فَقَدَرْنَا یعنی قدرنا پس اندازه کردیم ما آن وقت را

کرکم نشو و و بیش نگرو و فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُوْنَ پس ما نیک اندازه کنندگانیم ای اَلْمُقَدِّرُوْنَ
چون دلائل ظاهر شد با وجود این کافران منکر شدند قدرت ما را به آوردن قیامت وَیْلٌ
یَّوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِیْنَ هلاکی باد منکران اسلام و احکام آن را در آن روز اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ
آیا نگردانیدیم زمین را كِفَاتًا گرد کننده و فراهم آرنده اَحْیَآءً زندگان را وَّاَمْوَاتًا و
مردگان را یعنی زمین را جائے قرار زندگان و مردگان گردانیدیم وَّجَعَلْنَا فِیْهَا رَوَاسِیَ
شٰمِخٰتٍ و گردانیدیم در زمین کوههائے استوار بلند و چندین منفعتها در این کوهها نهادیم
از زر و نقره و آهن و لعل و غیر آن الرسوة استوار شدن الشموخ بلند شدن وَّاَسْقَیْنٰ
كُمْ مَّآءً فُرَاتًا و دادیم شما را آب خوش شیرین خنک و با وجود این کافر شدید جزا دهیم
شما را وَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِیْنَ وائے و هلاکی باد دروغ دارندگان را یعنی کافران را
در آن روز اِنْطَلِقُوْۤا اِلٰى مَا كُنْتُمْ بِهٖ تُكَذِّبُوْنَ گفته شود مر کافران را روز قیامت بروید
بسوئے آنچه بودید شما که دروغ گوئے میداشتید پیغامبران را بآن چیز یعنی بروید بدوزخ
الانطلاق رفتن اِنْطَلِقُوْۤا بروید اِلٰى ظِلٍّ بسوئے سایهٔ دود دوزخ ذِیْ ثَلٰثِ شُعَبٍ
که وے را سه شاخ باشد یعنی بزرگ باشد و از همه اطراف کافران گرفته بود شعبه شاخ
شعب جماعت لَّا ظَلِیْلٍ آن سایهٔ دود دوزخ خوش و خنک نباشد الظلیل پوشنده
وَّلَا یُغْنِیْ مِنَ اللَّهَبِ کفایت نکند آن سایه از آتش دوزخ یعنی هیچ در وی نفع نباشد
وقیل تمام و همیشه خوش و خنک نباشد اِنَّهَا تَرْمِیْ بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ بدرستیکه آن آتش
دوزخ مے اندازد اخگرها وقیل سرشک‌ها را که آب جگرها باشد همچون کوشکهائے بزرگ
كَاَنَّهٗ جِمٰلَتٌ صُفْرٌ گویا که آن اخگرهائے آتش اشتران سیاه اند که بزردے مے زنند
القصر کوشک وقیل درخت سطبر الجمل اشتر الجمالة جماعت والجمالات

[illegible]

جمع الجمع وَيْلٌ يَّوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِيْنَ وای و هلاکی باد دران روز کافران را که دروغگو
میداشتند مر پیغامبران را هٰذَا يَوْمُ لَا يَنْطِقُوْنَ این روزیست که درروی سخن نگویند
کافران یعنی در روز قیامت وقتی باشد که سخن نگویند کافران در آن وقت و مراد همه روز
نیست وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُوْنَ و دستوری داده نشود مر دوزخیان را تا سخن
گویند و عذر خواهند به قول امام مقاتل چهل سال سخن نگویند از سختی عذاب روز قیامت
وَيْلٌ يَّوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِيْنَ وای دران روز مر کافران را هٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ این
روز جدا کردنیست میان دوستان و دشمنان جَمَعْنٰكُمْ گرد کردیم شما را وَالْاَوَّلِيْنَ
با ایشان پیشین فَاِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ پس اگر باشد شما را مکری و حیله کنید مرا در دور
کردن عذاب از خود فَكِيْدُوْنِ پس مکر کنید مرا و این عذاب را از خود دور کنید و این
سخن مر کافران را سرزنش باشد وَيْلٌ يَّوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِيْنَ وای و هلاکی مر کافران
را دران روز چون حق سبحانه و تعالی حال دشمنان را یاد کرد حال دوستان را یاد
میگوید جل جلاله اِنَّ الْمُتَّقِيْنَ فِيْ ظِلٰلٍ بدرستیکه هر آئینه پرهیزگاران و دور باشندگان
از کفر و کافری باشند در بوستانها و سایهها با سایش وَّعُيُوْنٍ با چشمهای آب روان
وَّفَوَاكِهَ و میوههای نیکو مِمَّا يَشْتَهُوْنَ از آنچه آرزو برند كُلُوْا وَاشْرَبُوْا بخورید و
بیاشامید از نعمتهای بهشت هَنِيْٓـًٔا نوش و گوارنده و خوش باد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ
بآنچه کردید شما در دنیا از طاعتها یعنی جزای کردارهای شماست اِنَّا كَذٰلِكَ بدرستیکه
همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ جزا میدهیم نیکوکاران را اهل الاحسان نیکوئی کردن وَيْلٌ يَّوْمَئِذٍ
لِّلْمُكَذِّبِيْنَ وای و هلاکی باد مر کافران را در آن روز كُلُوْا بخورید ای کافران از
نعمتهای دنیا وَتَمَتَّعُوْا و برخورداری گیرید قَلِيْلًا اندکی یعنی روزی چند اِنَّكُمْ
مُّجْرِمُوْنَ بدرستیکه شما کافرانید و مستحق دوزخ شده اید که از دنیا بیرون شدن است
و بعذاب گور گرفتار شدن نعوذ بالله من ذلك الاجرام گناه کردن وَيْلٌ يَّوْمَئِذٍ

لِّلْمُكَذِّبِيْنَ وای وہلاکی باد دران روز مر کافران را وَاِذَا قِيْلَ لَهُمُ ارْكَعُوْا و چون گفته شود مر کافران را که نماز گذارید لَا يَرْكَعُوْنَ نماز نکنند الی رکوع پشت خم کردن وَيْلٌ يَّوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِيْنَ وای وہلاکی باد دران روز مر کافران را بقول امام مقاتل این در دنیا بود که مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم مر قوم بنی ثقیف را فرمود که نماز گذارید ایشان گفتند که ما ایمان می آریم فاما نماز نمی گذاریم ما را ننگ می آید که رکوع و سجود کنیم و قدکسانے را گویند که پیش کسے آیند از برائے خبر رسانیدن و ایلچی گری کردن و بقول عبداللہ بن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہما این در قیامت خواہد بود که فرمود قولہ تعالیٰ يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَّيُدْعَوْنَ اِلَى السُّجُوْدِ چون کشف کنند از ساق مؤمنان سجده توانند کرد و کافران نے چنانکه در سوره ن والقلم گذشت فَبِاَيِّ حَدِيْثٍ پس بکدام سخن بَعْدَهٗ پس از قرآن يُؤْمِنُوْنَ میگروند چون بآیات بینات قرآن ایمان نیاوردند بکدام سخن ایمان خواہند آورد یعنے ایمان نخواہند آورد بہیچ سخن واللہ تعالےٰ اعلم بالصواب

تمت

تمام شد

سپارہ

تَبٰرَكَ الَّذِیْ

سُوْرَةُ النَّبَاِ مَكِّيَّةٌ | بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ | آيَاتُهَا ۴۰ رکوعاتها ۲

عَمَّ يَتَسَآءَلُوْنَ (اصل عَنْ مَا بوده است یعنی) از چه سوال میکنند و می پرسند یکدیگر را اهل مکه اَلتَّسَآئُلُ از یک دیگر پرسیدن باز تفسیر کرد و گفت جل جلاله عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيْمِ از خبر بزرگ می پرسند اَلَّذِيْ هُمْ فِيْهِ آن خبر که ایشان در وے مُخْتَلِفُوْنَ اختلاف می کنند اَلْاِخْتِلَافُ خلاف کردن یک دیگر و آمد شد کردن مومنان میگویند قیامت حق است و خواهد بود چونکه حق تبارک و تعالیٰ از وے خبر کرد که آمدنیست و این خبر بزرگ است چونکه خبر کننده خدائے بزرگ است و کافران میگویند که نخواهد بود و بعضے میگویند که این خبر بزرگ پیغامبر محمد مصطفےٰ است صلی اللہ علیہ وسلم مومنان می گفتند که حق است و کافران می گفتند که حق نیست بعضے گفته اند آن خبر بزرگ قرآن است که مومنان می گفتند که حق است و سخن خدائے تعالیٰ است و کافران می گفتند که حق نیست و سخن خدائے تعالیٰ نیست و ما شکر گوئیم که از مومنانیم نه از کافران حق سبحانه و تعالیٰ نام مرا در دیوان مومنان داشت زانکه از ما طاعتے و عبادتے بوده باشد در ازل پس مے باید که دایما بذکر و شکر او مشغول باشیم

رباعی	بیتو صفات قرار نتوانم کرد گر بر تن من زبان شود هر موئے		احسان ترا شمار نتوانم کرد یک شکر تو از هزار نتوانم کرد	

حق سبحانه و تعالیٰ کافران را جواب داد و انکار ایشان را رد کرد و گفت جل جلاله كَلَّا سَيَعْلَمُوْنَ حقا که زود باشد که بدانند این کافران که این خبر بزرگ راست بوده است چونکه بمیرند و در گور در آیند و عذاب گور بچشند ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُوْنَ پس حقا که زود باشد که بدانند این کافران که این خبر بزرگ حق بوده است چون به قیامت زنده شوند و عذاب دوزخ را بدانند بعضے می گویند این تکرار از برائے تاکید است بعضے می گویند

[illegible]

تکرار نیست یکے دانستن در گور باشد ویکے دانستن در قیامت ابن عامر ستعلمون بتاء خطاب خوانده است ومعنی این باشد که زود باشد که بدانید که این خبر بزرگ حق بوده است چونکه به قیامت زنده شوید وبه عذاب دوزخ درمانید وکلا حرف ردع است ولازم ے بود بمعنی حقا ودرین آیت شاید که این معنی بوده باشد یعنی حقا که قیامت خواهد بود واین سوگند است الردع باز داشتن کسے را از چیزے واگر حرف بود معنی کلا این باشد که باز ایستید اے کافران ازین اعتقاد بدتان که قیامت نخواهد بود. سَیَعْلَمُوْنَ یعنی زود باشد که بدانند چون حضرت حق تعالی رد کرد انکار کافران را یاد کرد دلیلہائے قدرتہائے خود را بیان کرد که انکار نمی توان کرد چونکه بعضے زیر پائے ایشان است وبعضے بربالائے سر ایشان است وبعضے در ذات ایشان است پس گفت جل جلالہ اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ مِهٰدًا ﴿۶﴾ آیا نگردانیدیم ما زمین را بساط شما که در وے باشید وزراعت می کنید وتجارت میکنید وزندگانی ومردگی شما در وے است المهد گستردن یعنی پہن کردن والمهاد آرامگاه یعنی خداوند تبارک وتعالی قادر است ہمہ را زنده گرداند وقیامت را بیارد چنانکه قادر است به آفریدن زمین ہا وآسمانہا وقادر است بر ہست کردن شما وَّالْجِبَالَ اَوْتَادًا ﴿۷﴾ آیا نه کردیم کوہہا را میخہائے زمین تا نجنبد (ودر تفسیر عیسیر آمده است که چون حق تعالی زمین را آفرید زمین مے جنبید کوہہا آفرید تا زمین قرار گرفت آفریدن زمینہا وآسمانہا را ندیده ایم اما اعتقاد داریم که چنین است فاما آفریدن خود را دانسته ایم که بہیچ وجہ انکار نمی توانیم کردن چون نیست بودیم ہستمان کرد واشارت باز کرد وگفت جل جلالہ وَّخَلَقْنٰكُمْ اَزْوَاجًا ﴿۸﴾ وگردانیدیم وآفریدیم شما را جفتہا یعنی جفت جفت نر وماده وسفید وسرخ وسیاه وزرد ودراز وکوتاه وغیر آن الا زواج جمع زوج یعنی جفت جفت یا گونه گونه وَّجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا ﴿۹﴾ وکردیم خواب شما را راحت شما السبات آسایش تن بعضے گفته اند راحت وَّجَعَلْنَا الَّیْلَ لِبَاسًا

وَجَعَلْنَا وکردیم شب را پوشش شما که تاریکی شب همه چیز ها را بپوشد و در شب فائده بسیار ست وَجَعَلْنَا
النَّهَارَ مَعَاشًا وگردانیدیم روز را وقت زندگانی شما و در وی کسب کنید و چون مانده شوید
در شب آسایش کنید و این معلوم شماست که هیچ وجه انکار نمی توانید کرد و که المعاش زندگانی
کردن و زیستن معاشا ای ذا معاش وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا و بنا کردیم بر زبر شما
هفت آسمان استوار و محکم که هرگز کهنه وسست نشود الشداد جمع الشدید وَجَعَلْنَا سِرَاجًا
وَهَّاجًا و کردیم آفتاب را چراغ تابان و سوزان الوهجان درخشیدن وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ
مَاءً ثَجَّاجًا و فرستادیم از ابرها که نزدیک باشد بباریدن آب بسیار ریزان الثجر ریخته شدن
الثج ریزانیدن وقیل فرستادیم بادها که این ابر را عصیر و غفش کند تا باران از وی فرو
آید و باین قول من بمعنی با باشد و بالمعصرات نیز خوانده شده است وقیل باران را فرستادیم
از آسمانها در کشاف و کواشی و شرح کشاف سید مینی آورده است که باران از آسمانها می آید و
در تفسیر میر آورده است صاحب منظومه رحمة الله علیه که عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما
گفته است که آن از زیر عرش فرو می آید ارزاق حیوانات و در نوادر شیخ بزرگ محقق خواجه
ابن علی ترمذی نیز چنین گفته است که بوحی حق تعالی باران می آید از بحر الحیوة که زیر عرش
است تا باسمان دنیا میرسد باد را فرمان میشود که آن باران را در ابرها پراگنده کند و ابر
را فرمان میشود تا همچون غربال بیزد آن را و تا باران را فرشتگان در موضعش می نهند و
ازین سخن معلوم میشود که قول منجمان و فلاسفه باطل است که میگویند ابر باران را از دریا
می آورد و این قول که مراد از معصرات آسمانهاست قول امام حسن بصری و امام قتادة
رحمة الله علیهماست لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا تا بیرون می آریم بآن آب بسیار دانه را یعنی گندم
و جو و غیر آن از دانها و گیاه را که علف ستوران باشد وقیل الحب اللؤلؤ والنبات ما
انبت من الارض یعنی باین باران مروارید را و جمیع نباتات را بیرون می آریم از عدم خلق
میکنیم وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا و بیرون می آریم بآن آب بستانهای سبز انبوه را که شاخهای درختان

او در هم پیچیده باشد از بسیاری وَأَلْفَافًا جمع باشد چونکه حق سبحانه وتعالی دلائل عظام
یاد کرد بر قدرت تامهٔ خود بر آمدن روز قیامت وگفت جل جلاله إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ
كَانَ مِيقَاتًا بدرستیکه روز قیامت که جدا کرده شود در وی دوست را از دشمن و
حق را از باطل هست وعده گاه گرد آمدن همه خلق در وی برای شما و جدا الفصل
جدا کردن يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ آن روز جدا کردن باشد روزی که دمیده شود در
صور و صور مانند شاخیست که اسرافیل علیه السلام در وی دمد و قیل پیکر با پنج صوت
فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا پس بیائید شما از گور به عرصات قیامت گروه گروه و جماعت جماعت
و در کشاف آورده هست که در حدیث آمده که اهل عرصات ده گروه بیایند یک گروه
به صورت حمدونه آیند و آن خمرکشان باشند و یک گروه دیگر سر زیر و پاے بالا بر روی
خود میروند و اینها ربوا خواران باشند و گروهے دیگر نابینا و کر باشند و این قاضیان
و مفتیان باشند که در حکم و فتوای میل کرده باشند به ناحق و گروهے دیگر گنگ باشند
و این کسانے باشند که در طاعت عجب آرند و گروهے دیگر زبانهاے خود را می خایند
و اینها عالمان باشند که به علم و وعظ خود عمل نکرده باشند و گروهے دیگر دست و پاے
ایشان بریده باشد و این کسانے باشند که همسایه را رنجانیده باشند و گروهے دیگر
را بر دارهاے آتشین کشیده باشند و ایشان غمازان و سعی ناحق کنندگان باشند که مردمان
را در پیش سلطان ظالم و عوان بے باک رسانند از هشتم گروهے باشند که همه اعضاے
ایشان از هر پلیدی پلیدتر و از هر گنده گنده تر باشند و اینها کسانے اند که لذتهاے دنیا
را از وجهاے حرام گرفته باشند و حق خداے را نداده باشند و نهم گروهے باشند که
جامها از قطران و گوگرد سیه پوشیده باشند و این متکبران و فخر کنندگان باشند به مال و
جاه دنیوی و دهم گروهے باشند به صورت خوکان و چشمهاے ایشان نابینا و دندانهاے
ایشان از دهان بیرون آمده و ماران و کژدمان در دهان و در چشم ایشان افتاده و لعابها

و زنجیرها در گردن ایشان و اینها شراب فروشان و شراب خواران باشند نعوذ باللّٰه من ذلک
اینها بدبختان و عاصیان باشند اما مؤمنان و صالحان و جوانمردان بعضے بصورت ماه
شب چهارده و بعضے بصورت آفتاب و بعضے بصورت ستارگان باشند قوله وَفُتِحَتِ
السَّمَآءُ فَكَانَتْ اَبْوَابًا و کشاده شود آسمان پس باشند درہائے آسمان یعنی پاره پاره شود و
ذره ذره شود آنگه ناچیز شود و قیل کشاده شود درہائے آسمان تا فرشتگان فرود آیند امام
عاصم و حمزه و کسائی فُتِحَتْ بتخفیف خوانده اند و باقی قرار فُتِّحَتْ بتشدید خوانده اند وَسُيِّرَتِ
الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا و رانده شود کوهها از زمین یعنی از روئے زمین پس همچون نمایش
سراب شوند یعنی ناچیز شوند سراب آنچه در نیم روز نماید در بیابان مانند آب و هیچ چیز نباشد
چون چنین شود عقوبت دوزخ پیش آید اِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا بدرستیکه باشد
دوزخ راه گذر خلق هر که به بهشت رود بر صراط بگذرد و صراط پلے باشد بر بالائے دوزخ
و از امام حسن البصری روایت کرده شده است که پل صراط سه هزار ساله راه است از موئے
باریکتر و از شمشیر تیزتر هزار سال بر آمدن باشد و هزار سال فرود آمدن و هزار سال
همواری باشد تیز و باریک بر گناهگاران باشد و فراخ و پهن بر مؤمنان خدائے تعالیٰ
بعضے زود بگذرند همچون برق و بعضے را هفت هزار سال باید تا بگذرند و کافران
نتوانند گذشتن و در دوزخ افتند و هر مؤمنے را نورے باشد بعضے را هر چند نظر
کنند و بعضے را تا زیر قدم این سخن را نقل کرده شده است از رساله خواجه محمد پارسائی
بخاری رحمة اللّٰه علیه که برادر طریقت ما بوده اند و زینت اصحاب حضرت خواجه ما
بوده اند علیهم الرحمة والرضوان بقول دیگر مرصاد کمین گاه است لِلطَّاغِيْنَ
مَاٰبًا بدرستیکه باشد دوزخ مر طاغیان را یعنی مر کافران را جائے بازگشت و جائے

[illegible]

باشیدن که همیشه در وے باشند لَّابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا باشند کافران در دوزخ روزگارهائے دراز بی نهایت کذا فی الکشاف والکواشی ولیس المراد عددا محصورا الحقب روزگار باشد واز حقب هشتاد سال مراد نیست اینجا لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا نچشند دران دوزخ ویا دران روزگار هیچ خنکی ویا هیچ آسایش یعنی هیچ راحتے نباشد ایشان را الشراب آشامیدن قیل بَرْدًا ای نوما یعنی آسایش خواب وخوردنی نباشد شان قیل خنکی وقیل خواب إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا ولیکن آب گرم وخون وریم آبه دوزخیان را بخوارانند وبیاشامند الحمیم آب گرم الغساق خون وریم دوزخیان جَزَاءً وِفَاقًا این عذابها که یاد کردیم باشد جزائے موافق کردارهائے ایشان هیچ کردارے بدتر از کفر نیست وهیچ عذابے سخت تر از عذاب آتش دوزخ نیست وایمان بهترین کارهاست وبهشت خوشترین جائے هاست نصب علی المصدر ای جوزوا جزاء موافقا لاعمالهم چون بیان کرد کار ایشان را در دنیا وگفت جل جلاله إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا بدرستیکه این دوزخیان در دنیا بودند که نمی ترسیدند از شمار قیامت وقیل امید نمیداشتند حساب را الرجاء امید داشتن وترسیدن وقیل امید نمیداشتند قیامت را وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّابًا وبودند که دروغ میداشتند قرآن را وحجتهائے توحید را دروغ داشتنی بزرگ یعنی هیچ متوجه دلائل عقلیه ونقلیه نمی شدند ودر کفر اهتمام تمام داشتند اهتمام در کارهے درآمدن تعقیب مومن این ست که حساب خود بکند وبه توبه واستغفار عذر خواهی بکند وبعد از نماز دیگر به محاسبهٔ احوال واقوال واوقات گذشته اشتغال نماید شاید که حکمت خواندن سورهٔ عم بعد از نماز عصر این بوده باشد والله اعلم وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا وهر چیزے را دانسته ایم وشمرده ایم ونوشته ایم در لوح محفوظ یعنی پیدا کرده ایم الاحصاء دانستن وشمردن نوشتن فَذُوقُوا پس چشید جزاهای کردارهای بد خود را فَلَن نَّزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا پس هرگز زیاده نکنیم شما را اگر عذاب واین آیت

سخت ترین وعیدیست مر دوزخیان را واز این آیت معلوم میشود که مراد از احقابا ابد الآباد
است نه عدد مخصوص در تنبیه الغافلین آورده است که دوزخیان باران را طلبند ابر
سیاهے پیدا شود و ماران همچون گردنهائے شتران ببارد و کژدمان همچون شتران بجانِ
ایشان بگزد و ایشان را هزار سال درد و زهر آن نرود و معنی این آیت که قوله تعالی
نَزِيدُهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ یعنی زیادت کنیم ایشان را عذابے بر بالائے عذابے
قوله تعالی فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا اشاره که باین نوع عذاب باشد نعوذ بالله
مِن ذٰلِكَ والله تعالی اعلم چون از حال دشمنان و کافران خبر کرد از حال دوستان
و مؤمنان متقی نیز خبر کرد و گفت جل جلاله إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا بدرستیکه
مؤمنان پرهیزگاران راست رستگاری یافتن و بهشت را و باغهائے آراسته و انگور
هائے الوانی بود در حدیث آمده است که یک خوشه انگور بهشتی چنان کلانست که اگر زاغ
یک ماه بپرواز بالائے آن بپایان آن نرسد و مؤمن چون در بهشت در آید هزار باغ
بیند و در هر باغے هزار درخت بود و بر هر درختے هفتاد هزار برگ بود و بر هر برگے نوشته که
لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ أُمَّةٌ مُذْنِبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ و در روایت آمده است که
چون میوهٔ بهشتی را ببرند در حال در جائے او میوهٔ دیگر بیرون آید بقدرت خدا تعالی روایت کرده است
از تیسیر وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا و مر این بهشتیان را باشند عروسان نارپستان بکران اصلی همزادان یعنی حوران بهشتی
که هرگز پیر نشوند وَكَأْسًا دِهَاقًا و قدحهائے بهشتی برابر پیاپے بدست غلمان بهشتی با مر ملک لَا يَسْمَعُونَ
فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَّابًا نشنوند این بهشتیان در بهشت سخن بیهوده و نه دروغ دارند
یکدیگر را چون در دنیا مجلسهائے ایشان پاک بوده باشد از سخن فحش و دروغ و مسخرگی
و خبر چینی در آخرت نیز پاک باشند جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا این را جزاها
جزائے طاعتها باشد و قیل عطائے بسیار باشد از پروردگار تو و قیل عطائے

درختے بود دوزخیم بهشتی باران در دست ... نرود ... درخت ... اعنابا ... حداق ... از دنیا ... [illegible]

کافی بس کننده باشد چندان بدهد شان که گویند بس نصیب درویش اینست که باید که دایما بطاعت و مراقبه و مجاهده و محاسبه و مشاهده باشتغال نماید و از هزل و غفلت و تکذیب انبیاء و اولیا حذر کند و از غافلان و بازلان دور باشد و سخن حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی است رحمة الله علیه که گفته اند از صحبت بیگانگان حذر کنید چنانکه از شیر درنده رباعی

با هر که نشستی و نشد جمع دلت
وز تو نرمید صحبت آب و گلت
زنهار ازان قوم گریزان میباش
ورنه نکند روح عزیزان بحلت

بیت
صحبت مردانت از مردان کند
ابر گریان باغ را خندان کند

رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا الرَّحْمٰنِ پروردگار آسمانها و زمینها و آنچه درمیان هردو است خدای مهربان است لَا یَمْلِکُوْنَ مِنْهُ خِطَابًا نتوانند خلق بوی سخن گفتن از جهت شفاعت کردن مگر بفرمان او وقیل القراءة رَبُّ السَّمٰوٰتِ بضم الباء وبضم النون یَوْمَ یَقُوْمُ الرُّوْحُ وَالْمَلٰٓئِکَةُ صَفًّا نتوانند که سخن گویند بحضرت خدای تعالی در روزی که ایستد روح و فرشتگان صف زده یَوْمَ ظرف لَا یَمْلِکُوْنَ باشد یا ظرف لَا یَتَکَلَّمُوْنَ و بعضی گفته اند گروهی اند از لشکرهای خدای تبارک و تعالی که با ملائکه صف زنند دران روز که آن گروه نه از ملائکه باشند و نه از فرشتگان یعنی دران روز سخن نگویند خلائق اِلَّا مَنْ اَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ مگر آن کسیکه خدای تعالی او را دستوری دهد و اذن کند بسخن گفتن وَقَالَ صَوَابًا و گفته باشد صواب یعنی در دنیا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ گفته باشد یعنی در روز قیامت شفاعت مؤمن کند مر مؤمن را و شفاعت حق است مر پیغامبران را و اولیا را و علما را و شهدا را و هرکرا که خدای تعالی خواهد و قیل روح بیک قول جبرئیل است علیه السلام و قیل فرشته ایستاده همه فرشتگان بزرگتر که روح تنها یک صف باشد و همه فرشتگان یک صف بعدازو وش هیچ چیز از روح بزرگتر نیست و غیر این نیز گفته اند ذٰلِکَ الْیَوْمُ الْحَقُّ این روز ثابت و باشد بیشک فَمَنْ شَآءَ پس هرکه خواهد اِتَّخَذَ اِلٰی رَبِّهٖ مَاٰبًا بگیرد بسوی خداوند جای

بازگشت یعنی ایمان آرد و عمل صالح کند تا جائے یابد در بهشت به رحمت خدائے تعالی إِنَّا أَنذَرْ
نَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا بدرستیکه ما ترسانیدیم شما را به عذابے که نزدیک است آمدن او يَوْمَ
يَنظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ در روزے که بیند مرد آنچه پیش فرستاده باشد دو دست او
از نیکی و بدی وَيَقُولُ الْكَافِرُ و بگوید کافر يَا لَيْتَنِي كُنتُ تُرَابًا اے کاشکے من خاک شدمی
چنانکه حیوانات دیگر شدند حق سبحانه و تعالی همه مخلوقات را زنده گرداند و ایشان داد خود
از یک دیگر بستانند اگر گوسفند بے شاخ را گوسفند با شاخ زده باشد وے را شاخ دهند تا
وے را بزند و همه ستوران را و جانوران را زنده کنند فرمان آید که من شما را از برای فرزندان
آدم آفریده بودم در دنیا ایشان به شما چه معامله کردند گویند آلهی تو دانائی فرمانبرداری
ایشان کردیم ایشان کاهی و جوے و سبوسی و کنجاره بما دادند و نعمتهائے خوب را ایشان
خوردند درین باشند که ناگاه کافران را بینند در عذاب دوزخ گویند آلهی ما راضی شدیم
از انچه بما کردند فرمان آید که همه خاک شوید چون خاک شوند کافران آرزو برند حال ایشان را
و گویند اے کاشکے ما نیز خاک شدمی همچون ایشان تا از عذاب ابدی خلاص یافتمے چون این سوره
را تمام کنی بگوئے اَللّٰهُمَّ اعتق رقابنا و رقاب آبائنا و امهاتنا من النار برحمتك یا
ارحم الراحمین وصیت والد شریف رحمة الله علیه باین فقیر این بود که این دعا بعد
از سوره عم بخوان قیل مراد ازین کافر که گوید یالیتنی کنت ترابا ابلیس است که آرزو برد برآدم
یعنی ابلیس آرزو برد که کاشکے من خاک بودمے همچون فرزندان آدم علیه السلام والله اعلم بالصواب

سُورَةُ وَالنَّازِعَاتِ	بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ	مَكِّيَّةٌ آيَاتُهَا ۴۶ وَرُكُوعُهَا ۲

بدانکه حضرت حق سبحانه و تعالی درین سوره به پنج چیز سوگند یاد کرده است و مفسران را
اختلاف است که آن پنج چیز چیست اصح اقاویل این است که در هر پنج مراد فرشتگانند
که بکارها حق تعالی ایشان را مشغول کرده است و ما این قول را اختیار کردیم وَالنَّازِعَاتِ
غَرْقًا اے نزعًا غرقًا الغرق بمعنی الاغراق و یقال غرقته و اغرقته ای اخذته

بقوة النزع کشیدن والغرق والاغراق گرفتن بسختی یعنی بحرمت فرشتگان نیکه بکشند جانهای کافران را کشیدن سخت چون جان بحنجره گردن رسد بگذارند تا همه در تن در آید باز کشندش تا بر کافران سخت شود جان کندن نعوذ بالله من ذلك نزع در لغت عرب کشیدن را گویند غرقًا یعنی کشیدن محکم وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا و بحرمت فرشتگان که بگیرند جانهای مؤمنان را بآسانی و بزودی بیرون آرند نشط الدلو من البئر ای اخرجها کذا فی الکشاف یعنی چنانچه بیرون آورد دلو را از چاه وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا و بحرمت فرشتگان که شناوری کنند یعنی بشتابند در فرمانهای حق تعالی السبح شناوری کردن یقال فرس سابح وسبوح یعنی اسپ تیز رود در هوا و شناور گویا که در آب میرود یا چون آب میرود ولسرعته فی سیره بسهولة کانه یسبح فی الماء فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا پس بحرمت فرشتگانی که بر یک دیگر پیشی گیرند در خیرها و طاعتها فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا پس بحرمت فرشتگان که تدبیر میکنند کار عالم را و آن جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند علیهم السلام عزرائیل بگرفتن جانها موکل است و جبرئیل به لشکرها و بادها موکل است و میکائیل بر بارانها و نباتات و اسرافیل بر لوح محفوظ اطلاع میباشد و پس وے از آن جا میگیرد و به فرشتگان دیگر میرساند و بقول دیگر اسرافیل اخد اللہ تعالی دانا میگرداند بآنچه خواهد بود و بنفر فرشتگان دیگر میرساند چنانکه آدم علیه السلام را در یک لحظه دانا گردانید باسمای همه اشیاء بیواسطه کسی جواب قسم مقدر است یعنی بحرمت این چیزها که یاد کرده شد که شما زنده کرده خواهید شد بعد از مردن يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ در آن روز که بلرزد لرزنده الرجف لرزیدن یعنی زمین بجنبد چون در صور دمیده شود اول بار همه خلق بمیرند تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ از پی وے در آید پس آینده التبع والتباعة والمتابع والردف از پس در آمدن یعنی بار دوم که در صور دمیده شود و زمین بجنبد و خلق زنده شوند و میان این دو دمیدن چهل سال باشد قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ دلهای خلق در آن روز تپنده شوند الوجف تپیدن دل أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ چشمهای ایشان در آن روز از ترس خوار و ذلیل و بغایت فروفته

باشند اَبْصَارُهَا یعنی بینائی خداوندان دلها چون کافران مصیبت قیامت را شنیدند
عجب داشتند و گفتند چنانکه حق تعالیٰ ازان خبر کرد یَقُوْلُوْنَ ءَاِنَّا لَمَرْدُوْدُوْنَ فِی الْحَافِرَةِ
می گویند کافران که ما باز گردانیده شدگانیم یعنی خواهیم بود به حال اول و باز زنده شویم
چنانکه اول بودیم الحافرة اول کار یعنی زندگانی از پس مرگ ءَاِذَا كُنَّا عِظَامًا نَّخِرَةً آیا
چون شویم استخوان هائے بوسیده میان کاواک که باد در روے گذرد و آواز شنیده شود
القراءة ناخرة ونخرة العامل فی اذا محذوف ای انبعث اذا کنا عظاما قَالُوْا
گفتند کافران تِلْكَ اِذًا یعنی زنده شدن ما دو باره كَرَّةٌ باز گردانید نیست خَاسِرَةٌ
زیان کاره باشیم چون عمل نیک نکرده ایم و ایمان نیاورده ایم چون کافران منکر شدند
آمدن قیامت را و دور داشتند حق سبحانه وتعالیٰ بر ایشان رد کرد و گفت جل جلاله فَاِنَّمَا
هِیَ زَجْرَةٌ وَّاحِدَةٌ پس بدرستی و راستی که نیست این زنده کردن ایشان و رد کردن بحال
اول مگر یک بانگ بر زدنی یعنی یک دمیدن در صور فَاِذَا هُمْ پس ناگاه ایشان بِالسَّاهِرَةِ
باشند در روے زمین قیامت که آن زمین نزدیک به بیت المقدس باشد چون منکران محمد
صلی اللہ علیہ وسلم را یاد کرد از حال فرعون و انکار او از موسیٰ علیہ السلام خبر داد که باو
چه رسید با ایشان نیز خواهد رسید پس گفت جل جلاله هَلْ اَتٰىكَ حَدِیْثُ مُوْسٰى بدرستیکه
بتو اے محمد صلی اللہ علیک رسید سخن موسیٰ علیہ السلام اِذْ نَادٰىهُ رَبُّهٗ چونکه خواند
او را خداے او بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى در جاے پاک که نام او طوی است اِذْهَبْ اِلٰى
فِرْعَوْنَ اِنَّهٗ طَغٰى فرمود حق تعالیٰ موسیٰ علیہ السلام را که برو سوے فرعون بدرستیکه
وے از حد در گذشته است و وے را بدین حق بخوان که وے از حد در گذشته است
دعوی باطل میکند خاک در دهن وے که خود را خداے میگوید لعنت اللہ علیہ فَقُلْ
پس بگو مر فرعون را هَلْ لَّكَ اِلٰۤى اَنْ تَزَكّٰى هیچ رغبت هست ترا که پاک شوی و از کفر و گناه

بالکلیة | الساهرة | ودقال پیدا... | ... | العظام | منکر ... ۱۲ | ... | الحافرة | ... | ... | فاذاهم | ...

آواز اسرافیل علیه السلام جمع خلایق بر روے زمین القدس و الساهرة بیداری بود ۱۲ منه رحمه الله ...

دور باشی و ایمان آری به خدائے تبارک و تعالیٰ بدست من وَاَهْدِيَكَ اِلٰى رَبِّكَ فَتَخْشٰى و راه نمایم ترا به خدائے تو تا بترسی و از کفر و گناه دور باشی فَاَرٰىهُ الْاٰيَةَ الْكُبْرٰى پس نمود موسیٰ علیہ السّلام فرعون را نشانی بزرگ یعنی عصا و ید بیضا ید بیضا آن بود که دست خود را موسیٰ علیہ السّلام در بغل خود میکرد چون آفتاب روشن می شد و در عصا هزار معجزه بود و بعضے گفته اند که ید بیضا اکبر بود از بهر آنکه سحره فرعون نتوانستند سوے بصورت ید بیضا آوردن و بصورت عصا آوردند فَكَذَّبَ وَعَصٰى پس دروغگوے داشت فرعون موسیٰ علیہ السّلام را و عاصی شد ثُمَّ اَدْبَرَ يَسْعٰى پس برگشت از قبول کردن ایمان و کوشش کرد در فساد کردن و دشمنی به موسیٰ علیہ السّلام فَحَشَرَ پس گرد کرد فرعون جادوان و لشکر خود را و قوم خود را فَنَادٰى پس خواند ایشان را و آواز داد شان فَقَالَ اَنَا رَبُّكُمُ الْاَعْلٰى پس بگفت منم پروردگار بزرگ تر شما لعنة الله علیه یعنی بتان خدایان خرد اند و من کلانتر ایشانم فَاَخَذَهُ اللّٰهُ پس گرفتش خدائے تعالیٰ نَكَالَ الْاٰخِرَةِ وَالْاُوْلٰى برسوائی دنیا و آخرت در دنیا غرق کردش بآب و در آخرت سوختش بآتش اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَنْ يَّخْشٰى بدرستیکه درین عذاب که وے را کردیم پند لیست مر هر کسے را که بترسد از خدائے تعالیٰ العبرة پند و انگشت نمای خلق شدن نقیب تو اینست که اهل حق را معتقد باشی و با ایشان دشمنی نکنی تا چون فرعون محروم نمانی مثنوی

امتی و رسولان ضمیر است ز کو	سنج خواهند اسرافیل خو
نخوتے دارند و کبری چون شهان	چاکری خواهند از اهل جهان
تا ادبهاشان بجا گه نا دریے	از رسالت شان چگونه برخوری
کے رسانند آن امانت را بتو	تا نباشی پیش ایشان راکع دو تو
مرادبشان کے همی آید پسند	کآمدند ایشان ز ایوان بلند

قصه فرعون را خدائے تعالیٰ عبرت گفت و انگشت نما کرد و پند مر عالیان را داد

یاد کنیم بعضے را آنچه پند باشد و من الله التوفیق وعلیه التکلان بدانکه وهب بن منبه
روایت کرده است که فرعون علیه اللعنة در خواب دید که کسے پیدا شود از بندگان تو که مملکت ترا خراب کند و ترا
در آب غرق کند و لشکر ترا نیز از بنی اسرائیل همچون کسے پیدا شود چون بیدار شد غمناک شد و قوم
خود را خبر کرد همه گریستند و تعزیت داشتند و مر فرعون را هزار جادو بود و هزار کاهن یعنی
رمال و هزار منجم همه را جمع کرد و خواب را با ایشان بگفت همه گفتند ما کفایت این بکنیم ما را
چهل روز فرصت بده پس فرصت داد شان ایشان رفتند و گلیم پوشیدند و نان جوین
میخوردند و بر خاکستری خفتند و شب بیدار مے بودند و روز روزه میداشتند و زاری میکردند
پیش دیوان که مے پرستیدند شان تا ایشان را خبر کنند ازین خواب فرعون و دیوان دران
وقت بآسمان میرفتند و از فرشتگان سخن مے شنیدند چون کارے در دنیا میشد حق تعالی
بحملهٔ عرش خبر کردے ایشان باهل آسمانها بگفتندے و دیوان او را در آسمانها بشنیدندے
وحی آمد بحملهٔ عرش که ما در بنی اسرائیل پیغمبرے خواهیم آفرید ملک فرعون را براندازد و او را
هلاک کند و این دریا شکند یعنی در مصر خواهد بود در شب جمعه در فلان ماه معین چونکه
سه ساعت از شب بگذرد از پشت پدر برحم مادر آوریم وے را چون شیاطین
این وحی را در آسمان شنیدند به زمین آمدند و منجمان و ساحران و کاهنان را خبر کردند
که چهل روز دیگر چنین خبرے خواهد شد و ایشان پیش فرعون آمدند و گفتند حال
چنین است فرعون گفت چه حیله می کنید تا ما در وے را پیدا کنیم و بکشیم تا این موجود
نشود گفتند ما این نتوانیم کرد فاما مردان بنی اسرائیل را در شب چهلم از زنان جدا کنیم
تا این شخص موجود نشود و چون شب چهلم شد چنین کردند مردان بنی اسرائیل را در جائے
معین کردند و هر یکے را چیزها دادند و گفتند همه اینجا باشید با یک دیگر صحبت دارید منجمان
آن شب بیدار مے بودند و فرعون با عمران که وزیر خاص او بود و دربان وے بود با او
در شهر مصر رفتند و عمران از بنی اسرائیل بود و فرعون نمی دانست و همه بنی اسرائیلیان

ولشکر فرعون بیرون شہر ماندند و فرعون عمران راگفت از در کوشک من جائے نروی و خود بالباس خواب رفت عمران چنان کرد تا آن وقت که خدائے تعالیٰ خواسته بود عروس عمران راخبر شد که عمران در شهر ست آمد به نزدیک عمران و هر دو جمع شدند بایک دیگر موسے علیہ السّلام از پشت پدر به رحم مادر آمد عمران گفت مر عروس خود راکه بدانکه آنکس که فرعون از وے می ترسد این فرزند ما خواهد بود پنهان دار این سر را چون منجمان در آسمان نظر کردند نشانے یافتند که موسے علیہ السلام از پشت پدر به رحم مادر آمد فریاد بر آوردند و نعره بر داشتند بآواز بلند که فرعون بشنید و بیدار شد و از عمران پرسید که این چه حالست عمران گفت آواز بنی اسرائیلیان ست که بایک دیگر بازی میکنند خاطر فرعون نگران شد چون بامداد شد منجمان بار و بہائے سیاه و جامه دریده پیش فرعون آمدند و گفتند این دشمن تو در شکم مادر پیدا شد فرعون غضب کرد بر ایشان ایشان گفتند ما تدبیر کنیم چون از مادر آید چون موسے از مادر آمد گفتند این دشمن تو ظاهر شد فرعون غمناک شد گفتند همه زنان بنی اسرائیل را جمع کن و فرزندان ایشان را که درین ماه از مادر آمده اند پسران را بکش و دختران را بگذار فرعون چنین کرد نود و هزار پسر طفل را بکشت از بنی اسرائیل و حق تعالےٰ موسٰے را نگاه داشت و باقی قصه در کتابها مذکور ست پس عبرت و پند درین قصه این ست که هیچ کس تقدیر حق تعالیٰ را دیگر نتواند کرد رضا بقضا باید داد قطعه

	دفع آن کار را ابلهان باشد مرورا حق نگاهبان باشد		چون قضا رفت و حکم شد تقدیر هر که گردن نهد قضائے ورا	

چون کافران قیامت را منکر شدند حق تعالیٰ قدرت خود را بیان کرد برین که وے قادر ست بر زنده کردن و بر هر چه خواهد و گفت جل جلاله ءَاَنۡتُمۡ اَشَدُّ خَلۡقًا آیا شما قوی ترید از جهت آفریدن اَمِ السَّمَآءُ ۚ بَنٰىهَا یا آسمان بنا کرد او را خدائے تعالیٰ رَفَعَ سَمۡكَهَا و بر داشت سقف او را فَسَوّٰىهَا پس راست کرد او را که در وے هیچ شگافے و عیبے نیست یعنی آن خدائے که

که قادر است بر آفریدن آسمانهای با عظمت اولی‌تر که قادر باشد بآفریدن و زنده کردن خلق را
بعد از مردن ایشان و قدرت خود را بار دیگر یاد کرده گفت جل جلاله وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا و تاریک
کرد خدای تعالی شب را که از آسمان پیدا شود تاریکی وے باز قدرت خود را یاد کرده گفت
جل جلاله وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا و بیرون آورد چاشتگاه یعنی نور آفتاب را از پس تاریکی پیدا کرد
در آسمان پس هر شب و هر روز میرانیدن و زنده کردن است پس همه را در شب بخواب برد
چون روز شود همه را بیدار سازد وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَٰلِكَ دَحَاهَا باز قدرت خود را بآفریدن
زمین یاد کرده گفت زمین را بعد از آن گسترانید یعنی پهن کرد وی را بر روی آب عبد الله بن
عباس رضی الله عنهما گفت اول زمین را آفرید لیکن فراخ نکردش تا آسمان را آفرید و بعد
ابن عمر رضی الله عنهما گفت حق سبحانه و تعالی اول زمین کعبه را آفرید باندازهٔ خانهٔ کعبه
چهار گوشه بر روی آب نهاد پیش از آنکه آسمان دنیا را آفرید هزار سال بعد از آن آسمان
دنیا را آفرید و زمین را از آن زمین کعبه بیرون کشید و بر روی آب گسترانید أَخْرَجَ مِنْهَا
مَاءَهَا بیرون آورد از زمین آب را وَمَرْعَاهَا و چراگاه او را یعنی هر چه آدمیان و ستوران
خورند از زمین بیرون آورد وَالْجِبَالَ و کوهها را أَرْسَاهَا آفرید و فرو گذاشت و ایستاده
کرد أَرْسَاهَا استوار کردن و ایستانیدن مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ و این همه را آفرید تا
برخورداری و منفعت شما باشد و علف ستوران شما باشد چون بدین نعمتها شکر نکنند و بدین
دلائل عظام التفات نکنند و ایمان نیاورند از عذاب بزرگ خبر کرده شان و گفت فَإِذَا
جَاءَتِ پس چون بیاید الطَّامَّةُ الْكُبْرَىٰ بلائے بزرگ پوشنده عقلها و قیل غلبه کننده
و قیل هیبناک و آن آواز اسرافیل است که در صور دمد یعنی چون بیاید قیامت و خلق زنده
شوند يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ مَا سَعَىٰ در آن روز پند گیرد آدمی و یاد کند یعنی هر چه کرد

[illegible]

باشد در دنیا از نیکی و بدی وَبُرِّزَتِ الْجَحِيْمُ لِمَنْ يَّرٰى و پیدا کرده شود دوزخ مر آنکس را که ببیند یعنی همه خلق دوزخ را ببینند و دوزخی را بدوزخ برند و بهشتی را به بهشت فَاَمَّا مَنْ طَغٰى پس اما هر که بیفرمانی کرد حق تبارک و تعالی را و از حد درگذشت وَاٰثَرَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا و برگزید زندگانی نزدیک تر را یعنی دنیا را بر آخرت فَاِنَّ الْجَحِيْمَ پس بدرستیکه دوزخ هِيَ الْمَاْوٰى وے هست جائے بازگشت او درین آیت وعید بزرگست مر اهل دنیا را که از حرام پرهیز ندارند وَاَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهٖ واما آنکه بترسد جای ایستادن را از برائے حساب پروردگار خود وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰى و باز دارد تن خود را از هوا یعنی میل کردن بآنچه نشاید یعنی مراد نفس که بحکم شرع بوده باشد بنفس خود ندادالهوی میل کردن دل بآنچه نشاید وقیل مراد نفس فَاِنَّ الْجَنَّةَ پس بدرستیکه بهشت هِيَ الْمَاْوٰى ویست جائے بازگشت او یعنی هر که هوائے نفس خود بگذارد و بے فرمانی خدائے نکند بهشت جائے او باشد که هرگز از وی بیرون نیاید خواجه ابوبکر وراق رحمة الله علیه گفت که خدائے تعالےٰ در دنیا و آخرت چیزے خبیث تر از هوا که مخالف حق تعالی باشد نیافریده و پیش اهل طریقت مرد وقتے بالغ شود که از هوائے نفس خلاص یابیست

خلق اطفال اند جز مست خدائے		نیست بالغ جز رهیده از هوا	

بدانکه مفسران گفته اند که این دو آیت در حق مصعب بن عمیر و برادر وے عامر ابن عمیر آمد که پادشاه زادگان عرب بودند یکے مؤمن بود و دیگرے کافر آیت در حق عامر ابن عمیر آمد که وے کافر بود و در روز جنگ بدر وے را برادر وے مصعب ابن عمیر کشت این آیت آمد فَاَمَّا مَنْ طَغٰى وَاٰثَرَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا فَاِنَّ الْجَحِيْمَ هِيَ الْمَاْوٰى و آیت دوم وَاَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهٖ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰى فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَاْوٰى در حق مصعب ابن عمیر آمد که وے در جنگ احد کشته شد رضی الله عنه و آن چنان بود که ابوسفیان پدر معاویه لشکر عظیم آورد در احد و احد کوهیست نزدیک مدینه رسول صلی الله علیه وسلم و دران جنگ

عَلَم اسلام بدست مُصعب داده بودند ابن قمیه نام کافرے بود که پہلوان لشکر کافران بود لعنة الله علیه بر رسول علیه السلام نیزه انداخت مصعب خود را در پیش انداخت تا نیزه بوے رسید و رسول علیه السلام بسلامت ماند و علم اسلام را فرشته بگرفت مانند مصعب تا علم بر زمین نیفتد و ابن قمیه لعنة الله علیه نعره زد که محمد را کشتم امیر المؤمنین علی رضی الله عنه وے را بکشت و لشکر کافران دران جنگ عم رسول علیه السلام حمزه را کشتند چنانکه در تواریخ مذکور است پس این آیت آمد که وَاَمَّا مَنْ خَافَ در حق مصعب آمد و چون رسول علیه السلام مصعب را دیدند در خاک و خون افتاده و زخم بسیار خورده گفت صحابه را که وے را دیده بودید که چه نوع جامہا داشت در مکه گفتند نعلین وے از زر بود رباعی

در مطبخ عشق جز نکو را نکشند
گر عاشق صادقے زکشتن مگریز

لاغر صفتان زشت خو را نکشند
مردار بود هر آنچه او را نکشند

و ظاهر این دو آیت عام است در حق مؤمنان و کافران قال النبی علیه السلام بئس العبد عبد الهوی یضله یعنی بد بنده ایست بندهٔ هوائے گمراه کننده و خواجه محمد علی حکیم ترمذی رحمة الله علیه گفته است که هوائے مضل ترک حق است در کارہا و عبادتہا و این فقیر میگوید در بخارا بودم در خود کاہلی و تیرگی مشاهده کردم گفتم چند روزے روزه دارم تا باشد که این تیرگی دور شود نیت روزه کردم و بخدمت شیخ خود خواجه بهاء الدینؒ رفتم چون حضرت ایشان مرا دیدند فرمودند تا طعام آوردند و گفتند این ضعیف را که طعام بخور و این حدیث را خواندند که بئس العبد الخ و معنے وے را تقریر کردند و گفتند ما تجربه کرده ایم خوردن اولےٰ تر است از روزه به هوائے نفس داشتن مثنوی

نفس خود را زن شناس از زن بتر
زانکه آن جزو است و نفس است کل شر

مشورت با نفس خود گر مے کنی
هرچه فرماید خلاف آن کنی

گر نماز و روزه مے فرمایدت
نفس مکار است چیزے زایدت

مشورت با نفس خود اندر فعال — هرچه گوید عکس آن باشد کمال
آنچه گوید نفس تو کاینجا بدست — مشنوش چون کار او ضد آمده است
تو خلافش کن که از پیغمبران — اینچنین آمد وصیت در جهان

وگفته اند که عمر دو بار ه می بایست تا بنده یکبار تجربه کند و بار دیگر عمل کند بآن ازین ارشاد فهم شد که در عبادت نافله نیز هوا میرود و گفتند که عبادت نفل باید که باذن شیخ فانی فی الله باشد که وے از هوا خلاص شده است و به هوا ر و کرده نمی شود هیچ انگور پخته غوره نمی شود هیچ میوهٔ پخته دیگر باکوره نشده است الفانی لایرد باکوره میوهٔ که اول برسد این فقیر از ایشان پرسیدم که اگر همچنین شیخ یافت نشود چکنم گفتند هرگه که عبادت بکنید بعد از ان استغفار بکنید و حضرت خلیفهٔ ما خواجه علاؤ الدین عطار رحمة الله علیه این فقیر را فرموده اند که بعد از هر نماز جهت استغفار بگوے همه صد بار میشود اَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَاَتُوْبُ اِلَيْهِ قال النبی علیه السلام انی لیغان علی قلبی فاستغفر الله فی کل یوم مائة مرة یعنی در دل من پرده پیدا میشود همچون ابر تنگ پس استغفار می کنم در هر روزے صد بار يَسْأَلُوْنَكَ عَنِ السَّاعَةِ اَيَّانَ مُرْسٰهَا مے پرسند ترا اے محمد از قیامت که کے خواهد بود فِيْمَ اَنْتَ مِنْ ذِكْرٰهَا در چیستی تو اے محمد از یاد کردن قیامت یعنی تو ندانی وقت آمدن او را اِلٰى رَبِّكَ مُنْتَهٰهَا بخدائے تست پایان او یعنی دانستن او را او داند که کے خواهد آمد و غیر او کسے نداند اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ يَّخْشٰهَا هر آئینه تو بیم کنندهٔ آن کسے را که بترسد از قیامت یعنی تو نمیدانی که کے خواهد بود فاما پند مے دہی کسے را که از آمدن قیامت بترسد و توبه کند كَاَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا گویا که ایشان آن روز را یعنی قیامت لَمْ يَلْبَثُوْا اِلَّا عَشِيَّةً نباشیده اند در دنیا مگر شبانگاهے اَوْ ضُحٰهَا یا چاشتگاهے یعنی همه عمر دنیا در پیش ایشان کوتاه نماید به مقدار آخر روز یا اول روز چون درازی قیامت ببینند و عذابهائے او را بچشند همه عمر به ایشان کوتاه نماید نعوذ

باللہ من ذلک خدایا ما را از خواب غفلت بیدار گردان وختم کار ما را بخیر گردان بکرمک یا

	اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ	
سُوْرَةُ عَبَسَ مَكِّيَّةٌ	بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	اِحْدٰى وَاَرْبَعُوْنَ اٰيَةً

عَبَسَ روے ترش کرد محمد علیہ السّلام وَتَوَلّٰى وروے گردانید اَنْ جَآءَهُ کہ آمد بوی الْاَعْمٰى نابینائے یعنی عبد اللہ بن مکتوم رضی اللہ عنہ سبب نزول این سورہ آن بود کہ نابینائے بود در مکہ درویشے عبد اللہ نام روزے در مجلس رسول علیہ السلام آمد ودر مجلس کلانتران مکہ وتوانگران بودند ورسول علیہ السّلام ایشان را بایمان میخواند نابینا گفت یا محمد علمنی مما علمک اللہ یعنی اے محمد بیاموز مرا از ان علم کہ خدائے تعالیٰ ترا آموزانیدہ است وندانست کہ رسول علیہ السلام بچہ کار مشغول است رسول علیہ السّلام روے از وے بگردانید وروے ترش کرد نابینا را صحابہ خبردار کردند شرمندہ شد واز مسجد بیرون آمد جبرئیل علیہ السّلام آمد وحجابے میان رسول وکلانتران مکہ کشید تا رسول ایشان را ندید ودر دیدن چشم او نقصان پیدا شد باز حجاب را برداشت واین آیت آمد در حال رسول علیہ الصلوٰۃ والسّلام دانست کہ از جہت نابینا بود در عقب نابینا رفت ووے را یافت وعذر خواست وگفت تا زندہ باشی نفقۂ تو بر من باشد وہر بارے کہ وے را دیدے گفتے مَرْحَبًا بالذی عاتبنی فیه ربی یعنی خوش باد بآنکس کہ عتاب کرد بمن از بہر وے خدائے من ہیچ حاجت داری تا روا سازم ودرین آیت شرف اہل اسلام است وکمال درویشان وطالبان علم ظاہر وعلم باطن فہم میشود نصیب تو این است کہ بر فقیران صالح کرم کنی وبا ایشان تقرب جوئی **بیت**

	این فقیران لطیف وخوش نفس	نظم	کز پئے تعظیم شان آمد عبس	نظم
	پادشاہی زاہل فقر طلب		آن سبق بر دگان عالم جود	
	کہ نیرزد بنزد ہمت شان		ہمہ ملک وجود وقلب وجود	

ہر کہ بطلب علم ظاہر یا بطلب علم باطن مشغول باشد دائماً او از جملۂ اہل حق باشد وَمَا يُدْرِيكَ و تو چہ دانی اے محمد لَعَلَّهُ مگر وے یا بود کہ وے یعنی آن نابینا يَزَّكَّىٰ کہ پاکیزہ شود بانچہ از تو بشنود و عمل کند أَوْ يَذَّكَّرُ گویا پند گیرد و از گناہ توبہ کند الأصل يتزكى ويتذكر

الاول اشارة الى تهذيب النفس عن الخصال الذميمة والثانى اشارة الى الاتعاظ بالمواعظ الظاهرة وتطهير الظاهر و درین نیز اشارت ہست کہ طالب العلم را باید کہ دائما بطلب علم باطن یا بطلب علم ظاہر مشغول باشد تا از جملۂ اہل حق باشد. رباعی

	تا در طلب گوہر کانے کانے		تا زندہ بیوی وصل جانے جانے	
	فی الجملہ حدیث مطلق از من بشنو		ہر چیز کہ در جستن آنے آنے	

فَتَنفَعَهُ الذِّكْرَىٰ تا کہ سود کندش پند و وعظ تو أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَىٰ اما آنکہ تونگر شدہ است و پروائے علم و ایمان ندارد فَأَنتَ لَهُ تَصَدَّىٰ پس تو پیش مے آئی مراو را و روی بوی مے آری و گوش بہ سخن وے میداری وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ و چیست بر تو یا محمد یعنی بر تو چہ باشد اگر آن کلانتران و تونگران ایمان نیارند و پاکیزہ نشوند و بہ نجاست کفر نجس باشند بر تو ہیچ چیز نیست جز رسانیدن بفرمان ما ایمان و عرفان بایشان نمیدہیم چون ایشان را پروائے آن نیست وَأَمَّا مَن جَاءَكَ يَسْعَىٰ و اما آنکہ بتو آمد و می شتافت یعنی آن نابینا کہ آمد تا علم آموزد از تو وَهُوَ يَخْشَىٰ و او می ترسد از خدائے تعالیٰ قیل وی می ترسید در راہ وقت آمدن چون راہ را نمے دید فَأَنتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ پس تو اے محمد از وی روے میگردانی و بکافران و کلانتران و تونگران روے می آری و بایشان مشغول میشوی خوش باش اے درویش فقیر طالب صادق کہ از برائے نابینائے بر حبیب خود ہمچنین عتاب میکند معلوم میشود کہ کرم و لطف حضرت باری تعالیٰ در حق فقیران و طالبان رضا و لقائے او بسیار ست بسیار فقیر حقیر باشد بظاہر خراب و خاک آلود کہ وے از دوستان حضرت حق

[illegible]

تبارک وتعالی باشد چنانکه پیغمبر علیه السلام فرماید رب اشعث اغبر مدفوع بالابواب لو اقسم علی الله لابره پس به حقارت بر و. سے نظر مکن تا هلاک نشوی. مثنوی

بسا مو ساشده ولیده وغبار آلوده که از در ها رانده
اگر قسم خورد بر خدا هر آئینه جانب کند او را خدا تعالی

تو ز ضعف خود مکن بر وے نگاه	بر تو شب بر وے همان شب چاشتگاه
چشم وے خفته دلش بیدار از آن	شکل بے کار و روان در کار دان
حالت او خواب را ماند گھے	خواب بیدار در آن را گرہے

كَلَّا نه چنان ست که تو کردی اے محمد مکن مثل آنچه کردی اِنَّهَا بدرستیکه آیتهاے قرآن ما درین سوره تَذْكِرَةٌ پندیست مر خلق را فَمَنْ شَاءَ پس هر که خواهد ذَكَرَهُ پند گیرد از فقیران و توانگران پند گیرد به قرآن وایمان آرد وعمل کند تا دولت وسعادت یابد و هر که نکند زیان کار باشد و از بزرگی قرآن خبر کرد وگفت جل جلاله فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ این قرآن در کتابهاے بزرگ گردانیده شده ست مَرْفُوعَةٍ بلند گردانیده شده ست یعنی در لوح محفوظ مُطَهَّرَةٍ پاک گردانیده شده از تناقض و دروغ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ بدست نویسندگان كِرَامٍ نیکو بندگان خداے تعالی را بَرَرَةٍ نیکو کاران یعنی فرشتگان که قرآن را نوشتند از لوح محفوظ وقیل یعنی صحابه رسول که قرآن را نوشتند و یاد گرفتند وعمل کردند و به خلق رسانیدند قال رسول علیه السلام الماهر بالقرآن مع الكرام البررة یعنی هر که ماهر شد به قرآن یعنی قرآن دان باشد با کرام برره باشد در مرتبه یعنی با فرشتگان مقرب باشد قُتِلَ الْإِنْسَانُ لعنت کرده شده باد آن آدمی مَا أَكْفَرَهُ چه کافر کرد او را به خداے تعالی مراد همه کافرانند و بقول امام مقاتل ازین انسان عتبه پسر ابی لهب ست وقصۂ او مشهور ست که او داماد رسول بود علیه السلام به سفر میرفت آمد پیش رسول علیه السلام و دختر او را طلاق کرده آب دهان در

[illegible]

روے مبارک رسول علیہ السلام انداخت وگفت کہ او کافرست بہ قرآن و بہ سورۂ والنجم
اذا ھوی رسول گفت علیہ الصلوٰۃ والسلام اللهم سلط علیه کلبا من کلابک اے
بارخدایا بگمار بروے یکے از سگان خود درآن سفر آن ملعون را شیر پارہ پارہ کرد و
بخورد وآن چنان بود کہ در بیابانے رسید کاروانے از مکہ می آمد کسے گفت ایشان را کہ
این جا شیران درندہ بسیارند واقف باشید چون شب شد ابولہب گفت من می ترسم
از دعائے محمد کہ بر پسر من کرد پس ہمہ کاروان یک جا جمع شدند و عتبہ را درمیان
خود گرفتند وخوابانیدند چون شب شد شیرے آمد و ہیچ کس را نخورد مگر عتبہ را کہ پارہ
پارہ کرد وبخورد مِنْ اَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهٗ یاد کن آفریدن خود را اے کافر کہ از چہ چیز
آفریدہ است خدائے تعالیٰ ترا بیان کرد وگفت مِنْ نُّطْفَةٍ از آب منی خَلَقَهٗ آفریدہ
است وے را فَقَدَّرَهٗ پس اندازہ کرد آفریدن وے را چہل روز آب بود در شکم
مادر و چہل روز دیگر خون بستہ و چہل روز دیگر گوشت پارہ بود بعد ازان روح در وے
درآوردند و چون مدت نہ ماہ بگذشت ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهٗ پس راہ بیرون آمدن را
از شکم مادرش آسان کرد پس مدتے عمر داد او را کہ خواست ثُمَّ اَمَاتَهٗ فَاَقْبَرَهٗ
پس بمیرانیدش پس بگور بردش یعنی سنت گور کردن وکفن کردن وشستن ونماز
جنازہ گذاردن را بروے مشروع گردانید وہمچنین عزت وحرمت دادش در حیات
وممات وہمچون حیوانات دیگر نگردانیدش ثُمَّ اِذَا شَآءَ اَنْشَرَهٗ پس چون خواہد زندہ
گرداندش روز قیامت آن خدائے کہ قادرست برآفریدن اول قادرست بر زندہ
کردن بار دوم كَلَّا حقا کہ لَمَّا يَقْضِ مَآ اَمَرَهٗ ہنوز نہ گذاردہ است وبجائے نیاوردہ
است آن کافر آنچہ فرمودہ است حق تعالیٰ وے را کہ بکند یعنی باوجود چندین دلائل آن
کافر نگروید وعمل صالح نہ کرد باز دلیل خود را یاد کرد وگفت جل جلالہ فَلْيَنْظُرِ الْاِنْسَانُ
اِلٰى طَعَامِهٖٓ پس بنگرد آدمی بہ طعام خود کہ چگونہ آفریدیم آن را پس بیان کرد وگفت جل جلالہ

أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا هر آئینه ما ریختیم آب را از آسمان ریختنی ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا
پس شگافتیم زمین را شگافتنی فَأَنْبَتْنَا فِيهَا پس برویانیدیم در زمین حَبًّا دانه که قوت شما است
یعنی جو و گندم و غیر آن وَعِنَبًا و انگور را که نان خورش شما است و از وی منفعت بسیار
است شما را وَقَضْبًا و سبزه را که علف ستوران شما است وَزَيْتُونًا و زیتون را که از وی
روغن شما است و در وی منفعت بسیار است شما را وَنَخْلًا و درختان خرما را آفریدیم
و رویانیدیم از زمین وَحَدَائِقَ و بوستانهائے یا دیوارها را قیل باغها یا دیوار را
غُلْبًا با بسیار درختان سطبر شاخها در یک دیگر جمع شده الغلب العنق سطبر گردن
وَفِي الْأَشْجَارِ مجاز وَفَاكِهَةً و میوه ها را آفریدیم وَأَبًّا و چراگاه ستوران آفریدیم مَتَاعًا
لَكُمْ از بهر برخورداری شما و منفعت گرفتن شما وَلِأَنْعَامِكُمْ و از بهر برخورداری و منفعت ستوران
شما علیت لطفی نماند کان صنم خوش لقا نکرد ❁ ما را چه جرم گر کرمش با شما نکرد ❁ یعنی این
همه را آفرید و مر بندگان خود را داد و فاما نعمت ایمان مر کافران را نداد و مؤمنان را داد
اما مومن قرآن را و ایمان را قبول کرد و بکرم او مشرف شد و کافر قبول نکرد و به تیر
خذلان او هلاک شد چون انواع نعمتهائے خود را یاد کرد کافران ایمان نیاوردند از قیامت
خبر کرد و گفت جل جلاله فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ پس چون بیاید آواز کننده یعنی دمیدن
در صور در قیامت و قیل قیامت الصخ کر کردن يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ قیامت، روزیست
که بگریزد در وی مرد مِنْ أَخِيهِ از برادر خود وَأُمِّهِ و از مادر خود وَأَبِيهِ و از پدر
خود وَصَاحِبَتِهِ و از زن خود وَبَنِيهِ و از پسران خود یعنی هیچ خویش را پروای یکدیگر
نباشد و بقول بعضے این در حق کسے باشد که وی مسلمان نباشد و این کافران باشند
و اما مومنان یک دیگر را شفاعت کنند لقوله تعالى الأخلاء يومئذ بعضهم لبعض

[illegible]

عدو الا المتقین یعنی ہمہ دوستان دران روز دشمن باشند بایک دیگر مگر خدائے ترسان یعنی مؤمنان خداترس کہ یک دیگر را دشمن ندارند و شفاعت کردن حق است باذن اللہ تعالی انبیاء و اولیاء را و صالحان را شفاعت خواہد بود و مذہب اہل سنت و جماعت این است لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ مر ہر مردے را از ایشان در آن روز کارے باشد کہ مشغول کند شان از غیر خود و قیل این عام ست در حق ہمہ کافران در مقامہائے قیامت و خاص ست در حق مؤمنان در بعضے مقامہا وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ رویہا باشد دران روز مُّسْفِرَةٌ روشن و تابان ضَاحِكَةٌ خندان مُّسْتَبْشِرَةٌ شادان یعنی رویہائے مؤمنان روشن باشد از اثر وضو و بیداری شب و از گرد و غبار کہ در راہ خدائے تعالی در رویہائے شان نشستہ باشد این نور در روز قیامت در رویہائے ایشان پیدا شود وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ و رویہا باشد دران روز گرد نشستہ باشد تَرْهَقُهَا فرو پوشد ش اَرْهَق فرو پوشیدن قَتَرَةٌ گرد سیاہ و قیل تاریکی چون دود أُولَٰئِكَ ایشان هُمُ الْكَفَرَةُ ناگروندگانند الْفَجَرَةُ نابکارانند یعنی بدگفتار و بدکردارانند نعوذ باللہ من ذلک

سورۃ التکویر	بسم اللہ الرحمن الرحیم	تسع و عشرون آیۃ

إِذَا چون الشَّمْسُ آفتاب كُوِّرَتْ درپیچیدہ شود یعنی روشنائی وے را گرفتہ شود وَإِذَا النُّجُومُ و چون ستارگان انكَدَرَتْ فرو ریزند و نمانند وَإِذَا الْجِبَالُ و چون کوہہا سُيِّرَتْ از جائے خود راندہ شوند و ناچیز گردند وَإِذَا الْعِشَارُ و چون شتران مادہ آبستن دہ ماہہ کہ بہترین مال عرب است عُطِّلَتْ گذاشتہ شود بے خاوند و کسے را پروائے آن نہ باشد از ترس قیامت یعنی اہل دنیا از مالہائے خود بے خبر شوند و مالہا را بگذارند وَإِذَا الْوُحُوشُ و چون چارپایان دشتی کہ رمندہ بودند از مردم حُشِرَتْ گرد کردہ شوند بعد از آن کہ زندہ کردہ شود ایشان را تا

در میان ایشان داد و داده شود. اگر گوسفند بے شاخ را گوسفند باشاخ زده باشد ویا شاخ زده
تا وی را باز دهد وائے بر حال ظالمان که خون مردم را میریزند و مال مردم را تلف میکنند وَاِذَا
الْبِحَارُ سُجِّرَتْ وچون دریاها را افروخته شود تا همه شود یعنی آب گرم گردد تا شراب دوزخیان
شود ابی ابن کعب گفت رضی الله عنه که شش چیز پیش از قیامت پیدا شود آفتاب و ماه
سیاه گردند و ستارگان فرو ریزند و کوهها از جائے خود برخیزند و ناچیز شوند پس زمین
بجنبد و بشگافد تا هفتم زمین را ببینند و آسمانها شگافته شود تا آسمان هفتم را ببینند
وباد عظیم پیدا شود بعد از آن در صور دمیده شود و همه خلق بمیرند مگر آنچه خدا تعالی
خواسته است وابو العالیه گفت که این شش چیز که از اول سوره یاد کرده شد پیش از نفخ
دویم باشد وَاِذَا النُّفُوْسُ زُوِّجَتْ وچون تنهائے مردمان را جفت کرده شود و هر یکے
را بمثل او جمع کرده شود نیک را با نیک و بد را با بد وَاِذَا الْمَوْءٗدَةُ وچون دختر زنده بگور
کرده باشد سُئِلَتْ پرسیده شود بِاَیِّ ذَنْۢبٍ قُتِلَتْ بچه گناه کشته شده است یعنی
مادر و پدرش را عذاب کنند از برائے کشتن او و آن چنان بود که چون یکے را از عرب
دخترے شدے نگذاشتی تا پنج ساله یا شش ساله شدے بعد از آن وے را زنده در چاه انداخته
و چاه را پر خاک کردے از بیم آنکه چنین میکردند تا ایشان را از داماد ان عار می آمد و آن
کسانے که فرزندان را بعد از چهار ماه از شکم مے اندازند ایشان نیز پیش کنند و خون ناحق
میکنند چون بچه زنده را می کشند وائے بر ایشان که از خدائے تعالی نمی ترسند وَاِذَا
الصُّحُفُ وچون نامهائے کردار بندگان را نُشِرَتْ باز کرده شود یعنی نامه هر کس را بوی
دهند وَاِذَا السَّمَآءُ وچون آسمان کُشِطَتْ باز کرده شود و از پیش برداشته شود و نماند
وَاِذَا الْجَحِيْمُ وچون دوزخ را سُعِّرَتْ تفانیده شود به قهر خدائے تعالی وَاِذَا الْجَنَّةُ
وچون بهشت را اُزْلِفَتْ نزدیک کرده شود به مومنان عَلِمَتْ نَفْسٌ بداند هر تنے هر
کسے مَّاۤ اَحْضَرَتْ آنچه حاضر کرده است در قیامت جواب عَلِمَتْ است یعنی هر گاه که این

سله وقیل یزوج الصالح بالصالح وشارب الخمر مع بائع الخمر والزانی مع الزانیة ودلال السوق مع خائن السوق قوله تعالی احشروا الذین ظلموا وازواجهم کشاف ۱۲

دوازده چیز پیدا شود یعنی بیاید شش در دنیا و شش در آخرت بداند هر کسے کردار خود را از نیکی و بدی و جزائے آن بوے برسد چون خبر قیامت را شنودند کافران گفتند که این سخن خدائے نیست و محمد دروغ میگوید حق سبحانه و تعالی سوگند یاد کرد و گفت که این سخن نیست که جبرئیل علیه السلام به محمد آورده و باو رسانیده است فَلَآ نه چنان است که کافران میگویند اُقْسِمُ سوگند یاد می کنم بِالْخُنَّسِ بستارگان باز شوند یعنی باز گردنده و خنس جمع خانس است الخنوس از پس گرفتن اَلْجَوَارِ روندگان جمع جاریه است اَلْکُنَّسِ پنهان شوندگان جمع کانس است و آن پنج ستاره ایست که از مشرق تا به مغرب میروند زحل و مشتری و مریخ و عطارد و زهره و قیل مراد همه ستارگانست که به شب پیدا شوند و بروز پنهان شوند بسبب آفتاب وَاللَّیْلِ و بحرمت شب اِذَا عَسْعَسَ چونکه تاریک شود وَالصُّبْحِ اِذَا تَنَفَّسَ و بحرمت سپیده دم چونکه روشن شود بحرمت این چیزها که یاد کرده شد اِنَّهٗ بدرستیکه قرآن لَقَوْلُ رَسُوْلٍ کَرِیْمٍ هر آئینه سخن حق تعالی است که رسول نیکو گزیده وے را یعنی جبرئیل آورده است به محمد علیه السلام و سخن محمد نیست صفت جبرئیل کرد و گفت جل جلاله ذِیْ قُوَّةٍ با قوت است عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ نزد خداوند عرش یعنی خداوند که آفریننده عرش است و هیچ مخلوقے بزرگتر از عرش نیست مَکِیْنٍ یعنی منزلت بزرگ دارد مُّطَاعٍ فرمان برده شده است یعنی فرشتگان او را فرمانبردار مے باشند ثَمَّ آن جا یعنی در آسمان اَمِیْنٍ راست است و در رسانیدن وحی خیانت نمی کند وَمَا صَاحِبُکُمْ بِمَجْنُوْنٍ و بحرمت این چیزها که سوگند یاد کرده شد نیست یار شما یعنی پیغمبر شما علیه السلام دیوانه و عاقل ترین همه خلق است اما چون برسم عادت بت پرستان عمل نمی کند ویرا دیوانه میگویند فرد با خلایق چون ندارم الفتے ۽ خلق پندارند که من دیوانه ام ۽ وَلَقَدْ رَاٰهُ بِالْاُفُقِ الْمُبِیْنِ بدانکه حضرت شیخ ابو منصور ماتریدی رحمة الله علیه که پیشوائے اهل سنت و جماعت است از زمین

علمائے ملت امام حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ روایت می کنند معنی این آیت اینست کہ بدرستیکہ
محمد علیہ السّلام حق تعالیٰ را دید در حالیکہ محمدؐ بود در کنارہ بیدا یعنی در شب معراج
چون از ہفت آسمان بگذشت بصحرائے رسید کہ آن را افق الافلاک می گویند کہ ہفت
آسمان و ہفت زمین در پیش آن ہمچون حلقہ باشد در بیابان قال النبی علیہ
السّلام رأیت ربی فی احسن صورۃ یعنی دیدم پروردگار خود را در حالتے کہ من بودم
در بہترین صفتے اللھم ارزقنا و باین روایت معنی این آیت این باشد کہ یعنی بحرمت
این چیزہا کہ سوگند یاد کردہ شد کہ محمدؐ دیوانہ نیست و بدرستی و راستی کہ محمدؐ دید خدا
را در وقتے کہ بود محمد علیہ السّلام در افق بیدا کہ آن افق الافلاک ست پس چون مجنون
باشد بلکہ محبوب باشد و بعضے می گویند کہ معنی این آیت این ست کہ بدرستیکہ محمدؐ دید
جبرئیل را در افق مبین کہ جائے بر آمدن آفتاب ست والاول اولیٰ و ہر کرا عقل باشد
داند کہ معنی اول مناسب ست بحضرت محمد مصطفےٰ صلے اللہ علیہ وسلم وَمَا ھُوَ این
عطف باشد بر مَا صَاحِبُکُمْ یعنی بحرمت این چیزہا کہ سوگند یاد کردہ شدہ ست نیست
محمد علیہ السّلام و یا جبرئیل علیہ السّلام عَلَى الْغَيْبِ بر حکمہائے کہ از قرآن و الستہ شنود
از حال دنیا و آخرت بِظَنِينٍ متہم نیست یعنی دروغ نمی گوید و گمان بد بوی بردہ نشود
بِضَنِينٍ نیز خواندہ شدہ ست بضاد یعنی بخیل نیست در رسانیدن علم شریعت و درین
آیت دلیل ست کہ باید کہ کسے در رسانیدن علم شریعت بخیلی نہ کند و از فسق و رشوت
و حیلہ حذر کند تا خلق بوے گمان بد نبرند وَمَا ھُوَ و نیست این قرآن بِقَوْلِ شَيْطَانٍ
رَّجِيمٍ گفتار دیو راندہ شدہ و نفرین کردہ شدہ بلکہ کلام خدائے تعالیٰ ست کہ جبرئیل وی را
آوردہ ست بر محمد علیہ السلام فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ پس کجا میروید اے کافران چون
کافران میگفتند کہ قرآن سخن دیو ست حق تعالیٰ سوگند یاد کرد بآن چیزہا کہ گذشت

قرآن سخن من است در وے هیچ سخن دیو نیست و دیو از وے میگریزد و شما نیز پیروی دیو میکنید
مکنید باز آئید و قرآن را پیشوائے خود سازید از کمال جهل ایشان است که قرآن را
و سرور پیغمبران را میگذارند و پیروی شیطان میکنند حکیم سنائی غزنوی فرماید قطعه

گرد دست آن گرد زانکه هرکه از قرآن گرفت	آن جهان رست از عقوبت این جهان رست از فتن
گرد نعل اسپ سلطان شریعت سرمه کن	تا شود نور الٰهی باد و چشمت منعقد رن
مژه در چشم سنائی چون سنانی باد تیز	گر زمانے زندگی خواهد سنائی بے سنن

إِنْ هُوَ نیست این قرآن إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ مگر پندے عالمیان را لِمَن شَاءَ مِنكُمْ
أَن يَسْتَقِيمَ و این قرآن پند نیست مرکسے را که خواهد از شما که راست ایستد یعنی قرآن
راستان را پند است و اما فاسقان را و کافران را و غافلان را از قرآن منفعت
نیست چون راست نمی شوند و راستی را نمی خواهند وَمَا تَشَاءُونَ و نخواهید شما یان
إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خدائے تعالے خواهد رَبُّ الْعَالَمِينَ که پروردگان عالمیانست
امام حسن البصری رحمة الله علیه گفت که هیچ کس اسلام نیارد تا خدائے تعالی نخواهد و
درین آیت دلیل است که هیچ کس کارے نکند از نیکی و بدی مگر بخواست حق تعالے
در طاعتها رضائے الله تعالے باشد و در معصیتها نباشد عصمنا الله تعالی عما لا یرضاه

سُورَةُ الانفطار مكيّة	بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ	وهي تسع عشر آية

إِذَا السَّمَاءُ انفَطَرَتْ چون آسمان بشگافد و بر درد وَإِذَا الْكَوَاكِبُ و چون ستارگان
انتَثَرَتْ پراگنده شوند و فرو ریزند وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ و چون دریاها را انده شود
و در یکدیگر گشاده شود تا همه دریا شود و حضرت رئیس ملت شیخ ابو منصور ماتریدی رحمة
الله علیه گفته است که همه آبهائے دریاها را گرد کرده شود و در شکم ماهی که زمین بر پشت
وی است در آورده شود و زمین را هموار کرده شود تا هیچ بلندی و پستی در وے نماند نقول

و دیگر آب بر دریائے در زمین خود فرو شود و خشک گردد و بقول دیگر همه را یک دریا کرده بند شود و آتش گردد تا دوزخیان را عذاب کرده شود نعوذ باللہ من ذلک وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ و چون گورها شورانیده شود و زیر و زبر کرده شود یعنی آنچه در گورها باشد زنده کرده شود و درین آیت دلیل ست که حشر جسمانی حق است بدانکه حشر بر دو نوع است یکے روحانی است و آن آنست که روح را در قالب در آرند فاما قالب دیگر سازند و حشر جسمانی آن ست که روح را در همین قالب در آرند و قالب را باز پیدا کنند چنانکه در دنیا بود و قول حق این است عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ چون این حالها پدید آید بداند هر تنے آنچه پیش فرستاده است از خیرها و صدقها و فرزندان نیک وَأَخَّرَتْ و آنچه پس مانده باشد از نیکیها و بدیها وَقِیلَ مَا قَدَّمَتْ آنچه کرده باشد از عملها که فرموده شده است وَأَخَّرَتْ آنچه نکرده است و از عملهائے بد ترک کرده است ابو هریرہ رضی روایت می کنند از رسول علیه السلام که گفت هر که مردم را راه راست نماید وے را مقدار همه ایشان باشد بے آنکه از ایشان چیزے کم شود و هر که مردم را راه بدعت و ضلالت نماید وے را وبال همه ایشان باشد بے آنکه از وبال ایشان چیزے کم شود و لفظ حدیث این است قَالَ النَّبِيُّ عَلَیْهِ السَّلَامُ أَیُّمَا دَاعٍ دَعَا إِلَى الْهُدَى فَاتُّبِعَ فَلَهُ أَجْرُ مِثْلِ مَنِ اتَّبَعَهُ إِلَّا أَنَّهُ لَا یَنْقُصُ مِنْ أُجُورِهِمْ شَیْءٌ وَأَیُّمَا دَاعٍ دَعَا إِلَى الضَّلَالَةِ فَاتُّبِعَ فَلَهُ مِثْلُ أَوْزَارِ مَنِ اتَّبَعَهُ إِلَّا أَنَّهُ لَا یَنْقُصُ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَیْءٌ یَا أَیُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ ای آدمی چه فریفت ترا و دلیر کرد بر بیفرمانی کردن پروردگار تو الکریم نیکوکار ست که بر تو نیکیها بسیار کرده است طاعت او را چرا گذاشتی و بیفرمانی کردی ابن عطا گفت رحمة اللہ علیه مَا غَرَّكَ أَیْ مَا قَطَعَكَ عَنْ صُحْبَةِ مَوْلَاكَ یعنی چه فریفت ترا که بریدی از خدائے تعالی و صحبت با او نداشتی و صحبت بغیر او داشتی اِصْحَبُوا مَعَ اللّٰهِ فَإِنْ لَمْ تُطِیقُوا فَاصْحَبُوا مَعَ مَنْ یَصْحَبُ مَعَ اللّٰهِ و سخن محققان ست که صحبت با اللہ دارید و اگر نتوانید صحبت به کسے دارید که او با اللہ صحبت دارد فرد

غرق آبیم و آب می طلبیم		در روز وصالیم و خبر ز وصال	

ناحق در دوستی ما برا این نخواهد بود که شب و روز بغیر او مشغول باشد یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله حضرت او شب و روز با ماست و ما شب و روز بغیر او مشغول این خطاب شود بنده که ما ترا ندیدیم و با تو نبودیم و تو بغیر ما چرا مشغول بودی شعر وای دل عشاق بدام تو صید ما بتو مشغول و تو با عمرو و زید ۞ امام مقاتل گفت دلیر کرد او را عفو خداوند تعالی چون با ول مرتبه نگرفتش معاذ گفت رضی الله عنه مرا دلیر کرد بر گناه نیکی خدای تعالی همیشه بر من و آنز امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت کرده اند که ایشان چند بار غلام خود را آواز داد و جواب نه شنید و غلام آواز می داد امیر از وی پرسید که چرا جواب نمیگوئی گفت مرا اعتماد هست بر کرم و عفو تو که مرا نخواهی زد امیر المؤمنین علی گفت ترا آزاد کردم چون اعتماد بکرم من کردی خواجه ما رحمة الله علیه میفرمودند که چون برحمت او نمیرسیم امیدوار میشویم و از والد فقیر این رباعی یاد دارم

رباعی	جز وصل تو راه کی نماید ما را		جز جود تو بندگی که شاید ما را	
	گر جمله هر دو کون طاعت داریم		بی فضل تو کار بر نیاید ما را	

الَّذِي خَلَقَكَ آن خدائی که آفرید ترا فَسَوَّاكَ پس راست کرد ترا و هفت اندام درست داد ترا فَعَدَلَكَ پس برابر گردانید ترا یعنی معتدل مزاج آفریدت یعنی هر چهار طبع برابر کرد و قیل پس راست بالا کردت چنانکه ایدا اعتدال را مرعی داشت یعنی گفته اند راست بالا کرد فِي أَيِّ صُورَةٍ در هر کدام پیکری که مَا شَاءَ خواست رَكَّبَكَ برهم نشاندت یعنی اعضاء ترا برهم نشاند التَّرْكِيب برهم نشاندن یعنی آن خدائی که ترا راست کرد در سه تاریکی که در شکم مادر و زهدان و مشیمه یعنی پرده درون زهدان که علم آدمی بآن نمیرسد و از تدبیر آن عاجز است پس طاعت او کن و معصیت مکن تا عزیز گردی كَلَّا حقا نه چنان است که شما می کنید بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ بلکه چنین است که دروغ میدارید پیغمبران را در آمدن روز قیامت و هر چه پیغامبر می کنید و گمان می برید که شما را حساب نخواهد بود و عذاب و زندگی نه پس از مردن نه چنان است

واز شما غافل نیستم وَإِنَّ عَلَيْكُمْ و بدرستیکه بر شما است لَحَافِظِينَ هر آئینه نگاهبانان
یعنی فرشتگان كِرَامًا بزرگواران و نیکوکاران كَاتِبِينَ نویسندگان اند: دو فرشته در
روز و دو فرشته در شب يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ می دانند آنچه می کنید از نیکی و بدی و همه را
مینویسند تا آنکه امام مجاهد رحمة الله علیه گفت چون شب شود و بنده نیکیها کرده باشد
شادمان شوند و اگر بدیها کرده باشد غمناک شوند چون فرشتگان نسخها از نیکی و بدی را
حق سبحانه و تعالی فرماید که مقابله کنید با آنچه در لوح محفوظ است و آنچه این بنده کرده است
سر موئے بیش و کم نیابند هرچه مباحات باشد محو کنند و آنچه طاعت باشد بگذارند از بهر ثواب
و عقاب و در حدیث آمده است که مَقْعَدُ مَلَكَيْكَ یعنی جائے نشست دو فرشته تو ثَنِيَّتَيْكَ
دو دندان کلان تست و لِسَانُكَ قَلَمُهُمَا و زبان تو قلم ایشان است و رِيقُكَ و آب
دهان تو مِدَادُهُمَا سیاهی ایشان است و تو شرم نداری از خدائے تعالی و از ایشان
و هرچه می خواهی می کنی و میگوئی خدائے تعالی به بنده نزدیکتر است از همه نزدیکیها
نصیب مؤمن این است که غافل نباشد و بعبادات روے آرد إِنَّ الْأَبْرَارَ بدرستی که
نیکوکاران مؤمنان لَفِي نَعِيمٍ هر آئینه در آسایش باشند در بهشت وَإِنَّ الْفُجَّارَ و بدرستیکه
بدکرداران و کافران لَفِي جَحِيمٍ هر آئینه در آتش دوزخ باشند يَصْلَوْنَهَا در آیند در آتش
دوزخ يَوْمَ الدِّينِ در روز جزا یعنی در قیامت وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ و نه باشند این
بدکرداران از دوزخ غائب شوندگان یعنی همیشه باشند و مراد از فجار کافران اند برین
تقدیر و بقول دیگر همه کافران و فاسقان باشند فاما فاسقان غائب نه باشند از دوزخ
از وقتیکه خدائے تعالی خواسته باشد و بعد از آن بیرون آیند و باین قول معنی این باشد
که کافر و فاسق غائب نباشند از برائے در آمدن به دوزخ پس از برائے تعظیم روز قیامت

یاد کرد و گفت وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ ﴿١٧﴾ ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ و چه دانا
کرد ترا اے محمد یعنی چه دانی تو که روز قیامت چیست پس چه دانا کرد ترا که روز قیامت
چیست یعنی بعقل خود ندانی بزرگی و هیبت روز قیامت را هر چند بیندیشی ازان بزرگ
تراست بیان کرد روز قیامت را و گفت يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا آن روز
توانا نیست هیچ تنے را رہانیدن از عذاب حق تعالی و این در حق کافران باشد که
دوستی میکردند با یک دیگر در دنیا می دهند در کارها و از تبان امید شفاعت میداشتند
و اما مؤمنان را شفاعت انبیا و اولیا باذن الله تعالی باشد وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ یعنی
حکم کردن در آن روز میان بندگان خدائے تعالی را باشد و غیر او را نه باشد و حضرت
شیخ ابوبکر واسطی رحمة الله علیه گفت که اولیا و عرفا را حکم نیست در دنیا و عقبی جز خدائے
تعالی را و عوام خلق می دانند و هر کس حواله میکنند اللهم ثبتنا على الشريعة والطريقة والحقيقة

سِتٌّ وَثَلٰثُوْنَ آيَةً	بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	سُوْرَةُ الْمُطَفِّفِيْنَ مَكِّيَّةٌ

وَيْلٌ واے قیل ویل وادیست در دوزخ که زرداب دوزخیان در آن جا جمع آید
و مار و کژدم بسیار باشند در وے و دوزخیان بترسند از وے لِلْمُطَفِّفِينَ مر بخیدگان
راه کم پیمایندگان را الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا آنانکه چون بگیرند پیمانه را عَلَى النَّاسِ از مردمان
على بمعنی من باشد يَسْتَوْفُونَ تمام بگیرند وَإِذَا كَالُوهُمْ و چون بپیمایند مردمان را
یعنی از برائے ایشان أَوْ وَزَنُوهُمْ یا بکشند از برائے مردمان ترازو يُخْسِرُونَ کم دهند
یعنی چون از برائے خود پیمانه کنند و برکشند تمام بگیرند و چون بدهند کم بدهند یقال کلته و
کلت له و وزنته و وزنت له و در کشاف می آرد که امام عکرمه گفت که هر که مبتلا شده
است بکیل و ترازو او در دوزخ ست گفتند اگر چه پسر تو باشد گفت آری گواهی میدهم
که در آتش دوزخ باشد یعنی چون تمام گرفتن و کم دادن عادت کند و گفته اند چون حضرت
رسول علیه السلام از مکه به مدینه می رفت این سوره در میان راه فرود آمد از برآنکه اهل مدینه

را عادت بود که کم دادن و زیادت گرفتن و بدین مشهور بودند چون رسول علیه السّلام بمدینه
در آمدند و این سوره برایشان خواندند توبه کردند تا این زمان بر آنند که هیچ کس برابر ایشان
نیست در راستی أَلَا يَظُنُّ أُولَٰئِكَ آیا نمی دانند آنها که کم دهند و زیادت گیرند أَنَّهُم
مَّبْعُوثُونَ بدرستیکه ایشان زنده خواهند شد بعد از مردن یعنی این کار بد مؤمنان را
باید که نکنند بلکه کسے کند که کافر باشد و قیامت را منکر بود لِيَوْمٍ عَظِيمٍ یعنی نمی دانند که
زنده خواهند شد از برائے حساب عملها در آن روز بزرگ که قیامت است يَوْمَ يَقُومُ
النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ آن روز که برخیزند مردمان از گورها از برائے حکم خدائے آفریدگار
جهان تا نیک را از بد جدا کنند نیکان را به بهشت فرستند و بدان را به دوزخ كَلَّا نیست
چنانکه ایشان می کنند باید که ازین کار باز ایستند و توبه کنند و اگر نه کنند و کم دادن و زیادت
گرفتن را حلال دارند کافر باشند و جائے ایشان دوزخ باشد و نامه ایشان و
کردار ایشان در سجین باشد چنانکه گفت جل جلاله إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ بدرستیکه نامه اعمال
وکردار کافران لَفِي سِجِّينٍ هر آئینه در زیر هفتم زمین است که جائے باشش ابلیس است
ولشکر او وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ و چه دانی تو اے محمد یعنی قوم تو ندانند که چیست سجین
بیان کرد و گفت جل جلاله كِتَابٌ مَّرْقُومٌ نامه ایست نوشته شده که هرگز محو نشد وَيْلٌ
يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ واے در آن روز مر دروغ دارندگان را که قرآن را و رسول
را راست نداشتند و حق مردم را زیادت گرفتند و کم دادند و کعب الاحبار گفت جان
کافران را بآسمان برند راه ندهند و در بسته شود بروے زمین برند زمین نیز قبول نکند
بسجین برندش که جائے ابلیس و لشکر وے باشد نعوذ بالله من ذلك الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ
بِيَوْمِ الدِّينِ و آن فاجران کافران باشند که ایمان بروز قیامت نه باشد ایشان را
و مراد از فجار کافر اند وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ و دروغ گوئے نمی دارد پیغامبران را و روز
قیامت را إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ مگر گناه گار از حد درگذرنده إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا

چون خوانده شود بر وے آیتهائے ما یعنی قرآن را قَالَ اَسَاطِیْرُ الْاَوَّلِیْنَ گوید آن کافر که
این افسانها نوشتهٔ پیشینیان است یعنی به قرآن که کلام ماست ایمان نیارند کَلَّا نه چنان است
که ایشان می گویند بَلْ رَانَ چنین است که زنگ نهاده است عَلٰی قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان
مَا كَانُوْا یَكْسِبُوْنَ آنچه ورزیدند یعنی گناهان ایشان سبب آن شده است که دلهای
ایشان سیاه شده است و حق را قبول نمی کنند و ایمان نمی آرند رسول علیه السّلام فرمود
که چون بندهٔ مؤمن گناه کند نقطهٔ سیاه در دل او پیدا شود و اگر توبه کند دل او روشن
شود و اگر توبه نکند همه دل او سیاه شود و امام زجاج گفت مراد از ران اول چیزیست
که شوق معصیت بر دل پیدا شود چون ابر تنک که او را میغ گویند یعنی غبارے و سیاهی
که چون گناه بیشتر کند دل بیشتر سیاه شود یعنی سیاهی بسیار در دل پیدا شود و همه دل
او را بگیرد و چون بیشتر شود طبع و ختم گردد یعنی مهر لعنت پیدا شود و بآخر کافر از دنیا برود
نعوذ بالله من ذلك كَلَّا اِنَّهُمْ عَنْ رَّبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوْبُوْنَ حقا بدرستیکه
این کافران باشند در آن روز قیامت از پروردگار خود باز داشته شدگان یعنی
خدای تعالی را نه بینند چنانکه مؤمنان بینند این آیت دلیل است که مؤمنان را دیدار خواهد بود
و کافران را نفی بیت دیدار حق است مؤمنان را خوارزم نبینند و هستان
یعنی اهل این دو شهر که معتزلیانند دیدار نه بینند چراکه منکر اند ثُمَّ اِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِیْمِ
پس بدرستیکه این کافران در آیندگانند در دوزخ ثُمَّ یُقَالُ پس گفته شود هٰذَا
الَّذِیْ كُنْتُمْ بِهٖ تُكَذِّبُوْنَ این دوزخ آن است که شما در دنیا دروغگوی میداشتید
مر پیغامبران را که خبر می دادند از دوزخ چون حال فجار و کفار را بیان کرد حال ابرار
و مؤمنان را نیز بیان کرد و گفت جل جلاله كَلَّا حقا که اِنَّ كِتٰبَ الْاَبْرَارِ لَفِیْ عِلِّیِّیْنَ

[illegible]

بدرستیکہ نامۂ نیکوکاران ہر آئینہ باشد در زیر آسمان ہفتم و زیر عرش وَمَآ اَدْرٰىكَ مَا عِلِّيُّوْنَ
وچہ دانی تو اے محمد کہ چیست عِلِّيُّوْنَ بیاد کرد و گفت جل جلالہ كِتٰبٌ مَّرْقُوْمٌ يَّشْهَدُهُ
الْمُقَرَّبُوْنَ یعنی علیون نامہ ایست نوشتہ کہ حاضر آرندش فرشتگان مقرب و بہ قول عبداللہ
ابن عباس رضی اللہ عنہما علیون تختیست از زبرجد سبز در زیر عرش و بہ قول ضحاک
سدرۃ المنتہیٰ ہست و بقول مقاتل ساق عرش ہست و بقولِ دیگر بہشت ہست چون عملہائے
نیکان را بآسمان برند فرشتگان مقرب از ہر آسمانے در پئے وے بروند تا آن جا کہ جائے وے باشد
اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِيْ نَعِيْمٍ بدرستیکہ ہر آئینہ نیکوکاران در آسایشہا باشند در بہشت
عَلَى الْاَرَآئِكِ يَنْظُرُوْنَ بر تختہائے آراستہ مرصع بدر و یاقوت بہ بالائے این تختہا
خیمہا باشد نظری اندازند روے اہل بہشت بسوئے نعمتہائے بہشت و مملکتہائے
ایشان کہ برابر دنیا باشد بہ یک نظر ہمہ را ببینند و این نیکان کسانے باشند کہ ہر چہ حق تعالی
ایشان را فرمودہ باشد بکنند و از ہر چہ ایشان را باز داشتہ باشد باز ایستند و اگر بد کردہ
باشند و بآخر عمر توبہ کردہ باشند و بر جان توبہ مردہ باشند از ابرار گردند تَعْرِفُ فِيْ
وُجُوْهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيْمِ شناسی تو اے محمد در رویہائے ایشان تازگی نعمتہا و آسایشہا
رویہائے بعضے چون آفتاب باشند و بعضے ہمچون ماہ و بعضے ہمچون ستارگان يُسْقَوْنَ
دادہ شوند مِنْ رَّحِيْقٍ از شراب صافی خالص بے آمیزش سفید کہ در وے ہیچ مضرت
نباشد و ہمہ منفعت باشد مَّخْتُوْمٍ مہر کردہ شدہ کہ ہیچ کس آن نرسیدہ مگر دست ابرار
خِتٰمُهٗ مِسْكٌ مہر مشک باشد در وے یعنی آخر مزہ بوے بوے مشک باشد اَللّٰهُمَّ
ارْزُقْنَا مِنْهُ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ بیت بہر مخموران حق جام طہور بہر این مرغان کو این آبشخور
وَفِيْ ذٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُوْنَ و درین نعمتہا خواہانی نمایندگان یعنی عمل صالح
پیش گیرند و بکنند و از کردار بد دور باشند شب و روز یعنی بجویند این نعمتہا را و طلب
کنند آن را اَلتَّنَافُسُ رغبت کردن بر چیزے شب و روز ہمت شما بر دنیا ست و

بید یگر را حسد مے برید و خون ناحق مے کنید از برائے دنیا و شما را ہیچ
پروائے نعمتہائے بہشت نیست ہمچنین مکنید بیت گر رشک و حسد بری
بدین بر * کین رشک بد ست انبیا را * و سفرہائے دور میروید
از برائے دنیا و بہ مسجد از برائے نماز جماعت نمی آئید و در کارہائے
دنیا مالہائے بسیار خرج میکنید و از برائے رضائے حق تعالیٰ دانگے بہ فقیران نمیدہید
وَمِزَاجُهٗ وآمیزش آن رحیق مختوم مِنْ تَسْنِيْمٍ باشد از چشمہ کہ نام آن تسنیم باشد
عَيْنًا يَّشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُوْنَ چشمہ ایست تسنیم کہ بیاشامند از وے بندگان مقرب
یعنی برگزیدگان خدائے تعالیٰ کہ در خیرہا می شتافتند و از گناہان دور مے بودند و
عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہما گفت کہ تسنیم مخصوص مقربان باشد و دیگر بہشتیان
ازان در شراب خود بیامیزند تا لذت آن زیادت شود و چشمہ تسنیم از زیر عرش رود
و بکوشکہائے بہشتیان فرود آید و او شیرین ترین و خوشگوار ترین شراب بہشت است
بیان کرد خدائے تعالیٰ کہ کافران چہ میکردند در دنیا بہ مومنان و گفت جل جلالہ
اِنَّ الَّذِيْنَ اَجْرَمُوْا بدرستیکہ آن کسانیکہ گناہ میکردند و کافران می شدند در
دنیا ہمچون ولید مغیرہ و ابوجہل و یاران ایشان كَانُوْا مِنَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا يَضْحَكُوْنَ
بودند کہ می خندیدند بہ کسانیکہ ایمان می آوردند و افسوس می کردند بہ مومنان فقیر
ہمچون بلال و صہیب و عمار و غیر ایشان رضی اللہ تعالیٰ عنہم و مے گفتند اینہا بہشتیانند
ہرگز چنین نخواہد بود نصیب تو این است کہ با درویشان صالح اعتقاد بد نہ کنی و ایشان
را عزیز داری کہ پادشاہان آخرت فقیران صالح و صابر خواہند بود تا از شفاعت
ایشان محروم نہ مانی وَاِذَا مَرُّوْا بِهِمْ يَتَغَامَزُوْنَ و چون می گذرند مومنان بہ
کافران بچشم و ابرو اشارت می کنند و افسوس می دارند و مسخرگی میکنند بہ مومنان
وَاِذَا انْقَلَبُوْٓا اِلٰٓى اَهْلِهِمُ و چون باز گردند کافران با اہل خود شادمان و بکافران دیگر

انقلبوا بازگردند فَکِهِیْنَ شادان وخندان ومتکبران وفخر کنندگان از جهت مال ونعمت خود ام وازین جهت که به فقیران مسخرگی کرده اند وافسوس داشته اند شادان باشند وَاِذَا رَاَوْهُمْ وچون کافران مؤمنان را بینند قَالُوْٓا اِنَّ هٰٓؤُلَآءِ لَضَآلُّوْنَ گویند بدرستیکه این مؤمنان گمراهانند وزیان کارانند که پیروی محمد می کنند وبسیارے هستند از منکران که درویشان را که معتقدان صالحانند همچنین میگویند واز دولت وسعادت صحبت اولیاء الله محروم می باشند وبه عذاب خدائیتعالی هلاک می شوند ظاهر حال این طائفه را می بینند واما از حال باطن ایشان خبر ندارند

فرد	اے بسا کس را که صورت راه زد	قصد صورت کرد بر الله زد	

الحدیث قلب المومن عرش الله تعالی وَمَآ اُرْسِلُوْا عَلَیْهِمْ حٰفِظِیْنَ واین کافران فرستاده نشده اند بر مؤمنان نگاهبانان باشند وایشان را باز دارند از انچه می گفتند فَالْیَوْمَ پس در آن روز یعنی در قیامت الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنَ الْکُفَّارِ یَضْحَکُوْنَ آن کسانیکه ایمان آوردند در دنیا مے خندیدند از کافران یعنی کافران را در عذاب وعقوبت قیامت می بینند وشادی میکنند عَلَی الْاَرَآئِکِ یَنْظُرُوْنَ بر تختهائے آراسته در پردها یعنی در خیمهائے از یاقوت ومروارید نشسته مے نگرند از بهشت دوزخیان را که در آتش سوزان میگردند چنانکه سنگ آسیا برمی آید وفرو می روند چنانکه نخود جوش در دیگ مؤمنان شادی می کنند ومی خندند هَلْ ثُوِّبَ الْکُفَّارُ مَا کَانُوْا یَفْعَلُوْنَ بدرستیکه جزا داده شدند کافران انچه بودند که می کردند در دنیا از استهزا وافتراء اَلتَّثْوِیْبُ جزا اوَّن اَلَّتِی عاقبت کار یعنی انجیسه گردان

سُوْرَۃُ الْاِنْشِقَاقِ مَکِّیَّۃٌ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَهِیَ خَمْسٌ وَّعِشْرُوْنَ اٰیَۃً

کافران می پرسیدند که قیامت کے خواهد بود جواب آمد که اِذَا السَّمَآءُ انْشَقَّتْ چون بیاید قیامت آسمان بشگافد وپاره پاره شود وبر زمین افتد از هیبت آن روز وَاَذِنَتْ لِرَبِّهَا وشنود آسمان فرمان خدائے تعالے را وقبول کند وَحُقَّتْ وسزا است آسمان را که فرمان خدائیتعالے را قبول کند چونکه آفریده اوست وَاِذَا الْاَرْضُ مُدَّتْ وقیامت بیاید زمین را باز کشیده شود

چنانکه سختیان را بکشند تا هموار شود در روی هیچ کوه و بالا و پستی نماند و بمقدار انگشت تفاوت و ناهمواری نماند تا خلق در وی گنجد چنانکه در خبر آمده است وَاَلْقَتْ مَا فِیْهَا و انداز د زمین آنچه در وی است از گنجها و مردگان وَتَخَلَّتْ و خالی شود زمین و در وی هیچ چیز نماند وَاَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ و بشنود زمین مر حکم خدای تعالیٰ را یعنی حکم خدا خود را و سزاست زمین را که فرمان برداری کند امر خدای تعالیٰ را چرا او مقدر است اے اذا کان هذه الامور کذالک لتبعثن ولتحاسبن یعنی چون چنین باشد که یاد کردیم شما زنده کرده شوید و حساب کرده شوید و جزا داده شوید بر نیکیها و بدیها یَآ اَیُّهَا الْاِنْسَانُ اے آدمی اِنَّكَ كَادِحٌ اِلٰى رَبِّكَ كَدْحًا بدرستیکه تو کار کننده مر پروردگار خود را کار کردنی فَمُلٰقِيْهِ پس بیننده تو بروز قیامت جزاے کردارهاے خود را از نیکی و بدی کردن اَلْكَدْحُ در لغت کار کردن و قیل کار برنج الملاقات دیدن یعنی هر که هر چه می کند جزای آن بوے خواهد رسید پس نیکان را یاد کرد و گفت جل جلاله فَاَمَّا مَنْ اُوْتِیَ پس آنکه داده شود كِتَابَهٗ بِيَمِيْنِهٖ نوشته اعمال او بدست راست او فَسَوْفَ يُحَاسَبُ پس زود بود که حساب کرده شود حِسَابًا يَّسِيْرًا حسابے آسان بے مناقشه و مضائقه وَيَنْقَلِبُ اِلٰى اَهْلِهٖ و باز گردد بسوے کسان خود یعنی بگروه مؤمنان یا به قبیله خود از اهل اسلام یا به زنان خود از حور العین مَسْرُوْرًا شادمان بسبب آنچه یافت باشد از خیر و کرامت وَاَمَّا مَنْ اُوْتِیَ كِتَابَهٗ وَرَآءَ ظَهْرِهٖ و اما آن کس که داده شود نامه او را از پس پشت او فَسَوْفَ يَدْعُوْا ثُبُوْرًا وَّيَصْلٰى سَعِيْرًا پس هر آئینه بخواند ثبور را یعنی بطلبد هلاک خود را یعنی آرزو برد که کاشکے زنده نشدمے و همیشه مرده ماندمے تا در آتش در نیامدمے چون کسے را نامه از پس پشت دهند گردنش را بر تابند تا رویش از پس پشت شود و دست چپ وے را بشکنند و بسوے پشت آرند و دست راستش را غل کنند و نامه او را در دست چپش دهند قراءة عاصم و ابو عمرو و حمزه يَصْلٰى بفتح یا است و باقی قراء يُصَلّٰى بضم یا و تشدید لام

بلفظ مجہول خوانده اند مؤمن اگرچہ فاسق باشد نامۂ او بدست راست او دہند بیان کرد که
بچہ سبب کافران رانامہ بدست چپ دہند و گفت جل جلالہٗ اِنَّهٗ كَانَ فِيٓ اَهۡلِهٖ مَسۡرُوۡرًا
بدرستیکہ بود کافر درمیان قوم خود شادمان زیستے و بہ ہوائے نفس خود کار کردی و
پروائے شریعت نداشتے وغم آخرت نبودش ہرچہ می خواست می کرد و مال مردم میگرفت
وخون ناحق میکرد و درراحت و آسایش مے بود و مؤمن غمناک مے بود و فرمان بردار
و ترسان از حضرت پروردگار خود بہ کفاف وعفاف قناعت کرده بود بیت

ملک دنیا تن پرستان را حلال		ما غلام ملک عشق بے زوال	

و دیگر کافر قیامت را منکر بود چنانکہ خبر کرد جل جلالہٗ اِنَّهٗ ظَنَّ اَنۡ لَّنۡ يَّحُوۡرَ ۚ بَلٰٓى ۚ اِنَّ رَبَّهٗ
كَانَ بِهٖ بَصِيۡرًا بدرستیکہ کافر در دنیا گمان برده بود کہ ہرگز باز نگردد یعنی مے گفت کہ ہرگز
بعد مردن زنده نخواہم شد و ہرچہ می کنم حساب نخواہد بود نصیب مومن این ست کہ از
ملحدان و منافقان و مباحیان و اہل بدعت و حرام خوار کہ ہرچہ باشد بگیرند دور باشد
کہ ایشان درحقیقت منکران قیامت اند و بسیار وقت باشد کہ خود را سپید و قلندر و
ابدال نام کرده اند و گویند کہ خس مال خلق از آن ما ست وہمہ دنیا کابین فاطمۂ زہرا است
وعلما واہل حق را دشمن میدارند و مرید بسیار گیرند وہمہ را از شرع بیرون آرند و کار بیرون
شرع فرمایند مثنوی اے بسا ابلیس آدم روئے ہست ✽ پس بہر دستے نشاید داد دست
دست ناقص دست شیطان ست و دیو ✽ زانکہ اندر بند تکلیف ست و ریو ✽ اے برادر
دور باش ازین نوع مردم و خدمت علمائے حقانی و شیخ محقق کن تا ایمان بماند ہی
نعوذ باللہ من ذلک ظاھرھم الرفض وباطنھم الکفر و این طائفہ را مزوکی خوانند
و مذہب باطل ایشان را ہر کس نداند و در وقت سلطان محمود غزنوی بسیار پیدا شده
بودند و سلطان ایشان را بر انداخت و باز در زمان سلطان سنجر ماضی ظہور کردند شیخ
الاسلام شیخ احمد جام قدس اللہ روحہ العزیز ایشان را بشناخت و بہ سلطان گفت سلطان

ایشان را برانداخت و حق تعالیٰ از برائے رد کردن و گفتن کافر که قیامت نخواهد بود سوگند یاد کرد که احوال و اطوار بسیار در آدمی خواهد گذشت و در همه آن حق تعالیٰ بینا بود بحال آدمی و قادر بر زنده کردن او در روز قیامت پس گفت جل جلاله فَلَآ پس نیست چنانکه کافر میگوید که آمدن قیامت را منکر می شود اُقْسِمُ بِالشَّفَقِ سوگند میخورم بشفق یعنی آن سرخی که بعد از آفتاب فرو رفتن پیدا می شود و قیل سفیدی ست که بعد از سرخی پیدا میشود و این روشن تر است و قیل همه روز مراد ست وَالَّیْلِ وَمَا وَسَقَ و بحرمت شب و بحرمت آنچه شب او را گرد کند از مخلوقات که در شب آرام گیرند الوسق گرد کردن وَالْقَمَرِ اِذَا اتَّسَقَ و بحرمت ماه چونکه جمع شود نور وے و تمام شود یعنی در ایام بیض الاتساق بهم آمدن و تمام شدن لَتَرْكَبُنَّ چون بضم با خوانده شود معنی این ست که هر آئینه بر نشینید شما هر آئینه و هر آئینه طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ بر حالے پس حالے یعنی بر گردید از حالے بحالے یعنی بعد از زندگی بحال مردگی برسید و از پس مردن زنده شوید و بعرصات قیامت حاضر شوید و حساب و کتاب ببینید و صراط و دوزخ را و درکات او را و بهشت و منازل او را بدانید و ببینید و ... بر همه حالها قادر و علیم و بصیر دانید و اگر لَتَرْكَبَنَّ بفتح با خوانده شود چنانکه قراة ابن کثیر و حمزه و کسائیست و اول قرأت باقی قراست معنی چنین باشد باین قرأت که بحرمت این چیزها که تو اے محمد برآئی بر آسمانها طبق از زیر طبق در شب معراج و امام فخر الدین رازی رحمة الله علیه در معالم التنزیل تمسک باین آیت کرده است بر حقیقت معراج رسول ما علیه السّلام و در کتب کلامیه نیز مذکور ست و امام ضحاک گفت که در شب معراج رسول ما علیه السلام بیست و هشت هزار ساله راه را قطع کرده است و امام فخر الدین رازی رحمة الله علیه در معالم التنزیل گفته است که قطع این مسافت بعیده در اندک مدت محال نیست چنانکه به علم اقلیدس معلوم شده است که آفتاب را جسم عظیم است که صد و شصت اندازه کره زمین ست و در آن مقدار که اسپ تیز رو که در وقت دویدن قدم بنهد و بردارد هزار ساله راه را قطع کند و در آن حدیث که رسول علیه السلام

پرسید از جبرئیل که وقت نماز شام شد وے گفت لا ونعم دلیل است بر حقیقت این سخن پس اگر به جذبات الوهیت سیر پیغمبران این مقدار مسافت را در یک شب قطع کند محال نباشد و پیش اولیاء راقم این ظاهر است چون ارواح ایشان را عروج شده اند و از خواجه طیفور سجاوندی رحمة الله علیه منقول است که ذکر معراج بسیار کردی در مجالس خود و خواجه امام شمس العارفین سجاوندی که صاحب وقوف قرآن است رحمة الله علیه گفته است که مرغ دلش هوای آشیانه آن جا دارد و از برائے آن بسیار یاد می کند اگر تو خود را بدانی که چیستی و چیستی امثال اینها بر تو پوشیده نماند **مثنوی** گر ندیدستی بجوز و لا یجوز ٭ خود ندانی تو که حوری یا عجوز ٭ جان جمله علمها اینست این ٭ گر ندانی من کیم در ره یقین اللّهم ثبّتنا علی تصدیق الانبیاء وارزقنا احوال الاولیاء چون حضرت ذو الجلال جلّ آدمیان را بیان کرد پس از ان سوگند یاد کرد و کافران کفر خود را ترک نکردند و ایمان نیاوردند گفت جل جلاله بطریق استفهام و تعجب فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس چه بوده است این کافران را که ایمان نمی آرند با وجود چندین دلائل عظام و بقراة دوم لَتَرْكَبَنَّ معنی این باشد که چه بوده است این کافران که ایمان نمی آرند بمعراج رسول محمد علیه السلام وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ و چه بوده است مر این کافران را که چون خوانده می شود برایشان قرآن را سر بر زمین نمی نهند یعنی نماز نمی گذارند و انقیاد احکام شریعت نمی کنند و قیامت را منکر می شوند و مصطفی علیه السلام چون این آیت را بر خواند سجده کردے بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا چنانکه کافران می گویند که قیامت نخواهد بود نیست بلکه چنین نیست ایشان يُكَذِّبُونَ در دروغگوئے می دارند پیغمبران را و قرآن را وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ و خدائے عز و جل داناست بآنچه ایشان پنهان می دارند در دل خود و جمع می دارند در سینه خود الایعاء نگاه داشتن چیزے را در وعاء یعنی در ظرف فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ پس مژده ده ایشان را بطریق استهزاء و خبر کن ایشان را بشکنجه دردناک و جاودانه در دوزخ

إِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا استثنا منقطع باشد وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لیکن آن کسانے که گرویده اند و عملہائے
نیک کرده اند لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُوْنٍ ۝ مر ایشان راست مزدی که هرگز کم نشود تا بآخر رسد الممن
بریدن و منت نهادن وَاللّٰهُ تَعَالٰی أَعْلَمُ

سُوْرَةُ الْبُرُوْجِ مَكِّيَّةٌ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	وَهِيَ اثْنَتَانِ وَعِشْرُوْنَ اٰيَةً

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوْجِ بحرمت آسمان با برجها یعنی دوازده برج که حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت ست بدانکه در هر سی روز آفتاب یک برج را قطع میکند یا سی و یک روز یا سی و دو روز یا بیست و نه روز و در هر دو روز و چیزے از روز ماه یک برج را قطع می کند و آن بیست و هشت روز باشد و در دو شب ماه پوشیده میشود اما آفتاب یک سال باید که تا دور فلک را قطع کند و ماه در سی روز یا بیست و نه روز فلک را قطع کند و این دلیل ست بر کمال قدرت آفریدگار عز و جل از بهر این معنی سوگند یاد کرده بآسمان با برجها به قول دیگر همه ستارگان مرادست و بقول دیگر درهائے آسمان مرادست بدانکه برج عبارت هست از یک بخش از دوازده بخش آسمان وَالْيَوْمِ الْمَوْعُوْدِ و بحرمت روز وعده کرده شده که خواهد آمد یعنی روز قیامت وَشَاهِدٍ و بحرمت گواه یعنی روز آدینه که گواهی می دهد بر عملها وَمَشْهُوْدٍ و بحرمت حاضر آمده شده در وے یعنی روز عرفه که حاجیان و فرشتگان در وے حاضر شوند و غیر این نیز گفته اند و جواب قسم مقدرست یعنی بحرمت این چیز که شما زنده کرده خواهید شد بعد از مردن قیل بحرمت این چیزها که کافران را عذاب کرده خواهد شد و قیل جواب قسم این ست که قُتِلَ أَصْحٰبُ الْأُخْدُوْدِ بحرمت این چیزها که یاد کردیم که لعنت کرده شدند و از رحمت حق تعالیٰ دور کرده شدند یاران خندق الاخدود هو الخندق و این اصحاب اخدود سه کافر بودند که مومنان را عذاب می کردند که از دین حق باز گردید و این مومنان از دین حق بر نگشتند یکے انطیانوس رومی و دوم یوسف ذو النواس بود و سیوم بخت نصر مغ بود در فارس و ایشان خندق عظیم کنده بودند

که درازی وی چهل گز بود و پهنائی او دوازده گز و پیا پر آتش کرده بودند هر مؤمنے که از دین
برگشتی و پیا دران خندق انداختندے فاما هیچ ضرر بمؤمنان نرسیدے وازان آتش ایشان را
در آمدندے و درین سوره مراد آن ست که در نجران ملک بود و او اسم موضع بود و جهود بود
و آن مؤمنان بر دین عیسے علیه السلام بودند و آن جهود ظالم از حمیر بزمین نجران رفت
و مؤمنان را بسوخت و انجیل را بسوخت حمیر قبیله ایست از یمن و سبب آن بود که مردے
از مؤمنان قوم عیسی علیه السلام در نجران افتاد در میان جهودان بسیا جهودان ببرکت وے مسلمان
شدند و به دین عیسی علیه السلام در آمدند و این ملک جهودان را قهر آمده و خندق عظیم
کند و پر آتش کرد که هر که از دین ترسائی برنگشتی و پیا در آتش انداختے و این پیش از رسول
ما بود و هر کرا در آتش انداختندے ضرر بوے نه رسیدی تا روزی زنی را آوردند و وی فرزند
شیر خواره داشت خواست تا از دین برگردد از بهر فرزند که سوخته نشود و فرزندش گفت ای مادر
صبر کن و قدم در آتش نه که این آتش نیست همه گل و ریحان است و بقول وهب رضی الله
عنه آن کسانے را که در آتش انداختند دوازده هزار کس بودند و بقول امام کلبی هفتاد هزار
کس بودند پس ازان آتش زبانه زد و از خندق بیرون آمد و گرد کافران را گرفت و همه را
بسوخت و این قصه را قاضی عبد الصمد الغزنوی رحمة الله علیه آورده است در تفسیر خود
و در تفاسیر دیگر نیز مذکور است مطول بود ما مختصر کردیم نصیب مؤمن اینست که در بلاها
ظالمان صبر کند و از دین مسلمانی برنگردد و نوکر و چاکر ظالمان نشود و از مبتدعان دور باشد
و از برائے دنیا ایشان را خدمت نکند و توکل بر حق تعالے کند اے عزیز من کسے را که غم دنیا
باشد و بر دین متابعت سید المرسلین ﷺ باشد او را چه غم دنیا و تشویش او باشد شیخ سنائی غزنوی گوید

غزل

مسلمانان مسلمانان مسلمانی مسلمانی — درین آیات بے دنیا پشیمانی پشیمانی
ازین ره که جهان پر دیو پر غولست است را — که داند کرد جز اسلام و جز سنت نگهبانی
شراب حکمت شرعی خورید اندر حریم دل — که محروم اند ازین دولت جرس گویان یونانی

	ببر مردانه چنان جانی که زو کفر و هوا آید		از ایرا دچنین جانها فرو ناید مسلمانی
	مسازید از برای نام و دام کام چون مردان		جمال نقش آدم را نقاب نفس شیطانی

النَّارِ ذَاتِ الْوَقُوْدِ بدل اشتمال از اخدود و معنی چنین باشد که لعنت کرده باشند یاران خندق کہ یاران آتش زبانه زننده اند یعنی آتش بزرگ در خندق بود و آن کسان را که خندق کنده بودند و پر آتش کرده و مردم را عذاب می کردند بر آن آتش إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُوْدٌ چون آن کافران بر کنارهٔ خندق نشستگان بودند اَلْقُعُوْدُ جمع القاعد یعنی مهتران ایشان بر تختها نشسته بودند بر کرانها آن آتش و کهتران مردم را در آتش مے انداختند وَهُمْ عَلٰى مَا يَفْعَلُوْنَ بِالْمُؤْمِنِيْنَ شُهُوْدٌ و ایشان آنچه میکردند بر مؤمنان حاضر بودند و رحم نمی کردند و شادمان مے بودند بآن عذاب مؤمنان وَمَا نَقَمُوْا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُّؤْمِنُوْا بِاللّٰهِ الْعَزِيْزِ الْحَمِيْدِ و عیب نمی کردند آن کافران مؤمنان را یعنی عیبے نداشتند آن مؤمنان تا کافران عیب کنندشان مگر آنکه ایمان آورده بودند به خدائے غالب بهمه چیز که بے همتا است و ستوده شده است در همه وقت الَّذِيْ لَهٗ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آن خدائے که مر او راست پادشاهی آسمانها و زمین ها وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيْدٌ و خدائے تعالی همه چیزها گواه است و دانا است بهمه چیزها پس جزا دهنده است کردارهائے وے به هر نیکی را و بدی را یعنی این کافران بر مؤمنان هیچ عداوتے و دشمنی نداشتند مگر بدین جهت که ایشان ایمان آورده بودند بخدائے که موصوف است بصفات کمال و منزه است از نقصان و زوال یعنی می باید همچنین کسان را دوست دارید که ایمان آورده اند بخدائے تعالی و دشمنی نکنند هیچ کس که کافران کور اند و کار بر عکس میکنند نقیب مؤمن این ست که با دوستان خدا تعالی دشمنی نکند و حسد نبرد برین که ایشان مریدان و دوستان باشند

مثنوی	پس تو اے ناشسته رو در چیستی		پر نزاع و پر حسد بر کیستی	
	با دم شیران تو بازی مے کنی		با ملائک ترک تازی مے کنی	

ابوجهل صفت مباش ابوبکر صفت باش اما سنت الٰهی برین رفته است که هر صدیقی را زندیقی باشد که بوستان عارفان از جوئبار منکران آب میخورد حق تعالیٰ حال کافران را بیان کرد و گفت جل جلاله إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بدرستیکه کسانیکه عذاب کردند مردان مؤمن را و زنان مؤمنه را و در خندق انداختند ایشان را ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا پس توبه نکردند و از کفر و گناه باز نگشتند فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ مر ایشان راست عذاب جهنم عذاب دوزخ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ ۝ و مراین کافران را بود عذاب آتش سوزان در دنیا که هم از ان خندق آتش بیرون آمد و ایشان را بسوخت تا همه خلق بدانند که آتش بفرمان حق تعالیٰ می سوزد حق سبحانهٗ و تعالیٰ صفت مؤمنان را کرد و گفت إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ بدرستیکه آنکسانیکه ایمان آورده اند و عملهائے نیکو کرده اند ایشان را باشد بوستانها که میرود در زیر درختان آن جویها ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ اینست رستگاری بزرگ یعنی آن مؤمنان که در آتش اخدود صبر کردند مر ایشان راست بهشت جاودان و خلاص یافتند از عذاب ابدی إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ بدرستیکه هر آئینه گرفتن خدائے تو سخت است اَلْبَطْش گرفتن بسختی إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَيُعِيدُ ۝ بدرستیکه خدائے تعالیٰ آفرید خلق را بار دیگر تا زنده کند بعد از مردن و قیل عذاب کند کافران را در دنیا و باز گرداند عذاب را بر ایشان در آخرت وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ و آن خدائیست که نیک آمرزندهٔ مؤمنانست و دوست دارندهٔ دوستان خویش است قیل آمرزندهٔ عاصیان و دوست دارندهٔ توبه کنندگانست تا توانی دوستان او را که مؤمنان اند دوست داری یعنی مؤمنانکه دوستان حقتعالیٰ اند دوستان خالص او را که اولیاء الله اند نرنجانی تا هلاک نشوی بیت

اے بسا کس را که صورت راه زد		قصد صورت کرد و بر الله زد	

۱۲ دوستی نماینده دارنده المودد الوادّ دوست دوست دارنده الوادّ الودود والتودد اشیاء الودد همبستگی الودد و هو الغفور الاغتفار (۱)

دوستان او را دوستداری و طالب صحبت ایشان باشی مثنوی

از کلیم حق بیاموز اے کریم		بین چہ میگوید ز مشتاقی کلیم	
ئے روم تا مجمع البحرین من		تا شوم مصحوب سلطان زمن	
با چنین جاہ و چنین پیغمبری		طالب خضرم ز خود بینی بری	
سالہا پرم بہ پر و بالہا		سالہا چہ بود ہزاران سالہا	
تو مبین این پایہا را بر زمین		زانکہ بر دل میرود عاشق یقین	

ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ خداوند عرش بزرگتر است ہیچ چیز از عرش بزرگتر نیست المجید بزرگ حمزہ و کسائی بکسر دال خواندہ اند و باقی قرا بالضم دال خواندہ اند فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ کنندہ است ہرچہ خواہد و ہر کرا آنچہ خواہد بدہد نصیب تو انیست کہ حسد نبری و راضی باشی بقسمت الہی

بیت	قسمت قسام بین ہیچ مگو ز مخ ❊		کار تبری شود چونکہ دری وبخی	

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ و برستیکہ آمد بتو سخن لشکر فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ یعنی آن لشکرہا کہ فرعون و ثمودیان بودند کہ ما ایشان را نیست کردیم بعذاب بزرگ کافران این امت را نیز ہلاک خواہیم کرد بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ بل کسانیکہ کافر شدہ اند در انکار آن عذاب را باوجود آنکہ می دانند و مکابرہ میکنند و ایمان نمی آرند بہ قرآن کہ نامہ الہی است وکتاب عزیز و فرقان شریف است وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ وخدائے تعالیٰ داناست بحال این کافران و تواناست بہ ہلاک کردن ایشان و از پس و پیش محیط است یعنی گرداگرد ایشان را گرفتہ است کہ نتوانند گریخت از عذاب او بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ چنانست کہ کافران میگویند کہ قرآن شعر است و سحر و سخن محمد است علیہ السلام بلکہ چنین است آن قرآن بزرگ است فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ و سخن خدائے تعالیٰ است و در لوح محفوظ است کہ نوشتہ شدہ است و نگاہداشتہ شدہ است از تغیر و تبدل کہ یک حرف کسے در روے زیادت نتواند کرد و کم نیز نتواند کرد و عبداللہ ابن عباس رضی اللہ عنہ گفت کہ در اول لوح محفوظ نوشتہ است کہ

لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ دِيْنُهُ الْاِسْلَام وَمُحَمَّدٌ عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ
وصدق وعده ورسوله ادخله الجنة و عبد الله ابن عباس رضی الله عنه میگوید که لوح
از یکدانهٔ مروارید ست درازی وے ہمچون آسمان تا زمین و پہنائی وے ہمچون از مشرق تا مغرب
کرانہائے وے مرصع کرده شده است به جواہر و غلاف وے از یاقوت سرخ ست و قلم وے
از نور ست سر او به عرش رسیده است و پایان او در کنار فرشته ایست که نام او ماطریون است
و لوح در لوح است یعنی نشاندگیست بالائے آسمان ہفتم امام نافع محفوظ بضم ظا خوانده است
و باقی قراء بجر ظا خوانده اند فالحمد لله رب العالمین ٭

سُوْرَةُ الطَّارِقِ | بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ | مَكِّيَّةٌ وَهِيَ عَشَرَ اٰيَةً

وَالسَّمَآءِ بحرمت آسمان وَالطَّارِقِ و بحرمت ستارگان که در شب پدید آیند و بروز ناپیدا
باشند الطرق به شب آمدن وَمَآ اَدْرٰىكَ مَا الطَّارِقُ و چه دانی تو اے محمد که چیست طارق
بیان کرد و گفت جل جلاله اَلنَّجْمُ الثَّاقِبُ ستارگان روشن و تابان است و قیل مراد از طارق
ستاره ایست که به شب بدر و دیوان را بزند تا به آسمان نتواند بر آمدن و بقول بعضے زحل است
و بقول بعضے پروین مراد است و جواب قسم این است که اِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ امام
عاصم و ابن عامر و حمزه به تشدید لمّا خوانده اند و آن کلمهٔ نفی ست و لمّا بمعنی الّا است و معنی چنین باشد
که بحرمت آسمان با ستارگان تابان که شب پدید آیند یا بحرمت ستاره که شب آیند و که نیست ہیچ تنے مگر
بر ویست نگاہبانی از حق تعالیٰ و باقی قراء به تخفیف لما خوانده اند و ما زائده است ان مخففه است از ان ثقیله و ضمیر
للشان معنی چنین باشد که بحرمت آسمان و ستارگان به درستی که بر ہر تنے ہست بر آئینه نگاہبانی از حق
تعالیٰ و بقول بعضے آن نگاہبانان فرشتگانند که اعمال بندگان را بنویسند از نیکی و بدی تا در قیامت
جزائے آن به بندگان برسانند و بقول بعضے فرشتگانند که مومن را نگاه می دارند از بلاها و از
دیوان چنانکه در حدیث آمده است که بہر مومنے صد و شصت فرشته موکل است که وے را

[illegible]

نگاه می دارند از دیوان چنانکه عسل را نگاه می دارند از مگس تا غایتے که تقدیر کرده شده است چون تقدیر بسر آید نگاه ندارند و در هدایه آورده است که اختلاف است در شمار فرشتگان که نگاه می دارند آدمی را پس عدد معین اعتقاد نباید کرد چونکه در بعضے روایت ده است و در بعضے روایت پنج و در بعضے روایت شصت ست فَلْيَنْظُرِ پس بنگر الْإِنْسَانُ آدمی که مِمَّ خُلِقَ از چه آفریده شده است باز بیان کرد و گفت جل جلاله خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ آفریده شده است از آب ریخته شده در رحم مادرش يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ که بیرون می آید آب از میان پشت پدر و از میان استخوانهائے سینهٔ مادر که میان دو پستانست التَّرَائِب جمع التَّرِيبَة چون حضرت حق تعالیٰ خواهد که فرزندے پیدا شود قوت به شهوت مرد و زن برانگیزد تا هر دو بهم جمع آیند و از پشت پدر و سینهٔ مادر آبے جدا شود هر دو آب بهم بیامیزد و در حدیث آمده است که چهل روز نطفه و چهل روز خون بسته باشد و چهل روز گوشت پاره باشد همچون گوشت خائیده بعد از آن فرشته را حق سبحانه و تعالیٰ فرستد در شکم مادر تا چهار حکم را بنویسد کردارش را که چه خواهد بود و اجلش را که چند بزید و روزیش را که چند بخورد و بنویسد که نیک بخت ست یا بدبخت بعد از آن روح را در روے در آرند تا زنده شود نصیب تو این است که بدانی اول خود را که چه بودی و از چه شدی اولت آب گندیده و آخرت خاک پراگنده پس منکر مباش که شوی زنده چنانکه گفت خدائے باقی و پاینده إِنَّهُ بدرستیکه خدائے تعالیٰ که آفریدش اول عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ بر باز گردانیدن او زنده بر آئینه توانا ست يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ در روزیکه آشکارا کرده شود کارہائے پنهان او را فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ پس نباشد مر این کافر را هیچ قوتے و یاری کننده و یک قول آنست که از این کارهائے پنهان فریضهاست چون نماز و روزه و غسل جنابت و غیر آن که در قیامت اینها را آشکار کنند که چگونه کرده است و در حدیث آمده است که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که سه چیز است هر که آن را بجا آرد و ترک نه کند ولی حق تعالیٰ باشد نماز و روزه و غسل جنابت

وبقول دیگر مراد ازین گناه گناهان پنهان ومکرها وحیلها باشد که آن را در آن روز آشکارا کنند والله تعالی اعلم وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ وبحرمت آسمان باران وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ وبحرمت زمین با شگافتن که بشگافد به گیاه و درخت إِنَّهُ بدرستیکه قرآن لَقَوْلٌ فَصْلٌ وهرآینه سخن خدای تعالی است که جدا کننده است میان حق و باطل وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ ونیست این قرآن سخن بیهوده وسخن آدمیان إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا وبدرستیکه این کافران مکر میکنند تو ای محمد تا تو رنج رسانند وَأَكِيدُ كَيْدًا ومن جزای این مکر ایشان را می دهم در دنیا وآخرت صبر کن تو ای محمد در جفای کافران نصیب درویش این است که در مکر دشمنان وحسد حاسدان صبر کند وبحق سبحانه وتعالی توکل کند که او کریم است وجزای ایشان را بدهد وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ بیت

آن را که توئی خرقه عریان نشود هرگز	وانرا که توئی چاره بیچاره نخواهد شد
بیمار شود عاشق اما نمی میرد	مه گرچه شود لاغر استاره نخواهد شد

فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا پس مهلت ده وفرصت ده ایشان را تو ای محمد اندکی یعنی روزی چند امان ده ایشان را وتعجیل مکن در دعا بر ایشان که ما ایشان را هلاک خواهیم کرد چنانکه در جنگ بدر کردیم نصیب درویش این است که تا تواند دعای بد نکند بر دشمنان خود ومحبت وعداوت خلق را از حق تعالی بیند وشکر گوید که از منکران نیست هر محمدی را ابوجهلی باید که باشد وابوبکر نیز باید مصرع در جمع سبک روحان هم بولهبی باشد

سُورَةُ الْأَعْلَى مَكِّيَّةٌ	بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ	وَهِيَ تِسْعَ عَشْرَةَ آيَةً

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى به پاکی یاد کن ای محمد خدای خود را که برتر است از همه بقهر واستیلا زبرکان بقول دیگر به پاکی یاد کن نام پروردگار خود را وبقول دیگر بگوی سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى پس رسول علیه السلام فرمود که در سجده بگوئید سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وچون این آیت آمد که فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ فرمود که در رکوع بگوئید که سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ

معلوم شد که لفظ اسم زائد است الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ آن خدائیکه آفرید چیزها را پس راست کرد هر مخلوقی
را چنانکه خواست آدمی را بشکل نیکو و اسپ و شتر را بشکل دیگر هر یکی را چنانکه می بایست آفرید بحکمت بالغه
وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ آن خدائیکه اندازه کرد روزیها را پس راه نمود مر طلب کردن هر چیز را بانچه مناسب است
والهامات الهی مر انسان او حیوان او طلب کردن را و غذا را حکمت بزرگ است در کشاف ذکر
آورده است که چون افعی کور شود الهام دهد حق تعالی او را که برگ رازیان به چشم خود بمالد بینا شود و امام حمزه
وکسائی قَدَرَ به تخفیف خوانده اند و باقی قرا به تشدید خوانده اند وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ فَجَعَلَهُ
غُثَاءً أَحْوَىٰ آن خدائے که بیرون آورد چراگاه سبز را از دانه و برگ گل و ریاحین پس
گردانیدش خشک و ریزه ریزه غُثَاءً خس خشک ریزه شده چون خاشاک یعنی آن
خدائے که بیافرید از برائے ستوران شما در سفر و حضر علفهائے آماده کرده شده تا شکر گویند
در زمستان از خشک او نفع گیرند و در تابستان از تر و تازه و قشلاقی و ییلاقی برائے ستوران
شما پدید آورد و از برائے شما نیز بهشت و دوزخ آفرید جل جلاله سَنُقْرِئُكَ هر آئینه کر
قرآن خوان کردیم ترا و قیل هر آئینه خوانا گردانیدیم ترا فَلَا تَنسَىٰ پس فراموش نه کنی
إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آن چیز را که خدائے تعالی خواهد که نسخ کند پس تو فراموش کنی آن را
لفظاً و معناً چون منسوخ تو شود فراموش تو شود إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَىٰ بدرستیکه
می داند خدائے تعالی آشکارا و پنهان را پس آنچه خواهد نسخ کند و بر تو فراموش گرداند
چونکه اوست دانا بمصالح خلق هر چه خواهد نسخ کند وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَىٰ و آسان کنیم
ترا یعنی راه عمل نیک را از برائے شما یعنی آسان کنیم بر تو راه بهشت را یعنی از دین آنچه
آسان تر باشد دادیم و نگاه داریم و آنچه دشوار تر باشد نسخ کنیم فَذَكِّرْ پس وعظ گو کر
بقرآن و شریعت إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَىٰ اگر سود دارد وعظ و اگر سود ندارد دوستان را
و اهل ایمان را سود دارد و کافران را الزام حجت باشد نصیب عالم حقانی این است
که وعظ بگوید اگر فاسقان را و حیله گران را سخت آید و نفع نگیرند ازین آیت دانسته

نشود که وعظ ونصیحت را بہیچ وجہ ترک نتوان کرد وتقدیرہ ان نفعت الموعظة اولم تنفع هٰکذا فسره المفسرون بعد ازاں بیان کرد وگفت کہ کرا سود میدارد وکرا سود نمیدارد و گفت جل جلالہ سَیَذَّکَّرُ مَنْ یَّخْشٰی ہر آئینہ پند گیرد بہ وعظ ہر کہ از خدائے تعالیٰ بترسد وَیَتَجَنَّبُهَا الْاَشْقَی الَّذِیْ یَصْلَی النَّارَ الْکُبْرٰی و دور شود از وعظ و پند را قبول نکند بدبختی کہ در آید در آتش بزرگتر کہ ہفتاد بار ازین آتش دنیا سوزان تر باشد در گرمی ثُمَّ لَا یَمُوْتُ فِیْهَا وَلَا یَحْیٰی پس آن بدبخت در دوزخ نمیرد تا خلاص شود از عذاب و نہ زید زیستنی کہ در وے آسایشے باشد یعنی از سختی عذاب وے چنان باشد کہ در وقت مردن و جان کندن چنانکہ در عرف میگویند کہ نہ مردہ ہست و نہ زندہ نصیب تو این ست کہ ازین آیت وعظ ونصیحت را وصحبت واعظان وناصحان حقانی را ترک نہ کنی و از ایشان نگریزی و ایشان را بدل دشمن نداری این فقیر میگوید بندۂ مومن طالب ہمیشہ در طلب کردن نصیحت وپند است در اول از پدر و مادر و بعدہ از استاد و بعدہ از شیخ بعدہ از الہامات الوہیت کہ فَاَلْهَمَهَا فُجُوْرَهَا وَتَقْوٰهَا بسیار کسان باشند کہ از بسیار رفتن بوعظ عار دارند و بہ واعظان حقانی بچشم حقارت بینند و دشمنی کنند فاما حافظ و معین ایشان حقتعالیٰ میباشد و از دشمنی ایشان ہیچ زیان ندارد بلکہ ویرا زیان دارد

بیت	چراغے را کہ ایزد برفروزد		ہر آنکس پف کند ریشش بسوزد	

بے فرمانان را یاد کرد و عذاب ایشان را بعدہ فرمانبرداران را یاد کرد وگفت جل جلالہ قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَکّٰی بدرستیکہ نیک بخت شد وخلاص یافت از عذاب آنکہ وعظ را قبول کرد وپاک شد از گناہ وکفر وَذَکَرَ اسْمَ رَبِّهٖ فَصَلّٰی و خدائے تعالیٰ را یاد کرد و نام او را گفت ونماز گذارد یعنی اللہ اکبر گفت و خدائے تعالیٰ را بہ بزرگی یاد کرد و نماز گذارد وامیر المومنین علی رضی اللہ عنہ گفت رستگاری یافت آنکہ صدقۂ فطر را داد در اول روز عید فطر وتکبیرات نماز عید گذارد و در کشاف آوردہ ہست کہ امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ گفت کہ باک ندارم

اگر نمازے خود ہمین آیت را یا ہم یعنی قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَكّٰى چون صدقۂ فطر و نماز عیدو تکبیر ہا بجا آورد و نام شم مرا ہمین بس است بخاطر این فقیر مے آید واللہ تعالیٰ اعلم کہ درین آیت اشارتست بہ منازل سلوک اول توبہ است و تزکیۂ نفس بازالت صفات ذمیمہ و اکتساب صفات حمیدہ دوم بہ ذکر لسانی و قلبی و روحی و سری سیوم رسیدن بمشاہدات قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَكّٰى اشارت باول است وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهٖ اشارت بدوم است فَصَلّٰى بسیوم چون صلوٰۃ معراج مومن ست و قرۃ عینی فی الصلوٰۃ اشارت باین ست واللہ تعالیٰ اعلم بَلْ تُؤْثِرُوْنَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا ابو عمرو بیائے غائب خواندہ است و باقی قراء بتائے خطاب خواندہ اند معنی این باشد کہ شما کافران برمی گزینید زندگی نزدیکتر را یعنی دنیا را بر آخرت و وعظ و پند را قبول نمی کنید از قرآن و اہل قرآن وَالْاٰخِرَةُ خَيْرٌ وَّاَبْقٰى وحال این است کہ آخرت بہتر است از دنیا و باقی است بر ہر کہ مومن باشد بدانکہ حق تعالیٰ بیان کرد کہ سبب کفر و حق را قبول ناکردن دوستی دنیاست و حب جاہ و سلطنت و حکومت قال النبی علیہ السلام حب الدنیا راس کل خطیئۃ و بسیار از امیران و دنیا داران باشند کہ ہرگز بوعظ اہل حق بے غرض حاضر نیایند و بسیار فقیران صالح باشند کہ ہرگز ترک نہ ہند **فرد**

عز و غنا و سلطنت سر بجانب می کشد		فقر و فنا و مسکنت جانب مات می کشد	

اِنَّ هٰذَا لَفِى الصُّحُفِ الْاُوْلٰى صُحُفِ اِبْرٰهِيْمَ وَمُوْسٰى بدرستیکہ آنچہ یاد کردیم درین سورہ از وعدہ و وعید و دلائل توحید و غیر آن باشندہ است در کتابہائے پیشینیان کہ آن کتاب ابراہیم و موسےٰ است علیہما الصلوٰۃ والسلام

سُوْرَةُ الْغَاشِيَةِ مَكِّيَّةٌ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	[illegible]

هَلْ اَتٰىكَ حَدِيْثُ الْغَاشِيَةِ بدرستیکہ آمد ترا اے محمد سخن قیامت کہ آن فرو پوشندہ است مردم را چیز ہارا او بقول دیگر غاشیہ نام دوزخ است کہ فرو پوشندہ است ہمہ کافران را

[illegible]

حق تعالی قیامت را در قرآن هزار جائے یاد کرده است تا خلق بترسند وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ
خَاشِعَةٌ رویها باشد دران روز ترسان و خوار و ذلیل از ترس قیامت عَامِلَةٌ
کار کننده نَاصِبَةٌ رنج بیننده باشند در دوزخ و کار شان این باشد که فرمایند شان
تا بر صعود با غلها و زنجیرها بر آیند و باز جهند از دشان و صعود کوهیست از آتش دوزخ
و ایشان کسانے باشند که در دنیا کارها کرده باشند و رنجها دیده اما از برائے رضائے
حق تعالی نه باشد تَصْلَىٰ نَارًا حَامِيَةً در آیند در آتشے که سخت گرم باشد در حدیث آمده
است که دوزخ را سه هزار سال تافتند تا سیاه شد اکنون همچنان سیاه است ابوبکر و عمرو
تُصْلَىٰ به لفظ مجهول خوانده اند یعنی در آورده شوند در دوزخ تُسْقَىٰ مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ
آب داده شوند در دوزخ از چشمه گرم که گرمی وے بغایت رسیده باشد که از وے گرم تر
نباشد لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ نه باشد مر آن دوزخیان را در دوزخ خوردنی مگر
از خار خشک که زهر دار است و قیل درختے است در دوزخ یعنی زقوم لَا يُسْمِنُ نه فربه کند وَلَا
يُغْنِي مِنْ جُوعٍ و سود ندارد و کفایت نه کند از گرسنگی یعنی در خوردن وے نفع نه باشد چون
صفت دوزخیان کرد صفت بهشتیان نیز کرد و گفت جل جلاله وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ رویها
باشد دران روز تازه از رحمت لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ و از برائے کوشیدن و عمل نیک کردن
در دنیا خوشنود باشند و چون ماه شب چهارده باشند فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشت بلند باشند
لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً نشنوند در بهشت سخن بیهوده و باطل همه حکمت و حمد و ثنا گفته شود فِيهَا
عَيْنٌ جَارِيَةٌ دران بهشت چشمه آب روان باشد و مراد اینجا چشمهائے روان بسیار است
فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ درین بهشت باشد تختها نه بلند اگر از بالائے آن چیزے بیفتد صد سال
باید تا به پایان رسد در حدیث آمده است که قال النبي صلی الله علیه وسلم ان المتحابين
في الله لفي غرفة ينظر اليهم اهل الجنة كما ينظر اهل الدنيا الى كوكب السماء

[illegible]

یعنی کسانیکه به یک دیگر دوستی دارند از برای رضای حق تعالی در دنیا هر آئینه در جایهای
بلند باشند که نظر کنند با ایشان اهل بهشت چنانکه اهل دنیا ستارگان را بر آسمان می بینند
و چون خواهند اهل بهشت تا بر بالای آن تختها نشینند پست شود و باز بلند گردد وَّاَكْوَابٌ
مَّوْضُوْعَةٌ و در بهشت کوزه ها باشد بیدسته نهاده از شراب بر لبهای جویهای بهشت بشمار
ستارگان از جواهر مختلفه بعضی از زر و بعضی از نقره و غیر آن وَّنَمَارِقُ مَصْفُوْفَةٌ
و نهیم بالشهای انداخته شده به پهلوی یک دیگر صف به صف نهاده وَّزَرَابِيُّ مَبْثُوْثَةٌ
و شادروانها یعنی قالینها و بساطها باشد در بهشت گسترده وقیل نهالینهای مخمل انداخته
شده در منازل بهشتیان چون تختهای بهشت را رسول علیه السلام بیان کرد کافران
گفتند چون بر آیند برین تختهای بلند حق سبحانه و تعالی این آیت را فرستاد اَفَلَا يَنْظُرُوْنَ
اِلَى الْاِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ آیا پس نه نگرند به شتران که چگونه آفریده شده است چون خواهند
که سوار شوند پست شوند و باز بلند شوند و چندین منفعتها آفریده است حق تعالی در وی
وَاِلَى السَّمَآءِ كَيْفَ رُفِعَتْ و چرا نمی نگرند بآسمان که چگونه بلند کرده شده است چون خیمه سبز آویخته
بی ستون و در وی عجائب بسیار آفریده وَاِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ و چرا نمی نگرند بکوهها
که چگونه ایستاده کرده شده است و چندین منفعتها در کوهها نهاده شده است وَاِلَى الْاَرْضِ
كَيْفَ سُطِحَتْ و چرا نمی نگرند بر زمین که چندین هزار عجائب قدرت در وی آفریده شده است
آن خدائی که قادرست بر آفریدن این چیزها قادر است بر آفریدن دوزخ و عذابهای
وی و بآفریدن بهشت و نعمتهای وی چنانکه خبر کرد جل جلاله در اول این سوره فَذَكِّرْ
اِنَّمَا اَنْتَ مُذَكِّرٌ یعنی پس تو ای محمد پند ده و هر آئینه تو پند دهنده لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ
و نیستی تو برگماشته شده برین کافران تا ایشان را بستم فرمائی ایمان آوردن و حکم این آیت
منسوخ است بآیت سیف یعنی فاقتلوا وقیل معنی این است که تو ای محمد مجبور نیستی برانگیز
راه راست در ایشان خلق کنی و پیدا کنی اِنَّكَ لَا تَهْدِيْ مَنْ اَحْبَبْتَ تو راه نمائی و

بگوئے و پند دہ تا کرا سعادت مساعدت کند تا حق را قبول کند و تا کرا بی سعادتے برین دارد کہ حق را قبول نہ کنند زیرا بے سعادتی کہ محمد رسول اللہ را پیش وی فرستند وی را نشناسد و ایمان نیارد بلکہ بجحود ·

گیر درش نظم

اے بسا دولت کہ آید گاہ گاہ	پیش بے دولت بگردد او ز راہ
اے بسا معشوق کاید ناشناخت	پیش بدبختے نداند عشق باخت
این غلط بین دیدہ را حرمان ماست	وین تقلب قلب را سوء القضاست
دیدہ و دل ہست بین الاصبعین	چون قلم در دست کاتب ای حسین
جز نیاز و جز تضرع راہ نیست	زین تقلب ہم قلم آگاہ نیست
اے قلم بنگر کہ اجلالیستی	کہ میان اصبعین کیستی

قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم قلوب العارفین بین الاصبعین من اصابع الرحمن یقلبہا کیف یشاء إِلَّا مَنْ تَوَلَّىٰ وَكَفَرَ فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ لیکن آن کس کہ برگردد از ایمان و کافر شود پس عذاب کند خدای تعالی وے را عذابے بزرگتر یعنی در دنیا و آخرت باین تقدیر استثنائے منقطع باشد و اگر استثناء متصل باشد در معنی میگویند یکے آنکہ تو پند دہ قوم خود را کہ سود دارد پند ایشان را مگر کسے را کہ کافر شود کہ او را پند سود ندارد و دیگر معنی این ست کہ تو مسلط نیستی بر گشتن ایشان مگر بر کسے کہ وے بگرداند از ایمان آوردن إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ بدرستیکہ بما ست بازگشتن ایشان ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ پس بر ما ست شمار کردن ایشان و جزا دادن ایشان و جزائے کردار ایشان بدہیم تو اے محمد چہ رسان بایشان شریعت را آنچہ باشد بر ایشان اللہم ثبت قلوبنا علی دینک وطاعتک

یا مقلب القلوب آمین

سُورَةُ الْفَجْرِ مَكِّيَّةٌ | بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وهی ثلاثون آیۃ لوفعان

وَالْفَجْرِ بجہ ست سپیدہ دم کہ وقت روشن شدن روز است از میان تاریکی شب و این دلیل بزرگ ہست و ظاہر بر ہستی حق تعالی و بر قدرت و علم و حشر و نشر و بقول عبد اللہ ابن عباس

مراد از فجر نماز بامداد است به قول بعضے از رسید و اول ماه ذی الحجه است وَلَيَالٍ عَشْرٍ و به حرمت شبهاے ده ماه ذی الحجه که ده حاجیان است و به قول بعضے ده اول ماه رمضان است وَالشَّفْعِ و بحرمت جفت یعنی روز عید رمضان وَالْوَتْرِ و بحرمت طاق یعنی روز عید قربان و بقول بعضے مراد از شفع آفریده است واز وتر آفریدگار است و غیر این نیز گفته اند حمزه و کسائی وَالْوِتْرِ بکسر واو خوانده اند باقی قرا بفتح واو خوانده اند وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ و بحرمت شب چونکه روز شود در روے زود و در رفته شود و بقول بعضے ازین شب آن شب است که حاجیان در روے از عرفات به مزدلفه روند و غیر این نیز گفته اند و جواب قسم محذوف است ای لیعذبن یعنی بحرمت این چیزها که یاد کردیم هر آئینه عذاب کرده شود کافران را هر آئینه هر آئینه هَلْ فِي ذَٰلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ یا هست درین چیزها که یاد کرده شد سوگند بزرگ مر کسے را که عقل است یعنی عاقلان دانند که سوگند بزرگ است باین اشیا که مظاهر عجائب قدرت است و بدایع حکمت است و این عاقلان اولیاء الله و انبیا اند که دیده دل ایشان بنور الله منور است و بواطن ایشان جیش ایشان متصور است مر شسته روی را برین معنی باز نیست

فرد	روے ناشسته نه بیند روے حور		لا صلوة گفت الا فی الطهور	

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ آیا نمی دانی که چه کرده است خداے تو با کافران پیشین یعنی میدانی که چگونه هلاک کرد خداے تعالی عادیان که ایشان را ارم نام بود و ایشان دو عاد بودند عاد اول را نام عوص بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام بود و وے از قوم هود علیه السلام بود و عاد پسین را دو پسر بود نام یکے شداد بود و نام دیگرے شدید و ایشان از قوم هود و صالح بودند قیل ارم نام بوستانے بود که شداد عاد بنا کرده بود فعلی الاول الارم عطف بیان العاد و علی الثانی المضاف محذوف ای بعاد صاحب إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي که آن ارم بوستان شداد با ستونها و عمارتها بود که لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ نا آفریده نشده است مانند آن در شهرها قیل عادیان دراز بالا بودند

که قیامت هر یکے هفت صد گز بود و شدّاد ابن عاد را نه صد سال عمر بود آن ملعون دعوی خدائی
کرد و همه روئے زمین را گرفت و بهشتے ساخته در بیابان عدن در مدت سی صد سال چون
تمام شد خواست تا به لشکر ہائے خود درآید دران بهشت که مثل او کسے ندیده و صفت او
در کتابها یاد کرده شده است چون نزدیک رسید حق تعالی همه ایشان را به یک آواز که از
آسمان آمد هلاک کرد وَثَمُودَ و نمی‌بینی و ندانی که چگونه هلاک کرد خدائے تو ثمودیان را که قوم
صالح بودند علیه السلام الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ آنانکه بریدند سنگهارا و کوشکها
و خانها ساختند از سنگ در موضعے که آن را وادی القرئ نام است دو هزار و هزار و
هفت صد کوشک کنده بودند در کوه باطاقها و رواقها همه را حق تعالی هلاک کرد چون اشتر
صالح را کشتند وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ و نمی‌بینی و ندانی که چه کرد خدائے تعالی به فرعون که
با میخها بود و بقول عبد الله ابن عباس رضی الله عنه مراد ازین میخها آن است که لشکر
بسیار داشت و ایشان را خیمها بود که به میخها استوار کردندے و بقول مجاهد مراد ازین آن
میخهاست که مردمان را چهار میخ کردندے و هلاک کردندے بآن چنانکه علما روایت کرده اند
که فرعون را خزینه داری بود نام او خزقیل که ایمان آورده بود به موسے علیه السلام پنهان
از فرعون و از خویشان نزدیک فرعون بود و زن وے مشاطه دختر فرعون بود و این
زن نیز ایمان آورده بود به موسے علیه السلام روزے دختر فرعون دانست و بفرعون
گفت فرعون آن زن را گفت از ایمان و اسلام برگرد او برنگشت آن زن را فرمود
تا چهار میخ کردند و دستها و پایهائے او را به میخها دوختند و عروس فرعون آسیه خاتون
نیز ایمان آورده بود او را نیز این نوع عذاب کرد و ایشان از ایمان برنگشتند الَّذِينَ
طَغَوْا فِي الْبِلَادِ آنانکه بے فرمانی کردند حق تعالی را در شهرها فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ پس
پس بسیار گردند در شهرها تباهی را یعنی گناه بسیار کردند فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ
پس بریخت خدائے تعالی بر ایشان تازیانه شکنجه را امام سدی گفت یعنی هر یکے را دیگر گونه عذاب

عذاب کرد عادیان را بباد و ثمودیان را بآواز که از آسمان آمد فرعون و فرعونیان را بغرق کردن در آب اِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ هر آئینه پروردگار تو هر آئینه بر جا دیدست اَلْمِرْصَادُ راه گذر و قیل راه تنگ که گذر بر وے باشد یعنی خدائے تعالی میداند و مے بیند و مے شنود هر چه بر خلق میرود و هر چه می کنند بر وے پوشیده نیست در دنیا کافران را عذاب کند و در آخرت نیز و هیچ کس از و پنهان نماند و قیل فرشتگان خدائے تعالی بر صراط اند با گرزها و انبورها و بر پل صراط هفت جائے پرسند از هفت چیز اوّل از توحید و ایمان دوّم از نماز سوّم از زکوة چهارم از روزه پنجم از صلهٔ رحم ششم از طهارت و غسل هفتم از حقهائے پدر و مادر چون ازین همه فارغ شوند و جواب با صواب بگویند به بهشت روند و اگر نه بدوزخ افتند نعوذ بالله من ذلك چون حال کافران گذشته را بیان کرد و از عذاب ایشان را یاد کرد و از عادت ناپسندیدهٔ ایشان خبر داد که در نعمتها شکر نگفتند و در بلاها صبر نکردند با وجود آنکه حق تعالی داناست و بیناست که اِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ اشارت بآن ست باز از حال کافران این امت خبر کرد و گفت جل جلاله فَاَمَّا الْاِنْسَانُ اِذَا مَا ابْتَلٰىهُ رَبُّهٗ اما آن کافر معین یا جمله کافران چون بیازمایدش پروردگار او فَاَكْرَمَهٗ پس نیکی کرد باو به مال و فرزند وَنَعَّمَهٗ و بناز و نعمت پرورد ش فَيَقُوْلُ رَبِّيْ اَكْرَمَنِ پس این کافر بگوید پروردگار من به من نیکوئی کرد و عزت و حرمت خود درین بیند که حق تعالی مال دادش و خوش وقت کردش به نعمتها وَاَمَّا اِذَا مَا ابْتَلٰىهُ رَبُّهٗ و اما چون آزمایدش پروردگار او فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهٗ پس تنگ کرد بر وے روزیش را فَيَقُوْلُ رَبِّيْ اَهَانَنِ پس بگوید مر خدائے من خوار کرد که کم شدن روزی را سبب خواری خود داند مقصود کافر از دنیا همین است که عزت و حرمت به مال میداند و خواری و مذلت بفقر میداند فاما مومن عزت و حرمت به توفیق ایمان و طاعت و تقوی و زهد مے بیند و خواری و مذلت به معصیت و کفر و حرام مے بیند حق تعالی فرمود اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰىكُمْ و نگفت ان اکرمکم عند الله اعلمکم و اغناکم و اقوی اکم حق سبحانه این اعتقاد را بر کافران رد کرد و گفت جل جلاله

کَلَّا باز ایستید اے کافران ازین اعتقاد بد نہ چنان ہست کہ ایشان اعتقاد کردہ اند کہ چنین نیست
بَلْ لَّا تُكْرِمُوْنَ الْيَتِيْمَ نیکوئی نمی کنید بہ یتیمان واین دلیل بدبختی وخواری ایشان ہست
ومؤمنان نیکوئی می کنند بر یتیمان واین دلیل نیک بختی وکرامت ایشان ہست تا آخر
ہمچنین بدان وَاللّٰهُ تَعَالٰى اَعْلَمُ وکافران یتیمان را میراث نمی دادند وَلَا تَحٰٓضُّوْنَ
عَلٰى طَعَامِ الْمِسْكِيْنِ ویک دیگر را نمی فرمودید بہ طعام دادن گدائے را وخود نمی دادید
نیز وَتَاْكُلُوْنَ التُّرَاثَ اَكْلًا لَّمًّا ومیخورید میراث را خوردنی فراخ وبسیار وہرچند یابند
می خورند وفرق نمی کنند میان حلال وحرام گویا کہ در دنیا حرام نیست مال خود را ومال دیگر
را میخورند وہیچ غم آخرت نمی خورند واندیشہ نمی کنند کمتر از ستور نہ باشید کہ ستور علف را
بوئے میکنند آنچہ مصلح است ونافع ہست می خورد ودیگر را نے وَتُحِبُّوْنَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا
ودوست می دارید مال را دوست داشتنے بسیار حلال باشد یا حرام ہمہ را گرد می کنید
تکرمون تاکلون تحبون بتائے خطاب خواندہ اند وبیائے غیبت نیز خواندہ شدہ ہست بدانکہ
پیش این مردم زمانہ ما گوشت فربہ می باید چہ حلال وچہ حرام ومال بسیار می باید کہ باشد چہ
حلال وچہ حرام علے الخصوص شیخان ودانشمندان خدائے تعالیٰ رحم کنا اللھم اجعلنا من
المتقین کَلَّا نہ چنان ہست کہ شما می کنید ومیگوئید ومال یتیم را میگیرید ومی خورید واز
حرام پرہیز نمی کنید باز ایستید ازین اعتقاد بد وہمچنین نکنید اِذَا دُكَّتِ الْاَرْضُ دَكًّا
دَكًّا وچون کوفتہ شود زمین را کوفتنی یعنی جنبانیدہ شود زمین را جنبانیدنی سخت تا ہموار شود
ودروے ہیچ کوہے وبلندی نماند وَّجَآءَ رَبُّكَ وبیاید فرمان پروردگار تو یعنی ہمہ خلق زندہ
شوند وجزا دادہ شوند وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا وبیایند فرشتگان در حالتے کہ صف صف باشند
گرداگرد آدمیان وپریان را اگرفتہ شوند وَجِايْٓءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ وآوردہ شود دوزخ
را ودران روز ہفتاد ہزار جبارہ ہر جبارہ بدست ہفتاد ہزار فرشتہ باشد مر این دوزخ را
آواز غریدن باشد شیخ ابوسعید خدری رضی اللہ عنہ روایت کردہ ہست کہ چون این آیت

آمد کہ وَجِایْٓءَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ تا آخر رنگ روئے مصطفیٰ علیہ السّلام متغیر شد کہ ہرگز چنان
متغیر نشدہ بود امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ ایشان را در کنار گرفت وگفت یا رسول اللہ
چہ حالت است رسول علیہ السّلام این آیت برخواند وگفت یا علی این ساعت جبرئیل علیہ
السّلام آمد و خبر کرد از حال قیامت یَوْمَئِذٍ یَتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ در آن روز یاد گیرد آدمی
وَاَنّٰى لَهُ الذِّكْرٰى وچہ سود دارد آدمی را پند گرفتن در آن روز چونکہ در دنیا پند نگرفت
وحق را قبول نکرد وایمان نیاورد وگناہ را ترک نکرد یَوْمَئِذٍ الثانی بدل من الاول
وہما بدل من اذا دکت الارض وجواب اذا دکت الارض یتذکر یَقُوْلُ یٰلَیْتَنِیْ
قَدَّمْتُ لِحَیَاتِیْ بگوید کافر در قیامت اے کاشکے من پیش فرستادمی در دنیا ایمان وطاعت
را از بہر زندگانی آخرت فَیَوْمَئِذٍ لَّا یُعَذِّبُ عَذَابَهٗۤ اَحَدٌ وَّلَا یُوْثِقُ وَثَاقَهٗۤ اَحَدٌ
بکسر ذال وثا یعنی یعذب ویوثق قراۃ ست وبفتح ہرد ونیز خواندہ اند بر اول معنی چنان
باشد کہ دران روز عذاب نکند چون عذاب خدائے تعالیٰ ہیچ کس را وبند نکند چون
بند کردن او ہیچ کس وبقرأت دوم معنی چنین باشد کہ دران روز عذاب کردہ نشود چون
عذاب کافر ہیچ کس را وبند نہادہ نشود ہیچ کس را چون بند کافر یعنی در قیامت عذاب کردہ
شود مر کافران را وبند نہادہ شود ایشان را عذابے وبندے کہ در دنیا وآخرت ہمچون آن
عذاب ہیچ کس را نبودہ باشد ونخواہد بود نعوذ باللہ من ذلک یٰۤاَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ
ارْجِعِیْۤ اِلٰى رَبِّكِ رَاضِیَةً مَّرْضِیَّةً گفتہ شود مومن را در وقت مردن ودر بعضے تفاسیر
آوردہ است چون عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہما را در گور نہادند مرغے آمد سبز ودر
گور او در آمد وشنودند آوازے کہ قولہ یٰۤاَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ تا آخر وقیل در وقت زندہ
شدن بہ قیامت اے نفس آرمیدہ بایمان وطاعت بازگرد بہ پروردگار خود یعنی بہ رحمت
او خوشنود شود خدائے تعالیٰ از تو خوشنود شود فَادْخُلِیْ فِیْ عِبٰدِیْ پس درآے درمیان

بندگان من وَادْخُلِي جَنَّتِي و درآی در بهشت جاودان من عبدالله ابن عمر روایت کرده
است که چون مؤمن را اجل برسد و فرشته بیاید بر سر بالین او و بگویند ای جان آرمیده
به حق ایمان و طاعت بیرون آی به نعمت و آسایش از تو خدای تعالی خوشنود است جان
او به شادی بیرون آید و عالم از نور او منور گردد و فرشتگان از آسمان نظاره کنند و
درهای آسمان را بگشایند و این مؤمن را آمرزش خواهند فرمان آید که جان آن مؤمن
حق تعالی را سجده کند و فرمان آید میکائیل را تا آن جان را به نزدیک جانهای مؤمنان برند
و گور او را بر وی فراخ گردانیده شود تا راحت و آسایش بجان آن بنده رسد و اگر
چیزی از قرآن خوانده باشد نور او آن گور را منور و فراخ گرداند و خوش بخسپد چون کسیکه
نوعروس خواسته باشد اللهم ارزقنا و چون اجل کافر در رسد دو فرشته بیایند بر سر بالین
او و بگویند ای نفس پلید بیرون آی از تن پلید به عذاب دردناک که حق تعالی از تو خشنود

	نیست نعوذ بالله من ذلك	
سُورَةُ الْبَلَدِ مَكِّيَّةٌ	بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	وَهِيَ عِشْرُونَ آيَةً

لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ بعضی می گویند که کلمه لا زائده است و معنی وی چنین می شود که سوگند
یاد می کنم به این شهر مکه یعنی بحرمت مکه و بعضی می گویند که لا زائده نیست و معنی چنین است که نیست
چنانکه کافران میگویند که ما را رنج نخواهد بود اُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ بحرمت مکه وَأَنْتَ حِلٌّ
بِهَذَا الْبَلَدِ و حال این است که تو حلالی درین شهر مکه یعنی ترا رواست که درین شهر جنگ کنی
با کافران و بکشی هر کرا خواهی از ایشان و غیر ترا این روا نیست و ترا رواست در یک ساعت
از روز که فتح مکه باشد وَوَالِدٍ و بحرمت پدر وَمَا وَلَدَ و بحرمت فرزندان که بزایند و مراد از
آدم است و فرزندان او و به قول دیگر مراد ابراهیم است و فرزندان او و به قول دیگر هر پدر و
فرزند که باشد لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ بدرستیکه آفریدیم آدمی را در سختی و رنج یعنی آفریدیم

[illegible]

او را آمار هیچ دنیا و آخرت نبخشد قیل آفریدیم آدمی را راست بالا مراد ازین انسان آدم ست و بقول
بعضی همه آدمیان ست و بقول مقاتل مراد ازین انسان کافر معین است که در قریش مشهور بود به قوت زور
و دشمن رسول علیه السلام بود نام او کلده بوده است أَيَحْسَبُ آیا می پندارد آن کافر که کلده است أَنْ لَنْ
يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ که هرگز قادر نشود بروی هیچ کس یعنی گمان می برد که خدای تعالی بروی
قادر نیست و وی را هلاک نخواهد کرد و درین گمان بود که ناگاه درد شکمش بگرفت و در خاک غلطیدن
گرفت و می گفت که مرا کشت خدای محمد يَقُولُ میگوید آن کافر أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا
نیست کردم یعنی خرج کردم مال بسیار در دشمنی محمد و دروغ میگفت چون وی فقیر بود
حق تعالی بروی رد کرد و گفت جل جلاله أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ آیا گمان می برد این
کافر که ندیده است وی را هیچ کس یعنی خدای تعالی میداند که وی دروغ میگوید و شرم
نمی دارد از خدای تعالی و از خلق و بقول دیگر مراد ازین انسان ابوجهل است لعنة الله
علیه بعد ازین حق تعالی یاد کرد دلیل بر قدرت خود برین کافر برین که وی را زنده
کند و عذاب کند و آن دلیل بر نفس کافر بود پس گفت جل جلاله أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ
آیا نیافریدیم مر این آدمی را دو چشم بینا وَلِسَانًا و زبان گویا وَشَفَتَيْنِ و دو لب بر بالای
دندانها وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ و نمودیم وی را دو راه راه نیکی و راه بدی و قیل دو پستان
مادر را یعنی آن خدای که قادر است بر آفریدن این چیزها قادر است بر هر چیز که خواهد و هم
چیز را اندیش حال این کافر را داند و خرج کردن وی را در دشمنی محمد علیه الصلوٰة والسلام میداند و قادر است
بر هلاک کردن او و زنده کردن او و این کافر از عذاب قیامت غافل است و غم آن ندارد و نمی داند
که چه راه دشوار در پیش دارد و استعداد آن نمی کند حقتعالی از غفلت این انسان خبر کرد و گفت فَلَا
اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ پس نه در این کافر نگذشت است راه دشوار که آن عقبه قیامت است و قیل پس نگذشت بر رنج
و سختی از بالا و بقول کعب الاحبار آن عقبه هفت درکه دوزخ است و بقول دیگر کوهی است در
دوزخ غیر پل صراط و بقول امام کلبی آن عقبه پل صراط است که بر روی دوزخ نهاده شده است از موی

بارکی تر و از شمشیر تیز تر و سه هزار ساله راه است هزار سال برآمدن و هزار سال هموار و هزار
سال فرود آمدن و بر مومن حقیقی چنان باشد که از نماز دیگر تا آفتاب فرو رفتن بود و بعضے
همچون برق بگذرند و بعضے همچو باد و بعضے همچون اسپ تیز رو و بعضے دوان دوان و بعضے
خیزان خیزان و بعضے افتند در دوزخ و نتوانند گذشتن و بقول بعضے مراد ازین عقبه
اعمال صالح است بطریق استعاره مصرحه اعمال صالح را تشبیه کرده اند بگذشتن عقبه
پس معنی برین تقدیر چنین باشد که نکرد آن کافر عملهائے نیک را که سبب باشد آن مرخلاص
از دوزخ وآن عملهائے صالح این است که بیان کرد و گفت جل جلاله وَمَا أَدْرَاكَ
مَا الْعَقَبَةُ و چه دانی تو اے محمد سبب گذشتن آن عقبه فَكُّ رَقَبَةٍ کشادن گردن از
بندگی یعنی بنده را آزاد کردن است أَوْ إِطْعَامٌ یا دادن خوردنی است فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ
در روز گرسنگی یعنی در روزیکه در وگرسنگی باشد يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ بے پدرے را که با خویشے
باشد یعنی خویشاوند أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ یا گدائے را که با درویشی باشد یعنی گدائے که
بر خاک افتاده باشد یعنی طعام دادن او از برائے رضائے حق تعالیٰ باشد و از برائے
روی و ریا نه باشد ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا باز باشد از ان کسانیکه ایمان آورده اند
یعنی این آزاد کننده و طعام دهنده از مومنان باشد نه از کافران وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ
و این مومنان یک دیگر را وصیت کننده باشند به صبر در بلاها و طاعتها وَتَوَاصَوْا
بِالْمَرْحَمَةِ و وصیت کننده یک دیگر را بر رحم کردن بر خلق أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ
ایشانند که یاران دست راست باشند یعنی نامۀ اعمال ایشان را در قیامت بدست راست
دهند یا ایشانند که یمن و برکت باشد شان یعنی بهشتیان باشند لطیفه درویش
ازین آیت که این خصلتها بجد تمام کند یکے ایمان است دوم وصیت کردن به صبر و بلاها
سوم رحم بر همه مخلوقات چهارم آزاد کردن بنده به تمام یا مدد کردن در بهای او
پنجم طعام دادن مستحقان را برائے رضائے حق تعالیٰ نشان نیک بختی این کارها باشد

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ و آن کسانیکه کافر گرویدند بآیتهاے ما یعنی بقرآن وپیغامبران ودلائل توحید ایشانند خداوندان شومی و بسبب آن بدیهاے ایشان نامها ے ایشان را بدست چپ دهند عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ بر ایشان باشد آتشے که همیشه دران آتش بسته باشند القراءة مُوْصَدَةٌ بلاهمزة وبالهمزة

وهی خمس عشرة آیة	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	سورة الشمس مکیة

وَالشَّمْسِ وبحرمت آفتاب وَضُحَاهَا وبحرمت روشنائی آفتاب وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا وبحرمت ماه چون برآید بشب از پس آفتاب واین درنیمهٔ اول ماه باشد بدانکه درنیمهٔ اول ماه از پس آفتاب مے باشد ودرنیمهٔ آخر ماه درپیش آفتاب می باشد واین ظاهر است که درنیمهٔ اول نور ماه تیتا (؟) در طرف مغرب است ونقصانش در طرف مشرق ودرنیمهٔ آخر برعکس آنست ودر شرح کشاف سیدمینی آورده است که امام فرا گفت که ماه نور از آفتاب مے گیرد وشیخ ابو منصور ماتریدی رحمة الله علیه نیز گفته است که احتمال دارد که چنین باشد یقال فلان یتبع فلانا فی کذا ای یاخذ منه برین تقدیر معنی چنین باشد که بحرمت ماه چون نور گیرد از آفتاب وعلمائے علم نجوم وهیئت نیز برآنند که ماه از آفتاب نور بگیرد وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا وبحرمت روز چونکه روشن کند دنیا را یا تاریکی را وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا وبحرمت شب چونکه پوشد آفتاب را یا زمین را وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا وبحرمت آسمان یا بناے آسمان وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا وبحرمت زمین وگسترانیدن وے یعنی پهن کردن وے وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا وبحرمت تن آدمی وراست کردن اعضائش فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا پس بیان کرد حق تعالی ویرا راه تقوی وخداترسی وراه گناه وکافری وبدی را قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا بحرمت این چیزها که یاد کرده شد که نیک بخت شد کسیکه نفس خود را پاک ساخت از کفر وگناه وعمل کرد بانچه فرموده بود وقیل نیک بخت شد کسیکه حق تعالی ویرا پاک کرد از کفر وگناه وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا وبدرستیکه زیان کار شد وهلاک شد ونومید شد کسیکه نفس خود را پوشید

به کفر و گناه و عمل نکرد بانچه فرموده شده بود از نیکیها و قیل هلاک شد کسیکه حق تعالی وی را توفیق طاعت
نداد و نفس او را خوار و ذلیل کرد پس از ان کافران که نفس خود را به کفر و گناه پوشیدند و حق تعالی
ایشان را عذاب کرد خبر داد و گفت جل جلاله كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوٰهَا دروغگوے داشتند ثمودیان
رسول خدائے را عز و جل که آن صالح پیغمبر بود علیه السلام بسبب کفر و بے فرمانی إِذِ انْبَعَثَ
أَشْقٰهَا چونکه برخواست و شتافت بدبخت ترین ثمودیان قذار بن سالف بود یا مصدع بن دهر
بود شتر صالح را که معجزهٔ او بود کشت فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ نَاقَةَ اللّٰهِ وَسُقْيٰهَا پس گفت مر
ایشان را رسول خدائے تعالی که صالح بود دور باشید از شتر مادهٔ خدائے تعالی که معجزهٔ پیغمبر
اوست و از کشتن وے و از گرفتن نصیب آب او یعنی بخش او را تمام بوے دهید فَكَذَّبُوهُ
فَعَقَرُوهَا پس دروغگوے داشتند صالح را پس پی کردند شتر را بعد از ان کشتند شتر را فَدَمْدَمَ
عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوّٰهَا پس هلاک کرد حق سبحانه و تعالی ایشان را بسبب گناه
ایشان و برابر کرد همه را در هلاک کردن کلان و خورد ایشان را به زمین برابر کردشان وَلَا يَخَافُ
عُقْبٰهَا و نترسد خدائے تعالی از عاقبت ایشان یعنی هیچ کس را به خدائے تعالی اعتراض نرسد
که هرچه خواهد در ملک خود نه کند و قیل نترسد آن بدبخت تر ایشان پایان کار ایشان را و القرائة
فلا یخاف بالفاء و لا یخاف بالواو و این قصه گذشت در سورة الحاقة وَاللّٰهُ تَعَالٰی أَعْلَمُ

سُورَةُ اللَّيْلِ مَكِّيَّةٌ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	وَهِيَ عِشْرُونَ آيَةً

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشٰى و بحرمت شب چونکه پوشد تاریکی وے عالم را وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلّٰى و بحرمت
روز چونکه روشن شود بدانکه روز و شب دو دلیل بزرگ اند مر خلق را کاهے کم شود یکے و دیگرے
زیادت شود و از پس یک دیگر در آیند تا عالمیان بدانند که ایشان را خدائیست دانا و
توانا و قدیم و حکیم و علیم و رحیم که تاریکی را ببرد و روشنائی بیارد و بر عکس آن تا خلق را آسایش
باشد وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثٰى و بحرمت خدائے که آفرید نر و ماده را و قیل و بحرمت آفریدن

أَبْعَثُ ۱۲ | او دلن | کرد و دور | و الشیام | علیه الصلوٰة | و خوبت | سوگند بدن | و الشرافة را خورد | و الجرام | و بوقل | اذا یجلی | و النهار | و آسمان

نر و ماده و آفریدن نر و ماده این دلیل عظیم ست از دلائل توحید اسلام نر و ماده را در درون مادر
ہیچ کس نتواند آفرید مگر خدائے عظیم و قادر حکیم کرویا شریک و انباز نیست کہ اگر باشند عاجز باشند
و با عیب و معیوب خدائی را نشاید إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ بدرستیکہ کوشش شما ہر آئینہ پراگندہ است
بعضے دنیا می طلبند و بعضے آخرت و بعضے ہر دو و بعضے رضا و لقائے مولا تعالیٰ و عمل مومن
از برائے بہشت ست و عمل کافر از برائے دوزخ و بعضے میگویند این آیت در حق
ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ و ابی سفیان الحرب پدر معاویہ نازل شدہ ست و قیل در
حق ابوبکر نازل شدہ ست کہ بلال را خرید از خواجہ کافرش و آزاد کردش و آن چنان بود
کہ ابوبکر در خانۂ این کافر میگذشت آوازے شنید کہ شخصے احد احد میگفت آن کافر طلب
کرد و گفت این کیست کہ احد احد می گوید گفت غلام منست کہ بہ محمد ایمان آوردہ ست در
آفتاب خوابانیدہ ام او را و خار بر سینہ اش نہادہ ام و سنگ عظیم بر بالائے او نہادہ ام
تا باشد کہ از ایمان محمد بر گردد و او بر نمی گردد ابوبکر بہائے گران داد و او را بخرید و آزاد کرد
و آن جماعت دیگر را نیز کہ ہفت کس بودند کہ کافران عذاب می کردند از برائے اسلام آوردن
ایشان را نیز خرید و آزاد کرد این آیت در حق او نازل شد فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ فاما ہر کہ بداد
مال خود را از برائے رضائے حق تعالیٰ و مومنان را خلاص کرد وَاتَّقَىٰ و از خدائے تعالیٰ
ترسید وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ و راست گوئے داشت خدائے تعالیٰ را و رسول او را بہ نیکو تر
چیزے یعنی بہ بہشت یا بہ گفتن لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ فَسَنُيَسِّرُهُ پس ہر آئینہ آسان کنیم ماوے را
لِلْيُسْرَىٰ مر آسان تر را یعنی راہ بہشت را آسان کنیم بروے و توفیق طاعتش دہیم چنانکہ
ابوبکر را دادیم وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ و اما کسیکہ بخیلی کرد و مال خود را اندر راہ حق تعالیٰ خرچ
نکرد وَاسْتَغْنَىٰ و بے نیاز داشت خود را از حق تعالیٰ و نیازمندی نکرد وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ
و دروغگوئے داشت بہ بہشت فَسَنُيَسِّرُهُ پس آسان کنیم ہر آئینہ وے را لِلْعُسْرَىٰ مر دشوار
تر را یعنی راہ دوزخ را آسان کنیم بروے چنانکہ این کافر بلال را عذاب می کرد تا از اسلام

بر گردد وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ و سود نداشت وے را مال وے و چون هلاک شد
افتاد در دوزخ یا افتاد در گو. وقیل چه سود داشت وی را مال وے إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ
بدرستیکه هر آئینه بر ماست بیان کردن راه راست ما بیان کنیم هر که خواهد که ایمان آرد توفیق
دهیمش وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ بدرستیکه ما راست این جهان و آن جهان هر که از ما آنچه
طلبد بدهیم چنانکه ابوبکر را دادیم هم دنیا دادیمش و هم عقبیٰ که پدر و مادرش و پسرانش و دخترانش
همه ایمان آوردند هیچ کس را از صحابه این دست نداد فَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ پس بیم کردیم
و ترسانیدیم شما را از آتش که زبانه میزند یعنی بزرگ هست هر بار که زبانه زند کافر را از دوازده
ساله راه بر اندازد زنجیرها و غلها در گردن وے باشد و فرشتگان عذاب گرزها بر سر وے
میزنند تا در آتش افتد لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ در نیاید دران
آتش زبانه زننده مگر آن کافر بدبخت که دروغگوئے داشته باشد خدائے را و روئے گردانیده
باشد و حق را قبول نکرده باشد الاشقی بمعنی الشقی باشد مؤمن عاصی را حق تعالی بیامرزد
یا در درکهٔ دیگر از دوزخ عاصی را بمقدار گناهش بدارد و آخرش بیرون آرد و مرجیه میگویند
مؤمن به دوزخ در نیاید و تمسک باین آیت می کنند و جواب آنست که مراد ازین آتش مخصوص
است و مرجیه طائفه اند که میگویند باوجود ایمان گناه بنده را زیان نمیدارد وَسَيُجَنَّبُهَا
الْأَتْقَى الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ هر آئینه دور کرده شود این آتش را که یاد کردیم از آن
پرهیزگاری که میدهد مال خود را و کارهائے خیر و پاک میدارد مال خود را و تن خود را از کفر و گناه
و حرام همچون ابوبکر صدیق رضی الله عنه الاتقی بمعنی التقی بود وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُ مِن
نِّعْمَةٍ تُجْزَىٰ و نیست مر کسے را نزد این اتقی نعمتی که او را جزا باید داد یعنی ابوبکر صدیق که
هفت کس را از مؤمنان خرید از کافران و آزاد کرد که کافران عذاب می کردند شان تا از
ایمان برگردند از برائے رضائے حق تعالی نه از برائے چیز دیگر إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ
یعنی نکرد ابوبکر این کارهائے خیر را مگر از برائے طلب کردن خوشنودی پروردگار خود که برتر است

از همه به قهر و استیلا نه بمکان وَلَسَوْفَ يَرْضٰى هر آئینه ابوبکر خشنود شود بدر آمدن بهشت از خدای
تعالی درین سوره فضل ابوبکر معلوم می شود وای بر رافضی باد که ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله
عنهم را دشمن میدارد و وای بر خارجی باد که شاه مردان امیر المؤمنین علی رضی الله عنه را دشمن میدارد

فرد رافضی را دوست دارم خارجی را دوست تر ٭ رافضی برکنده چشم و خارجی بریده سر

بدانکه این کارهای نیک و خصلتهای نیک در چهار یار بوده است و در بسیار از مؤمنان
بوده است و خواهد بود اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْهُمْ

سُوْرَةُ الضُّحٰى مَكِّيَّةٌ | بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ | وَهِيَ اِحْدٰى عَشَرَةَ اٰيَةً

وَالضُّحٰى بحرمت چاشتگاه و قیل بحرمت آن چاشتگاه که حق تعالی به موسی سخن گفت وَالَّيْلِ
اِذَا سَجٰى و بحرمت شب یعنی بیاراید یعنی تاریک شود و خلق در وی بیارامند و قیل بحرمت شب
معراج محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلٰى نگذاشت حق تعالی ترا
و دشمن نگرفت ترا سبب نزول این سوره آن بود که کافران مکه پیش جهودان خبر فرستادند که
وقت برون آمدن پیغمبر آخر الزمان است یا نه که در میان ما کسی پیدا شده است محمد نام و دعوی
پیغمبری میکند و صفت وی را بیان کردند جهودان گفتند که وقت بیرون آمدن پیغمبر آخر الزمان شده
است این مرد را که دعوی پیغمبری میکند از وی سه چیز بپرسید یکی از اصحاب کهف دوم از ذوالقرنین
و سیوم از روح اگر روح را بیان نکند و آن دو را بیان کند پیش ما فرستید تا ما بنگریم که راست
است یا دروغ رسول علیه السلام را کافران مکه ازین سه چیز پرسیدند گفت فردا جواب گویم و
انشاء الله نگفت جبرئیل تا نزده روز نیامد به قول امام کلبی و به قول امام ضحاک چهل روز نیامد
و به قول دیگر بیست و پنج روز نیامد و به قول دیگر پانزده روز نیامد کافران مکه گفتند خدای محمد
محمد را بگذاشت و دشمن گرفت بعده خدای تعالی این سوره را فرستاد و سوگند یاد کرد باین
چیزها که ما محمد را فرونگذاشتیم و دشمن نگرفتیم بدانکه هر جا که سوگند بغیر حق تعالی یاد کرده شود
بنزدیک بعضی کلمهٔ رب مقدر است یعنی بحرمت رب وَالضُّحٰى و بحرمت رب وَالَّيْلِ و بعضی بزرگان

گفته اند احتیاج به تقدیر کردن نیست از بهر آنکه این سوگند هست به صفات عظام حق تعالے یعنے سوگند هست به صفت آفریدن این مخلوقات عظام و این سوگند پیش عاشق خوشتر است از هر چه باشد همچون سوگند محبوب و معشوق پیش محب و عاشق که گوید به حرمت بوے من و به حرمت موے من و بحرمت کوے من و بحرمت روے من عاشق داند لذت این سخن را بیت

هم رویت خوش هم مویت خوش هم پیچ زلف و هم قفا هم شیوه خوش هم عشوه خوش هم لطف خوب و هم جفا

قطعه

عاشق داند زبان معشوق ایدوست تو خیتی چه دانی
گوساله سامری چه داند رمز ارنی و لن ترانی

مسکین کسیکه از حلاوت و حرارت عشق نصیبے ندارد مصرعه محروم ز آتش تو جز بولهب مبادم

وَلَلْآخِرَةُ خَیْرٌ لَّکَ مِنَ الْاُوْلٰی هر آئینه ترا آن جهان بهتر هست ازین جهان یعنی ما ترا دشمن نگرفتیم و فرو نگذاشتیم در آن جهان و در این جهان و آخرت ترا بهتر هست از دنیا که آنجا وصال دائمی و تجلی ذاتی خواهد بود و مقام محمود اکرم و شهود اعظم که آرزو برند آن را عالم آنجا دست دهد ترا وَلَسَوْفَ یُعْطِیْکَ رَبُّکَ فَتَرْضٰی و هر آئینه بدهد خدائے تعالی ترا پس راضی شوی تو از وے یعنی در آن جهان حق تعالی ترا چندان عطاها دهد که راضی شوی و آن دیدار باشد و شفاعت است و سیر فی الله که غیر متناهی هست محمد رسول الله در مقام محمدی در ذات صمدی به عمر ابدی هر چند سیر کند آن غیر متناهی بود فاما در مقام شهود مع تفاوت درجات شهودی راضی باشد رسول علیه الصلوٰة والسّلام فرمود تا یکے از امت من در دوزخ باقی باشد من راضی نشوم این نیز از اثر رحمت باری تعالی است و امید بسیار است ازین آیت نصیب عاشق این هست که رضائے محبوب جوید اگر چه طلب او را نهایت نیست هر دو عالم را بعاشق عرض کند التفات بآن نکند بیت ریگ از آب سیر شد من نشدم زہے زہے لائق این گمان من نیست درین جهان زہے ♦ کوه کمینه لقمه ام بحر کمینه جرعه ام من چه نهنگم اے خدا باز نما به من زہے ♦ عبد الله بن عباس رضی الله عنه از مصطفے علیه

الصلوٰۃ والسّلام روایت کردکہ او گفت سبب نزول این آیت آن بود کہ من از خدایتعالیٰ
پرسیدم کاشکے نپرسیدمے گفتم یارب ابراہیم را خلعت خلت دادی وموسیٰ را کلام بسوی
شنوانیدی وسلیمان را مملکت عظیم دادی مرا چہ دادی پس این سورہ والم نشرح دربیان
عطایا کہ حق تعالیٰ دادہ بود بہ مصطفیٰ علیہ السلام آمد اَلَمْ یَجِدْکَ یَتِیْمًا فَاٰوٰی آیا نیافت ترا
اے محمد بے پدر و بے مادر پس جائے داد ترا در پیش عم تو ابوطالب پدر رسول علیہ السلام عز
او در شکم مادر بود وچون مادرش مرد دو سالہ بود وچون جدش عبد المطلب مرد او ہشت سالہ
بود وقیل ترا دُرِّ یتیم یافت پس در گوشہا و در دلہا جائے داد وبدوستی تو عالم را آفرید
وَوَجَدَکَ ضَآلًّا ویافت ترا کہ نمی دانستی آنچہ حالا میدانی یعنی تو پیغمبر نبودی وقرآن وعرفان
نبود ترا فَہَدٰی پس راہ نمود ترا بہ پیغامبری وقرآن وعرفان وقیل در خردگی راہ گم کردہ بودی
ودر کوہہائے مکہ ماندہ بودے ابوجہل بہ فرمان ما ترا پیش عم تو ابوطالب آورد وقیل در
سفر شام راہ گم کردہ بودی وقتیکہ از کاروان جدا شدہ بود وابلیس مہار شتر او را گرفتہ بود و
از راہ دور انداختہ بود وجبرئیل علیہ السلام ابلیس را پر خود زد و بہ ولایت حبشہ انداختش
ورسول علیہ الصلوٰۃ والسّلام را بہ کاروان رسانید وقیل معنے ضَآلًّا محبا باشد یعنی یافت
ترا دوست خود پس راہ نمود ترا بہ معرفت ذات وصفات خود وَوَجَدَکَ عَآئِلًا ویافت
ترا فقیر فَاَغْنٰی پس توانگر کرد ترا بہ مال خدیجہ رضی اللہ عنہا وبہ غنیمت ہائے او فَاَمَّا الْیَتِیْمَ
فَلَا تَقْہَرْ واما یتیم را قہر مکن ودل وی را مگیر وخوار مدار یتیم را چون تو یتیم بودی میدانی
کہ حال یتیم چہ باشد وَاَمَّا السَّآئِلَ فَلَا تَنْہَرْ اما خواہندہ را پس بانگ برمزن وچیزے
بوے بدہ اگرچہ اندک باشد یا بخوبی جوابش گوئے واز فقیرے خود یاد آور وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ
فَحَدِّثْ واما نیکیہائے خدائے تعالیٰ برتست پیغمبری وقرآن وغیر آن سخن گوئے وخبر کن
از آنہا وشکر کن کہ این نعمتہا تو دادیم وہیچ کس را ندادہ ایم نصیب درویش این ست کہ از عالم
خود یاد کند فقیر بود غنی شد جاہل بود عارف وعالم شد یتیم بود ویعنی کسے نداشت کہ تربیت کند شد

در دین او ستاد وشیخ را بر گماشت حق تعالے تا تربیت کردندش و ویرا توفیق داد تا فرمان بردار شیخ و استاد کرد اگر انقیاد نکردی از سعادت ابدی محروم بودے قطعه

	خدمت اکسیر کن هموار تو		جور میکش ایدل از دلدار تو	
	عیب کم گو بندهٔ الله را		متهم کم کن بدزدے شاه را	

پس دائما این نعمتها را یاد کنند مصرعه ای شکر نعمتهاے تو چندانکه نعمتهاے تو والسلام علی تابع الهدی

سورۃ الم نشرح مکیۃ بسم الله الرحمن الرحیم وهی ثمان آیۃ

اَلَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ آیا کشاده نکردیم مر سینه ترا یعنی ما کردیم روشن دل ترا بایمان وحکمت پیغمبری واین بقول امام مقاتل وبقول امام کلبی کشادن سینهٔ او چنان بود که چون رسول ما علیه الصلوٰۃ والسلام سه ساله بود در پیش دایهٔ خود حلیمہ بود و بصحرا رفته بود با بچگان قبیله جبرئیل ومیکائیل علیهما السلام آمدند و رسول را از میان ایشان بر گرفتند و بیک طرف بردند وسینهٔ او را بشگافتند و دل او را بیرون آوردند و در طشت زرین چه آبهاء زمزم شستند وخون بسته از دل او گرفتند وبیرون انداختند وگفتند این بخش دیو ست ودیگر زخمے از آن بر رسول ما نه رسید و دست بر شکم او مالیدند چنانکه بود درست شد وَوَضَعْنَا عَنْکَ وِزْرَکَ الَّذِیْ اَنْقَضَ ظَهْرَکَ ونهادیم از تو یعنی دور کردیم از تو بار گران را که گران کرده بود پشت ترا الانقاض گران کردن چنانکه از بار گران کسے دوتا شود واز غم نیز دوتا می شود چنانکه در عرف میگویند کہ اندوه بر دل من بار گرانست که پشت من دوتا شده است وبر کسے چیزے گفته اند این بار گران غم است بود که دور کرد آن را و خداے شفاعت داد که وَلَسَوْفَ یُعْطِیْکَ رَبُّکَ فَتَرْضٰی وبعضے گفته اند چنانچه کافران بوده این فقیر میگوید که روا باشد که این بار گران درد یافت باشد چنانکه این

	در کل بلا ایوب بعض بلیة		وحزن یعقوب بث اقله	فارغ گویم شعر

وبرداشتن این بار غم واندوه آن باشد که مقصود دست دهد و هجران بوصال مبدل شود این فارغ

گوید شعر سقیتنی حمیا الحب راحة مقلة　وکاسی محیا من الحسن جلت نظم

مصطفی را هجر چون پرداختی　خویش را از کوه مے انداختی
تا بگفتی جبرئیلش هین مکن　که ترا بس دولت است از امر کن
همچنین مے بود تا کشف حجاب　تا بیابند آن گهر را خود ز جیب
عاشق و معشوق و عشقش بر دوام　در دو عالم بهره مند و نیکنام

وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ و برداشتیم و بلند کردیم مر ترا در یاد کردن یعنی هر جائے که خدا تعالی را یاد کنند ترا نیز یاد کنند در بانگ نماز و خطبها و در کلمهٔ توحید لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ و در دنیا و آخرت شرف دادیم ترا که هیچکس را ندادیم کنتم خیر امة در حق تو و امت تو گفتیم قطعه

سلام علی خاتم الانبیاء　سلام علی سید الاصفیاء
محمد که عالم پر از نام اوست　سجود ملائک ز اکرام اوست
محب مساکین و محبوب حق　که از شرم رویش کند گل عرق
طفیل وجودش زمین و زمان　منور ز رویش مکین و مکان
همه شاهان روئے زمین　تو با بے نوایان امت قرین

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا پس هر آئینه با هر دشواری آسانیست هر آئینه با دشواری آسانی دیگرست چون این آیت آمد رسول علیه الصلوٰة والسلام گفت بشارت مر شما را آمد یک دشواری را دو آسانیست هر کرا از مؤمنان دشواری پیش آید صبر کند و خطا را نگذارد این دشواری را بآسانی بدل کند در دنیا به نعمت دادن و در آخرت بدادن جنت و بعد از قبض بسط باشد و بعد از فراق وصال بود بیت

بنا امید نباشی که ترا یار براند　گرت امروز براند نه که فردات بخواند بیت
با امید وصالت میدهم جان　وگرنه طاقت هجران ندارم

[illegible]

شعر	اذا ضاقت بك البلویٰ ففکر فی الم نشرح		فعسر بعد یسرین اذا فکرته تفرح	

صحت و نعمت بود بہ بیماری و فقیری رفت چون صبر کنی باز صحت یابی و نعمت بیابی پس یکے عسرا دو یسر بود فَاِذَا فَرَغْتَ پس چون بپرداختی از نماز فَانْصَبْ پس رنجہ شو بدعا بعد از نماز نیاز پیش آر و لقائے حق تعالیٰ جوی و دنیا و آخرت از حق تعالیٰ طلب کن چون بندہ نماز بگذارد و دعا نکند نماز او را بر روے او باز زنند وَاِلٰى رَبِّكَ فَارْغَبْ و بپروردگار خود خواہانی نمائے و تضرع و زاری کن و لقائے او را طلب کن کہ مقصود از طاعت این ہست

بیت	بندہ دایم خلعت دادار جست		خلعت عاشق ہمہ دیدار اوست	
	عاشقی را کن خدا زانگاہ مزد		جبرئیل مؤتمن انگاہ دزد	

امام شمس العارفین محمد پسیار ندی رحمۃ اللہ علیہ گفتہ است کہ بندہ را باید کہ مزد نطلبد کہ ہیچ غلامے از خواجہ مزد کار نگرفتہ است و دولت و سعادت در عبادت است

بیت	بندگی کن تا شوی عاشق ازل		بندگی کسب است آید در عمل	
	بندہ آزادی طمع دارد زجد		عاشق آزادی نخواہد تا ابد	

سُوْرَةُ وَالتِّيْنِ مَكِّيَّةٌ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وَهِيَ ثَمَانُ آيَاتٍ

وَالتِّيْنِ بحرمت انجیر وَالزَّيْتُوْنِ و بحرمت زیتون کہ از وے روغن زیت بیرون می آید قیل مراد دو کوہ است بہ شام کہ یکے طور سینا گویند و دیگرے را طور زیتا و درین دو کوہ انجیر و زیتون بسیار شود وَطُوْرِ سِيْنِيْنَ و بحرمت کوہ بابرکت یعنی آن کوہ کہ حق تعالیٰ بہ موسے علیہ السلام در آن کوہ سخن گفت وَهٰذَا الْبَلَدِ الْاَمِيْنِ و بحرمت این شہر راست و استوار قیل بے بیم یعنی مکہ لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ بدرستیکہ آفریدیم آدمی را فِيْٓ اَحْسَنِ تَقْوِيْمٍ در نیکوترین صورتے و راست ترین بالائی التقویم بمعنی راست گردانیدن مصدر است بجائے اسم یعنی نیکو قامتے و ہیئتے ہیچ حیوانے را حق تعالیٰ بدین صورت نیافرید

[illegible] وَالزَّيْتُوْنِ وَالتِّيْنِ [illegible]

و هیچ چیز را این خوبی و جمال نداد که آدمی را پس خبر کرد که آدمی بدین صورت و خوبی نماند گفت
جل جلالہ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ پس بازگردانیدیم آدمی را به فروترین فروتران
یعنی چون بے ایمان بمیرند به قعر دوزخ برسانیم إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
مگر کسانیکه ایمان آوردند و عملهاے نیکو کردند ایشان را به دوزخ درنیاریم فَلَهُمْ أَجْرٌ
پس ایشان را باشد مزدی غَيْرُ مَمْنُونٍ مزدی نبریده شده و کم شده یعنی مزد ایشان را
بدهیم و به بهشت درآریم ایشان را که هرگز به پایان نرسد و قیل دیگر معنی این باشد که
بازگردانیم آدمی را به فروترین حالتے یعنی به پیری رسانیدیم او را تا تن او ضعیف شود و عقل او
نقصان یابد و جمال او کم شود إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لیکن آن کسانیکه
ایمان آوردند و عملهاے نیکو کردند فَلَهُمْ پس مر ایشان را باشد أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ مزدی
بے پایان فعلی الاول الاستثناء متصل وعلی الثانی منقطع فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ پس
چه ترا بران داشت اے کافر که دروغگوے می داری به قیامت و قیل فمایکذبک فما یحملک یا
انسان کاذبا بالبعث لان کل مکذب کاذب پس بعد ازین حجج ساطعه و براہین قاطعه و احوال
عجیبه که بر تو گذشت از اول حال تو که نبودی پیدا شدی و آب منی و علقه و مضغه و طفل و جوان و
پیر گشتی برائے روز حساب و جزا یعنی به قیامت و قیل کو دروغگوے می دارد ترا به قیامت اے نجد
یعنی کرا باید معنی ممکن باشد بعد ازین بیان و حجت و برہان أَلَيْسَ اللَّهُ آیا نیست خدائے تعالی
بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ داد ده ترین داوران یعنی داد دهنده ترین داد دهندگان یعنی بر کافران و
مومنان و بر همه چیزها حاکم است انتقام از دشمنان بکشد و دوستان را عزیز دارد در دو جهان پس
اے محمد هر چند ترا دشمنان بد گویند غم مخور که حاکم مطلق منم این دشمنان سگانند و دوستان همچون ماه باشند

نظم

بدر بر صدر فلک شد شب روان	سیر را نگذارد از بانگ سگان
طاغیان همچون سگان بر بدر تو	بانگها می دارند سوئے صدر تو
آن سگان کر کرند از انصتوا	از شفه وع وع کنان بر بدر تو

	ہر کرا بدرِ تو دارد دل گرو	گرد نش را میزنم تو شاد رو	

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ اَوْلِيَائِكَ +

سُوْرَةُ الْعَلَقِ مَكِّيَّةٌ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	وَهِيَ تِسْعَ عَشَرَةَ آيَةً

اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ یعنی بخوان اے محمد قرآن را بنام پروردگار خود یعنی بگوے بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ چون قرآن بخوانی و بقول ابن عباس و عائشہ و مجاہد و عطا و حسن بصری رضی الله تعالی عنہم اجمعین اول سورۃ کہ آمد اقرأ بودہ و بقول امیر المؤمنین علی اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ اول آمد و بقول بعضے يٰاَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ اول آمد و عائشہ رضی الله عنہا میگوید اول چیزے کہ بر رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام پیدا شد خوابہائے راست بود ہر چہ شب در خواب دیدی در روز بوے رسیدی ہمچنانکہ دیدہ بود و بعد ازان خلوت را دوست داشتی و توشہ گرفتی و بکوہ حرا رفتی غارے کہ آنجا بود تنہا می بود تا روزے آوازے شنید کہ یا محمد ہیچکس را ندید بار دیگر نیز شنید باز آوازے شنید کہ یا محمد دید شخصے چون آفتاب روشن بر تختے نشستہ از زر تاجے از نور بر سر حلۂ سبز پوشیدہ بر صورت آدمی مصطفٰی ترسید و خواست کہ خود را از کوہ در اندازد آن شخص گفت یا محمد منم جبرئیل تو پیغامبر آخر الزمانی مترس و او را در کنار گرفت و گفت اقرأ بخوان اے محمد گفت من خوانندہ نیستم تا سہ بار چنین کرد باز گفت اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ رسول بخانہ آمد و دل او می لرزید گفت زملونی و دثرونی او را پوشیدند تا ترس از دل او رفت و گفت اے خدیجہ می ترسم کہ دیوانہ شوم گفت مترس کہ تو بر ضعیفان رحم میکنی و مہمان را گرامی میداری و خویشان خود را عزیز میداری و مردم را اندکہ رنجہائے ایشان یاری میدہی ہرگز دیوانہ نشوی پس خدیجہ رسول علیہ السلام را پیش ورقہ ابن نوفل برد و او پسر عم خدیجہ بود بدین عیسے در آمدہ بود و خط عبری نوشتے گفت اے پسر عم از محمد بشنو کہ چہ میگوید رسول علیہ السلام آنچہ دیدہ بود گفت ورقہ گفت این جبرئیل ناموس اکبرست و بہ پیغمبران بیامدے مبارکباد ترا اما خویشان تو میکہ ہرگز نخواہند گذاشت کہ شادمان باشی این بار بگریزی ہر چہ گوید دیگر فرشتہ

من بگوی باز رسول الله علیه الصلوٰة والسلام جبرئیل را دید بگریخت گفت اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي
و جبرئیل پای خود را در زمین زد چشمهٔ آب روان شد طهارت ساختن رسول را بیاموخت و دو
رکعت نماز بیاموخت رسول علیه الصلوٰة والسلام باز بورقه گفت و ورقه گفت ترا فرمود که یاران
کسے را دعوت کنی گفت نے ورقه گفت اگر فرموده بودے من ایمان آوردم ای فرزند اگر من
زنده بودمے در آن وقت که ترا از شهر بیرون کنند من ترا مدد و نصرت کردمے بعده ورقه فوت
شده و رسول صلے الله علیه وسلم گفت من اورا در خواب دیدم که جامهاے سفید داشت یعنی
بهشتی بود و این تصدیق وی را قبول کردند والله اعلم خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ آفرید مر
آدمیان را از پارهٔ خون بسته یعنی آدم را از خاک آفرید و فرزندان او را از خون اقْرَأْ وَرَبُّكَ
الْأَكْرَمُ بخوان ای محمد و حال آنکه خداے تو کریم است که کرم او را نهایت نیست الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ
آن خدا اینکه بیاموزانید خط نوشتن به القلم آن کریم ست که نعمت خط و کتابت را بیاموزانید مر آدمیان را
و علم خط علم بزرگ ست که دین و دنیا تعلق باو دارد که اگر علم خط نبودے کار فرزندان آدم نظام نیافتے عَلَّمَ
الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ بیاموزانید جنس آدمی را آنچه نمی دانست و قیل مراد ازین انسان آدم است یعنی آدم
بیاموزانید الله تعالی همه اسماء او چیزها که نمیدانست و قیل محمد است صلی الله علیه وسلم که بخط و کتابت علوم
اولین و آخرین بیاموزانیدش بدانکه گفته اند که نزول سوره از اول تا اینجاست به مدتے
ازین جا که كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى حقا که جنس آدمی و قیل ابوجهل از حد می گذرد و در گردن
نهد بے فرمانی کردن از حد أَنْ رَآهُ که بیند خود را اسْتَغْنَى بے نیاز و توانگر إِنَّ إِلَى رَبِّكَ
الرُّجْعَى بدرستیکه بازگشت همه به خداے تعالی است بے مال و جاه و عاجز و فقیر شده و محتاج
گشته یحیی بن معاذ گفت طغیان دو است طغیان علم و طغیان مال طغیان علم آن است که معتقد
خود باشد و عجب آرد و طغیان مال آنست که متکبر شود و از زهد و عبادت باز ماند أَرَأَيْتَ الَّذِي
يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى دیدی تو ای محمد آنکس را که باز میداشت بنده را چون نماز می کرد

[illegible]

کنند و محمد بود و باز دارند و ابوجهل علیه اللعنة این ملعون سوگند خورده بود که اگر محمد را بینم
نماز میکند و خدای خود را سجده کند پای بر گردن او نهم و او را هلاک کنم مؤمنان غمناک شدند
و رسول را ازین خبر کردند رسول علیه السلام گفت هیچ نتواند کرد اگر نزدیک من آید فرشتگان
او را پاره پاره کنند بعده روزی رسول علیه السلام نماز میگذارد و آن ملعون قصد وی کرد
چون نزدیک او رسید باز پس گریخت کافران گفتندش ترا چه شد که باز گشتی گفت میان
من و میان محمد خندقی پر آتش پیدا شد و اژدهای قصد من کرد اگر باز نمی گشتم میسوختم
و اژدها هلاک میکرد پس این آیت آمد که اَرَاَیْتَ الَّذِیْ یَنْهٰی عَبْدًا اِذَا صَلّٰی یعنی ای محمد
دیدی و دانستی که ترا چون نگاه داشتم از دشمن تو چون قصد تو کرد چون دانستی خبر کن از آن
حال و مترس و باز فرمود جل جلاله اَرَاَیْتَ اِنْ کَانَ عَلَی الْهُدٰی اَوْ اَمَرَ بِالتَّقْوٰی آیا دیدی
تو ای محمد و دانستی که این دشمن تو که ترا از نماز منع میکرد اگر باشد بر راه راست و تقوی چه درجه
باشد وی را در بهشت و چه ثواب باشد وی را چون دانستی ازین خبر کن باز فرمود اَرَاَیْتَ اِنْ کَذَّبَ
وَتَوَلّٰی آیا دیدی و دانستی که این دشمن تو اگر دروغ گو میدارد ترا و روی از حق بگرداند و
ایمان نیارد چه عذابی باشد وی را در دنیا و عقبی چون دانستی ازین حال خبر کن و غمناک مباش
باز فرمود اَلَمْ یَعْلَمْ بِاَنَّ اللّٰهَ یَرٰی آیا ندانست این دشمن ملعون تو که خدای تعالی می بیند
و میداند حال او را خدای تعالی جزای او خواهد داد عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما
گفت چون رسول را علیه الصلوة والسلام ابوجهل از نماز باز می داشت رسول علیه
السلام او را ترسانید از عذاب حق تعالی و بانگ بر وی زد آن ملعون گفت مرا از خدای
خود می ترسانی چندان لشکر در مکه بیارم از سوار و پیاده که مکه پر شود و هیچ کس را مجلس چون
مجلس من بسیار نباشد این آیت آمد کَلَّا حقا که لَئِنْ لَّمْ یَنْتَهِ اگر باز نگردد ابوجهل ازین
کار لَنَسْفَعًا بگیریم بِالنَّاصِیَةِ نَاصِیَةٍ موی پیشانی او را و بخواری بر زمین زنیم او را از
موی پیشانی کَاذِبَةٍ دروغگوی خَاطِئَةٍ خطا کننده فَلْیَدْعُ نَادِیَهٗ پس بخواند ابوجهل

قوم خود را و لشکر خود را سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ بدرستی که بخوانیم ما زبانیهٔ دوزخ را یعنی فرشتگان عذاب را کَلَّا نه چنان است که او میگوید لَا تُطِعْهُ فرمانبرداری مکن او را وَاسْجُدْ و سجده کن وَاقْتَرِبْ و نزدیکی جوی به رحمت من تعقیب واعظ را در امر معروف و نهی منکر این است که در کار خود استوار باشد و از دشمن نترسد تا حق تعالی معین و ناصر باشد چنانکه مصطفی را علیه افضل الصلوٰة والسلام بود مثنوی مولانا جلال الدین رومی رحمة الله علیه در حق مصطفی علیه افضل الصلوٰة واکمل التحیات میفرماید مثنوی

مه بر صدر فلک شد شب روان	سیر را نگذارد از بانگ سگان
طاغیان همچون سگان بر بدر تو	بانگ میدارند سوی صدر تو
کار هادی این بود تو هادیی	ماتم آخر زمان را شادیی
هین روا کن ای امام المتقین	این خیال اندیشگان را تا یقین
هر که در مکر تو دارد دل گرو	گردنش را من زنم تو شاد رو
آن چراغ او به پیش صرصرم	خود چه باشد ای مهین پیغمبرم

اللهم اجعلنا من التابعین للنبی الامی العربی الهاشمی محمد صلی الله علیه وعلی آله واصحابه اجمعین

سُوْرَةُ الْقَدْرِ مَكِّيَّةٌ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وَهِيَ خَمْسُ آيَاتٍ

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ بدرستیکه فرستادیم قرآن را در شب اندازه کردن یعنی شبی که حق سبحانه و تعالی تقدیر کند هر چه در آن سال خواهد بود جبرئیل علیه السلام همه قرآن را در شب قدر از لوح محفوظ بیکبار آورد در بیت العزة که در آسمان چهارم است بعد از آن در مدت بیست سال و بقول دیگر بیست و سه سال بجا بجا بدنیا آورده به رسول علیه الصلوٰة والسلام وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ و تو چه دانی ای محمد که چیست شب قدر لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ شب قدر بهتر است از هزار ماه که در این

هزار ماه همه روز روزه دارد و شب ها بیدار دارد و نماز گذارد و این شب در ماه رمضان نیست و هر سال باشد علما چنین اند که در دهه آخر باشد و در طاقها بود باشد و در همه ماه احتمال دارد که باشد در جفت و طاق و بعضی میگویند در شب بیست و هفتم است و هر که نماز شام و نماز خفتن را به جماعت بگذارد از شب قدر نصیب یافته باشد و حکمت در پنهان داشتن آن است که شبهای بسیار بیدار باشی تا به ثواب آن برسی **بیت**

خواهی که جلال طاعت گردد دید		هر صبح و روزه دان هر شب قدر	

تَنَزَّلُ الْمَلٰٓئِكَةُ فرود می آیند فرشتگان وَالرُّوحُ و جبرئیل فِيهَا در آن شب بِإِذْنِ رَبِّهِم بامر پروردگار خود از وقت فرو رفتن آفتاب تا بر آمدن صبح مِن كُلِّ أَمْرٍ از برائے هر کاری از نیک و بد تا سال دیگر سَلَٰمٌ هِيَ یعنی همه آن شب خیر باشد و سلامت و شیطان در آن شب هیچ کارے نتواند کرد و قیل بسیار سلام گویند فرشتگان بهر مؤمن و مؤمنه که بیدار باشند و فرشتگان بروے گذر کنند و سلام گویند بروے حَتّٰى مَطْلَعِ الْفَجْرِ آن شب سلام باشد تا صبح روشن شدن قال النبی صلی الله علیه وسلم من قام لیلة القدر ایمانًا واحتسابًا غفر له ما تقدم من ذنبه وما تاخر عایشه رضی الله عنها از رسول علیه الصلوة والسلام پرسید که اگر من شب قدر را دریابم چه دعا کنم رسول علیه السلام گفت که بگو اللهم انک عفو تحب العفو فاعف عنی اللهم ارزقنا ثواب هذه اللیلة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین و در تنبیه الغافلین آورده است که چون شب قدر باشد الله تعالی جبرئیل را فرماید تا فرود آید با فرشتگان بر زمین و علم سبزی باشد بوے آن علم را بر بام کعبه نهند و فرشتگان در زمین پراگنده شوند و سلام گویند بر هر که بیدار باشد از مؤمنان ایستاده باشند یا نشسته و در نماز باشند یا در ذکر مؤمنان را دریابند و بر دعاهائے ایشان آمین گویند تا صبح بعد از آنگاه جبرئیل علیه السلام ندا کند که یا معشر الملائکة الرحیل الرحیل یعنی اے فرشتگان باز گردید بآسمان فرشتگان گویند اے جبرئیل حق سبحانه و تعالی چه کرد به مؤمنان محمدی جبرئیل گوید حق تعالی به نظر رحمت در ایشان نظر کرد و گناهان ایشان

عفو کرده بیامرزید مگر چهار طائفه را اوّل مدمن خمر را یعنی کسیکه شراب خورده و شراب فروشد دوم عاق را یعنی مادر و پدر آزار را و سیّم قاطع رحم را یعنی کسیکه بخویشان نه پیوندد و حق خویشی بجا نیارد و چهارم مشاحن را یعنی کینه دار را که سخن نه گوید با برادر مسلمان این چهار طائفه را نیامرزد و دیگر همه را بیامرزد و بعضے گویند سود خوار را نیز نیامرزد پس اے مؤمن ازین پنج افعال توبه کن تا از فضیلت شب قدر بے نصیب نمانی و در تفسیر ابو سعید حنفی آورده است که هر که در شب قدر دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتے فاتحه یکبار و هفت بار قل هو الله احد بخواند و چون سلام دهد هفتاد بار استغفرالله گوید از جائے برنخیزد تا بر وے و پدر و مادر وے رحمت کرده نشود و حق سبحانه و تعالی فرماید فرشتگان را تا نیکی بسیار در دیوان اعمال او نویسند تا سالے دیگر و فرماید تا در بهشت از برائے این بندهٔ مؤمن درختان بنشانند و کوشکها بنا کنند والله اعلم پس باید که هر که در ماه رمضان این دو رکعت نماز را بعد از وتر بگذارد هر شب بامید شب قدر تا باشد که باین ثواب مشرف شود و بعد از تراویح هر شب دو رکعت نماز باید کرد بامید شب قدر در هر رکعتے فاتحه یکبار و سورهٔ اخلاص سه بار چنان باشد که ختم قرآن کرده باشد زیرا ثواب سورهٔ اخلاص برابر یکے از سه بخش قرآن است اللّٰهم ارزقنا ذلك برحمتك يا ارحم الراحمين

سُوْرَةُ الْبَيِّنَةِ	بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	مَكِّيَّةٌ وَهِيَ ثَمَانُ آيَاتٍ

بدانکه اهل کتاب یعنی جهودان و ترسایان و مشرکان عرب یعنی بت پرستان پیش از آمدن رسول ما علیه الصلوٰة والسلام اتفاق داشتند که پیغامبر آخر الزمان چون بیرون آید ما بوے ایمان آریم و همه یک دین شویم چون رسول علیه السلام بیامد از قول خود برگشتند بعضے ایمان آوردند و بعضے نے چون حق سبحانه و تعالی از حال ایشان خبر کرد و گفت جل جلاله لَمْ يَكُنِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا نبودند آنانکه کافر شدند مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ از کسان کتاب یعنی از اهل توریت که آن جهودان باشند و ترسایان که اهل انجیل اند وَالْمُشْرِكِيْنَ و بت پرستان و انباز گویان مر خدائے تعالے را مُنْفَكِّيْنَ جدا شوندگان

یعنی همه اتفاق داشتند که پیغامبر آخر الزمان که محمد است علیه الصلوٰة والسلام حق است حَتَّىٰ
تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ تا آنکه اتفاق بودشان که آمد ایشان گواه راست پیدا رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ
و آن محمد رسول الله بود علیه الصلوٰة والسلام و معجزات بسیار آورد و یکے از معجزات او
آن بود که امی بود و خط و خواندن نداشت با وجود این قرآن را آورد که همه فصحا و بلغاء
عرب عاجز شدند از آوردن یک سوره مثل آن حق سبحانه و تعالیٰ از این خبر کرد و گفت
يَتْلُو صُحُفًا میخواند این رسول ما علیه الصلوٰة والسلام بر ایشان صحفا کراسها یعنی کاغذها
نوشته مُّطَهَّرَةً پاکیزه کرده شده از باطل و لهو و لغو یعنی قرآن را که در مصاحف نوشته بود
می خواند از یاد بے آنکه حرف و خط را شناسد فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ در آن کاغذها که نوشته
شده است درست قرآن و محکمها باز بیان کرد حق سبحانه تعالیٰ که این اختلاف بعد از آمدن
رسول ما علیه الصلوٰة والسلام از برائے حسد و هواے نفس بود پس گفت جل جلاله
وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ و پراگنده نشدند آنانکه داده شده اند کتاب یعنی
جهودان و ترسایان در دین خود متفرق نشدند و برنگشتند از حق بودن دین محمد
آمدن محمد علیه الصلوٰة والسلام إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ مگر از پس آمدن
حجت پیدا و درین آیت سرزنش است مر جهودان را و ترسایان را که ایشان ایمان نیاوردند
با وجود آنکه اهل کتاب بودند وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ
و فرموده نشدند این اهل کتاب در توریت و انجیل مگر بدین پاک کرندگی کنند مر خدا تعالیٰ
را بے آمیزش بکفر و بازگشتگان از کفر به محمد علیه الصلوٰة والسلام و باشند بر دین ابراهیم
و دین محمد علیه السلام وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپا کنند نماز را وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ و بدهند زکوٰة
را وَذَٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ و این دین و ملت راست است و در قرآن نیز همبرین فرموده شده
است پس معلوم شد که ایمان نیاوردند ایشان بدین و اسلام از جهت سروری کردن در میان
کافران و حسد بردن مر پیغامبران را و متابعت نفس کردن نصیب خواهی است که حق را

قبول کنی و حسد بری با اهل حق و انکار ایشان کنی چون فعل بد تر ابتو گوید بیت

ذره گر برگ هستی بشدت	کافری و بت پرستی باشدت

اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بدرستی آنانکه کافر شدند و نگرویدند مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ از جهودان و ترسایان وَالْمُشْرِكِيْنَ و از بت پرستان فِيْ نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ اند خٰلِدِيْنَ فِيْهَآ جاوید باشندگان در دوزخ نعوذ بالله من ذلک اُولٰٓئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ایشانند بدترین آفریدگان از خوکان و خرسان و گاوان و خران و از همه آفریدگان بدترانند چون حال دشمنان را یاد کرد حال دوستان را نیز بیان کرد و گفت جل جلاله اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ اُولٰٓئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ بدرستی که آنانکه گرویدند و ایمان آوردند و کارهای نیکو کردند ایشانند بهترین خلقان این آیت دلیل است برین که مؤمنان صالح با غربت بسیار است نزد سبحانه و تعالی مثنوی

بهترانند از عرش و کرسی و خلا	ساکنان مقعد صدق و صفا
خلق اطفال اند جز مست خدا	نیست بالغ جز رهیده از هوا

مسئله این است که پیغمبران آدمیان برترانند از رسل ملائکه و رسل ملائکه افضل اند از عامهٔ آدمیان و مؤمنان صالح افضل اند از عامهٔ ملائکه دلیل برین آیت است جَزَآؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّٰتُ عَدْنٍ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ جزا و پاداش ایشان نزد پروردگار ایشان بهشتهای مقیم است و دائمی که میروند در زیر درختان هر بهشتی جویها از آب و شیر و عسل و شراب بهشتی و این جویها بر روی زمین است که میروند بی مغاک به خلاف آب جوی دنیا خٰلِدِيْنَ فِيْهَآ اَبَدًا جاوید باشندگان اند در بهشت همیشه رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ خشنود باشد حق سبحانه و تعالی از این مؤمنان وَرَضُوْا عَنْهُ و این مؤمنان نیز خوشنود باشند از الله تعالی ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهٗ این همه مر کسی را باشد که از خدای تعالی بترسد و از گناهان باز ایستد شیخ ذو النون مصری رحمة الله گفت که رضای بنده از خدا تعالی

آن باشد کہ راضی باشد بہر چہ بوے رسد از نعمت و بلا و مصیبت و درین آیت دلیل است کہ ترس خدائے تعالیٰ بہتر ین ہمہ عبادتہاست اَللّٰھُمَّ ارْزُقْنَا بِفَضْلِہٖ

سُوْرَۃُ زُلْزِلَتْ مَکِّیَّۃٌ | بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ | وَھِیَ تِسْعُ اٰیَاتٍ

اِذَا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ زِلْزَالَھَا چون جنبانیدہ شود زمین را جنبانیدنی یعنی سخت جنبانیدہ شود کہ بر روئے زمین ہیچ عمارتے نماند و کوہ و بالا وپیتہا ہموار شود و صورت زمین را بدل کنند لقولہ تعالیٰ یوم تبدل الارض غیر الْاَرْضِ و در خبر آمدہ است کہ زمینے ہمچون نقرہ آفریدہ شود وقیل این زلزلہ دو بار باشد یکے در آن وقت کہ خلق را ہلاک کنند و یکے در آن وقت کہ خلق را زندہ کنند وقیل این زلزلہ در اول باشد بس وقیل در دوم باشد و این اختیار کشاف است وَاَخْرَجَتِ الْاَرْضُ اَثْقَالَھَا و بیرون آورد زمین بارہا خود را یعنی انچہ در زمین باشد از مردگان و گنجہا را ہمہ بیرون افگند تا بر روئے زمین افتد وَقَالَ الْاِنْسَانُ مَا لَھَا و بگوید آدمی یعنی کافر منکر قیامت چہ بودہ است این زمین را کہ چنین سخت مے جنبد فاما مومن معتقد قیامت گوید ھٰذا ما وعد الرحمٰن وصدق المرسلون یعنی این آن قیامت است کہ وعدہ کردہ بود خدائے تعالیٰ آمدن وے را و راست گفتند پیغامبران و در کشاف چنین آوردہ است کہ گفتہ شد وقیل جنس انسان مراد است یَوْمَئِذٍ در آن وقت کہ این چنین میشود تُحَدِّثُ اَخْبَارَھَا سخن گوید و خبر دہد زمین از آگاہیہائے خود یومئذ بدل من اذا والعامل فیھما تحدث والمفعول الاول لتحدث محذوف ای تحدث الارض الخلق اخبارھا یعنی در ان روز زمین خلق را خبر کند از ہر چہ بروے کردہ اند از نیکی و بدی بِاَنَّ رَبَّكَ اَوْحٰى لَھَا سخن گوید بسبب آنکہ خدائے تو فرماید زمین را تا خبر کند کہ فلان کس خون بناحق کردہ وزنا کردہ و بدیہا کردہ و فلان کس بر من نماز گذاردہ و روزہ داشت و کارہائے نیک کردہ و ہمہ اعضائے او گواہی دہند و زمین نیز گواہی دہد بقرآن

خدا تعالی این را منکر مباش که از عرش تا بفرش همه فرمان پذیرند اگر عقل تو آن پی نبرد مولانا جلال الدین رومی فرماید در مثنوی نبشته گر بهت مخفی از خرد — هستی همچون خرکی پی برد

باد را بی چشم اگر بینش نداد	فرق چون می کرد اندر قوم عاد
آتش ابراهیم را گر چشم نیست	با خلیلش چون ترحم کرد نیست
گر نبودی نیل را آن نور دید	از چه قبطی را ز سبطی می گزید
گر نه کوه و سنگ با دیدار شد	پس چرا داود را او یار شد
این زمین را گر نبودی چشم جان	از چه قارون را فرو خورد آنچنان
گر نبودی چشم دل حنانه را	چون بدیدی هجر آن فرزانه را
تا بدانی که حکیم است و خبیر	مصلح امراض و هم درمان پذیر

يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ و در آن روز باز گردند مردمان از حساب گاه پراگندگان تا نموده شوند جزاے اعمال و کردارهاے خود را این آیت را دو معنی گفته اند اول آنکه مردمان پس از حساب باز گردند بهشتیان به بهشت با رویهاے تابان و خوش حالان و دوزخیان باز گردند به دوزخ سیاه رویان با غلهاے و زنجیرها تا جزاے کردارهاے خود را نموده شوند دویم آنکه باز گردانند گورها تا بجاے حساب و نموده شوند جزاے کردارهاے خود را فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ پس هر که کند اندازه مورچه خوردی یا اندازه ذره که در روزن خانه در میان شعاع آفتاب دیده شود از نیکی جزاے او را بیند وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ و هر که کند اندازه ذره از بدی جزاے آن را بیند بعضے گویند اگر کافران اندازه ذره نیکی کند جزاے آن را در دنیا بیند در تن خود و مال خود و فرزندان خود تا چون بمیرد و را از هیچ نیکی نباشد و مؤمن که اندازه ذره بدی کرده باشد عقوبت آن در دنیا بوے برسد در تن وے رنجے و بلاے و بیمارے یا در مال وے و فرزندان وے نقصان شود تا چون بمیرد و را هیچ گناه نباشد تا بنیا

عذاب نکندش نصیب مؤمن این هست که دائما نیکی کند اگر بدی کند به توبه و استغفار

عذر آن بخواهد اللهم اجعلنا من الصالحین

سُوْرَةُ الْعٰدِيٰتِ مَكِّيَّةٌ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	وَهِيَ اَحَدَ عَشَرَ اٰيَةً

وَالْعٰدِيٰتِ بحرمت اسپان دونده ضَبْحًا دم میزنند ایشان دم زدنی فَالْمُوْرِيٰتِ قَدْحًا پس بحرمت اسپانے که میدوند بر سنگ و آتش بیرون می آورند از سنگ سمهائے شان چون بر زمین با سنگ ریزه دوند در شب فَالْمُغِيْرٰتِ صُبْحًا پس بحرمت اسپان که غارت کنند وقت صبح مر کافران را فَاَثَرْنَ بِهٖ نَقْعًا پس برانگیزند بسمهائے خود گرد از زمین که بروے بدوند فَوَسَطْنَ بِهٖ جَمْعًا پس درمیان جمع دشمن شوند در آن جائے دویدن یعنی حمله کنند در جنگ و خود را درمیان لشکر دشمن اندازند اِنَّ الْاِنْسَانَ بدرستیکه آدمی قیل کافر لِرَبِّهٖ لَكَنُوْدٌ مر پروردگار خود را ناسپاس است یعنی شکر ناگوینده است نعمت حق تعالی را و قیل بخیل است و قیل کنود کسے است که نیکیهائے حق تعالی را فراموش کند و مصیبتها را یاد کند و قیل کنود کسے است که تنها بخورد و بنده خود را گرسنه دارد و عطاهائے خود را باز دارد وَاِنَّهٗ عَلٰى ذٰلِكَ لَشَهِيْدٌ و بدرستیکه این آدمی هرآئینه گواه است برین که وے کنود است وَاِنَّهٗ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيْدٌ و بدرستیکه این آدمی از بهر دوستی مال سخت است یعنی بخیل است مال بسیار جمع میکند و زکوٰة نمیدهد و از صحبت اهل الله گریزان است مقصود وے جز دنیا نیست و هرگز دوستی نمی کند با دوستان حق تعالی نصیب تو این است که با دوستان حق تعالی دوستی کنی و از برائے جاه و مال دشمنی نکنی با ایشان تا از انوار باطن ایشان محروم نمانی مثنوی

ای چون چغدان دشمن بازان شدیم	لاجرم وامانده و حیران شدیم
می کنیم از غایت جهل و عما	قصد آزار عزیزان خدا
با سلیمان رو کن ای خفاش خود	تا که در ظلمت نمانی تا ابد

کور مرغانیم وبس ناساختیم	کان سلیمان را دمے نشناختیم
آن سلیمان پیش جمله حاضر است	لیک غیرت چشم بند و ساحر است

أَفَلَا يَعْلَمُ آیا پس نداند این آدمی إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ چون زیر وزبر کرده شود وشورانیده شود آنچه در گورها است یعنی چونکه زنده کرده شود ودر روز قیامت روح را واستخوانهائے بوسیده را جمع کرده شود واین آیت دلیل است برین که حشر اجساد حق است وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ وجدا کرده شود آنچه در سینها است یعنی آنچه در دلهاست از کفر وایمان ونفاق پیدا کرده شود وجزائے آن داده شود إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ وبدرستیکه پروردگار ایشان در آن روز آگاه باشد وبداند کردارهائے ایشان را واعتقادهائے ایشان را وبدهد جزائے آنرا بایشان اللهم لا تخزنا یوم القیمة

سُورَةُ الْقَارِعَةِ مَكِّيَّةٌ	بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	وَهِيَ إِحْدَىٰ عَشَرَ آيَةً

الْقَارِعَةُ روز قیامت کوبنده است دلها را بترس واندوه مَا الْقَارِعَةُ چه دانی که چیست این کوبنده یعنی چیزے بزرگ است وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ چه دانا کرد ترا وچه دانی تو اے محمد که چیست این کوبنده يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ کوبنده است گردن گردن کشان را ومتکبران را وکافران را دران روزے که باشند مردمان دران روز چون پروانه پراگنده ضعیف بے خبر ودرمانده وقیل همچون ملخ پیاده وانبوه بعضے بر بعضے درآمیخته اى كالجراد المتفرقة وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ وباشد کوهها همچون پشم رنگین الْمَنْفُوشِ از هم باز کرده شده یعنی کوهها باین بزرگی ومردمان باین قوت ومال وعزت از هیبت قیامت چنین ضعیف وناتوان می شوند بیان حال مردم کرد وگفت جل جلاله فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ پس هر کرا گران شود مَوَازِينُهُ برکشیده شده هائے وے جمع موزون باشد یا ترازوهائے وے جمع میزان باشد فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ پس وے در زندگانی باشد پسندیده یعنی در بهشت باشد وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ

مَوَازِيْنُهٗ واما هر کرا سبک آید بر تشدید باشد ترازوهاے وے فَاُمُّهٗ هَاوِيَةٌ پس
مادر وے یعنی جاے باشش وے دوزخ باشد آلهاوية فرو افتادن از بالا وَمَآ اَدْرٰىكَ
مَا هِيَهْ وچه دانی تو اے محمد که چیست این دوزخ بیان کرد وگفت جل جلاله نَارٌ
حَامِيَةٌ آتش است سوزان نعوذ بالله من ذلك

سُوْرَةُ التَّكَاثُرِ | بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ | مَكِّيَّةٌ وَهِيَ ثَمَانُ اٰيَاتٍ

اَلْهٰىكُمُ مشغول کرد شما را اَلتَّكَاثُرُ فخر کردن به بسیاری مال و فرزندان و جمع کردن آن
مشغول کرد شما را از طاعتهاے حق تعالی حَتّٰى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ مردید بگورستان سبب
این سوره در حق جهودان فرود آمد نصیب مؤمن این است که بسیار بدنیا مشغول نشود و
استعداد مردن و آخرت کند و به توبه واستغفار روے آرد و عذر گناهان خواهد كَلَّا
سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ حقا که زود باشد که بدانید که در چه کار غلط بوده اید و آخر او در وقت مردن
بدانید ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ پس حقا که زود باشد که بدانید در گور چون عذاب گور
را بچشید که در چه کار بودید و چه غافل بودید از براے آخرت خود هیچ غم ندارید و از براے
غله و کالا چندان غم بخوری که از براے گور و روز قیامت اندوه بخش آن یکے غم نخوری
الٰهی ما را از خواب غفلت بیداری بخش و از مستی شهوت هشیاری بخش باز فرمود كَلَّا
لَوْ تَعْلَمُوْنَ عِلْمَ الْيَقِيْنِ حقا که اگر بدانید دانستن یقین که شما را چه حال خواهد بود پس
از مردن مشغول آخرت شوید و غم دنیا بسیار نخورید و جواب لو مقدر است باز فرمود
جل جلاله لَتَرَوُنَّ الْجَحِيْمَ هر آئینه بدانید و ببینید دوزخ را هر آئینه هر آئینه بانون تاکید کرد
وگفت جل جلاله ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِيْنِ پس هر آئینه ببینید دوزخ را هر آئینه هر
آئینه دیدن بچشم تا با علم الیقین داری فرداے قیامت عَيْنَ الْيَقِيْنِ شود و سود
ندارد و چون طاعت نکرده باشی سود نکرده باشد باز فرمود ثُمَّ لَتُسْـَٔلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيْمِ
پس هر آئینه پرسیده شوید هر آئینه هر آئینه در آن روز قیامت از نعمتها که خداے تعالی

به شما داده بود در دنیا چه کردید آنها را و کجا خرج کردید و از کجا حاصل کردید و شکر گفتید یا نه
بیت: ای شکر نعمتهای تو چند آنکه نعمتهای تو ✤ الٰهی از خواب غفلت و از اسراف کردن نعمت
و از عذاب قیامت نگاه می دار آمین ✤

سُوْرَةُ الْعَصْرِ مَكِّيَّةٌ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	وَهِيَ ثَلٰثُ آيَاتٍ

وَالْعَصْرِ بحرمت روزگار و قیل بحرمت شب و روز و قیل بحرمت نماز دیگر اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِيْ خُسْرٍ هر آئینه همه آدمیان در زیان کاری اند اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مگر آن کسانیکه گرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کارهای نیک کردند وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ و یک دیگر را بکارهای حق وصیت کردند یعنی خود کار نیک کردند و دیگران را وصیت کردند و فرمودند وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ و یکدیگر را بصبر فرمودند در بلاها و طاعتها. نقیب تو این است که خود را از زیان ابدی در امان داری و طاعات نیک کنی و دیگران را به ایمان داری و امر معروف و نهی منکر کنی تا سود دنیا و عقبیٰ حاصل کنی

سُوْرَةُ الْهُمَزَةِ مَكِّيَّةٌ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	وَهِيَ تِسْعُ اٰيَاتٍ

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ وای مر هر بدگوئی و غیبت کننده را در پیش روی لُّمَزَةٍ و هر بدگوی و غیبت کننده را در پس وی. قول دیگر ویل وادیست در دوزخ پر کرده از ریم و زرد آب دوزخیان که از تنهای ایشان رفته باشد و دوزخیان پرسند از وی و این وادی جای بدگویان و غیبت کنندگان باشد و این سوره در حق کافری فرود آمد که رسول ما علیه الصلوٰة والسلام و مؤمنان را غیبت کردی در پس ایشان و بد گفتی در روی ایشان. نقیب تو این است که زبان خود را از بد گفتن مسلمانان نگاه داری و خدای تعالی را حاضر و ناظر بینی و به کم کنی اَلَّذِيْ جَمَعَ مَالًا وَّعَدَّدَهٗ این که گرد کرد مال را و شمار کردش و آماده کردش از برای حوادث روزگار و زکوٰة نداد يَحْسَبُ اَنَّ مَالَهٗ اَخْلَدَهٗ گمان می برد که مال وی جاوید گرداند وی را در دنیا كَلَّا حقا نه چنان است که او گمان می برد بلکه وی بمیرد و مال وی را از عذاب قیامت هیچ سود ندارد لَيُنْۢبَذَنَّ فِي هر آئینه انداخته شود این غیبت کننده در الْحُطَمَةِ در دوزخ

وَمَآ اَدْرٰىكَ مَا الْحُطَمَةُ و تو چه دانی اے محمد که چیست حطمه این حطمه درکه ایست در دوزخ
که هر کرا که در وے بیندازند بسوزد و بشکند ش نَارُ اللّٰهِ الْمُوْقَدَةُ الَّتِیْ تَطَّلِعُ عَلَی الْاَفْئِدَةِ
این حطمه آتش خدائے تعالیٰ است که برافروخته شده است به قهر و غضب او که بر شود و برسد
در دلها اِنَّهَا عَلَیْهِمْ مُّؤْصَدَةٌ بدرستیکه آن آتش دوزخ برین دوزخیان دربسته باشد
همیشه که هرگز از وے خلاص نیابند نعوذ باللّٰه من ذٰلک فِیْ عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ ای انهم کائنون
فِیْ عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ یعنی باشند این دوزخیان بر دارهائے بزرگ کشیده شده یعنی در اندر آتش
دوزخ در باشد در گردنهائے ایشان زنجیرها این قول ابن عباس است رضی اللّٰه عنهما و در
قول دیگر درهائے دوزخ را از پس بندند بستونهائے آتشین و استوار کنند تا ایشان نومید
شوند از بیرون آمدن نصیب تو این است که از بدگفتن مرمسلمانان را و هجو کردن و غیبت کردن
توبه کنی و از گرد کردن مال و زکوٰة ندادن توبه کنی و زبان را به تلاوت و ذکر مشغول داری
تا باشد که ازین عذاب دوزخ خلاصی یابی انشاء اللّٰه تعالیٰ

سُوْرَةُ الْفِیْلِ مَکِّیَّةٌ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ	وَهِیَ خَمْسُ اٰیَاتٍ

اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی تو اے محمد کَیْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِاَصْحٰبِ الْفِیْلِ چگونه کرد خدائے تو
بیاران فیل یعنی دانستی و خبر بتو رسید که چگونه هلاک کرد آن لشکر را که با ایشان پیل بود و
بقول امام مقاتل یک پیل بود و بقول امام ضحاک هشت پیل بود و بزرگتر را نام محمود بود از برائے آن
اصحاب فیل گفته شد و اضافت به یکے کرده شد و بود این هلاک کردن این لشکر در آن سال
که رسول ما علیه الصلوٰة والسلام از مادر آمد و قیل پیشتر بود به بیست سال و قیل به بیست و
سال و قیل به چهل سال پیشتر بود اَلَمْ یَجْعَلْ کَیْدَهُمْ فِیْ تَضْلِیْلٍ آیا نکرد کید ایشان را
یعنی مکر ایشان را ناچیز و باطل کرد و مکر ایشان آن بود که خانه کعبه را خراب کنند حق تعالیٰ
ایشان را خراب کرد وَّاَرْسَلَ عَلَیْهِمْ طَیْرًا و فرستاد بر ایشان حق تعالیٰ مرغان را اَبَابِیْلَ
کاکله و قیل کلهائے مرغان را که سر ایشان همچون مرغ بود و کف همچون کف سگ همه سیاه

وقیل سفید بودند وقیل سبز بودند تَرْمِیهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّیلٍ مے انداختند آن مرغان بآن لشکر سنگهائے پخته شده بآتش قیل مِن سِجِّیلٍ یعنی از آسمان اول فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ پس گردانید حق تعالیٰ آن لشکر را همچون برگ کشت خورده شده یعنی ناچیز کردشان همچون برگ کشت که ستوران بخورند ودر زیر پائے ایشان ناچیز گردد وعارف رومی در مثنوی ازان خبر میدهد

مثنوی

همچون آن اصحاب فیل اندر حبش
کعبه کردند حق آتش زد وش

قصد کعبه ساختند از انتقام
حال شان چون شد فروخوان از کلام

لشکرے را مرغکے چندے شکست
تا بدانی کین صلابت از حق است

گر ترا وسواس آید زین قبیل
رو بخوان تو سورهٔ اصحاب فیل

قصه این بود که نجاشی نام پادشاهے از ترسایان در صنعائے یمن کلیسائے ساخت یعنی مسجد ترسایان ساخت که مثل آن کسے ندیده بود وفرمود که مردم بکعبه نروند وباین خانه که من ساخته ام بیایند وحج گذارند شبے آتش افتاد وآن خانهٔ او بسوخت وے را گفتند که این کعبهٔ ترا عرب سوخت از قهر خانهٔ کعبه آن کافر سوگند خورد که خانهٔ کعبه را ویران کنم یکے از امرائے خود که نام او ابرهه بود با لشکر بسیار فرستاد وبا ایشان فیلے بود محمود نام ولشکر آنرا ساخته بود وچون بولایت عرب رسیدند ملک عرب با لشکر عرب با ایشان جنگ کردند لشکر عرب را شکستند وملک عرب را گرفتند چون نزدیک مکه رسیدند لشکریان مال مکیان را تاراج کردند وازان جد رسول علیه السّلام عبد المطلب را دویست اشتر گرفتند عبد المطلب پیش ابرهه آمد ابرهه او را عزت بسیار داشت چون شنیده بود نام وے را ابرهه گفت چرا آمدهٔ پیش من گفت از برائے اشتران خود آمده ام که لشکریان تو گرفته اند گفت ابرهه چرا از تو خوش آمد چرا درخواست نکردی کعبه را که فخر همه عرب باوست تا با تو بخشم باز گردم اشتران را بوے داد عبد المطلب گفت این خانهٔ کعبه را خداوند است که او را نگاه میدارد دو مرغان چون کار عبد المطلب بمکه آمد ومردمان را فرمود تا گریختند وبکوهها در آمدند وماندند وکسے دیگر عبد المطلب حلقه در کعبه

ذکر شت وگفت شعر	یا رب لا ارجو لهم سواکا	یا رب فامنع منهم حماکا	
	ان عدو البیت من عاداکا	امنعهم ان یخربوا فناکا	

یعنی ای پروردگار من امید نمی دارم از هیچ کس مگر از تو باز دار این لشکر را از خانه کعبه که از آن
تست و دشمن کعبه دشمن تست ابرهه لشکر آراسته است و طرف خانه کعبه روان شد تا به حرم کعبه
رسید بدانکه گرداگرد کعبه یک روزه راه و دو روزه راه و سه روزه راه را حرم میگویند یعنی حرام است کشتن
صید او و بریدن درخت او پیشرو ایشان آن پیل بود و ملک عرب گفت آن پیل را که ای محمود
این حرم کعبه است سجده کن خدای تعالی را و باز گرد در حال آن پیل سجده کرد و باز گشت
هر چند بر سر او زدند در حرم در نیامد و عبد المطلب دعا میکرد و دست در حلقه کعبه زده بود
که ناگاه از غیب لشکر مرغان پیدا شدند مانند فراشتک در منقار هر یکی سنگی از نخسک کلانتر
و از نخود خورد تر بر سر هر یکی سنگی می آمد و بر هر سنگی نام آن شخص که میرسید نوشته بود
از کلاه آهنین میگذشت و مر سوار و اسپ را هلاک می کرد تا همه لشکر هلاک شد مگر آن پیل که
خدای تعالی را سجده کرده بود یک کس از لشکر گریخت و پیش نجاشی رفت و خبر لشکر را بوی
گفت یک مرغ بر سر او ایستاده بود چون خبر را تمام کرد سنگ را بر سر او زد وی نیز افتاد
و مرد نصیب مؤمن ازین قصه آن است که با دوستان حق تعالی دشمنی نکند و بر بندگان
خدای تعالی مکر نکند و خود را مانند خشاسیه و بلعیه نسازد تا مردم را مرید خود سازد
و ایشان را از راه صالحان بگرداند تا از فروغ دروغی و جامه سالوسی نبود باشد که به تیر خذلان
و مردود درحق شود و خوف آن باشد که بی ایمان از دنیا برود نعوذ بالله من ذلک

صد هزاران شهر را خصم شهان	سرنگون کردست ای بد گمان		
خشم مردان خشک گرداند سحاب	خشم دلها کرد عالم را خراب		

صنعت مرغان ابابیل است او
پیل را بدرید و نه پذیرد رفو

سُوْرَةُ الْقُرَيْشِ مَكِّيَّةٌ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	وَهِيَ خَمْسُ آيَاتٍ

بدانکه در کشاف و کواشی آورده است که در مصحف ابی ابن کعب رضی الله عنه الم ترکیف و لایلاف یک سوره داشته است و در میان بسم الله نوشته نشده است و امیر المؤمنین عمر هر دو سوره را در یک رکعت نماز شام خوانده است و معنی چنین باشد که هلاک کرد خدای تعالی لشکر اصحاب فیل را پس کرد ایشان را مانند چیزی همچون برگ کشت خورده شده لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ از بهر سازواری دادن قبیله قریش که آن اهل مکه اند و از برای عزت داشتن ایشان و هیچ کس ایشان را نرنجاند که ایشان مجاوران کعبه اند إِيلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ از برای ملازمت کردن و خوی کردن ایشان دو سفر را یکی در زمستان در یمن و یکی در تابستان به شام در هر سالی دو بار سفر کردندی از مکه و استعداد پاشیدن کردندی در مکه از خوردنی و پوشیدنی بیاوردندی چندانکه کفایت کردی ایشان را حق تعالی منت می نهد بر ایشان که لشکر دشمن شما را هلاک کردیم به مرغان آسمانی تا عزت کعبه و شرف شما در همه جا پیدا گردد و هیچ کس قصد شما نکند اذا کان الامر کذالک فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هٰذَا الْبَيْتِ چونکه چنین است پس باید که بندگی کنند اهل مکه یعنی قریش خداوند این خانه را الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ آن خدائے که خوردنی داد شما را از پس گرسنگی وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ ایمن گردانید شما را از ترس در همه سفرها و شما را عزیز می دارند خلق و ضرر هیچ نمی رسانند تا شما در ملکها و شهرها بیارید و بخورید و از هیچ کس ترس نه باشد شما را نه از عرب و نه از عجم پس می باید که فرشوید و بندگی حضرت خداوند تعالی بکنید و بت پرستی نکنید و این همه عزت شما و عزت کعبه و مکه بسبب رسول ماست محمد علیه السلام که در میان شما پیدا شد ما به علم قدیم دانسته بودیم پیش از پیدا شدن او و باشه او را از دشمن نگاه داشتیم چون پیدا شد او را پیروان او را بطریق اولی نگاه داریم شعر فهل انت یا مکة الا جاد • شرفك الله على البلاد

نصیب درویش این است که دوستان حق تعالی را خدمت کنی تا برکت ایشان در ...

مانی از بلا و شر دین و دنیا چون دانستی که ببرکت دوست خود دشمن را از شر یاران او باز میدارد وازو بیران دوست خود اگر بلا را اگر داند در دنیا و عقبیٰ از کرم او دور نباشد. مثنوی

سرمه کن تو خاک برگزیده را
کابسوزد هم بیازد دیده را
کحل دیده ساز خاک پاش را
تا بیند از همی سر او باش را
گر ازین شاگردی واین افتقار
سوزنی باشی شوی تو ذو الفقار
پس برو خاموش باش از انقیاد
زیر ظل شیخ و امر او ستاد
ورنه گرچه مستعد و قابلی
مسخ گردی تو ز لاف کاهلی
هم ز استعداد وامانی اگر
سرکشی از اوستاد و شیخ شهر
هان و هان ترک حسد کن باشهان
ورنه ابلیسی شوی اندر جهان
شیخ اگر زهرے خورد شهدی شود
تو اگر شهدے خوری زهری شود
کو بدل گشت و بدل شد کار او
لطف گشت و نور شد هر نار او

اللهم ارزقنا حبك وحب من احبك ومعنی این سوره را غیر این نیز گفته اند والله تعالی اعلم

سُوْرَةُ الْمَاعُوْنِ مَکِّیَّةٌ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ	وَهِیَ خَمْسُ اٰیَاتٍ

اَرَاَیْتَ الَّذِیْ یُکَذِّبُ بِالدِّیْنِ آیا دیدی تو اے محمد آن کس را که دروغ گوی میدارد ترا در آمدن قیامت وایمان نمی آرد بروز قیامت که مردم زنده شوند از برای حساب وجزا دادن ودر تفسیر عتابی آورده است که غرض این سوره در حق ابو جهل بود وعادت این ملعون آن بود که چون کسے بیمار شدے بر سر بالین او نشستے وگفتے که مرا وصیت کن و چیزے بمن بده و مالهائے یتیم را گرفتے واگر از وے طلب کردندے یتیم را بزدی و خشت گفت در حق وے این آیت آمد فَذٰلِكَ الَّذِیْ یَدُعُّ الْیَتِیْمَ ودر کواشی آورده است که این جزا شرط مقدر است تقدیر وے چنین است که هیچ شناختی آن کافر را که قیامت را منکر است اگر ندانستی بدانکه این کافر کسے است که می راند یتیم را از پیش خود و حق او را می گیرد و بوی نمیدهد

له بقول عبد الله بن عباس این آیت در حق عاص بن وائل و بقول بعضی در حق ابو سفیان نازل شده ۱۲

وَلَا يَحُضُّ عَلٰى طَعَامِ الْمِسْكِيْنِ و برنمی انگیزد یعنی نمیفرماید کسے را بر طعام دادن گدائے و خود نیز چیزے نمی دہد و دیگران را نمی فرماید تا طعام دہند گدایان را تعقیب تو این ہست کہ حق یتیم را نگیری و فقیران را طعام بدہی و بہ فرمائی دیگران را تا طعام دہند و نشان کسے کہ قیامت را منکر ہست دو چیز ہست اول رحم ناکردن یتیم را و حق او را گرفتن و نادادن باید کہ تا توانی ہرگز دشمن یتیمان نشوی و مال یتیم را تصرف نکنی **حکایت** روزے در پیش پدر خود بوم رحمۃ اللہ علیہ از خانہ ہمسایہ آب آوردند نخوردند و گفتند در کاسۂ یتیمان چون آب خورم ہر کہ در کاسۂ یتیمان آب خورد آن آب او را بخورد دوم رحم ناکردن بر فقیران و گدایان و طعام نادادن ایشان و نافرمودن دیگرے دیگر این سورۃ در حق منافقان آمد کہ در نماز ہا تقصیر میکردند و کار ہا بہ ریا میکردند و بخیلی میکردند فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّيْنَ الَّذِيْنَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُوْنَ و در کشاف آوردہ ہست کہ تقدیر چنین ہست کہ چون کافر چنین ہست پس ہلاکی باد مر کسے را کہ از نماز خود غافل شود تا فوت شود آن نماز بروے و قیل ویل جائے معین ہست در دوزخ کہ زرد آب دوزخیان جمع شود در وے و ماران و کژدمان در وے بسیار باشند و دوزخیان از وے بترسند الَّذِيْنَ هُمْ يُرَآءُوْنَ آن کسانیکہ ایشان بنمایند عملہائے خود یک دیگر را یعنی آنچہ میکنند از طاعتہا بروے ریا می کنند و از بہر رضائے حق تعالیٰ نمی کنند ویل از آن ایشانست وَيَمْنَعُوْنَ الْمَاعُوْنَ ۝ باز دارند زکوۃ را و قیل باز دارند عاریت را یعنی رخت خانہ را ہمسایگان و محتاجان ندہند ہمچو بیل و تبر و دیگ و غیر اینہا از رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام پرسیدند کہ ماعون چیست ایشان گفتند آب و نمک و آتش ہر کہ آتش بکسے دہد چنان باشد از روئے ثواب کہ ہر چہ بآن آتش پزد بوے دادہ باشد و نمک نیز چنین ہست و ہر کسے آب دہد در جائے کہ آب فراخ باشد چنان باشد کہ بردہ آزاد کردہ باشد و اگر جائے آب دہد کہ آب عزیز باشد چنان باشد کہ مردہ را زندہ کردہ باشد باذن اللہ تعالیٰ تعقیب تم

اینها ست که در نماز با تقصیر نمی و از وقت نگذراند علی الخصوص نماز پیشین را باید که چون آفتاب بگردد بگذاری که در آخر وی علما را اختلاف ست باتفاق ادا کنی بهتر باشد و دیگر نصیب تو این ست که کار ها را بر سم و ریا خالی نه کنی اللهم اعنی علی ذکرك وشکرك وحسن عبادتك

سورة الكوثر مكية	بسم الله الرحمن الرحيم	وهي ثلاث آيات

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ترجمه بیشک ما دادیم ترا ای محمد کوثر را یعنی نیکی بسیار دادیم ترا قیل کوثر دانستن قرآن و قرآن ست قیل پنج وقت نماز ست و قیل لا إله إلا الله محمد رسول الله ست و در کشاف و کواشی آورده ست که رسول علیه الصلوة والسلام گفت کوثر جوئیست در بهشت که آب وی شیرین تر از عسل ست و سفید تر از شیر است و سرد تر از برف و دو کنار وی از زبرجد ست و امتان من از ان آب بخورند و اول کسانیکه بیایند بر کوثر فقیران صحابه و غریبان مهاجر باشند و آن حوض من باشد و آب وی از سدرة المنتهی باشد و آن حوض را چهار رکن باشد بر هر رکنی یکی از چهار یار من باشد هرکه چهار یار مرا دوست دارد ازان آب دهندش و هرکه یکی از ایشان را دشمن دارد ازان آب نه دهندش فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ پس نماز گذار از برای پروردگار خود و اشتر قربانی کن از برای رضای پروردگار خود که قوت دین و دنیا و همه معجزات تو و کرامات و مقامات امت تو از حضرت او ست دشمنان تو بت پرستی میکنند و قربان از برای بتان میکنند تو و امت تو بندگی و طاعت من کنید که من شما را شرف و عزت و خیر بسیار داده ام هیچ نبی و هیچ امتی را آن نداده ام إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ الشانئ دشمن و السنان دشمن داشتن الأبتر دم بریده یعنی بی فرزند بدرستیکه دشمن تست دم بریده و بی خیر و بی طاعت و در کشاف آورده ست که کافران میگفتند که محمد ابتر ست یعنی فرزند و برادر نه ارد چون وی بمیرد دین وی برافتد حق تعالی فرمود که دشمن تو دم بریده ست

[illegible]

دہم در کشاف آوردہ است کہ ہر تحمیدم را گویند یعنی دشمن تو ہمچون خر بیدم ست کہ در دنیا کم بہا و کم مقدار ست و در آخرت ملعون است و چون بمیرد بروے لعنت گویند و عذاب باشد دیرا تا قیامت و ہر کرامت تو باشد بر تو صلوٰۃ فرستند و ترا دوست دارند و بر بالائے منبرہا و منارہا نام تو با نام اللہ یاد کنند و برائے محبت تو جان بازیہا کنند و ہر سال چندین ہزار عاشق بزیارت تو بیایند یعقوب درویش این است کہ دوستی دوستان او را شعار خود سازد و از دشمنان دوستان حق تعالیٰ دور باشد دوستان اندک اند و دشمنان بسیار

مثنوی

یک سوارہ میرود شاہ عظیم	در کف طفلان چنین در یتیم
دیدہ این شاہان زعامہ خوف جان	کین گروہ کور و شاہان زنشان
چونکہ حکم اندر کف رندان بود	لاجرم ذوالنون در زندان بود
در چہ دریا شد نہان در قطرۂ	آفتابے درج اندر ذرۂ
آفتاب خویش را ذرہ نمود	و اندک اندک روئے خود را بر کشود
جملہ ذرات در وے محو شد	عالم از وے مست گشت و صحو شد
چون قلم در دست غدارے بود	بیگمان منصور بر دارے بود

اللّٰھم اجعلنا من اولیائك و اگر ولی حق را فرزند نباشد ہیچ باک نیست ہمہ پیروان وی فرزندان وے اند از روے معنی و در دعا و سلام تو صالحان داخل است کہ اَلسَّلَامُ عَلَیْنَا وَعَلٰی عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِیْنَ

سُوْرَةُ الْکٰفِرُوْنَ مَکِّیَّةٌ — بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ — وَهِیَ سِتُّ اٰیَاتٍ

قُلْ یٰۤاَیُّهَا الْکٰفِرُوْنَ بگو اے محمد این کافران را کہ لَاۤ اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُوْنَ نمی پرستم و بندگی نمی کنم آنچہ شما آنرا بندگی میکنید در حال یعنی من بتان شما را ہرگز بندگی نخواہم کرد وَلَاۤ اَنْتُمْ عٰبِدُوْنَ مَاۤ اَعْبُدُ و نہ شما بندگی خواہید کرد در زمان آیندہ آن خدائے را کہ من بندگی او می کنم در حال وَلَاۤ اَنَا عَابِدٌ و نہ بندگی کنندہ ام در استقبال مَّا عَبَدْتُّمْ

آنچه شما بندگی می کردید در زمان گذشته وَلَآ اَنْتُمْ عَابِدُوْنَ و نه شما بندگی می کنید مَآ اَعْبُدُ
آنچه من بندگی می کنم او را لَكُمْ دِيْنُكُمْ مر شما راست دین شما یعنی بت پرستی وَلِيَ دِيْنِ
و مراست دین من یعنی اسلام و مسلمانی و حکم این سوره منسوخ است بآیت سیف قوله تعالی
فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِيْنَ سبب نزول این سوره این بود که کافران مکه مر رسول را صلی الله
علیه وسلم گفتند که تو یک سال خدایان ما را بندگی کن تا خدائے ترا بندگی کنیم این سوره
آمد رسول علیه الصلوٰة والسلام برایشان خواند و گفت شما به دین خود کار کنید و من
بدین خود برین بودند و اجازت جنگ نبود تا این آیت آمد که فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِيْنَ و این
آیت را آیت سیف گویند نصیب مؤمن ازین سوره این است که صبر کند در کارها از بیگانها
و بے ادبان و ناپاکان اشتغال ننماید تا نصرت الٰهی ظاهر شود و در حدیث آمده است که
هر که این سوره را بخواند چنان باشد که از چهار بخش قرآن یک بخش را خوانده باشد و در
کواشی آورده است که این سوره و سورهٔ اخلاص را مشقشقان میگویند هر که این سوره
و سورهٔ اخلاص را بخواند از نفاق و کفر بیزار باشد بدانکه در اول رکعت سنت نماز بامداد
این سوره را بخواند و در دوم قل هو الله را بخواند

سُوْرَةُ النَّصْرِ مَدَنِيَّةٌ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	وَهِيَ ثَلٰثُ اٰيَاتٍ

اِذَا جَآءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَالْفَتْحُ چون بیاید یاری کردن خدای تعالی وَرَاَيْتَ النَّاسَ
يَدْخُلُوْنَ فِيْ دِيْنِ اللّٰهِ اَفْوَاجًا و ببینی تو مردمان را که در می آیند در دین خدای تعالی
یعنی در دین اسلام گروه گروه و قبیله قبیله بسیار و انبوه فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ پس بپاکی
یاد کن بالستایش پروردگار خود را با سزا یعنی صفات ناسزا را دور کن و صفات با سزا
را اثبات کن یعنی حق تعالی را منزه و پاک دان ازین که وی را جسم باشد و یا در جائے باشد
و یا از جائے باشد و یا از چیزے باشد یا همچون چیزے باشد یعنی صفات سلبی را از وے
نفی کن و همه صفات پاک را اثبات کن چون علم و قدرت و سمع و بصر و حیوٰة و خلق و

ارادت وحکمت لیس کمثله شیئ وهو السمیع البصیر ذو الجلال والاکرام اشارتی
باین ہست وَاسْتَغْفِرْهُ وآمرزش خواه از وے إِنَّهُ بدرستیکه وے وقیل از بهر آنکه وی
كَانَ تَوَّابًا بوده ہست وخواهد بود ونیک قبول کننده ہست توبه بندگان گناه گار را و
این کان را کان سرمدیه گویند یعنی کلمه کان که در صفات حق تعالی آمده باشد همچون كَانَ
اللهُ عَلِيْمًا حَكِيْمًا ابدا آنکه در بیشتر تفاسیر آورده ہست که مراد ازین فتح فتح مکه ہست ونصرت
بر اہل مکه ہست وخواجه امام ابوبکر اصم رحمة الله علیه گفته ہست که فتح مکه این جا مراد نیست
از بهر آنکه فتح در سنه ثمان بوده ہست واین سوره در سنه عشرین نازل شده ہست
واذا از برائے استقبال می باشد والله اعلم

وَهِيَ خَمْسُ آيَاتٍ	بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	سُوْرَةُ تَبَّتْ مَكِّيَّةٌ

چون این آیت آمد که وَأَنْذِرْ عَشِيْرَتَكَ الْأَقْرَبِيْنَ یعنی اے محمد بیم ده وبترسان
خویشان نزدیک تر خود را از عذاب قیامت رسول علیه الصلوٰة والسلام بر کوه صفا
که به مکه ہست بر آمد وبآواز بلند خویشان خود را آواز داد چون حاضر شدند گفت بترسید
از عذاب سخت وبگوئید لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللهِ وایمان آرید ودین
حق را از من قبول کنید عم رسول صلے الله علیه وسلم ابولهب لعنة الله علیه سنگے
گرفت تا بزند رسول را علیه الصلوٰة والسلام وگفت تبا لك الهذا دعوتنا یعنی
هلاکی باد ترا از برائے این طلب کردی ما را حضرت باری تعالی این سوره را فرستاد و
گفت جل جلاله تَبَّتْ يَدَا أَبِيْ لَهَبٍ القراءة بسکون الیاء وفتحها هلاک وزیان کار
باد دو دست آن کافر که ابولهب ہست وَتَبَّ وهلاک شود مَا أَغْنٰى عَنْهُ مَالُهٗ وسود
ندارد وے را مال بسیار او وَمَا كَسَبَ وانچه گرد کرد وقیل فرزندان او سود نداد ندا ورا
تیغ پسر بود هم به قوت وپسر را کسب گویند سَيَصْلٰى بدرستیکه زود باشد که درآید این کافر

پوشیده بود التکلیف البعث الماعون [illegible]

نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ آتشے را که زبانه زننده است یعنی آتش دوزخ که همیشه گرم و تپان باشد
وَّامْرَاَتُهٗ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ یعنی زود باشد که در آید در آتش دوزخ زن ابولهب که هیزم کش بود
و هیزم کش را حمالة الحطب گویند یعنی بردارندۂ هیزم و در حدیث آمده است که هیزم کش
در بهشت در نیاید القرأة بالرفع حمالة الحطب و بالنصب فِيْ جِيْدِهَا حَبْلٌ در گردن
وے باشد رسنے مِّنْ مَّسَدٍ از لیف خرما و قیل زنجیر محکم باشد در گردن وے المسد
المحکم زنجیرے از آهن هفتاد گز از دهان وے در آرند و از راه دیگر بیرون آرند و در گردنش
پیچند قیل حمالة الحطب از بهر آن گفته شد وے را که خار مغیلان آوردی و در راه مصطفے
علیه الصلوٰة والسّلام و یاران او انداختے چون بیشتر ایشان پائے برهنه بودند خار در
پائے ایشان در آمدے و او همسایهٔ رسول بود و ایم رسول را میرنجانید نصیب تو این
که دشمنی نکنی بدوستان حق تعالیٰ تا بعذاب ابدی مبتلا نشوی منکر مباش همچون ابولهب
و صادق و صدیق باش همچون ابابکر صدیق اما دوستان حق تعالیٰ را ابولهب مباش مصرعه

	نعوذ بالله من ذٰلك		در جمع سبک روحان هم بولهبے باشد

سُوْرَةُ الْاِخْلَاصِ مَكِّيَّةٌ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وَهِيَ اَرْبَعُ آيَاتٍ

قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ بگوے محمد که خدا یکیست یعنی بے مانند و بے شریک است و یکے از جهت عدد
نشاید گفت از بهر آنکه او محدود نیست و تجزی و تناهی فی سبب نزول این سوره آن
بود که کافران مکه گفتند یا محمد خدائے خود را صفت کن که از چیست از زر است یا از نقره است
یا غیر آن و وے را شریک هست یا نے حق سبحانه و تعالیٰ این سوره را فرستاد که بگوے محمد
خدائے من خدائے عالم است و او یکے است در ذات و صفات خود مانند هیچ چیز نیست
اَللّٰهُ الصَّمَدُ خدا ئیست که پناه و نیاز مندان ست همه کس محتاج او باشند و او محتاج هیچ
چیز و هیچ کس نیست و قیل معنی الصمد آنست که مجوف نیست یعنی میان کاواک نیست
و بخوردن و آشامیدن حاجت ندارد و الصمد اشارت ست بر ثبوت جمیع صفات کمالی

وا از لَمْ یَلِدْ تا آخر اشارت است بنفی جمیع نقصان و زوال نصیب درویش این است کہ اختیار خود را بصمد گذارد و خود را محتاج داند چندین وقت در عدم بود بی اختیار فیض می‌یافت

مثنوی

صد هزاران سال بودم در قطار
همچو ذرات هوا بی اختیار
کی رهم زین چار میخ چار شاخ
کز جهیم در مسرح جان زین مناخ
هر کہ از هستی نگردد او فنا
نیست ره در بارگاه کبریا
چیست معراج فلک این نیستی
عاشقان را مذهب و دین نیستی

لَمْ یَلِدْ کس از وے نزاد یعنی ویرا زن و فرزند نیست وَلَمْ یُوْلَدْ و او از کس زائیده نشد یعنی همیشہ بود و باشد و او قدیم است و محدث نیست وَلَمْ یَکُنْ لَّهٗ کُفُوًا اَحَدٌ و نیست و نبوده است و نخواهد بود ویرا مانند هیچ کس و در حدیث آمده است کہ قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ برابر ثلث قرآن است یعنی هر کہ یکبار خواند چنان باشد کہ از سہ بخش قرآن یکی را خوانده باشد نصیب تو این است کہ هر چہ در فهم و عقل تو گنجد کہ خدائے تعالیٰ آنست او از آن منزه و مبرا است و عقل و فکر را در کنہ ذات او راه نیست هیچ کس و هیچ چیز مستحق معبودی و لایق مسجودی نیست مگر خداوند یگانہ احد و صمد منزه از والد و ولد و بے نیاز از معونت و مدد و مبارزان میدان فصاحت را در وصف او عبارت تنگ و سابقان عرصۂ معرفت را در تعریف سیر او پائے اشارت لنگ نهایات ارباب عقول را در بدایات معرفت او جز تحیر و تلاشی دلیلے نے و بصیرت صاحب نظران را در استتار انوار عظمت او جز تعامی و تعاشی و تلاشی سبیلے نے ظواهر اشیا در ظاهریت او باطن و بواطن اکسوان در باطنیت او ظاهر حبیب او را در مقام محمود محمدی از ادراک کنہ ذات صمدی در عمر ابدی عاجز است ؎

اعتصام الوری بمعرفتک
عجز الواصفون عن صفتک
تب علینا واننا بشر
ما عرفناک حق معرفتک

سُوْرَةُ الْفَلَقِ مَدَنِيَّةٌ | بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ | وَهِيَ خَمْسُ اٰيَاتٍ

قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ الفلق سفیده دم وهو بمعنی المفلوق من الفلق شگافتن
لان اللیل یفلق عنه النهار فلق الشیئ بشگافت چیزی را افلقا سمعت کذا من فلق
فیه شنودم از شگاف دهان وی بگوی ای محمد پناه میگیرم به پروردگار فلق یعنی سپیده دم
که از شب بیرون می آید قیل فلق چاهیست در دوزخ که چون گشاده شود فریاد دوزخیان
بر آید از سختی عذاب او و در تفسیر عتابی آورده است که رسول علیه السّلام فرمود که دران چاه که
فلق است شش طائفه باشند امیران ظالم و کسانیکه وصی یتیمان باشند و در مال ایشان خیانت
کنند وحق یتیم را تلف کنند و کلانتران بازار و دیها و شهرها که بد باشند و میان رعیت
خود راستی نکنند و دیگر بچگان امرد که لواطت را بر خود روا دارند و دیگر آنانکه با ایشان لواطت
کنند و دیگر آن کسانیکه از برای ریا طلبها و عمارتهای خیر ویا از برای فقیران از خلق عدات ستانند
و بجود خرج کنند وقیل آنچه میشکافد آنرا حق تعالی همچون دانه خرما وغیر آن که درختان از وی
بیرون آیند همچون ابر که باران از وی بیرون می آید و چشمهای آب و ارحام مادران که فرزند
از وی بیرون می آیند مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ از بدی آنچه خدا تعالی آفرید او را همچون ماران
و کژدمان و دیوان و پریان و آدمیان بدالخلق آفریدن وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ اِذَا وَقَبَ و از
بدی شب تاریک چون درآید قیل الغاسق پروین چون ناپیدا شود وَمِنْ شَرِّ النَّفّٰثٰتِ فِي
الْعُقَدِ و از بدی زنان که جادوی کنند و بد مند در گرهها وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ اِذَا حَسَدَ
الحسد والحسود بد خواستن و از بدی بد خواه چون بد خواهی کند بدانکه در کواشی وغیر آن آورده
است که سبب نزول این دو سوره آن بود که رسول علیه الصلوٰة والسّلام را جادوی کرده
بودند ولید بن اعصم جهود و دختران او و رسول علیه الصلوٰة والسّلام شش ماه دران جادوی
بود و بیمار شد و به عروسان خود صحبت نمیداشت و موی اعضای او در شست شده بود و رسول
علیه الصلوٰة والسّلام در خواب بود که دو فرشته آمدند یکی آن دیگر را پرسید که این مرد را چه شده

ست دیگرے گفت او را جادو سے کردہ اند دیگرش پرسید کہ جادو سے کہ کردہ ہست گفت ولید با دختران
پلید موئے را از شانہ ریش او گرفتہ ہست و در دندانہائے شانہ یازدہ بار گرہ کردہ اند و زہ کمان او را
در غلاف نخل خرما نہادہ اند و در زیر گل در فلان چاہ معین است و سبب خلاصی او این ہست
ا کسی برود و آنرا بیارد از ان چاہ و این دو سورہ را بروے بخواند آن گرہہا کشادہ شود وے صحت
یابد چون رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام بیدار شد این ہر دو سورہ او را یاد شدہ بود فرمود کسے را کہ
دران چاہ در آید و ان زہ کمان را با گرہہا بیرون آمد و چون یک آیت میخواند یک گرہ کشادہ میشد
چون تمام بخواند ہر یازدہ گرہ کشادہ و آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام صحت یافت واللہ اعلم وتقریبا

جادوی را انکر اند	سُوْرَةُ النَّاسِ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	مَدَنِيَّةٌ وَهِيَ سِتُّ آيَاتٍ

قُلْ أَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ والاناس مردمان الاناس جماعت بگوای محمد پناہ میگیرم
بپروردگار مردمان مَلِكِ النَّاسِ بپادشاہ مردمان إِلٰهِ النَّاسِ بخدائے مردمان مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ
از شر و بدی دیو وسوسہ کنندہ یعنی اندیشہ بد در دلہا افگنندہ الْخَنَّاسِ دیو باز پس روندہ سر در کشندہ
در حدیث آمدہ ہست کہ دیو الخناس دیوی باشد باز پس روندہ و سر در کشندہ در درون آدمی ہست و
دہان وے ہمچون دہان خوک ہست و بقول امام مقاتل و امام قتادہ دہان وے ہمچون دہان سگ ہست
دہان را بر دل آدمی نہادہ ہست و اندیشہائے بد در دل وے می اندازد و چون آدمی خدا را یاد کند باز
پس رود و چون غافل شود باز گردد و اندیشہائے بد پیدا کند ہمچون زنا کردن و شراب خوردن و خون ناحق
کردن در دل آدمی اندازد و ہمچون خون در رگ و پے در آید الَّذِيْ يُوَسْوِسُ فِيْ صُدُوْرِ النَّاسِ
آن دیو کہ اندیشہائے بد افگند در سینہائے آدمیان مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ آن وسوسہ کنندہ از آدمیان و دیوان
باشد چنانکہ حق تعالیٰ گفت وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس والجن یعنی ہمچنین گردانیدیم
ما ہر پیغمبر را دشمنان کہ دیوان و آدمیان باشند و دیوان و پریان و میگویند دیو مردم از دیو پری بدتر ست بیت

زینہار از قرین بد زنہار		وقنا ربنا عذاب النار

[illegible]

نصیب درویش صادق آنست که از یار بد و از همنشین بد که منکر حال درویشان باشد دور باشد و صحبت
کسے که بیگانه باشد یعنی بیار در طریقت او نباشد نداند مصرع یار بد بدتر بود از مار بد رباعی
با هر که نشستی و نشد جمع دلت ✤ وز تو نرمید صحبت آب و گلت ✤ زنهار از آن قوم گریزان میباش
ورنه نکند روح عزیزان بحلت ✤ و دور باشد از کسیکه خود را از صالحان و زاهدان مانند کرده هست و شیخ
شده و از حرام دنیا میگیرد و از حقیقت هیچ نصیبے ندارد و مریدان را از حرام خوردن و گرفتن منع نکند
نعوذ بالله من ذالک و در حقیقت از دشمنان دین هست که شیاطین الانس ایشانند بحق تعالی پناه گیرد
از دیو و با فعال بد ایشان خاطر خود را پریشان ندارد و عمل کند بآیت خذ العفو وامر بالعرف و
اعرض عن الجاهلین و از حق تعالی محبت صالحان و دوستان او طلب کند اللهم ارزقنا بفضلک
مثنوی ایخدای بینظیر ایثار کن ✤ گوش ما را حلقه دار زین سخن ✤ گوش ما گیر و بدان مجلس کشان
کز حقیقت میخورند آن سرخوشان ✤ چون بما بوئے رسانیدی ازین ✤ سر مبند آن مشک را ای رب دین
از تو نوشند از ذکور از اناث ✤ بے دریغ از عطا استغاث ✤ داده دل را هر دمے صد فتح باب
ایدعا ما گفته از تو مستجاب ✤ کار تو تبدیل اعیان و عطا ✤ کار من سهوست و نسیان و خطا

سهو و نسیان را مبدل کن بعلم ✤ من همه جهلم مرا کن جمله علم

اللهم لک الحمد علی توفیق الابتداء والاختتام یا ذا الجلال والاکرام

خاتمة الطبع الحمد لله والمنة که این تفسیر واجب التوقیر سراپا تاثیر تصنیف لطیف و کلام لطیف
سرگروه اولیا و محققین و مقدمة الجیش مفسرین هدایت کننده مهتدی و منجی مولانا و مخدومنا
جناب مولوی یعقوب چرخی رحمة الله علیه بحسن اهتمام و سعی مالا کلام صنادید والاهمم ذی العزة
والکرم مالک مطبع کریمی و فیض الکریم قاضی عبد الکریم ابن المرحوم قاضی نور محمد صاحب تاجر کتب
بکمال تصحیح و تنقیح جناب مولوی فتح محمد صاحب در مطبع نامی کریمی واقع بمبئی بائیکلہ ڈلائل روڈ
قاضی بلڈنگ شنبہ ۱۱ ... سجلیه طبع مزین گشته فی سنه ۱۳۲۶ هجری باشاعت مالک
مذکور از همان مطبع شائع گردید - فقط

اسرارِ قرآنی

مصنفہ

رئیس المفسرین راس العلماء مولانا محمد قاسم نانوتوی رحمۃ اللہ

(ناشر)

ڈاکٹر محمد عبدالرحمٰن غضنفر



الرحیم اکیڈمی

اے ۷/۷، عظیم نگر پوسٹ آفس لیاقت آباد، کراچی ۱۹

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

سوالات مولوی محمد صدیق صاحب مرادآبادی

سوال اوّل۔ نسخ اگر ممکن است در احکام ممکن ست نہ در اخبار پس آیہ ثلۃ من الاولین وقلیل من الآخرین را ناسخ قرار دادن بعض کساں چہ معنی دارد۔؟

سوال دوم۔ فلا اقسم بمواقع النجوم قسم است و تاکید ایں قسم بجملہ وانہ لقسم لو تعلمون عظیم فرمودند وجہش چیست۔؟

سوال سوم۔ در کریمہ ھل فی ذلک قسم لذی حجر ھل چہ معنی دارد۔؟

سوال چہارم۔ در مضمون ان سعیکم لشتی کہ اشبہ بود کہ بعد از یاد کردن سوگند ہا حرف تحقیق مؤکد گردانیدہ اند۔؟

سوال پنجم۔ لعل در قرآن شریف برائے چہ معنی می آید۔؟

سوال ششم۔ شجرۂ نار کہ از بعض آیات مفہوم می شود مراد ازاں کدام شجر است۔؟

سوال ہفتم۔ عطف مفرد بر جمع و عطف جمع بر مفرد را اہل معانی کردہ می پندارند و در آیت ختم اللہ علی قلوبھم الآیہ عطف مفرد بر جمع و جمع بر مفرد واقع است وجہش چیست۔؟

سوال ہشتم۔ در افراد سمع و جمع آوردن قلوب و ابصار در آیہ مذکورہ چہ نکتہ است۔؟

مکتوب اوّل۔ در معنی بعض آیات شریفہ بجواب نامہ مولوی محمد صدیق صاحب دام برکاتہم وجعل اللہ کاسمہ من الصدیقین۔

کمترین خلائق محمد قاسم سراپا گناہ پس از سلام مسنون بالاسلام عرض پرداز ست دیر ست کہ عنایت نامہ سراپا منت شما رسیدہ بود لاکن بعلت اشغال مشتہ و عوارض متنوعہ بہانہ دست بدستم شدند ورنہ تقصیر تاخیر در نامہ اعمال ایں حقیر نوشتہ نمی شد دیروز آں نامہ دیرآمدہ بیادم آمد امروز بنام خدا نوشتہ ام کاش کارگزاری امروز ذریعہ تلافی مافات شود۔

جواب سوال اوّل۔ مخدوم من ایں مسلم کہ اخبار صادقہ باشند یا کاذبہ در خور نسخ نیند ایں کرامت ہمراہ احکام کردہ اند امنشاء آں چنیں ایں است کہ احکام از اقسام انشاء باشند ہر چیز کہ

جہت انشا در آغوش دارد مورد نسخ تواں شد کُتِبَ عَلَیۡکُمُ الصِّیَامُ وَلِلّٰهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الۡبَیۡتِ وغیرہا اخبار اگرچہ بنظر تحقیق از اقسام اخبار اند اما چوں مخبر عنہ ایں اخبار انشا ئیست از انشارات لاجرم تا زمانہ نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در معرض نسخ بودند گو دریں زمانہ بوجہ انقطاع وحی بزمرہ محکمات داخل شدند. القصہ ایں اخبار و امثال آنہا بداں مانند کہ حاکمے حکمے صادر فرماید و باز از اصدار حکم اطلاع دہد نظر بریں بحیثیہ ذاتیہ یعنی بلحاظ من حیث ہو ایں جملہا اخبار باشند اما بلحاظ مخبر عنہ از انشارات شمردہ شوند چوں ایں مسلک دقیق روشن شد دیگر باید شنید عقود کہ وعدہ ہم بداں سروار و ازیں قسم اخبار در افادہ جہت انشائیت برتر اند نمی بینی کہ اینجا احتمال تقدم مخبر عنہ دور از قیاس نیست و در عقود آں جہت کہ تہمت مخبر عنہ بر وزدہ بسنگ اخبار مذکورہ گردانند ایں قدر ہست کہ صورت اخبار و پیرایہ خبر در بر ہمچو مضامین کشیدہ بایہام تحقق در پے استحکام می شوند و پیداست کہ ثُلَّةٌ مِّنَ الۡأَوَّلِينَ الخ از اقسام وعدہ است گو در پیرایہ خبرش کشیدہ امید امیدواراں را قوی گردانیدہ اند مگر بافزایش بالا بر امید اول ایں تعویق را چہ ضرر اگر بتنقیص موعود ایں طرف بے نیازی کار خود میکرد البتہ صورت کذب دریں میدان گرد انشانہا میکرد گو تا بسرا پردہ جلال و بے نیازی نمی رسید زیادہ ازیں چہ حاجت کہ سمع خراش سامعی باشم آرے اگر تفسیرے در پیش نظر ہیچمداں می بود شاید بتائید و تردید حرفے چند می نوشتم اکنوں اگر فقط باحتمال خیال نارسا و ذہن ناآشنا خود ایں قدر دیگر می نویسم کہ اول در حق مقربین است و دوم در حق اصحاب یمین می ترسم کہ از منجملہ تفسیر بالرائے نباشد ورنہ دفع ایں خلجان سہل بود کہ امتیاز در اہل جنت و نار یوم فصل با قامت یمین و یسار خواہد بود و پیداست کہ مقربین از ارباب جنت و نعیم مقیم اند تواں گفت کہ ہو شاں را ہمیں خود جا نخواہند داد خصوصاً وقتیکہ لفظ میمنہ و مشئمہ را ہمیں نظر گیرند چہ میمنہ و مشئمہ جائے راست و جائے چپ را گویند ایں نیست کہ مثل یمین و شمال بر دست راست و دست چپ حمل تواں کرد و تواں گفت کہ مراد از اصحاب یمین و اصحاب شمال کساں اند کہ نامۂ اعمال شاں بدست راست و دست چپ شاں بدہند مگر آنکہ ایں ہیچمداں را بوجہ قلت مزاولت بلکہ عدم مزاولت کتب لغت و کتب ادب اطلاع نبود بالجملہ اگر مراد از یمین و شمال دست راست و دست چپ بودے آں وقت محتمل بود کہ مراد از اصحاب یمین آناند کہ نامۂ اعمال بدست راست خواہند گرفت و فرق تقرب و عدم تقرب در اینجا کاسے نکردہ بجنت رفتہ کار خود خواہد کرد مقربین را بمدارج علیا خواہند برد و باقیان را بدرجات سافلہ خواہند نشانید و وجہ دافعہ ایں وہم قطع نظر از انکہ لفظ میمنہ و مشئمہ بزعم ایں ہیچمداں شاہد آں است اول نص کنتم ازواجا ثلثۃ است ظاہر است کہ اگر مقربین را داخل

اصحاب یمین خواہند فرمود تفریع او بر سہ چگونہ درست خواہد آمد دیگر اینکہ واقعات دربارہائے
سلاطین را اگر غور کنیم بعض کسان را مے بینیم کہ از اماکنۂ مقررۂ خود یک قدم بیشتر نتوانند نہاد و مامنّا
الّا لہ مقام معلوم و بعض پروردگان آغوش عنایات را مے بینیم ہر جا کہ خواہند نشینند و ہر وقتے کہ
خواہند بیایند اگر کیفیت حضوری درگاہ خداوندی راہم کہ روز جزا خواہد بود بر ہمیں قصہ فرود آریم کدام
حرج است کہ لوک او بدل خلد القصہ ممکن بود کہ دریں قضایا ہیچ قضیہ کل کاتب متحرک الاصابع
وصف عنوانی تقرب و اصحاب یمین بودن را مدخلے باشد مگر نہ بہ ایں معنی کہ وصف عنوانی علت و مقتضی
محکوم ست بلکہ مرادم این ست کہ محکوم علیہ ایں قضایا جہت تقرب و یمین بود این نیست کہ مثل الکاتب
ضاحک بالکل لغو و بیکار بود فقط ارائۂ محکوم علیہ اصلے نماید مگر چوں مایۂ علم من بے علم ہمیں خیال
نارسا من است خبرے در سینہ دارم نہ در سفینہ جرأت ایں سخن و رزیدن یارا نیست۔

جواب سوال دوم۔ وجہ اعتراض وانہ لقسم لو تعلمون عظیم مقسم علیہ است کہ بایں
الفاظ طیبہ انہ لقرآن کریم ورود آوردہ اند عرضم اینست ایں مقسم علیہ از مقسم علیہا چناں برتر است کہ
نور آفتاب از نور قمر اگر ایں جا این ست کہ شمس اگر بے نور گردد قمر راہم درے نیست کہ دریں حالت
ظلمت ذاتی بدیوزہ گری رود انجام ہمین ست کہ اگر خدا نخواستہ قرآن شریف غلط باشد ہمہ
قضایائے دینیہ غلط باشند بہر ایں چنیں مقسم علیہ یمین غلیظ باید تا سامعان را از خواب
غفلت بیدار نماید مگر اینجا ہمہ اقسام بیک مرتبہ افتادہ بودند آرے انتساب ایں ایمان بجانب
ملک علام عظمتے وراں سپردہ از ایمان دیگران ممتاز گردانیدہ بود نظر بریں وجہ عظمت مقسم علیہ عظمت
مشارٌ الیہا را یا دو دادہ آمادہ قبول فرمودند تا مبادا ایمان خداوندی راہچو ایمان دیگر سرسری
فہمیدہ رو بگردانند توجیہ دیگر اینکہ سفلیات را اگر بہر انفعال نہادہ اند علویات را جلوۂ افعال
دادہ اند ہر تغیرے و انقلابے کہ در خاکدان زمین رو می دہد منشاء آں در عالم اسباب ہمیں کواکب اند
کہ باطوار مختلفہ می آیند و می روند چندہ تغیرے و ہمین انقلابے کہ پس از انقلاب ظہور نور قدم
بآئینہ حدوث بر روئے کار آمد نزول قرآنی ست نظر بریں زائچہ ایں انقلاب از جملہ زائچہا برتر
باشد و نقشۂ ایں اعمال کہ از اجتماع جملہ نجوم بہیئت مخصوصہ ظہور فرمودہ از جملہ نقشہا کہ در
حوادث جلوہ گر ہیا دارند احسن و اعلیٰ باشد بدیں وجہ نقشۂ دیگر حوادث کہ مقسم بہ خداوندی گردیدہ اند
بدیں نقشہ نرسد بدیں سبب موصوف بہ قسم عظیم گردید۔ فقط +

جواب سوال سوم۔ ھل فی ذلک قسم الذی حجر بزعم احقر استفہام تقریری است و اگر

کے یعنی تحقیق گرفته باشد سقط اشاره اش نیز همیں باشد مگر ایں جمله بعد جواب متضمنہ ایمان مذکوره بطور اعتراض آورده اند تا ایں جمله معترضه عظمت ایمان را آشکار اگر داند و جواب ایمان را بدلالت مابعد محذوف فرموده اند بخیال احقر مطلب این ست که اگر فرموده ما البسرو چشم نخواهید نهاد چنیں و چنان خواهیم پس ازاں بطور اثبات قدرت خود بر تنفیذ وعید فرمودند الم تر کیف فعل ربک الخ فقط +

جواب سوال چهارم

جواب سوال چهارم - ان سعیکم لشتی - بخیال بیچدان جواب اعتراض شدنی اکثر کم فهمان ست که بدل نگیرد چل هدایت و توفیق بدست خداوند ذوالجلال ست ما کوته دستان تا بآں نرسیده ایم برابر چرا نگرداند و طبیباں را ز کم عقلاں بر زبان همچنیں مضامین میراند نظر بریں فرموده باشند که مساعی بنی آدم از یک نوع نیند هر یکی لیاقت جدا ل خدا داد ه یا گوئیم هر فعلے محرک صفتی ست جدا هر یکے را نتیجه جدای نوازیم و همیں یک سخن بطور دگر اشاره بآں باشد که ما حیات بنی آدم چنانکه فرموده اند الناس معادن کمعادن الذهب والفضة مختلف الانواع هستند گو پیرایه عرض عام انسانیه همه را بیک آغوش گرفته باشد و وجه ایں اشاره آں باشد که چنانکه چشم کار دگر توان کرد و گوش کار دگر از اختلاف کار هر یک با ختلاف اصل هر دو پے می بریم همچنیں از اختلاف انواع مساعی بنی آدم با ختلاف انواع ساعیان باید رسید باز بوجه اختلاف معامله فقد الاحوال قد خلقان نبا بد کرد که زر و نقره یکی پنجه گندم جو را بیک

جواب سوال پنجم

جواب سوال پنجم - نعق - بهر افاده قار تباط ماقبل و مابعد ست الا نهر ارتباط بلکه ارتباط سببیه مثل سببیه مابعد آنهم بطور یکه فیما بین یک غیر قار الذات با دیگر غیر قار الذات باشد خلاصه ایں ست که فیما بین سبب و مسبب تقدم و تاخر زمانی باشد نه اینکه سبب و مسبب در بادی النظر هم غیر قار الذات باشند مثلاً گندم را اگر سببے افشانند ایں تخم ریزی سرمایه امیدواری حصول غله اضعاف مضاعف پس از مدت باشد نظر تحقیقی با در ایں قصه هم اگرچه سبب و مسبب غیر قار الذات نمایند اما انقا نظاهر پرستاں هم گندم را سبب و مسبب دانسته ظاهر آن را بالجمله ترجیح که موضوع له لعل ست از معنی مجاز و رنیا مده اما آنانکه از الفاظ گذشته اند یا در ایں قصه نظر خود نفرموده اند لعل را بمعنی شاید گیرند شاید را شعر شک پنداشته حیران می شوند شاید بمعنی شک ست لعل را با شک سرو کار نه فقط اشاره با امیدواری میکند که بنا ایش بر سببیه و مسببیه نهاده اند ظاهر ست که سببیه و مسببیه مستدعی شک و عدم تیقن نیست شک و عدم تیقن را اگر در پیچ موقع جا میسر آید وجهش آں باشد که در سببیه یکے بنسبت دیگرے شک یا در وجوب اسباب شک رود و ہد ایں نیست که در وجود اسباب و سببیه آنها تیقن بود و با اینهمه شک از میان خیزد -

جواب سوال ششم

جواب سوال ششم - شجره نار دور آنیکه متضمن شجره مبارک است شجرے از اشجار کوه طور ست تخصیص نوع او ایں وقت یاد ندارم از تفاسیر دریابند مگر هر چه باشد مراد همیں قسم شجر معروف ست حاجة تاویل بچیزے دیگر مقید بحیث نیست مطابق ظاهر آیه همیں شجره نهاد ولی ست گو سقط اشاره بطرح چیزے دیگر باشد

شاید وجه استغفار ہمہ خطرات باشد القصه قل آیه ظهراً و بطناً مسلم است ظهر آیه رو بہمین معنی ظاہری وارد

جواب سوال هفتم - وجه کراہت عطف مجموع بر مفرد و مفرد بر مجموع با این معنی بفہم ہنوز نیامده که جمع مقابل تثنیه و مفرد معطوف و معطوف علیه نتوان شد شاید مراد شان چیزے دیگر باشد یا عطف جمله را بر مفرد مکروه داشته و غرض شان این باشد که جمله را بتاویل مفرد گردانید و اگر فاعل یا مفعول گردانند مفرد را بر و عطف نکنند و اگر مراد شان ہمیں است که اجتناب نوشته اند یا او شان در تمہید این قاعده خطا کرده اند یا در تحدید این دائره غلط افتاده اند این نوع بر اصناف شتی مشتمل باشد و ہر صنفی برنگ دگر بود یکے از ان مکروه ہم بوده ہمه و این که در قرآن شریف وارد شده از ان قسم مکروه بکران باشد و اگر تمہید و تحدید شان ہم صحیح است اعتبار معنی را بود نه الفاظ را.

جواب سوال هشتم - سمع مصدر است اطلاقش بر واحد و مجموع درست است لیکن در اختیار لفظ سمع آنکه بعلامات جمع نیاورده بنظر این کم نظر آن است که در قلوب و ابصار اختلاف انواع است و وجه آنست که آن ہر دو مظہر افعال اند و ظہور افعال بدون ملکه و قوت که بالیقین وجودی باشد صورت نه بندد و تفاوت و تخصص وجودیات بے لحوق فصول و ممیزات بدست نیاید بدین وجه اختیار صیغه جمع انسب آمد و استماع قسمی از انفعال است آواز دیگران بگوش رسیده کار خودی کند ہمچو آنکه ہم ابصار و قلوب نور نظر یا محبت برآمده مقبولات را در بر می کشد و ظاہر است که جہت انفعال من حیث ہو انفعال در تحقق خود فقط از روی عدم وارد و در تحصیل آثار که کار انفعال است از چه بوده ہست اگر عدم نگویند تحصیل حاصل بسر آید مگر اینہم ہویداست که عدم من حیث ہو عدم مختلف الانواع نیست اگر ہست وجود است اعتبار وجود و عدم را چنان مختلف الانواع گردانند که اعتبار اشکال نور اشکال سایه را مختلف الانواع نماید چنانکه این اشکال نور سایه می نماید در نه در حقیقت سایه را با شکل ہیچ کار که او وسط است و این ہمه وجودیات باشند ہمچنین انفعالیات را قیاس باید کرد که فی حد ذاتها و آنہا باشند اختلاف آنہا بحیثیت اختلاف مقبولات باشد گر چون سقط اشاره علی سمعهم فقط قابل انفعال است نه بلحاظ مقبول بود اثر فاعل بود نه ختم چنانکه در به بالعضو ایراد صیغه مفرد انسب آمد تا اعتبارات مقبولات که جمعیت را در ان ہیچ و صحیح عطف گردید تا اشاره شناسان بدانند که غرض از ختم و منع آواز ہاست نظر بیا اضافت بوسیله علی با آواز ہائے گوناگون بہ بسته شد ختم را بر فہم آنہا حواله خواہد کرد الغرض غرض از عطف اشتراک ختم است در معطوف و معطوف علیه و ختم در سمع اشاره تنوع میکند بدین وجه انجام ختم ہر دو جا یکی لا بد شد و پیداست که ختم فعلے است متعدی قلوب و سمع بجانب مفعول افتاده اند بدین صورت غرض اصلی از عطف بیان کیفیت مفعولی یعنی کیفیت انجام فعل بلحاظ تعلق مفعول باشند چون آن کیفیت ہر دو جا مختلف الانواع شد عطف برا استحسان خواہد البته اینقدر فائده زائده بدست افتاد که سمع بحیثیت ذات واحد این تعدد

محض بالا است بفیض مقبول است و ایں جاں ماند کہ در قالب معدنیات مختلف الانواع از سیم و طلا اندازند چنانکہ آنجا وحدت شکل قالب بانواع مختلفہ پیوستہ از ہر یکے وحدت و وحدۃ خبر رسید ہم چنیں اینجا خیال باید فرمود کمترین و متعلقان کمترین ہمہ مشمول عنایات ایزدی ہستند و بخدمت میاں محمد بشیر الدین صاحب و میاں محمد اسحق صاحب و برادران خود از من سلام برسانند و از احمد سلام خوانند دیگر ہر کہ پرسد و یاد ماند از من سلام معروض باد۔

سوال ۔ در آیت فاذا انشقت السماء فکانت وردۃ کالدھان الایۃ و بعض آیات دیگر ربط آیت فبای الاء ربکما تکذبان در فہم نمی آیند زیراکہ نعمتے در آنہا نیست +

سوال دوم ۔ جملہ لیعلم اللہ من ینصرہ کہ در سورۂ حدید واقع است باوجود قدم علم آوردن لام برائے کدام فائدہ است

مکتوب دوم ایضاً بجوابنامہ مولوی محمد صدیق صاحب مراد آبادی سلمہ

عنایت و محبت مخدوم مکرم مولوی محمد صدیق صاحب سلمہ اللہ تعالیٰ ۔ کمترین محمد قاسم پس از سلام مسنون بدعا نگارست در جواب نامۂ اول اگرچہ تاخیر شد مگر تقصیر نشد پس از ورود نامہ اول بروزے چند بوجہ کاہلی تاخیر شد باز لزیادم رفت وقت روانگیم برامپور ضیہا اراں یاد آمد جوابش نوشتم و ہمراہ گرفتم و بدل عزم کردم کہ برامپور نظر ثانی کردہ بڈاک خواہم رسانید اما در ہجوم احباب فرصت نیافتم بعد از ایام اسباب کشاکشی بریلی خاستند ہر چند آنکہ از روم اما مولوی محمد منیر صاحب کشیدہ بر بردند و ہمیں روانہ ہی در رسائل التواند بحمد و آمد وقت واپسی از بریلی یاد دارم آں نامہ را بنعمی الدین خان پسر یا مولوی احمد حسن صاحب ہمراہ خود بغرض نقل بردند الغرض آں نامہ را از یکے ازیں دو صاحب باید گرفت باقی ماند سوالات دیگر جواب آنہا ہمیں نامہ عرض میکنم آیات سورۂ رحمن کہ بآنہا اشارہ فرمودہ اند اشارہ و ضمنیہا اول بدانند کہ بسبب آنہا آیات مذکورہ دلالت دارند ظاہر است کہ سلب نعمت بے وجود نعمت نتواں شد و ایں ہم ظاہر است کہ ازیں جملہ امور مشارٌ الیہا یا زوال سامان نعمت اند یا زوال عافیت کہ عین نعمت است لفظ لیعلم اللہ بر نفس تقدم و تاخر یا قبل الامر و یا بعد آں دلالت میکنند بر تقدم زمانی خاص اگر گوئیم اسرجت السراج لیتنور المکان لام لیتنور بر علیۃ اسراج و معلولیت تنور و تقدم و تاخر ذاتی یا قبل ما بعد دلالت خواہد کرد نہ بر تقدم و تاخر زمانی آرے انزال کتب و انزال حدید چوں خود از زمانیات و حوادث می نماید جوابش چیست جوابش اینست کہ چنانکہ بہر تعمیر مکاں اول نقشہ میکشند و باز موافق آں تعمیر مے نمایند ہمچنیں بہر بناء و ایجاد ایں عالم اول نقشہ کشیدہ اند نامش شاید عالم مثال است و گمانم چنین است کہ آں قدیم است در آں عالم اول ایں تقدم و تاخر و بیرایۂ تقدم و تاخر ذاتی بر روی کار آمد باز موافق آں ظہور در وقت بہ تقدم و تاخر زمانی موسوم گشت اینجا چنانکہ انزال کتب و انزال حدید زمانی و حادث است ہمچناں علم مذکور ہم حادث باشد و آنجا ایں ہمہ قدیم اند علم ہم قدیم باشد و چوں بنا شد ہر چہ اینجا ہمہ اول آنجا بوجود آمد باز بر طبق آں اینجا ساختہ شد اینجا اگر انزال و ارسال علم است آنجا نیز ایں ہمہ امور باشند آرے ہر جا مناسب آنجا لیکن ایں حدوث

اینجا پس از قدم علم اول منافی شان الوہیت نباشد کسی تحقیق داند کہ شاید تحمیر پس از اختتام آن بعد آنکہ اول علم وقتے
بذہن باشد بر حدوث علم وقت شاہد دلالت نکند بلکہ مشاہدہ مذکورہ علم ظہور و ظہور علم اول باشد چنانکہ این وجود وجود
وجود اول بود واللہ اعلم بحقیقۃ الحال ہمہ برادران جملہ خلفان مجمع حاضران سرگشتہ اگر یاد مانند سلام عرض دارند۔

مکتوب سوم بجواب بعض شبہات وارده بر آیت خالدین فیہا ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربک
عطاء غیر مجذوذ و معنی شعر مثنوی ع زندہ معشوق است عاشق مردۂ ⁂ جملہ معشوق ست عاشق پردۂ ⁂ والسلام علیکم
جملہ خطوط سوختہ آتش شدند تا وقت یاد نماند کہ خطوط جواب طلب سوختنی نیستند ازین سبب تعین سوالات سامی دشوار
افتادہ حافظہ الام درست نہ توجہ بہ یکسو با دارم در خطوط موجودہ آنچہ بچہ سخنان بازاری در گوش است مبنائے جواب گردانم اگر
غلط افتد معذورم در ما دامت السموات والارض ہر دو احتمال است اگر معنی استقبال مراد داریم چنانچہ اکثر ہمیں کنند و
در امثال این کلمات ہمیں مراد بود ازیں دو آسمان و زمین دوزخ و جنت مراد خواہد بود اگر بنظر صیغہ ماضی انگشتند آسمان و زمین دنیا گرفتن لازم
خواہد بود مگر ہر چہ باشد منافی خلود نخواہد بود بلکہ با ثبوت خواہد فزود اول بدسہ مقدمہ عرض میکنم آزاد در گوش باید نہاد اول ہر چیز
از مادہ و سامان حدوث و بقا خویش از حدوث جدا تا اگر ہست بانند در صورت فراہمی این ہمہ سامان در کارخانہ اسباب
وجود آنچیز نیز ضروری است مکان از حدوث و بقا خویش از خشت و گل و چوب و جز ہست جو دیت مجموعی چارہ نیست و در صورت
فراہمی ایشان ہم ضروری ست کہ مکان در ساخت بعد جلوہ او زود و دوم لیس الخبر کالمعاینہ دوام شہود باید دوام وجود
مشہود ہم خیالے آزادہ قطرہ بہ سر آید الی نبود سوم ہر چیز را دو گونہ عمر است یکی طبعی دوم عرضی مثلاً عمر انسان بعد جنین اگر
بطور خود گذارند ہیچ دو سہ روز باقی ماند بس و اگر در سرکہ یا در شہد غرق اندازند ہمون انسانہا سالہا بماند و متعفن
و متغیر و فاسد نشود چون این ہر سہ مضمون بذہن خدام شدند این ہم باید شنید اگر آسمان و زمین آخرت مراد گیرند لزوم دوام
خلود کہ ہر کفار و مومن در دوزخ و جنت لست بوجہ بقا خلود زمین و آسمان آن دیار ہم قضایا قیاسہا معہا دلیل ہست
آسمان و زمین آن دیار ہر چند آسمان و زمین نبود کہ ظہور بنی آدم بود لیکن [illegible] ہم چنین کہ بدل ما تحلل این قواں خواند و ادیم
کہ قابلیتے بشما دادہ اند و قابلیتے کہ بزمین نہادہ اند بمنزل علت تامہ بنی آدم و دیگر اشیاء واقعہ فیما بین السماء والارض
است ہمین باشد کہ اکثر بعد السموات والارض لفظ و ما بینہما می افزایند تا دانند کہ این تعقیب ذکری ثمرۂ آن تعاقب ذاتیست کہ در
علت و معلول و سبب و مسبب جانے نشین است ما نبار شاد جعل لکم الارض فراشا والسماء بناء وانزل من السماء ماء فاخرج بہ من
الثمرات رزقا لکم بایں نظر رہ نمودہ اند کہ سامان بقا بنی آدم ہمین ارض و سما است کہ اول ذریعہ حدوث ایشان بود مگر اگر
فرض کنیم کہ اخگر را از میان ہیزم گرفتہ اخگر دیگر برابر او یا در برابر او نہند در کار احراق ہیچ فتورے و قصورے نباید بار اگر آب
را بر ریزند و ہوا را بسمت دیگر برند و ہمچنین بدیگر کشندگان آتش کشند احتمال فتور عارضی ہم بر خیزد لیکن بیشتر نظر بر
طبائع دارند و خیال موانع خارجیہ بخاندم بر لب آرند کہ احتمال موانع خارجیہ در پیش آید و ورنہ بدون استغنا موانع

قضایائے طبعیہ را بپایۂ دوام کشند مثلاً گویند آتش میسوزد و آب آتش را میکشد و از زہر میمیرد و از آب حیات باز زنده
شوند این ہمہ قضایائے طبعیہ بپایۂ دوام مذکور شوند مگر بس ازیں قضایائے دوام فہمید که اہل آسمان و زمین و دوزخ و جنت
ہر چند اہل غیر بنی آدم بود بلکہ غیر انسانی بشہادۃ یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات مبدل میشد مگر این تبدل
بجواہر بجائے اخرٰی موجب تخلل تاثیر غیر نباشد خود پیداست که آسمان و زمین را اگر فناست باسباب خارجی
است نه فنا پنہانی عناصر که در طبائع انسانی و حیوانی وغیره نہاده اند آنجا رخنہ گر بنا جسمانی شان شود و شاید ہمین
است که از اول تا آخر بیک انداز قائم اند فارجع البصر هل ترى من فطور و ہمین است که فناء ارض و سما تا نفخ صور
تقدیر یافته اند بصورت مقتضائے طبعی ارضی و سماوی دوام بود پس چون این دوام طبعی را در نظر دارند باز بر غیر آنہا بودن ابد
آنہا نظر گمارند این خود محقق شود که ارض و سما را دوام است و تا دوام آنہا دوام بنی آدم ضرور نیست والله اعلم
بحقیقة الحال باز اگر دوزخ و جنت را در خیال خود محفوظ داشته بیاد آرند که فنائیت سما و ارض را مدکار آنہا ره ندارد
احتمال دوام و دوام ہم برین استمرار آنہا نیست بالجملہ خلود بنی آدم را که درین آیة مذکور است اگر بوقت بقاء سما و
ارض و دار آخرت دارند گویا معلول را با علتش بیان کرده اند تا بر خلود و دوام شان برہان نیز ہمراه بود و احتمال
دیگر راه ندہد چون دوام ارض و سما بمنزلہ مشہود است اندرین صورت حاقین خلود در استحکام دیگر
و اگر از آسمان و زمین درین آیه که بیه آسمان و زمین دنیا مراد دارند بالا بر آنچه مذکور شد اینہم شنیدنیست که اہل مقتضائے
طبعیت این است که ہر شئی را تا بقاء و سلامتش بقا بود و بعض اسباب بقا را اگر فنا برند میباید که این شئی ہم در
رکاب او باشد نظر برین زیاده از زیاده مدت قیام بنی آدم اگر متوان شد ہمان مدت قیام و بقاء ارض
و سما باشد زیاده ازان اگر بقا بدست افتد ہمانا از سببے دیگر بود اندرین صورت می باید که مدت قیام و بقاء
بنی آدم باعتبار اہل فطرة زیاده از مدت قیام ارض و سما نبود گرے بوجہ بیش فضل عنایات و عظمت دوام شان این تک
را بشمار زمان آورده و زمین سبب افزائش باسباب دیگر لازم افتاد این است که اہل خالدین فیہا مادامت السموات
والارض فرمودند باز با استثناء الا ماشاء ربک افزوده اند مگر چون در نظر بنی آدم که کوته اندیشی شان از کوتاہی
اعمار شان ہویداست چه درین عمر کوتاه دور دراز شبہائے دور دراز چه دانند عمر آسمان و زمین عمر نیست که زیاده از آن
چه باشد توقیت بعمر آسمان و زمین مناسب آمد تا این طول بقاء آنہا ہمسنگ دوام مشہود است این مضمون
را بعد از حکم زنده باز افزایش الا ماشاء ربک مبالغہ بے تحقیقے دگر باشد چه شنیدنیه ہر کس بلکہ جملہ صفا آتش را زیاده
از بقاء آتش بقا نبوده و سیدائی که خلود در عالم را تا کجاست اصل ہمین است که ہر چیز بحالت اصلی خود باشد چه عروض
عوارض اتفاقی است و اینجا ہم مفقود آرے تحقق مزاحم صفتے دیگر توان شد بحمت معارض غضب میتوان شد
مگر اسباب خارجه را آنجا مجال تاثیر نیست تا فکر فرو بیش امید برنج و آسائش را در خیال خام جلوه دہد و اگر استثناء

الا ما شاء ربك به ابن خالدین بیاویزند بلکه استدراک آن فنا مقصود آرند که مخالف طبیعت ارض و سما آید خلا
مرام آن باشد که از فنا خارجی حسابے نباید گرفت بلکه بر دوام طبعی نظر باید انداخت گو خود دانسته که مجموعه الیه شیشه
آسمان و زمین را بوجه تضاد ارکان فنا طبعی زیر حکم خود نگیرد و آنهم معلوم شد که در مجموعه تضاد یا نظر اگر باشد بطبیعت
باشد پس اندرین صورت این تقویت التعلیق نص صریح بر خلود و دوام باشد و بوجه نکات معروضه بلا مانعے عظیم بدست آید
والله اعلم و علمه اتم ربط استثنا باین مضمون که عرض کرده ام بطور اتصال مستقیم تواں شد اگر اہل محاوره تسلیم کنند بطور انقطاع
خواهد بود والعاقل تکفیه الاشارة۔ **جواب سوال سوم** ع زنده معشوق است عاشق مرده‌ای
عاشق و معشوق رضا جوئی و خود رائی است یعنی از رضاء خود برضاء دیگرے البست زندگی که عبارت از حس بالاراده بود با
ویرانداخت چون نیست این حیثیت دریں اعتبار از زندگی هم دست بر داشت ورنه زندگی بے ارادت حیات بے حیثیت بود
و چو کمالات این جمله معشوق است و عاشق پرده و عاشق را احتیاج و نیاز و معشوق را بے غرضی و بے نیازی لازم
است و میدانی که حاجت خبز از عدم خبز و حاجت نان از عدم نان است و احتیاج آب بصورت عدم آب آن گرد وجود ایں
اشیاء است باز بهمه طور بے نیازی است پس هستی سناء معشوق و نیستی مدار عاشقی بود اندریں صورت جمله
معشوق آمد گرچه وجودات خاصه را احاطه اعدام آنها چناں ضروری است که مقید را قیود و در آغوش گیرند و از
چهار طرف گرآیند هم هم چیلو آں هیچ چیلو لة پرده درمیان آں وجودات و مدرکان آں ضروری است با ایں همه تصویر
شاید تصور ایں مضمون دشوار افتد مگر چه توان کرد زیاده ازیں توضیح هم دشوار است بالخصوص در چنین وقت
که افکار دیگر بر سر اند جریده جواب سوالے که تعلق بنفوذ قضا مقتضی داشت بر پنج و شش ورق نوشتم و دیروز
جواب سوال که یکے از وجود اجزاء وجود کل اتحاد و تغایر آنها تعلق داشت و دیگر از غنا و مزامیر بود بزبان عربی بر دو
ورق کلاں که مساوی چهار ورق این تقطیع باشد رقم زدم امروز یاد عنایت باعث ایں تحریر شد غرض هجوم سوالات
و توارد افکار و مزاحمت کار یا دیگر کار هیچ آں و امروز دفروا مسموع خواهد شد انشاء الله تعالی جل جلاله اطمینان از دل و صحت
انداوفا بر بود ندانم و هم چیست و القلم چه میزیند اگر غلط است چه جای اعتذار است و اگر صحیح است الحمد لله جل جلاله همه برادران قارب
تو نیشن یاد آورد ان حقیر را اسلام رسانند **مکتوب چهارم** متعلق تفسیر کریمه هل نجازی الا الکفور و جمیع
اوصاف اربعه و سوره قل اعوذ برب الناس بسم الله الرحمن الرحیم کمترین انام محمد قاسم نام بخدمت عزیز از جان مولوی سید
احمد حسن زاده الله کمالا بعد از سلام مسنون شوق مکنون مطالعه فرمایند از اں عزیز جدا شده بطوریکه شد به علی رسیدم مدعیم که
خطوط اطراف جواب سید نهاده اند منجمله عنایت نامه مولوی عبدالعزیز صاحب هم بود اول بهر جوابش قلم برداشتم و دوادی
مختلفه کم و بیش نوشته غالباً شب جمعه که شب دوازدهم این ماه بود بانجام رسانیدم نوبت بجبت و یک ورق رسید الحمد لله
جواب مرکز خود باید شنید وجه هجوم اشغال اتفاق تحریر جواب نشده بود معاف فرمایند این وقت هم دشوار است چه تحریر هم جاری

ظہور الدین احمد کہ بتقریب استقبال حاجی مولوی ولایت علی ماموں خود و برادر ماموں زاد خود حاجی محمد اکرم آمدہ از پیش
نقلانند مگر خاطر مولوی امداد حسن صاحب عزیز تر است آنقدر نیز از آیہ فہل نجازی الا الکفور پرسیدہ اند و حاصل سوال بظاہر
اینست کہ جزا و سزا مخصوص بکفار نیست عصاۃ مومنین نیز بجہنم اعاذنا اللہ منہا روند و معذب شوند اندریں صورت
این حصر چہ معنی دارد۔ جواب۔ این شبہ بدو گونہ می توان برداشت اول آنکہ عصیان مومنین از تہ دل نبود بلکہ اقتضاء ایمان
معارض اوست مگر غلبہ اثر دیگر داخلی یا خارجی سرمایہ عصیان میگردد و اندریں صورت منشا این امر چیزے باشد کہ در ذات
خود عارضی است و باقتضائے ذات راغب بمعاصی است آں الشیطان نام نہی یا نفس نامش نہی مگر چوں چنیں است
این مجازات در حق مومن بالعرض بود و بالذات معذب ہماں چیز باشد کہ بالذات عاصی است حاصل این تقریر آں
باشد کہ اگر مومن بالذات بعصیاں چیز داخلی است فرض کنیم یعنی نفس گو بیند آں چیز خارجی گہ باشد منشا او نہال ایمانی چیز دیگر
و اختلاط این دو متضادین آنچناں بود کہ در ابدان او شاں و دیگر مرکبات عنصر ہوا آب و آتش گرد آمدہ اند بہر حال تسلیم تضاد
فیما بین ضروری است ورنہ کفر و ایمان باین تضاد و تقابل کہ دانی و ہمہ دانند یک خیز باشد و اگر سرمایہ اثر شیطانی
امری است خارجی مثلا شیطان در حق آں اثر عارض ہم او خال جنیم جزا بود اگر آنرا قابل آں دانند و در حق مومن تطہیر
باشد کو را قابل مجازات نہ پنداری بار الہی چہ کم کہ این ادخال مومن در حق او مجازات نبود تطہیر باشد کہ لازم ماشی آنہ
رحمت است نہ غضب تا پاداش مجازات خوانی ما تا غضب باشد و این بداں ماند کہ نقرہ و زر در بوتہ گذارند و بگدازند
تا چرک اندرونی با آتش جدا او فتد و جمال مستور او زیں پردہ باز بیا آید یا اولاد خود را بجام و جراح حوالہ کنند تا نشتر زند
و آلائش از دل و بدن برآرد و پاک سازد و طرز دوم اینکہ دخول و قوع از مجازات و ادخال عام است کہ گاہے کسے را بحالت آتش
اندازند و گاہے یاری او بطلب و بسیف آنرا خود اندازند و باز نہ برآرند و انانندو ہر دو نوع خنند چوں کشند کہ خود انداختہ آمد
و آنکہ بوجہ عناد کسے را بچاہ و آتش انداز می اندازد غرض او ہمیں باشد کہ مبتلا بیش ست او چہ گیر دعا گم یا او لغزیدہ بیفتاد از
ہر طرف بہر اخراج او دوند تا مقدور زندہ برند چیں طور تعذیب و تنقیح است اعاذنا اللہ منہا کفار را خود چنانند کہ باز
نہ برآورند و مومنان را بالفعل و بدیں سبب دراں درلیند ہمیں ست کہ او شاں را اندرہ ابواب نہ برد نہ لقد و چوں برود
و سیدانی کہ در رو دروازہ بہر خول او خال است و چوں بہر عبور و مرور نہ بہر و قوع و دخول اگر کسے بیفتد این اقتضاء پل صراط
نیست پا لغزی او باشد نظر بریں این را مجازات نباید گفت غرض مجازات فعل خداوندی ست نہ فعل عبد پا لغزی
فعل عابد است نہ فعل معبود چوں مومناں را پا لغزد و از ہر طرف شفیعان بدوند و برآرند باین تقریر حل بسیارے از مشکلات
حدیث و قرآن بسہولت تواں کرد فقط قل اعوذ برب الناس ملک الناس الہ الناس من شر الوسواس الخناس الذی
یوسوس فی صدور الناس من الجنۃ والناس. درسورۂ والناس وجہ تعوذ سبب او شاں از یک شر وسواس خناس ست و اضطرام
کہ وسوسہ را با ایمان تقابل ست ایمان عزم و اقتضا را لغیا در گویند و وسوسہ رو بشود گر است چنانکہ معہود آمد

تفسیر معوذتین

مگر مبدأ اول ایمانی همین ربوبیت است اول نشود منشأ انقیاد و تذلل بمشاهده تربیتهای بے پایان او تعالی باشد و ملاحظه
خداوندی او دانی که دست بدامان ملکیه دارد چنانکه غلام بقبضهٔ آقا خود محبوس بوده و بدین سبب کسب معیشت
نتواند یا از وجه در قبضهٔ مالک بقبضه خود محبوس باشد و بدین وجه قوت خود هم نتوان کرد همچنین بلکه زائد ازین جمله
کائنات در قبضهٔ اقتدار مالک الملک علی الاطلاق ملک الناس محبوس هستند پس چنانچه نان و نفقهٔ غلام و زوجه
بحکم حبس بر آقا و زوج باشد نه بحکم ملک یمین و ملک نکاح ورنه نفقهٔ ایام اباق و نشوز و خروج هم بگردن شان ثبت
می شد همچنین نفقهٔ جمله عباد بحکم حبس مذکور بذمهٔ خداوند کریم باشد و باین وجه که خروج از قبضهٔ قدرتش محال است خطا
عباد هم محتمل نیست و میدانی که در ربوبیت همین اعطاء ضروریات روحانی و جسمانی باشد دیگر چه باشد لیکن چنانکه
ربوبیت منوط بملکیت بود همچنین ملکیت از الوهیت خبر میدهد شرح این معما اینست که الوهیت همین معبودیت باشد و معبودیت
بحکم تضائف با عبودیت وارد و عبودیت میدانی که همین تذلل انقیاد است لیس لیکن بنا تذلل و انقیاد بر محبت
امرے دیگر منشأ این کیفیت نتوان شد آرے گاہے بواسطهٔ دگران روے نیاز بمحبوب خود باشد چنانکه عاشقان را پیش معشوقان
مشاهده کرده باشی و گاہے بوسائط بسیار باشد نیاز یکه بخدمت دربان و پاسبانِ اقارب و رقبا باشد از همین قسم است
نوکر هرچه با آقا نعمت خود میکند از همین قسم غرض اصلی او مقدار اجرت است اگر آقا نوکر را برطرف کند باز بسویش نکند
اگر آقا محبوب بالذات باشد انقیاد و تذلل نوکر علی الدوام می بود چون این مقدمه پیدا شد از موجبات محبت نیز
باید گفت متعلق محبت بصیغهٔ مفعول در ما نحن فیه جمال کمال خداوندی است که ذاتی است و عرضهٔ زوال نتوان شد
یا احسان و قرب او تعالی که احتمال انفکاک او بدل راه نتوان یافت گرچه با وجود این سبب از ذات محبت بحروف است
جمال و کمال را خود میدانی که از مرتبهٔ صفات بالا رفتن نتواند همچنین احسان او تعالی همین است که از آن بار بجز
با فاضه فرموده اند پس چنانکه نور صادر از شمس بزیر انفک نمی شود همچنین صادرات آنطرف که همین صفات باری تعالی
باشند بیطرف فائض نمی شوند و از ینجا دانسته باشی که آنچه بزرگان صوفیه کرام فرموده اند که ممکنات مظاهر صفات باری تعالی
اند حق نیست آرے اولین صادر همین صفت وجود بود که نمو ما از دست گرچون حقیقة احسان او تعالی و انسبق بقدر
از قرب او تعالی نیز فهمیده باشی چه اندرین صورت اسلم العروض در جملهٔ صفات خداوند تعالی باشد و موافق
تقریر متعلق آیه النبی اولی بالمومنین که در تحریر مسطور است قریب چه اقربیت او تعالی اشهود شده باشد چون قصه
اینچنین است تمامی جملهٔ اقسام محبت کمالی باشد یا جمالی احسانی باشد یا قربی لا محاله منشعب شده باشد و نیز واضح شده
باشد که الوهیت از ملکیه بالاتر است وجه این تفاوت اینست که مصداق ملکیه او تعالی همین قوت تصرفات و حکمرانی
او تعالی است که در قرآن مجید الرحمن بجز آیات اَتَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَّلَا نَفْعًا بملک نفع و ضرر
تعبیر فرموده اند و میدانی که نفع همین افاضه است و ضرر سلب آن اگر محل فیوض آرند بجان محل بربوبیت بر آید که فعلیت

قوت ملکیه است و حیوانی که قوت ملکیه از فضلیت سابق است تا کسی متعلق محبت گردد و جب تذلل عبودیت باشد
مرتبه ربوبیت و ملکیت است و درین دو مرتبه منشاء اضافه آنقطع نباشد البته آن اضافه صادر از آن جانب خاص محض
جانب است و رنه قطع نظر از عنقا فی مرتبة الذات کانت این اضافه بهم نمی رسید بیحاصله که ام الخیرات
استغنا و لازم مقابل اضافه است بجا باشد و مرتبه محبوبیت منشا و ملاحظه اضافه امیدوار است این اضافه بجهت
واقع بدل طرفین است و درینجا نظر لازم که آنقدر مرتبه حیثیت هیچ از اضافه بهم نبود و لکن حیثیت بخود استغنا
در اضافه و محبت بود از این قدر تحقیق روشن و واضح شد که مرتبه محبوبیت که بجا مرتبه الوهیت است از الوهیت ملکیه
بالا است پس مقید و مضاف از مطلق منفرد و دور تر باشد بالجمله چنانکه تنزل از ربوبیت بملکیت است تنزل ملکیه بالوهیت
چنانکه ملکیه کارها از الوهیت است و ربوبیت از کار پرداز آن دوست قهر که بجا از مقتضیات ملکیت است غیر از کار مربی
الوهیت باشد و ترتیب مناسب که از آثار ربوبیت است مربوط بگذاری ملکیت و بنظر بیمی بالوهیت خود را رجح
الوهیت و محبوبیت خواهد بود پس آنکه از وسوسه پناه جوید اول به ربوبیت پناه برد بعد از آن به ملکیت و بعد از آن بالوهیت
دوست بجوید و اکثر دیگر گویند از آن گاه وسوسه را مخالفت باقتضاء محبوبیت بخوبی از تو شود از این رو گاه
نفی بالیست که هر کاری و هر نوعی قادر و علاج باشد و انواع میدانی انظر درین بجهالت وسوسه ملکیت و محبوبیت و
الوهیت می باید جست گر افتاده گان حضیض محبوبه پناه رسانیدن از وسوسه تا بآن درگاه بعد ساعات است
و رب بدون خیال متعذر است که ما با ملک و از خیال خود بیواسطه گشته اند الله شود باشد لذا به ملکیت
ما بین او منشاء مسطور و اعنی رب الناس ملک الناس اله الناس رعایت بدل بهم بشتن وهم طلب ترقی
شده باشد یعنی و جهی پناه و جائی بس مرتبه ما از یکی به تحقیق است از یک بالا ترقی شده باشد و هرگز درست
کرانجانب تمام تثلیث مناسب بر آورده شود و عرض ... وسوسه حقیقت تقسیم منبعث وسوسه درین ... مقابل مرتبه
الوهیت دارد که ملک الناس و رب الناس عنوان جهان حقیقه اند و خناس و از خواص او باد شهر که ظاهر حال بجز تحریک
که از خواص الوهیت است تعالی شده چه حاصل این خوف همین اختفاست که از وسوسه باشد و در تربیت مناسب
جز شایسته او کس دیگر است تعالی کرد الذی یوسوس بیان حال ماهیت و دفع و علاج است که دافع آن بجز تربیت که از
الوهیت و ملکیت است و اعراض شکر و لذت دست و حید نحو جز ترتیب متنوع شده سوره فلق هم چند قسمی باید گفت
شیطان اگر بیاید غفلت و باشد اول موجب است که به ربوبیت ذکر بجا ... بعد از آن ملکیت و بعد بالوهیت متوسل شود
آب با و بجز اجابت و چه وجه از رحمت اتمام حجت و مراتب بدو و مراتب ... اتمام ... حال و حاصل ... حرمت
امداد و ملک مشکو به عبادت مشابه و برگ زیر ... زیادتی از وسوسه ... سامان ... شد لهذا است که آن ... قول
ولا آن و عرض ... کامیابی معلوم ... مقصود حاصل شد حیا ... که فلق ... سلامت و ... است ...

اندازه پیدا کردن نه مخصوص بنباتات است بلکه در جمله مخلوقات همین سان کنند چیزی را از چیزی بر آرند و بیجا
باشکافتن گویند از غنا کثیر الفقد نطفه و بیضه و دانه برابر آرند و آفتاب خود را از علت ظلمانی لازم وجود بیاکل
حکمت برآرند غرض از زمین تا بالا همه پیدا کردن همین شکافتن است پس ندید دین مطلق رب الفلق کنایه از خالق شیء
مگر بحیثیت تربیت که عنایت و استمرار است نظر برین و بار ها مخلوقات استعانت و استعاذه حفظ او است
که از چهار چیز ضرور است اول اشاره بامر اول است و ثانی بثانی و ثالث بثالث و رابع برابع وجه این تعلیق آن
که اضافه شر بما خلق مشعر بآن است که آن شر مقتضای ماهیتش بود و دانی که سبز خوردی مقتضای طبیعت
جانوران صحرائی است پس از بیماری شی غاسق اذا وقب فرموده گویا اشاره بانقطاع اسباب و معدات
کرده چه قید اذا وقب دلالت بران دارد که غاسق را اگر چیزی بهم شده موجب انبعاث شر باشد و در شر نفخ
مگر دانی که حال این قرب این وقت همین انقطاع علاقه است شده پس اول علاقه را مقید خود باید انگاشت انقطاع
او موجب شر شود و پیداست که افاده علاقه جز اسباب و سامان و در اشیا مگر نباشد بعد ازین ومن شر النفاثات
في العقد فرموده اشاره بعضی از سوانح فرق که مانند نفث فی العقد سحر بود اثرش میدانی که سحر عبارت از
مخالفت طبیعت عقل بود که مانع از ظهور آثار او است و بر فتح عقل الاشجار که زراعت عرض است النفس گردانده
شود و تعلق بآن نفحه مشابهت تمام دارد چنانچه جمله کانما انشط من عقال در بعض احادیث متعلقه سحر بوده بیان
بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وارد است دلالت بر آن دارد که چیزی بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم غالب آید و مقتضای
طبعی را پوشیده بعد ازین ومن شر حاسد اذا حسد فرموده تنبیه است بر صفتی که بکشش آن منکر تا اثر بر عدو رسد
بجا آوردن جانوران مقتضای ماهیت انسانی است والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب. مکتوب پنجم در بیان معنی بیت مثنوی
شریف ﴿ کفر گیرد کاملی ملت شود * هر چه گیرد علتی علت شود * بسم الله الرحمن الرحیم سراپا عنایت و کرم میرزا ابوالقادر
بیگ صاحب دام مجدکم بعد از تحریر شوق ملاقات که بر همه نقش خاطر است مطالعه [illegible] خوانده سه وجه مسئول عرض میدارد که مدتی است که بوجه تقریب
شادی مولوی محمد حسن بنگاله رفته بودم که عنایت نامه بنام این هیچمدان در آن شهر کلان رسید چون باز آمدم آن نامه را
گرفته خوانده سید بودم که بغیر خالی دیگر که جواب سوال را با معنی صفت و علامه نیز بکمال خود معلوم احوال خود معلوم [illegible]
نظر بعید آن بیت عالی‌جناب باشد که تعلق [illegible] معنی بیت [illegible] که بتقریب اشیا از طبع پرواز شده اند اگر [illegible]
از حضرت قلوب مردم [illegible] آموخته [illegible] ازین خیال باطل التفات سازی [illegible] و نفس حقیقت خود بجلوت [illegible]
طبیعت ساده [illegible] که بحسب الدرجات در باب صدق [illegible] نمیشود [illegible]
کنم خداوند کریم [illegible] کفر گیرد کاملی
ملت شود * هر چه گیرد علتی علت شود * بر تعبیه [illegible] تمهید در این عالم اگر دیده بچشم [illegible] چیزی را چنین

چیزی

نہادہ اند و ہر حقیقتے را صورتے مناسب آں دادہ اند انسان را حقیقتے ست روح انسانی و صورتے ست ایں
پیکر جسمانی و در محاورات باہمی از ہر زبان کہ باشد اطلاق انسان بر حقیقت و صورت ہر دو جدا جدا می کنند و از ہمیں
جاست کہ احکام بدن را سوئے حقیقت روح می نمایند مگویند زید عمرو را زد و عمرو زید را کشت و امثال آنکہ ایں ہمہ احکام
بدنی منسوب الیہ زید و عمرو را قرار میدہند حالانکہ مصداق زید و عمرو روح اوست کہ از سنگہا و ازیں زخمہا و درشت بدن ایکہ
دریں معرکہ مورد زد و کوب گردیدہ چوں ایں قدر دانستہ شد باید دانست کہ ایمان و کفر را نیز حقیقتے است کہ روح ایمان
و کفر آنرا باید خواند و صورتے است کہ شعار و افعال آں باشد مثلاً اقرار شہادتین صورت ایمان است انکار ہمی ازاں
صورت کفر پس اگر کاسے در ایمان صورت کفر را بر گیرد می تواں گفت کہ فلاں کس کفر بگرفت و ہمچنیں اگر منافق صورت
ایمان بر روئے کار آورد اگر گویند کہ ایمان آورد یا ایمان بگرفت بجا باشد لیکن از وفور دانش آں مخدوم سید الامم کہ بسر
آنجا دو حقیقت و صورت بے پردہ باشند و در صورت انسانی چہ آثار ہا از حرکات و سکنات و کیفیات شادی و غمی و خندہ و گریہ و
کہ از روح انسانی و حقیقت انسانی مے رسد اگر روح انسانی را با پیکر جسمانی سرو کارے نماند و ایں علاقہ کہ بے جنبی از میان
برخیزد باز ازیں آثار ہا نشانے نخواہی یافت نظر بریں داشتہ باشی ہر چند حقیقت ایمانی را با پیکر کفر ہم زنند
و آں شاہد جان را دریں سراپردہ ظلمانی نہند باز ہم نورے و ظہورے از انطرف ہم باشد بلکہ خود ایں پیکر یکے از
آثار آں شاہد باشد و ایں صورت خود یکے از مقتضیات آں مستورۂ معنی بود اگر مثالش بکار است ہمیں خندہ و
گریہ را بہ بیں کہ اقتضا ہماں امور باطنہ ست از کیفیات و حالات روحانی کہ سرور و غم باشد آرے چنانکہ منشاء ایں
ہمہ افعال و لواحق رنج و شادی و شوق و یاس امرے ست واحد کہ محبتش خوانند اگر تفاوت ست تفاوت اوقات و
محرکات ست ہمچنیں منشاء اقرار شہادتین و انکار آں در اوقات مختلفہ وقت کمال ایمان ہموں کیفیت ایمانی اگر
باشد چہ روح اعنی وقتے کہ منشاء اظہار ما فی الضمیر می باشد و ایں اکثر است و وقتی بغرض چندکہ متعلق با ایمان باشد
اخفاء ایں سر مکتوم ہم می باشد عظیم ترین آں اغراض اعلاء کلمۃ اللہ و ترقی دین بود و وعظ و پند خلائق می باشد کہ در ہر گز
کشتہ شدن مقصود نیست بدیں سبب مقتضائے ایمان در بعضے اوقات کہ خوف جان باشد کتمان ایمان بود و بخوف جانی
کہ بے اجرائے کلمۂ کفر بر زبان نتواں شد چنانچہ حضرت عمار بن یاسر و ہم بعض دیگر اکابر در چنیں اوقات کردہ اند و
ہمیں کاملان اند کہ او شاں بایں طور کفر گفتند و رخصت شد ما را و شمارا اکنوں رخصت ایں قسم جان بر بہادر چنیں
اوقات ہم رسیدہ بالجملہ جناب سرور کائنات صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم خبر ایں چنیں کفر گوئیہائے حضرت عمار رضی اللہ عنہ
شنیدہ تعفت نہ شدند و بر عکس رائے دیگراں فرمودند کہ عمار کافر نشدہ از سر تا پا بایمان پر شدہ باز کہ
حضرت عمار را خواندہ فرمودند کہ اگر باز چنیں اتفاق افتد باز ہمچنیں بگو و جان از دست کفار بسلامت آر ایں
ارشاد کہ از سر تا پا بایمان پر شدہ ہمیں مدل می بریزد کہ باعث ایں قسم کفر گوئیہا کیفیتے ایمانی بود فقط محبت جانی

نبود و اگر سببش فقط علاقهٔ محبت جانی بود و غرض نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نہ ہمیں ارشاد تغلیظا بکفران حضرت
شمار بود فقط نہ تزاید ایمان اوشان بوجہ این فعل چنانچہ بظاہر مضمون بعد آں صورت ہم این حیثیت اوشان ساخ
ماند فقط اگر فرق است اینست کہ در صورت اولی در حقیقت فعل جاری و حقیقت افعال امثال ما فرق باشد و صورت
متحد مگر چہ حرج کہ در ارتکاب رخص از پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اگر اتحاد است فقط در صورت است در حقیقت
فرق زمین و آسمان ست چہ از ارتکاب رخصتہا تنزل از ارتکاب عزیمتہا بر آں حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عزیمہ بود
یعنی در معاملات ذوجہتین کہ در یک طرف آن از کردن و نا کردن ہر دو ضروری بود تا التزام یک جانب
از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم موجب مغلطہ عوام نشود بالجملہ افعال نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
بدین وجہ کار تبلیغ از اں می بر آید ہیچ معاملات بہ طرح خواہ از قسم کردن باشد یا از قسم ترک از قسم عزیمہ
در حق آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود در حق ما تبعان ہا آں یکہ ہر چہ گرفتہ ایم از آنحضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم گرفتہ ایم آنچہ کہ منشاے باحثے بدیں تعلق پذیرفتہ و نبی از قرینہ دیں ترتیب بدان کہ معاذ عزیمہ
است در رخصت یعنی بہتر ہم ست کہ نکنند و اگر کنند عذابے و عتابے نیست کہ بخوف آں جگر خون
شود جملہ معنی مصرعہ اول بجائے خود نشست معنی مصرعہ ثانی از بیانات ہا در نشانیہ مسجد ضرار کہ در شان
آں در آخر سورهٔ براءت میفرمایند والذین اتخذوا مسجدا ضرارا وکفرا وتفریقا بین المومنین
وارصادا لمن حارب اللہ ورسولہ من قبل ولیحلفن ان اردنا الا الحسنی واللہ یشہد انہم
لکاذبون لا تقم فیہ ابدا لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیہ الآیہ۔ بانی این مسجد
منافقان بودند کہ اغراض فاسدہ دریں بنا ملحوظ داشتند چنانچہ اجمال آں دریں آیات ارشاد فرمودہ اند
بوجہ فساد نیات اوشاں این عمل خیر اوشاں کہ در ظاہر صورت کار ایمان و اہل ایمان بود آنچناں زشت
و زبون شد کہ خود از بالائے ہفت آسمان پیغمبر خود را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صدائے لا تقم فیہ ابدا
دادہ نده پنہیں نماز در وے الخ ارشاد دین اہل نفاق را قصور باید فرمود کہ از سجود پا بجز زشتی و زبونی کہ
ہمانا معنی علت است ہیچ نخواہد بکنید اگر بالفرض کسے را بالوکالت آفتد باید کہ پس پایندہ کہ بیکار و ناکارہ
والسلام اُنظر با تحاد جناب با میرزا محمد نبی بیگ صاحب من بر چہ بدا الانی نویسم و بہ سلام ہمیں یک عنوان
است والسلام بہمہ یاد آوران سلام احقر خصوصا جناب حافظ و مفتی صاحب و مولوی ثنا صاحب
و مولوی جان علی صاحب و مولوی اکبر علی خاں صاحب سلام احقر رسانند۔ فقط۔

مطبوعات الرحیم اکیڈمی

۱ - کتاب الآثار: تالیف امام اعظم ابو حنیفہ نعمان بن ثابت کوفی بروایت امام ربانی محمد بن حسن الشیبانیؒ **تقدیم و تعلیق** محقق العصر مولانا محمد عبد الرشید النعمانی

وبلیہ **۲ - التعلیق المختار علی کتاب الآثار**

للعلامۃ الجہبذ مولانا عبد الباری فرنگی محلیؒ ورویبہ؛

۳ - الإیثار بمعرفۃ رواۃ الآثار ، حافظ ابن حجر العسقلانیؒ ، و بلیہ ، **٤ - الاختیار فی ترتیب الآثار،**

محمد اکبر بن عبد الحلیم لکھنوی قیمت -/۱۱۰ روپیہ

۵ - مکانۃ الامام ابی حنیفۃ فی الحدیث،

بقلم العلامۃ المحدث الناقد المحقق الشیخ محمد عبد الرشید النعمانی، اعتنی بہ العلامۃ المحدث الشیخ عبد الفتاح ابو غدۃ قیمت -/۱۵۰ روپے

٦ - الإنتصار و الترجیح

تالیف: المحدث الکبیر المفسر جمال الدین یوسف بن قزغلی بن عبد اللّٰہ البغدادی سبط الجوزی تعلیق: العلامۃ المحدث محمد بن حسن زاہد الکوثریؒ ۔ قیمت -/۱۰۰ روپیہ

۷ - أوجز السیر لخیر البشر

تالیف ابو الحسین احمد بن فارس بن زکریا القزوینی الرازیؒ، و بلیہ،

۸ - الجواہر السنیۃ فی السیرۃ النبویۃ

تالیف الامام تقی الدین محمد علی الحسینی المقدسی،

تلخیص السیرۃ الصغری،

تالیف العلامۃ الحافظ ابو عبد اللّٰہ علاء الدین مغلطائیؒ قیمت -/۲۵ روپے

۹ - المدخل فی اصول الحدیث للحاکم النیسابوریؒ **تبصرۃ المدخل** از مولانا محمد عبد الرشید نعمانی قیمت -/۲۰ روپے

۱۰ - مقامات حریری: تالیف ابو محمد قاسم بن علی حریری البصری **مترجم و محشی:** مولانا صدیق احمد الوری ، تقدیم مولانا اعزاز علی قیمت -/۲۵ روپے

۱۱ - السیف المجلیٰ علی المحلّی

تالیف: العلامۃ المفتی السید مہدی حسن الشاہجہانپوریؒ

۱۲ - اللآلی المصنوعۃ فی الروایات المرجوعۃ

تالیف مفتی سید مہدی حسن شاہجہانپوریؒ قیمت -/۲۰ روپے

۱۳ - انوار التنزیل و اسرار التاویل المعروف بالتفسیر البیضاوی مع الحواشی (درسی)

مصنفہ: علامۃ الزمان مولانا حافظ محمد عبد الرحمن امروہوی۔

۱٤ - تفسیر مولانا یعقوب چرخیؒ (فارسی)

تصنیف خاتم المفسرین زبدۃ العارفین مولانا محمد یعقوب چرخیؒ **مع اضافۃ جدیدۃ: اسرار قرآنی،**

تصنیف خاتم المفسرین رأس العلماء مولانا محمد قاسم نانوتویؒ

۱۵ - تفسیر فتح العزیز معروف بہ تفسیر عزیزی

(فارسی) ۱ - سورہ بقرہ، ۲ - پارہ تبارک، ۳ - پارہ عم ، تصنیف فخر المفسرین و المحدثین مولانا شاہ عبد العزیز محدث دہلویؒ

۱٦ - الاربعین النوویۃ: تالیف، الامام النووی ،

مع عربی ، انگریزی ، اردو ، قیمت -/۲۰ روپے

۱۷ - جامع الصلوات و مجمع السعادات فی الصلاۃ علی سید السادات ﷺ

درود و سلام کا انسائیکلو پیڈیا، تالیف : العارف الربانی فضیلۃ الشیخ یوسف بن اسماعیل النبہانیؒ ، قیمت -/۱۰۰ روپے

۱۸ - رسالۃ الصید : (عربی ٹائپ) تالیف ، الامام الجلیل و الفاضل النبیل مولانا محمود حسن خان ٹونکیؒ و بلیہ؛

۱۹ - الحجاب فی الاسلام : للشیخ العلامۃ الجلیل حیدر حسن خان شیخ الحدیث بدار العلوم لندوۃ العلماء لکھنو

۲۰ - نخبۃ الفکر فی مصطلح أہل الأثر نزہۃ النظر فی توضیح نخبۃ الفکر : تالیف حافظ احمد بن علی المعروف بابن حجر العسقلانیؒ ،

بتحشیہ : مفتی محمد عبد اللّٰہ ٹونکیؒ ،

فوائد عجیبہ ، مولانا محمد عبد الرشید النعمانی قیمت -/۲۰ روپے

۲۱ - نزہۃ النظر فی توضیح نخبۃ الفکر،

شرح شرحہ استجلاء البصر : تالیف حافظ احمد بن علی المعروف بابن حجر العسقلانیؒ ،

از : مولانا عبد العزیز ہزارویؒ

مطبوعات الرحیم اکیڈیمی

عربی نصاب

١- معلم الصرف ٢- تبویب الصرف ٣- تعلیل الصرف ٤- معلم النحو.

تالیف: مولانا مفتی شفیق الرحمن عثمانی قیمت -/٥٧ روپے

٥- مرآة النحو المعروف به الضریری

عربی کمپیوٹر تالیف الشیخ المحقق ابو الحسن حمید الدین الفهندوی

تقدیم و تسهیل و ترتیب فضیلة الشیخ مولانا محمد ابو لبابہ حسانی۔ قیمت :- -/٢٥ روپے

٦- الآجرومیة : فی النحو عربی کمپیوٹر۔

تالیف: الامام ابو عبد الله محمد بن محمد داؤد الصنهاجی النحوی

حاشیة الآجرومیة بقلم فضیلة الشیخ عبد الرحمن بن محمد قاسم: قیمت : -/٣٠ روپے

٧- هدایة النحو۔ عربی کمپیوٹر ، تالیف للعلامة الشیخ سراج الدین بن عثمان الاودهی الهندی تصحیح و تعلیق السید قاسم الحسینی ۔ قیمت : -/٢٥

٨- الکافیه لابن حاجب۔ عربی کمپیوٹر

تحقیق و تقدیم و تعلیق ، الدکتور طارق نجم عبد الله قیمت: -/٧٠ روپے

٩- التسهیل فی شرح ابن عقیل جزء اول، عربی کمپیوٹر ، قیمت: -/١٠٠

١٠- تحفة الوزیریه فی مسائل النحو.

عربی کمپیوٹر، زیر طبع تالیف :العلامة محمد عبد الفتح خیر ابادی

١١- سراج النحو، شرح هدایة النحو (اردو)

مؤلفہ: مولانا مفتی شفیق الرحمن عثمانی قیمت -/٨٠ روپے

١٢- التیسیر، شرح نحو میر (اردو)

تالیف: مولانا محمد فاروق حسن زئی قیمت -/٣٠

الرسائل النادرة

١- التبیان فی آداب حملة القرآن

تالیف: امام یحیی بن شرف الدین النووی الشافعی و یلیه

٢- فتح الکریم المنان فی آداب حملة القرآن.

تالیف: علامه علی بن محمد المعروف الضباع المصری، قیمت -/٢٥ روپے

١- منیة الالمعی فیما فات من تخریج الهدایة للزیلعی.

تالیف: العلامة الحافظ قاسم قطلوبغا، و یلیه

٢- رساله المتکلم فیهم لایوجب ردهم.

تالیف: الامام الحافظ ابی عبد الله محمد شمس الدین الذهبی.

١- شروط الائمة الستة للحافظ ابی الفضل محمد بن طاهر المقدسی، و یلیه.

٢- شروط الائمة الخمسة للحافظ ابی بکر محمد بن الحازمی، و یلیه،

٣- خصائص المسند، مسند الامام احمد للحافظ ابی موسی المدینی، و یلیه

٤- المصعد الاحمد فی ختم مسند الامام احمد تالیف الامام العالم العلامة الحافظ شمس الدین ابی الخیر محمد بن محمد بن محمد بن علی بن یوسف الجزری و یلیه.

٥- رسالة ابی داؤد السجستانی فی وصف تالیفه لکتاب السنن روایة ، ابی الحسن بن جمیع عن محمد بن عبد العزیز الهاشمی، و یلیه

٦- تعطیر الانفاس بذکر سند ابن اوکماس،

تحقیق و تعلیق للعلامة محمد زاهد بن الحسن الکوثری

١- العالم و المتعلم روایة ابی مقاتل عن ابی حنیفة و یلیه،

٢- رسالة ابی حنیفة الی عثمان البتی عالم اهل البصرة، و یلیه!

٣- الفقه الاکبر، روایة ابی مطیع عن ابی حنیفة ویلیه ٤- شرح الفقه الاکبر للامام ابی حنیفة النعمان بن ثابت (شرحه) الامام ابو منصور محمد بن محمد بن محمود الحنفی السمرقندی

١- شرح فقه الاکبر (فارسی)

مولانا عبد العلی بحر العلوم فرنگی محلی لکھنوی۔

١- اصلاح غلط المحدثین، للخطابی

تحقیق و دراسه ، الدکتور حاتم صالح الضامن

مطبوعات الرحیم اکیڈمی

۱-شمائل ترمذی منظوم۔ تصنیف : مولانا کفایت علی محدث مراد آبادی شہیدؒ

۲-فرامین نبوی۔ ترجمہ وشرح مکاتیب النبی ﷺ۔

تالیف : الامام ابو جعفر ابراھیم الدیبلی السندیؒ۔ از۔ ڈاکٹر مولانا محمد عبدالشہید نعمانی

۳-امام ابو حنیفہؒ کی تابعیت۔ اور صحابہ سے ان کی روایت۔

از ڈاکٹر مولانا عبدالشہید نعمانی

۴-زاد المتقین فی سلوک طریق الیقین۔ تصنیف : العلامۃ شیخ عبدالحق محدث دھلویؒ۔

ترجمہ وشرح : از مولانا ڈاکٹر محمد عبدالحلیم چشتی مدظلہ العالی

۵-تذکرہ علامۃ جلال الدین سیوطیؒ : از مولانا ڈاکٹر عبدالحلیم چشتی مدظلہ العالی

۶-سید احمد شہید کی اردو تصانیف : از مولانا ڈاکٹر محمد عبدالحلیم چشتی مدظلہ العالی

۷- تحقیق الرویا۔ تالیف : شاہ عبدالعزیز محدث دھلویؒ۔

۸-مبادی التصوف۔ از حکیم امت مولانا اشرف علی تھانویؒ

۹-سواع اسلام بے نقطہ کلام سیرت سید خیر الانام۔ از مولانا صادق علی صادق قاسمی

۱۰-حیات مولانا رومؒ۔ از مولانا شبلی نعمانیؒ ۔

۱۱-افضل درود شریف مرتبہ پروفیسر سید حامد علی شاہ

۱۲-حیات شاہ محمد اسحاق محدث دھلویؒ تصنیف : مولانا حکیم سید محمود احمد برکاتی

مع اضافہ ارشاد پیر۔ از مولانا عبدالرب دھلویؒ۔

۱۳-ناصبیت تحقیق کے بھیس میں۔ از مولانا محمد عبدالرشید نعمانی مدظلہ العالی

۱۴-مقالات نعمانی از محقق العصر مولانا محمد عبدالرشید نعمانی رحمہ اللہ۔

۱۵-اسماعیلیہ : بوہریوں' آغاخانیوں اور شیعوں کا تعارف' تاریخ کی روشنی میں

مؤلفہ : سید تنظیم حسین صاحب۔

۱۶-التیسیر شرح نحو میر اردو از مولانا محمد فاروق حسن زئی۔ قیمت / ۴۵ روپے

مطبوعات الرّحیم اکیڈیمی " فارسی "

(۱) تفسیر فتح العزیز، المعروف تفسیر عزیزی۔ ۱- سورۂ بقرہ مکمل۔

۲- پارۂ تبارک الذی۔ ۳- پارۂ عمّ۔

تصنیف : مولانا شاہ عبد العزیز محدث دہلوی رحمہ اللہ---------- زیر طبع

(۲) تفسیر مولانا محمد یعقوب چرخی رحمہ اللہ.

مع اضافہ :اسرار قرآنی از مولانا محمد قاسم نانوتوی رحمہ اللہ- قیمت : ۹۰ روپے

(۳) تکمیل الایمان وتقویۃ الایقان

تصنیف : حضرت شیخ عبد الحق محدث دہلوی رحمہ اللہ...... قیمت : ۴۰ روپے

(۴) شرح فقہ اکبر. از بحر العلوم مولانا عبد العلی فرنگی محلی رحمہ اللہ- قیمت : ۳۵

(۵) ذریعۃ الوصول. الیٰ. جناب رسول ﷺ۔

تالیف : علامہ مخدوم محمد ہاشم ٹھٹھوی سندھی رحمہ اللہ.............. زیر طبع

۶) حیاۃ الصائمین۔ تالیف : علامہ مخدوم محمد ہاشم ٹھٹوی سندھیؒ............ زیر طبع

۷)شریفیہ .شرح کافیہ -تصنیف : علامہ سید شریف الجرجانی رحمہ اللہ

مع اضافہ : شرح کافیہ فی التصوف -تصنیف : مولانا عبد الواحد بلگرامیؒ۔

تصحیح و تحقیق : محقق العصر مولانا محمد عبد الرشید نعمانی رحمہ اللہ .... زیر طبع

(۸) رسالہ المقدمۃ السنیۃ ۔ از امام الہند حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی رحمہ اللہ

معہ. رسالہ ردّ روافض۔از حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی فاروقی رحمہ اللہ

معہ :مکتوب شاہ ولی اللہ۔بہ خواجہ محمد امینؒ دربیان معارف حضرت مجدد قدس سرہ

(۹) انوار محمدﷺ۔از۔ حضرت عارف باللہ مولانا پیرجی امداد علی علوی تھانوی قلندرؒ

(۱۰) اللالیتیم فی ایمان آباء نبی الکریم -از- مولانا انور علی قلندر رحمہ اللہ- زیر طبع